



احوال و آثار و سبک اشعار اد

اثر

دکتر ریاض احمد شیرانی

جنوب اینڈ کشمیر کی ڈی آف آرٹ کالج پرائیڈ لینگوئجز سیریئز





*(Dr. R. L. Shinde)*

Professor of Hindi  
Bemina College Scinagar

*(Dr. R. L. Shinde)*

Professor of Hindi  
Bemina College Scinagar

*(Dr. R. L. Shinde)*

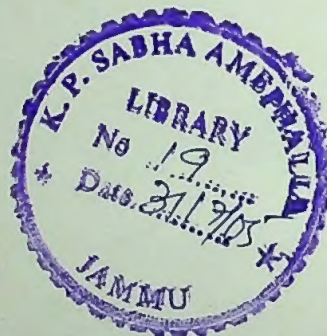
Professor of Hindi  
Bemina College Scinagar





# غنّی کشمیری

احوال و آثار و سبک اشعاراد



اثر:

دکتر ریاض احمد شیروانی







# فهرست مندرجات

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>
الف	مقدمه
ج	پیشگفتار
۱	<u>فصل اول</u> مختصری درباره جغرافیای کشمیر و مناظر طبیعی و آب و هوای آن - ۱- چگونگی بوجود آمدن کشمیر و اساطیر هند در این باب - ۲- تطبیق اساطیر با شواهد علمی زمین شناسی - ۳- علت نامگذاری آن سرزمین بکشمیر - ۴- موقعیت جغرافیائی - ۵- مردم کشمیر و مختصات آنها - ۶- کشمیر و شاعران فارسی گوی - ۷- مناظر طبیعی و تاثیر آنها بر روح و قلب شاعر -
۲۰	<u>فصل دوم</u> مختصری درباره رواج زبان فارسی در کشمیر -
۴۵	<u>فصل سوم</u> کلیات اوضاع سیاسی فرهنگی و مذهبی در زمان شاعر - ۱- وضع سیاسی و اجتماعی هند و کشمیر - ۲- وضع ادبی و فرهنگی و هنری هند و کشمیر - ۳- اوضاع مذهبی و اخلاقی در هند و کشمیر -
۱۰۲	<u>فصل چهارم</u> ترجمه احوال و شرح زندگی و عقاید و افکار غنی کشمیری - ۱- اسم و نسب و لقب - ۲- زادگاه غنی - ۳- تاریخ تولد -



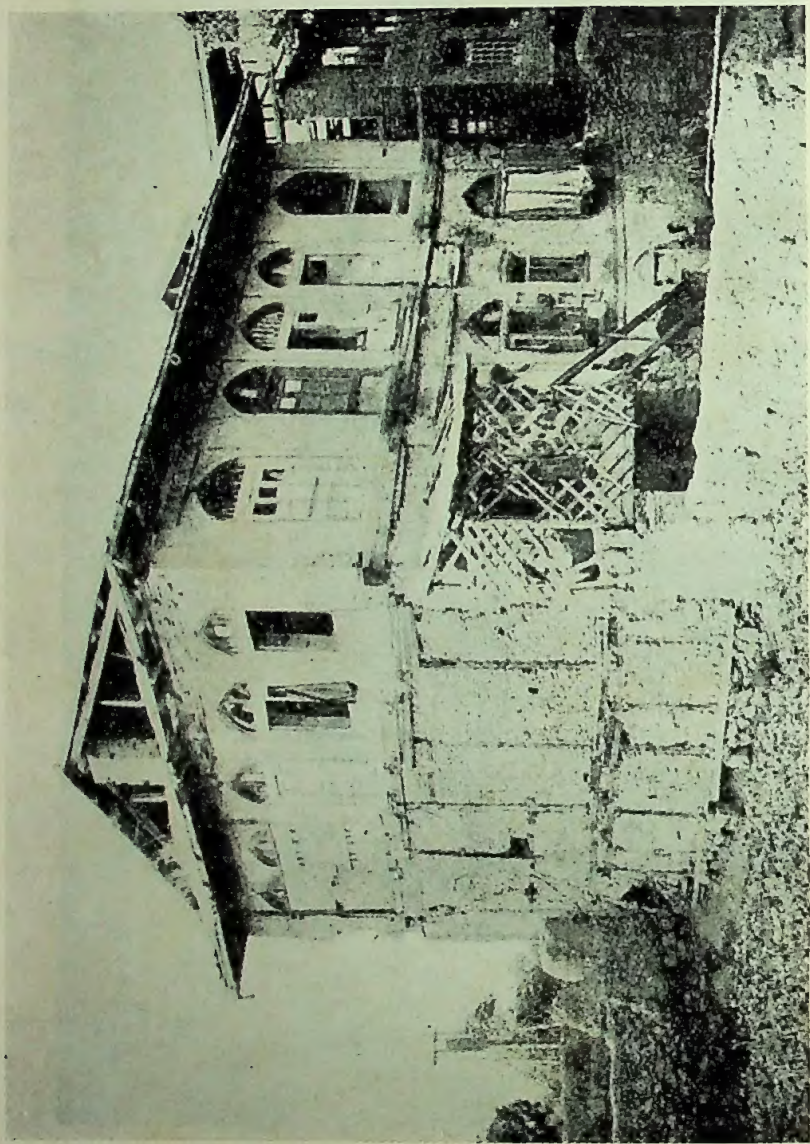
- ۴- خاندان غني -
- ۵- تحصيلات - مراتب علمي و شغل -
- ۶- خصوصيات جسماني غني -
- ۷- مختصری درباره زندگي غني -
- ۸- مسافرت -
- ۹- آغاز شاعری و تخلص -
- ۱۰- معاصران غني -
- ۱۱- وفات غني -
- ۱۲- مدفن غني -
- ۱۳- حکاياتی درباره غني -
- ۱۴- سيرت غني و افکار و عقايد او -

۱۷۶

### فصل پنجم بررسی اشعار غني و سبك آن -

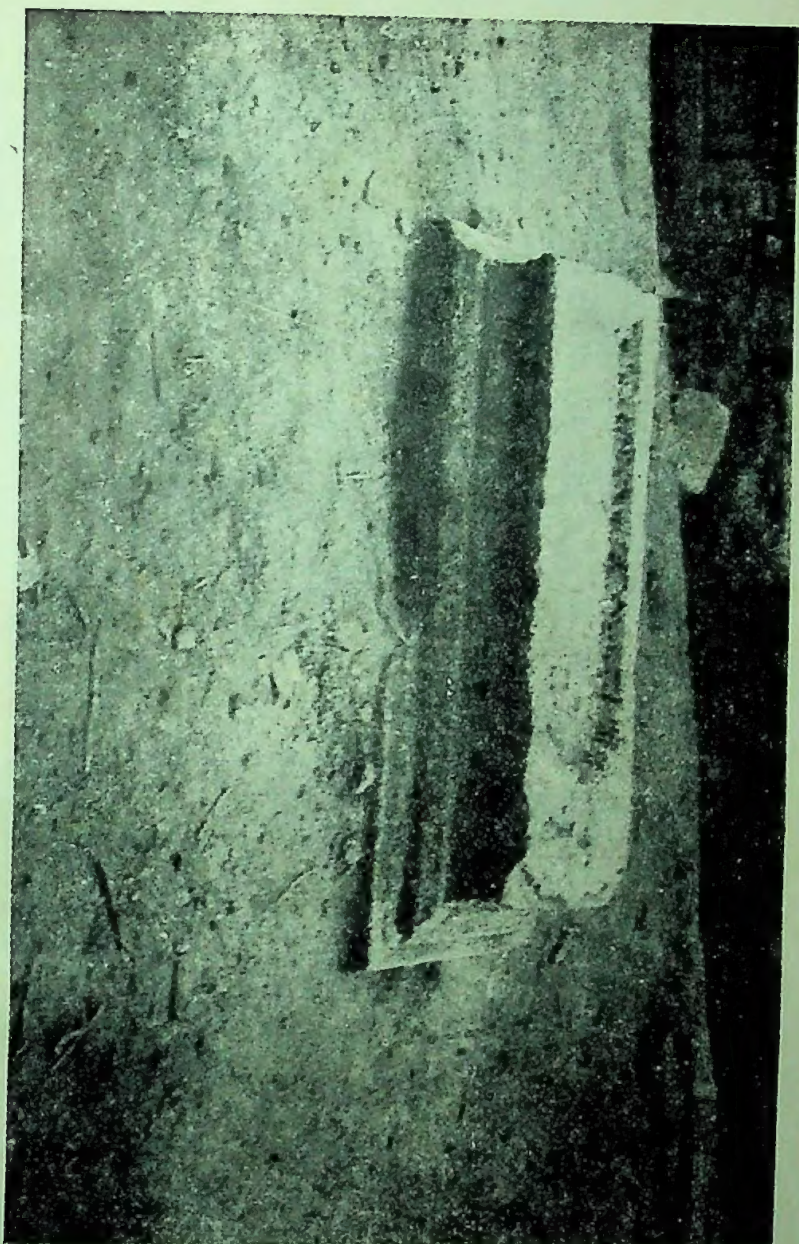
- ۱- تعداد اشعار و ذکر نسخ مطبوعه و مخطوطه ديوان غني -
- ۲- تحليل اشعار -
- ۳- نقد اشعار و سبك آن -
- ۴- برخي نکات دستوری در اشعار غني -
- ۵- قوافي اشعار -
- ۶- صنايع بدیعي -
- ۷- تصرفات شعری -
- ۸- مصطلحات علمي و فلسفي و غيره -
- ۹- تاثرات از زبان تازی -
- ۱۰- فرائد لغوی -
- ۱۱- تاثرات از محيط هند و کشمير -
- ۱۲- غني از نظر ديگران -





رهايش گاه غني ( محله سيد حسين بلادوري، سرينگر )





مزارى نژد منزل غني. محققين و عورى دارند  
که غني درين مدفون هست.



## عرضِ ناشر

« دیوانِ غنّی » مدتی است که بکوششهای مشترکه آقایان محمد امین دارآب و علی جواد زیدّی تالیف شده بچاپ رسیده است. اکنون یک دیوانِ غنّی دیگری که آن را آقای شیروانی تالیف کرده اند تقدیم بنحوانندگان عزیز می کنیم و متوقع هستیم که این تالیف در ضمن شناسائی از غنّی بمنزله یک پیشرفت بشمار خواهد آمد.

غنّی برجسته ترین شاعر کشمیر می باشد و امیدوار هستیم که این کتاب در همه جاها که شعر غنّی در آن خوانده می شود، اکادمی را متعارف خواهد نمود. نظربایں که این تالیف اولین کتابی است که در آفست چاپ شده است، در همه تالیفهای که اکادمی تا این روز بزبان های اُردو و کشمیر شائع کرده است، امتیازی بنحود خواهد گرفت.

شهید گنج - سرینگر

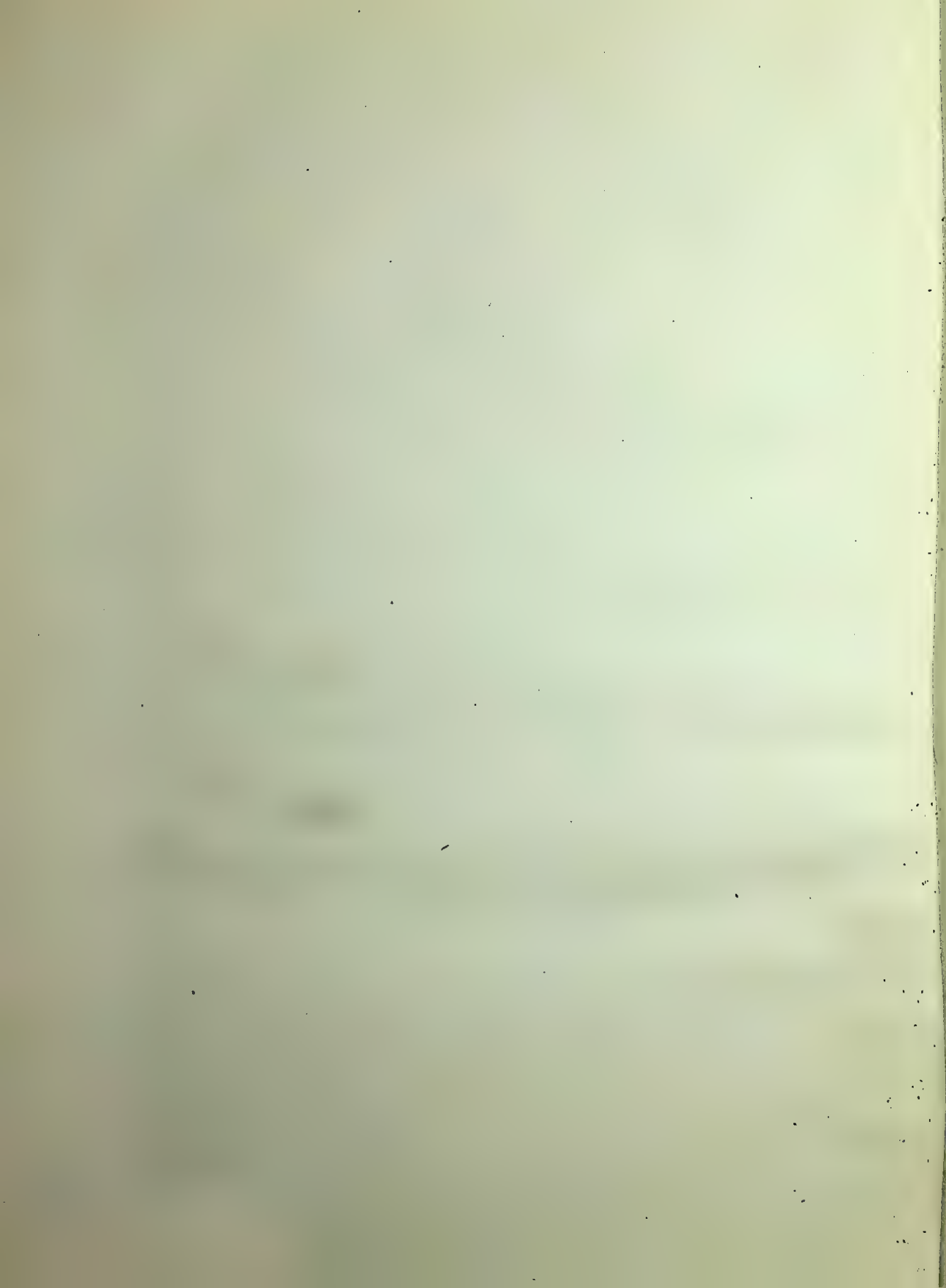
۲۰ مارس ۱۹۴۲

محمد یوسف ٹینگ

ڈپٹی سیکرٹری

چہا پ : اعلیٰ پرنٹنگ پریس - دہلی -  
ناشر : سکوتری جموں اینڈ کشمیر اکیڈمی  
آف آرٹ، کلچر اینڈ لنگویجز - سرینگر  
کتبہ : سرفراز احمد صدیقی -





## مقدمه

کمال خورسندی داریم کتابی که سر از جوزای ۱۳۴۷ بصورت اوراق متفرقه در شماره های مجله ۶ ژوندون در کابل به نشر رسیده بود اکنون در هند بصورت رساله ای جداگانه طبع میشود - در آن وقت اظهار امید کرده بودیم که دوزی برسد این اثر بصورت مستقل چاپ شده بتواند داینگ آرزوی ما برودی برآورده شد -

این کتاب در شناسائی افکار و اشعار یک شاعر برجسته غنی کشمیری و نیز در فهم یکی از صفحات دلاویز سبک هندی شعر دری نقش و ارزش عالی دارد - شادمانیم که دوست هندی ما - دکتر ریاض احمد شیروانی باینوسیله نتیجه ۶ تحقیقات چند ساله ۶ خود را به محیط علم و ادب که بتاریخ شعر دری علاقمند است تقدیم داشته باینگونه در پیوندهای دیرینه ادبی بین هند و مردمان دری زبان وصله ای می افزاید -

ادبای افغانستان بطور خاص از نشر این کتاب حسن استقبال میکنند زیرا افغانستان و آن ادبا که از اینجا آمده یا آنرا عبور کرده بسوی جنوب شرق سفر میکردند، در پرورش و پیشرفت سبک هند سهم برجسته داشتند - امروز افغانستان در جمله ۶ چندین رسالت فرهنگی که دارد یکی هم ما ۶ سبک هندی شعر دری است که سخنوران مفاخر چون مرحوم ملک الشعراء عبدالله قاری کابلی و مرحوم استاد عبدالحق بیتاب کابلی شیفتگان آن بودند -

این انتقال متقابل فرهنگ ادب و هنر در تاریخ باستان ریشه ۶ عمیق دارد زیرا در آغاز ازمنه ۶ تاریخی و پیش از اسلام و همچنان بعد از اسلام جریانات فرهنگی افغانستان و نیم قاره ۶ هند را پیوسته می داشت و گذرگاه های کهسار افغانستان عمده ترین دروازه های آسیای مرکزی و جهان شرق میانه بسوی جنوب آسیا بودند -

مؤلف این کتاب در افغانستان و ایران دارای دوستان ادبی متعددیست - همه چشم آن دارند آثار و کتب دیگری درین زمینه پهنادر به کوشش دکتر شیروانی به نشر



ب

برسد تا علايق نيم قاره هند با محيط دري زبان بيش از پيش به اهتمام يك دانشمند  
گرا نمايه هندي، استوار تر شود -

كابل - ۵ دلو ۱۳۴۹

دوروز فرهادي

معين وزارت امور خارجه افغانستان

## پیشگفتار

شکرو سپاس بیحد و حصر مرعدهای را که بفضل و مرحمت آن کردگار متعال و مساعدت اکادمی هنر و فرهنگ و زبان استان چمو و کشمیر این رساله بدست درستانان باذوق شعر و ادبیات فارسی تقدیم میگردد - نگارش این صفحاتی چند و کاوش اینجا نب درباره احوال و آثار و سبک آثار غنی کشمیری یکی از معروف ترین شعرای پارسی گوی کشمیر جنت نظیر در اصل حلقه کوچکی است در سلسله گامهای که عده ای از دانش پیژوهان برای معرفی و آشنا کردن شعرا و نویسندگان فارسی زبان هند برداشته اند - نویسنده این مقالات در سال ۱۹۶۱ میلادی توفیق یافت بعنوان کارمند سفارتکبرای هند به تهران عزیمت و طی چهار سال و چند ماه اقامت خود در آن مرکز علم و ادب با کمک و معاونت معنوی استادان گرامی دانشگاه تهران به تدوین این رساله بعنوان پایان نامه جهت دریافت درجه دکترای ادبیات فارسی از دانشگاه تهران بپردازد - در اینجا ذکر این مطلب خالی از دلچسپی نخواهد بود که تعداد زیاد دانشجویان هندی و پاکستانی که برای تحصیلات عالی زبان و ادبیات فارسی به ایران و بالخصوص به دانشگاه تهران مراجعه می کنند در ختم دوره تحصیلی خود رساله های متعددی را درباره شعرا و معاریف پارسی گوی که در دربارهای سلاطین افغانی و گورگانی هند بسر می بردند تالیف نموده اند و جمع آوری و نشر این رسالات بوسیله یکی یا بعضی موسسات علمی هند و ایران و یا افغانستان و پاکستان نه تنها مفید بلکه خدمت بزرگی در راه علم و ادب مشترک این چهار کشور مهم منطقه خواهد بود که از هر حیث با یکدیگر نزدیک درپیشده مشترک فرهنگی را دارا می باشند -

انتخاب موضوع احوال و آثار و سبک اشعار غنی کشمیری برای پایان نامه درجه



دکترای چندین علت را داشت - اولاً آنچه که تا آن هنگام درباره شعرا و نویسندگان فارسی زبان هند تهیه شده فاقد شعرای بود که در خطه بی عدیل کشمیر بسر بردند و کمتر کسی بنحو شایسته ای باین موضوع پرداخته بود بنابراین برای اینکه سهمیکه کشمیر در خدمت زبان و ادبیات فارسی در هند دارد فراموش نشود بلکه بتوان آنرا آشکار نمود اینجانب معروفترین و برجسته ترین شاعر پارسی زبان کشمیر را که در عین حال از گویندگان سبک هندی و معاریف آن مکتب است و خصایص آن سبک بنحو نیکو در سخنش هویدا است انتخاب نموده بمطالعه و تحقیق درباره او پرداختم - ثانیاً افکار و اشعار این شاعر نامدار که شهرت و معروفیت او نه تنها در کشمیر بلکه از سرحدات قاره هند گذشته سراسر خراسان آن زمان را گرفته بود از آوان جوانی نگارنده را تحت تاثیر قرار داد و خوب یادم هست سالی از سالیان که هنوز مراحل تحصیلات ابتدائی را بپایان نرسانیده بودم طبق عادت معمول در تعطیلات تابستانی از شهر خود رخت برگرفته برای گذراندن دوره مرخصی به قصبه ایکه دانگی مادر گرامیم رحیم اله در آنجا زندگی میکرد مسافرت نمودم - آن فقید از ادب و دانش بهره وافی و از معرفت و بینش نصیبی کافی برده بود مانند سایر نجباء و شرفای آن عهد بزبان فارسی علاقه بسیار داشت و اشعار و امثال پارسی را همیشه در ضمن صحبت و مجالست بعنوان شاهد بزبان میآورد - من بنده که در آن عهد تازه مرحله پیمای طریق ادب شده بود بیش از پیش مورد لطف و عنایت آن جناب واقع شد و مرابه استادی از مشایخ قدیم سپرد تا پارسی بیاموزم و من نیز هر بامداد در کنار آن استاد زانوی ادب بنا زمین زده به تحصیل کتب ابتدائی چون گلستان و بوستان سعدی و صفوة المصادر و دستور زبان می پرداختم و اوقاتی را نیز که در خانه بسر میبردیم از تحسین و تشویق آن بزرگوار محترم برخوردار بودم - روزی در میان اشعاری که برای مشق بمن تکلیف شده بود این ابیات از خامه آن مرحوم تراوید

از من احسان کس دست طلب را ترمن  
آبرو خواهی بنان نمشك چون آینه ساز  
بر تواضعهای دشمن تکیه کردن ابله<sup>ست</sup> می  
پای بوس سیل از پا افگند دیوار را

چون معنی این ابیات را برایم توضیح و تشریح مینمود متذکر گردید که این شعر از غنی کشمیری است. این اشعار و نام سراینده از آن هنگام بمصداق " العلم فی الصغر

کالتقش في الحجر" در لوح دلم نقش بست و این نخستین بار بود که گوشم به اسم شاعری غنی نام آشنا میشد. از آنگاه باز که اندك اندك به گلستان ادب فارسی راه یافتیم و توانستم مشام جان را با ازهار و ریاحین آن بیشتر معطر کنم و با غنی که هنوز، آن بیت حکمت آموزش در سراچه دلم طنین افکنده بود پیوند ارادت استوار گردانم این علاقه و پیوند همچنان باقی ماند تا که فرصت دست داد توانستم این رساله را تدوین و قدر آن شاعر بلند مرتبت و ستون کشمیر را حتی الامکان بشناسانم.

### روش کار و تقسیم مطالب

در تهیه این رساله به اضافه کردن دو فصل اول مبادرت ورزیده ام. این دو فصل که یکی از آنها "مختصری درباره جغرافیای کشمیر و تاثیر مناظر طبیعی و آب و هوای آن در طبع شاعر" و دیگری تحت عنوان "مختصری درباره رواج زبان فارسی در کشمیر" است. شاید ظاهراً ارتباطی باصل مطلب نداشته باشد ولی بدون تردید برای هر خواننده، مخصوص خوانندگان افغانی و ایرانی حایز مطالب تازه و جالبی می باشد و نشان میدهد که زبان درسی از چه طریق بسرزمین کشمیر راه یافت و چگونه نفوذ عمیق و محو نشدنی را در زبان و فرهنگ کشمیر و کشمیریان باقی گذارده است. فصل سوم این رساله به اوضاع سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اخلاقی هند و کشمیر در عهد ما اختصاص یافته و به سه بخش تقسیم گردیده است.

وضع سیاسی و اجتماعی	بخش اول
وضع ادبی و فرهنگی و هنری	بخش دوم
وضع مذهبی و اخلاقی	بخش سوم

فصل چهارم رساله درباره سرگذشت و زندگی شاعر و افکار و عقاید او است و در فصل پنجم اشعار غنی و سبک آنرا بررسی نموده به نقد آن پرداخته ام.

در باب احوال و شرح زندگی غنی باید متذکر گردید که شخصیت این شاعر نامور و معروف سرزمین کشمیر مانند سایر رجال مشرق زمین در پرده ایهام مستور و در میان داستانهای دور از حقیقت نامفهوم باقی مانده است - بنا بر این نگارنده که



سه قرن بعد از فوت شاعر بمطالعه و تحقیق درباره او پرداخته است مشکل مینمود تا حقیقت را از افسانه و واقعیت را از داستان جدا سازد. تذکره نویسان ایران و هند درباره غنی مانند بیشتر شعراء و معاریف دیگر جز عباراتی در توصیف و تعریف و انتخاب اشعار و یکی دو داستان بی اساس چیزی ننوشته اند و این امر کار بنده را مشکلتر ساخته است. بنا بر این اساس کار را بر تجزیه و تحلیل مطالب تذکره نویسان و تطبیق آن (تا جائیکه مقدور بود) با گفته خود شاعر نهادم و در مورد اقوال ضد و نقیض از قول خود شاعر که شاید قبل ازین هیچکس درباره او باین کار مبادرت نرورزیده بود استشهاد جسته ام و سعی نموده ام شخصیت شاعر بزرگ کشمیر را از تاریکی داستانها و حکایات بی اساس بیرون آورده در حلقه ادب دوستان و سخن شناسان متعارف نمایم و بنحوشایسته بشناسانم. بطور خلاصه تا جائیکه توانسته ام از کاوش و جستجو کوتاهی نکرده و از پریش ننگ نداشته ام تا آنچه که گرد آمده است با همه بیمقداری بیکبار خواندن بیارزد و تضاد است این موضوع که تا چه اندازه توانسته ام هدف خود را تعقیب نمایم با خوانندگان با ذوق است.

در پایان این گفتار واجب است از همه اولتر مراتب امتنان قلبی خود را بحضور استاد ارجمند جناب آقای دکتر حسین خطیبی که رهنمائی این بنده را هنگام تالیف این رساله در دانشگاه تهران قبول فرموده بر من منت گذاشتند تقدیم بدارم. سپس از دانشمند گرانمایه و ادیب و سیاستمدار بلند پایه افغانستان اعنی جناب دکتر روان فرهادی که با نوشتن مقدمه این کتاب بر ارزش آن افزوده اند مراتب شکر و سپاس خود را اظهار نمایم. همچنان بر این بنده است که تشکرات قلبی خود را بحضور جناب آقای تی آن کاول سفیر کبیرا سبق هند در ایران و دبیر کل وزارت امور خارجه هند که در نتیجه بذل مساعی آن ذات گرامی این رساله بشکل کتاب مستقلی بکمک و معاونت اکادمی هنر و فرهنگ دزبان جمو و کشمیر بزیور طبع آراسته میگردد تقدیم بدارم. در آخر این مقال از کمک و معاونت دوست گرامیم آقای احمد طا هری عراقی که در تحریر این رساله بمن کمک های شایانی نموده اند و از مساعی رفیق عزیز جناب محمد بشیر رفیق مدبر ا سبق با کفایت مجله دزین "ژوندون"

کابل که در سال ۱۳۴۷ رساله اینجانب را بالاقساط چاپ نموده تذکر داده از  
 همکاری و تشویق آنها سیاستگذاری مینماید -  
 باشد که مورد پسند و تقدیر صاحبان نظر واقع گردد — ومن الله التوفیق  
 ولا قوة الا بالله -

دکتر ریاض احمد شیروانی

ریاض احمد شیروانی



## فصل اول

### مختصری درباره جغرافیای کشمیر مناظر طبیعی و آب و هوای آن

کشور پهنادر هند از هر حیث مظهر تنوع و نمونه بارز وحدت در کثرت می باشد. مردم این سرزمین دارای ادیان مختلف، فرهنگهای متنوع و زبانهای گوناگون میباشند. طبیعت نیز این خاک پهنادر را از تمام مزایا و نعمتهای جهانی سهم فراوانی اعطاء کرده است. این کشور بزرگ که بیشترین یک شبه قاره شباهت دارد دارای مناطقی است که از لحاظ آب و هوا مناظر طبیعی و وضع جغرافیائی کاملاً با یکدیگر متفاوت بل متغایر است. کشمیر که از قرنهای متمادی قسمتی از هند بوده منطقه ایست وسیع و پهنادر که دست طبیعت چون مشاطه ای ماهر آن سرزمین را با زیبایی و جمال غیر قابل وصف زینت داده است. این خطه در دامنه کوههای پر برون قرار دارد که مانند پاسان کهنسال لباس سفید در بر کرده آماده نگهبانی هستند. این کوههای بلند که قله های رفیع آن همواره مستور از برون است از سلسله جمال معروف همالیا یعنی "خانه برون" می باشد. وادی کشمیر با درازی ۱۲۸ کیلومتر و پهنای تقریباً ۴۰ کیلومتر در پای این کوههای سربلک کشیده قرار دارد. این قطعه زمین با عظمت طبیعی و خداداد و مرغزارهای سبز و کشتزارهای زعفران و جنگلهای انبوه و دریاچه های آرام و باغهای خوش آب و هوا و چنارهای باشکوه و آبشارهای خروشان و چشمه سارهای ولوله انگیز همواره الهام بخش ساکنین و جهانگردان بوده و هست.

### چگونگی بوجود آمدن کشمیر و اساطیر هند در این باب

هندیان را درباره بوجود آمدن این وادی بیضوی شکل اساطیر و افسانه های است و چنانکه بعداً خواهیم دید این داستان ها با فرضیه های علمی زمین شناسی نیز

مطابقت دارد - بر طبق این اساطیر ملیون ها قرن پیش این رادی بشکل يك دریاچه عمیق که ژرفای آن به چند صد متر میرسد پدیدار گشت - (رَبَّةُ النُّوعِ شَكْتِي SHAKTI) که مظهر شیوا (SHIVA) یکی از خدایان ثلاثه هندو است در محلی بنام سستی سر (دریاچه سستی) بشکل آب زلال مصفی ظاهر گردید - بعد از مدتی یکی از اهریمنان خونخوار بنام جلدیوا (JALDEEVA) (یعنی آب آفرید) بر این دریاچه تسلط یافت و با پیروان و مریدان خود وضع آشفته ای در جوار این دریاچه بوجود آورد - (وزی کشپ (KASHAP) نوع برهما (خدای آفریننده و نگاهدارنده و یکی از خدایان ثلاثه هندو) از جنوب هند برای زیارت مکانهای مقدس به شهر جالندرا (واقع در استان پنجاب) قدم نهاد و متوجه گردید که تمام قسمت شمال غرب کشور بعلت خرابکاریهای آن دیو ویران شده است - کشپ در صد نابودی آن اهریمن برآمد و برای رسیدن این منظور بعبادت و ریاضتهای مذهبی پرداخت تا مگر بتواند توجه خدایان را بخود جلب و از آنها برای موفقیت در این کار استعداد بطلبد - زحمتهای کشپ بشمر رسید و بعد از ریاضات شاقه و طولانی خدایان ثلاثه (برهما - وشنو و شیوا) بر او ظاهر گردیده وعده کمک به او دادند - قبل ازین ایندرا (INDRA) خدای (عد و باران بکماک همدستان خود برای نابودی و از بین بردن این دیو مهیب کوششها نموده چندین نفر از مریدان او را کشت و آنها ئیکه از دستش فرار کردند زیر آب دریاچه مخفی شدند - کشپ با کمک وشنو (VESHNU) بجنگ اهریمن درآمد - این اهریمن از ترس وشنو زیر آبها ناپدید گردید ولی وشنو بشکل گراز نر قوی الجثه (که به زبان سانسکریت دراهه (VRAHA) میگویند) درآمده بایک ضربه شدید شگان بزرگی در کوه بوجود آورد که در نتیجه آب بحریان درآمد و دریاچه خشک گردید و این محل باسم دراهه مولا (VRAHA MULA) (بارا مولا) (۱) معروف شد - اهریمن مخوف چون نمیتوانست با قوای خدایان ثلاثه بجنگد به محلی که اکنون شهر سرینگر واقع است پناه برد ولی بالاخره

(۱) باره مولا شهر یست کوچک که در ۳۴ میلی سرینگر پایتخت استان جمو و کشمیر به ارتفاع ۵۱۰۰ پا واقع است .



دستگیر و کشته شد و پیروان او که جان از دست سر بازان خدائی بسلامت بردند بمخل های دور و دراز فرار کردند. دیری نگذشت که حوزهٔ خشک شده آباد گردید ولی چون زمستان فرا میرسید مردم بعلت سرما ی غیر قابل تحمل بسوی جنوب بحرکت در میآمدند و اهریمنان دو مرتبه بر اوضاع مسلط می گشتند. سالی از سالها بر همین درغاری پناهنده شد و تصمیم گرفت در طول زمستان همانجا بماند ولی چون زمستان سر رسید و اهریمنان بر این وادی تسلط یافتند بر همین سالخورده را دستگیر کرده آزار دادند و سپس به محلی بنام نیل ناگ (چشمه سار نیلی) برده در دریاچه ای غرق نمودند. این بر همین پارسا چون به ته دریاچه رسید خود را جلوی قصر نیل ناگ (خدای مارها) پسر کشپ دید. بحضور او باریافت و داستان مصایب و آلامی که از دست اهریمنان دیده بود برای او بازگفت. نیل ناگ بکمک او پرداخت و کتاب مقدسی را بدو داد تا پیروی از دستورهای آن کتاب مردم را از ایندا و آزار عفریتان محفوظ دارد. این بر همین پس از بازگشت بوادی اصول و مبانی آن کتاب را به مردم آموخت و در نتیجه آنها توانستند در زمستان نیز در وادی کشمیر زندگی کنند و از دست عفریتان محفوظ بمانند بدین ترتیب این قطعه زمینی که تاکنون جایگاه دیوان و عفریتان بود به آبادی انسانی مبدل گردید.

### تطبیق اساطیر با شواهد علمی زمین شناسی

داستان بوجود آمدن و آبادی کشمیر بنحوی که در فوق گذشت ظاهراً افسانه ای بیش بنظر نمی آید ولی تحقیقات ابتدائی و پژوهش های علمی زمین شناسی با وقایع این داستان تطبیق میکند و نشان میدهد که حوزه کشمیر در زمان پیش از تاریخ یک دریاچه وسیعی بوده است و صخره سنگ ریگی که در غرب وادی قرار داشته در نتیجه طوفان و سیل و تغییرات بزرگ ارضی سائیده شد و شگاف برداشت. همچنین درهٔ موسوم به بارامولا نیز در نتیجه ریزش مداوم آب عمیق تر گردید و آب این دریاچه از این راه بطرف پائین جاری شد ولی این کار که نتیجه تغییرات طبیعی بوده آهسته و در مدت طولانی صورت پذیرفت و شاید صدها سال گذشت تا آب دریاچه تخلیه و خشک شد و برای آبادی و کشاورزی حاضر و آماده گردید. در آن زمان هوای این منطقه که در کنار کوههای

پربرون قرار داشت آنقدر سرد بود که زندگی کردن در آنجا امکان پذیر نبود - فقط در تابستان چادر نشینان درین منطقه بسر میبردند و همینکه فصل زمستان فرا می رسید بسوی جنوب رهسپار میشدند ولی با گذشت زمان و سپری شدن مدتی دراز هوای این منطقه روبه اعتدال گذاشت و وادی کشمیر مناسب زندگی گردید و بتدریج اجتماعات انسانی در آن تشکیل شد و آنان به کشاورزی و دیگر امور حیاتی پرداختند -

### علت نامگذاری آن سرزمین بکشمیر

در مورد علت نامگذاری این قطعه زمین به کشمیر نیز اختلاف زیاد وجود دارد - طبق افسانه ای که ذکر گردید چون کشپ (KASHAP) قهرمان داستان بر عفریت منخوف پیروز شد و این قطعه زمین آباد گردید اسم آن را به افتخار نجات دهنده اش "کشپ مر" نهادند که مرکب است از اسم قهرمان "کشپ" و پسوند "مر" که بزبان سانسکریت معنی محل و مقام دارد و این اسم بمرور ایام و کثرت استعمال به کلمه کشمیر مبدل گردید (۱)

انسایکلوپدیا بریتانیکا در ضمن کشمیر میگوید - "در همان ابتدا اسم این سرزمین را بزبان سانسکریت کشمیر گذاشتند - قدیمی ترین ساکنان کشمیر بقول راج ترنگینی (RAJ TRINGINI) - مزدمانی بودند یا سنم ناگا (که بمعنای مار است) - نژادهای دیگری که در این سرزمین و کوهستانهای همجوار آن زندگی میکردند گندهاری، کاسا و درادها نام دارند و احتمال می رود واژه کشمیر از نام کاساها گرفته شده باشد - مهابهارتا اساطیر هندی کاسمیرا و درادها را از نژادهای کشاتریا (KSHATRIA) (جنگجو) شمال هند بشمار می آید (۲)

دکتر صوفی در کتاب خود بنام "کشیر" (KASHIR) درباره نام گذاری کشمیر چنین مینویسد "اسم سابق ستی سر با اسم کاسمیرا مبدل گردید و معنی آن قطعه زمینی است که آب (کا) آن بوسیله باد (سمیرا) خشک شده باشد - عقیده دیگر اینست که کلمه کاسمیرا لغتی است از لهجه پراکریت (PRAKRIT) - این واژه که از دو جزء کاس (یعنی فضا) و میر

(۱) تاریخ حسن جلد اول تالیف پیر غلام حسن کویهاسمی ص ۵۲ - ۵۳

(۲) Encyclopaedia Britannica 14th edition vol. XIII, page 290



(یعنی کوه) مرکب شده معنی فضای بین دو لوه میدهد و چنانچه به موقعیت جغرافیای این وادی بنگریم معلوم میشود که کشمیر همچون آوندی ژرن در میان کوههای بلند قرار گرفته است -

عقیده دیگر اینست که کشمیر یا کشیر اسمی است که ساکنین آنجا بعلت سکو<sup>۱</sup> نژاد "کش" به آن سرزمین داده اند - کش ها یکی از قبایل سامی بوده که شهر کاش در بخش بنخارا (در راه سمرقند و بلخ) که اکنون با اسم "شهر سبز" معروف است و شهر کاشان در ایران و کاشغر در استان ترکستان چین را آباد کردند و در این صورت کلمه کشمیر مرکب است از "کش" که نام قوم مذکور است و "یر" که مثل "آن" در "کاشان" و "غر" در "کاشغر" پسوند مکان - ولی این عقیده هنوز کاملاً محقق نشده است و فقط سرلوکاس کینگ (SIR LUCAS KING) آنرا در دیباچه توزک بابر (ترجمه انگلیسی) ذکر کرده است (۱) - در اسماء بلاد و قراء غیر از کاشان و کاشغر که فوقاً گذشت نامهای دیگری میبینیم که احتمالاً با جزء نخست "کشمیر" یکی است مانند "کاشان" (از شهرهای ترکستان) (۲) و "کاشان" (از شهرهای ماوراءالنهر) (۳) و کاشکن (از قرای بخارا) (۳) و "کاشکان" (از قراء کازرون فارس) (۴) و کاسن (از قراء ماوراءالنهر) (۴) و کشفل (از قراء آمل طبرستان) (۵) و کشمر (از قراء نیشابور) (۶) و کشمر (از بلاد ترکستان) (۷) که "آنها کشمی نیز گفته اند" (۸)

---

(۱) کشیر - دکتر صوفی غلام محی الدین جلد اول - ص ۱۲

(۲) معجم البلدان طبع بروت ج ۴ ص ۴۳۰ - صفی الدین عبد مومن بغدادی در مرآة الاطلاع علی اسماء الامکنة والبقاع (طبع ۱۳۷۴ ج ۳ ص ۱۱۴۳) ذیل "کاسان" نویسد: من تری کازرون بفارس -

(۳) معجم البلدان ج ۴ ص ۴۳ و مرآة الاطلاع ج ۳ ص ۱۱۴۳

(۴) معجم البلدان ج ۴ ص ۴۳۰

(۵) معجم البلدان ج ۴ ص ۴۶۲

(۶) معجم البلدان ج ۴ ص ۴۶۳ در مرآة الاطلاع "کشمیر" ضبط شده است -

(۷) نزهة القلوب: حمداله مستوفی طبع دبیرسیا قی ص ۱۷۵ و فرهنگ آندراج طبع تهران (ج ۳ ص ۱۱۶۳)

(۸) فرهنگ انجمن آرای ناصری . . . . . مولف افزایش "گمان آن است متعفف کشمیر باشد"

بهر حال کشمیر اسم قدیمی است و تجزیه و تحلیل این کلمه هنوز هم مورد بحث و اختلاف زبان شناسان میباشد. منابع و مراجع خارجی از ابتدای تاریخ آن سرزمین آنرا فقط با اسم کشمیر یاد کرده اند و بقول دکتر ستین (DR. STEIN) دانشمند بزرگ انگلیسی که تحقیقات زیادی درباره کشمیر بعمل آورده میتوان بادلایل و مدارک استعمال کلمه کشمیر را از ۲۳ قرن پیش جستجو کرد ولی خود این اسم خیلی بیش از آن قدیمی تر است. ساکنین کشمیر خاک خود را کشمیر و مردم و زبان خود را کاشور یا کوشور میگویند و ظاهراً هر دو کلمه با تغییر مختصری از ریشه همان کلمه کشمیر اخذ شده است.

گاهی شعرای ایران کشمیر را بصورت "کشمیر" تخفیف کرده اند و پیداست مراد از آن غیر از "کشمیر" از شهرهای ترکستان است چه هیچیک از اوصاف محدوده یا "کشمیر" ترکستان مطابق نیست و خاص کشمیر است. حواجوی کرمانی گوید:

شاه آسمان قدر در یاد دل آنکو ز سپهرش همه چین و کشمیر بلزرد (۱)  
و نیز گوید:

همنشین ماهرویان ختا و خلغم همدم نسرين بران قندهار و کشمیرم (۲)

### موقعیت جغرافیائی

وادی کشمیر که جزوی از استان جمو و کشمیر در شمال هند میباشد دارای دو بخش است. بخش اول بنام آننت ناگ و بخش دوم با اسم بارامولا معروف میباشد. مساحت این وادی در حدود ۵۱۳۰ کیلو متر مربع است که تقریباً یک سوم خاک سویس میباشد. این وادی بیضوی شکل خوش آب و هوا در حدود یک میلیون و نیم جمعیت دارد و گذشته از اهمیت که این وادی از لحاظ مساحت و جمعیت دارد از حیث زیبایی و تنوع و وجود مناظر بدیع و مریای دلکش عظیم النظیر و بی مثال است چنانکه اگر سیاحی از فلات هند بسوی کشمیر مسافرت نماید در ارتفاع هر صد پیاپی با گل و گیاه و هوای مختلف روبرو میشود و در مسافت کوتاه

(۱) دیوان حواجه مصحح سهیلی خوانساری ص ۲۴

(۲) ایضاً ص ۸۱

۴۸ کیلومتری از هوای گرم و سوزان به منطقه سرد و خوش آب و هوا می‌رسد.

وادی کشمیر با وجود یک‌هزار و سیصد و پنجاه متر از سطح دریا است ولی هوای آن مانند سایر جاهای یک‌هزار و سیصد و پنجاه متر ارتفاع قرار دارند سرد و زنده نیست و علتش آن است که دورادور این قطعه زمین کوه‌های بلند و مرتفع وجود دارند که آنرا از هوای سرد شمالی و باد تند و سوزان جنوبی محفوظ و مصئون میدارد. کوه‌های که گرد این وادی حصار کشیده‌اند تقریباً از ۸ هزار تا ۱۷ هزار پا ارتفاع دارد - درجه حرارت سرینگر که در قلب کشمیر قرار دارد از ماه ژانویه تا میانه فوریه (از نیمه ۶ دیماه تا آخر بهمن) ۳۵ درجه فارن هیت و از ماه ژوئیه تا نیمه اوت (از وسط تیرماه تا وسط شهریور) ۸۰ درجه می‌باشد - فصل پاییز از سایر فصول سال زیبا تر و دلکش تر است - و در این فصل هوا صاف و آفتابی است ولی شبها قدری خنک و روح پرور می‌باشد - در ماه زمستان بسختی سرد میشود و حتی پست‌ترین نقاط وادی کشمیر پر برف بوده و در آن حال نیز جلوه‌ای فریبنده و زیبا دارد.

### مردم کشمیر و مختصات آنها

مردم کشمیر با چشمان درشت و آبی بینی بلند و باریک قامت موزون و اعضای متناسب دارای مختصاتی هستند که آنها را از مردم و نژادهای دیگر مشخص می‌سازد و توجه دیگران را بخود جلب میکند - سیاحان خارجی بویژه اروپائیانیکه از قرن شانزدهم پا به این وادی گذاشتند عقیده آنها بر اینست که کشمیریان با یهودیان و یا با یکی از اقوام عبری نژاد رابطه نزدیکی داشته‌اند - (۱)

مردم کشمیر هنرمندان و صنعتکاران نیکو هستند و در امر کشاورزی، باغبانی و بستن‌کاری مهارت دارند - کشمیریان علاوه بر صنعت شالبا نی که در تمام دنیا شهرت دارد در کارهای دستی دیگر چون قلم زنی روی چوب و یا ظروف نقره و مس و برنج و غیره توانا و ماهراند - آنان نیز چون سایر هنرمندان مشرق زمین در فقر و تنگدستی بسر می‌برند و بقول شاعر:



ندیدم در بسیط دهر هرگز هنرمندی چو او محتاج نانی

فرنسیس برنیر سیاح معروف فرانسیسوی در کتاب سیاحتنامه خود مینویسد:  
"کشمیریان مردمان بذله گوئیده سنج و زیرکی هستند و نسبت به سایر هندیان با  
هوش تراند. در شعر و علوم از ایرانیان دست کم ندارند و در عین حال اشخاص زحمت  
کش و مستعدی می باشند (۱)

نویسنده دیگری بنام ژرژ نورسترکه در اوایل قرن هجده باین سرزمین مسافرت  
کرد عقیده دارد که مردمان کشمیر اشخاصی با روح و پرنشاط هستند و به خوش گذرانی  
متمایلند. هر کشمیری هر قدر هم که فقیر و بینوا باشد وقتی اندک پولی بدست آورد  
بیدرنگ بادوستان و آشنایان بطرف دریاچه روی می آورد و تا آخرین درم آن را بادوستان  
بعیش و عشرت صرف میکند. (۲)

کشمیریان طبعاً متمایل به تصوف و عرفان و مردمان با ذوق و متخیل هستند و این  
خاصیت به علت محیطی است که در آن زندگی میکنند. کوههای پر برف، رودخانه ها  
و چشمه سارهای مصفی و گوشه های ساکت و عاری از هیاهوی دنیوی که در این وادی  
بکثرت یافت میشود اقتضای خیال پروری و شعر دوستی در آنان میکند. این وادی زیبا و  
آرام مهد مقدسین و مردم تارك الدنيا و یوگیهائیکه به ریاضتهای شاقه میپردازند بوده  
است. مذهب بودائی که از قرن سوم قبل از مسیح تا قرن چهارم میلادی یعنی برای مدت  
هفتصد سال در این سرزمین نفوذ داشت و اصول و فلسفه و داناتا و تعلیمات تصوف اسلامی  
عواملی بوده اند که یکی پس از دیگری طبع مردم کشمیر را در قالب فلسفه و عرفان ریخته و  
یا در ترویج و تشدید آن کمک کرده اند. ساکنین این سرزمین همیشه در عقاید مذهبی

---

Travels in the Mughal Empire, Dr. Francis Bernier, Oxford (1)  
University Press, 1914.

Journey from Bengal to England through the northern part (2)  
of India, Kashmir, Afghanistan and Persia and into Russia by  
the Caspian Sea — Forster George, London, 1808.

خود را سخ و متعصب بوده و حتی راه افراط پیورده اند باین معنی که با تقلید کورکورانه از  
مبانی و اساس دین دیده پوشیدند و بحرفات چون فالگوئی و غیب گوئی و تعبیر خواب و طلسم  
و جادوگری معتقد میباشند -

زنان کشمیر از زیبا ترین زنهای دنیا بشمار میروند - آنان دارای رنگ سرخ و سپید  
چشمان سیاه گیسوان مشکی و دراز قامت و قیافه جذابی میباشند - حسن و زیبائی کشمیر  
و کشمیریان الهام بخش شعراء و بالاحص شعرای فارسی زبان بوده است چنانکه خواجه  
بشیراز فرماید -

به شعر حافظ شیراز میگویند زمیر قصند      سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی  
و ملا ظهیری حسن خدا داد کشمیریان را چنان محرب و مقدس می شمارد که بدانان سوگند  
یاد میکند -

به ترکان غارتگر صبر و هوش      به کشمیریان ملاحظت فروش  
و شا عرما ملا طاهر غنی کشمیری اظهارات ظهیری را تأیید میکند و میگوید -  
کشمیر از صباحت روشن گر جمال است      حسن سیاه اینجا گرهست خال خال است  
یکی از مختصات اهالی کشمیر صلح جوئی و آرامش طلبی آنانست و این خود از نتایج تعالیم  
سودمند مذاهب و طریق بزرگ خاصه تصوف درین سرزمین است -

کشمیر بسبب ارتباط قدیمی با هند دارای تمدنی است که در نتیجه اختلاط فرهنگهای برداشتی  
و هندو ایزم و اسلام بوجود آمده است - در این وادی بهشت آئین که جزوی از خاک هند  
است اکثریت مردم بر دین اسلام اند و تعداد غیر مسلمانان بیش از ۱۵ درصد نیست ولی  
همآهنگی در طرز زندگی لباس خوراک و رسوم و سنن اجتماعی و حتی طرز فکر و نوع اندیشه  
چنان این افراد مختلف العقاید را بهم نزدیک گردانیده است که کس را قدرت تشخیص  
هندو از مسلمان و مشرک از موحد نیست - گذشته از این کشمیریان مردمانی با استعداد اند  
و در تمام زمینه های ادبی و هنری کارهای نمایانی انجام داده و اشخاص برجسته ای با اجتماع  
بشریت تحویل داده اند که نام آنها همیشه در تاریخ زنده جاوید خواهد ماند -

## کشمیر و شعرای فارسی گوی:

زیبائیهای که نقاش طبیعت به وادی کشمیر و دیعت تموده و بدایح و غرایبیکه از فلک  
صرر تگر آفرینش صورت بسته آن سرزمین را در جمال و زیبایی شهره آفاق گردانیده و از  
فرط صفا و خرمی ضرب المثل خاص و عام ساخته است - شاعران پارسی گوی از دیر باز کشمیر  
را به زیبایی و داشتن زیباییان ستوده اند ولی گنجاندن اقوال تمام سخنوران درباره کشمیر  
درین وجیزه موجب الطاب و اطاله کلام شود بنا برین در این مقام فقط برای نمونه بنقل قول  
برخی از اساتید متقدم و متاخر و وجه بیان و مقال آنان میپردازیم -

شاعران پارسی بعل چند از کشمیر یاد کرده و اوصاف خاص برای آن بر شمرده اند و از  
جهاتی مختلف کشمیر نزد آنان شهرت داشته است که ذیلا برخی از آنها را می شماریم -  
۱) چنانکه میدانیم سلطان محمود غزنوی بکشمیر لشکر کشید و بدین مناسبت شعرای  
دربار وی اشعاری سروده اند و از آنجمله فرخی سیستانی است که قصایدی در اغراء محمود  
بفتح کشمیر دارد و از جمله قصیده ایست بمطلع -

هنگام گل است ای بد درخ چون گل خود روی      همرنگ رخ خویش بباغ اندر گل جوی  
که دران میگوید

ما را ره کشمیر همی آرزو آید      وقتی ره غزو آید و هنگام تگاپری  
گاهست که یکباره بکشمیر خرامیم      از دست بتان پهنه کنیم از سربت گوی (۱)  
و در اکثر مواضع دیوانش هرجا که از کشمیر نامبرده از لشکر و فتح و ستدن و جهانگیری سخن  
به میان آورده چنانکه در مدح امیر ابوالاحمد محمد بن محمود غزنوی گوید

باش تا با پدر خویش بکشمیر شوی      لشکر ساخته خویش بکشمیربری (۲)  
و در ستایش عضد الدوله امیر یوسف گوید  
او همان است که پیش تو ستد      دره کشمیر از لشکر رای (۳)

(۱) دیوان فرخی سیستانی مصحح دبیر سیاتی تهران ص ۳۶۵ (۲) ایضا ص ۳۸۸  
(۳) ایضا ص ۳۸۸ -



و نیز در قصیده ای دیگر در مدح همان امیر گوید

آن میرجهان گیر که بالشکر کشمیر      آن کرد که باکبک کند باز شکاری (۱)  
دیگر از شعرای که بعنوان "فتح" از کشمیر یاد کرده اند قائلانی است که در قصیده ای در مدح  
قهرمان میرزا حکمران آذر بایجان گوید

باش تا عزم مملکت گیرش      فتح کشمیر و قندهار کند (۲)  
(۲) دیگر موضوعاتیکه شاعران درباره کشمیر گفته اند سرسبزی و شادابی و آبادانی  
و خرمی است چنانکه قائلانی در قصیده ای که در وصف شیراز و مدح معتمد الدوله منوچهر  
خان سروده است گوید

بریزه اکنون کز عدل حکمران جهان      شد دست حیرت کشمیر و غیرت فرخار (۳)  
(۳) دیگر توصیف کشمیر است بداشتن زیبارویان پری پیکر و ماهر خان دلبر که بوجه  
مختلف بیان شده است

الف) بت کشمیر یا صنم کشمیر (۴) فرخی گوید  
تاز کشمیر صنم خیزد و از تبت مشک      همچو کز مصر قصب خیزد و از طایف ادیم (۵)  
منوچهری راست -

بیاری بت کشمیر شراب کهن پیر      بده پروتھی گیر که مان نیک نبرد است (۶)  
قطران تبریزی گوید -

ای بخوبی بر بتان کابل و کشمیر میر      ماندم از بس کادری در وعده ها تا خیر خیر (۷)  
امیر معزی گوید -

پیام دارم کز روی زرد و ناله زار      بزر وزیر همی مانم ای بت کشمیر (۸)

---

(۱) ایضا ص ۳۹۱ (۲) دیوان قائلانی مصحح محمد جعفر محجوب تهران ۱۳۳۶ ص ۱۷۷ (۳) دیوان  
قائلانی ص ۳۶۹ (۴) سابقه بت پرستی کشمیریان و وجود بتخانه های آن دیار را نباید از نظر دور  
داشت (۵) دیوان فرخی ص ۲۴۵ (۶) دیوان منوچهری مصحح دبیرسیاقتی تهران ۱۳۲۶ ص ۱۷۵  
(۷) تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی مصحح احمد عباسی تهران ۱۳۳۷ ص ۷۸ (۸) دیوان معزی  
با اهتمام عباس اقبال تهران ۱۳۱۸ ص ۳۳۷

خواجو کرمانی گوید —

دا من خرگه بر افگن ای بت کشمیر      سرو قبا پوش د آفتاب جهانگیر (۱)  
و مولانا جامی فرماید —

ز کشمیری بتان دین بر انداز      دلم بتخانه کشمیر گردد  
ب) نقش و نگار کشمیری و نسبت نقش و روی مه جبینان و پریچهرگان بکشمیر  
امیرالدین اخسیکتی گوید —

راغ از تو پراز متاع خرخیز      باغ از تو پراز نگار کشمیر (۲)  
قطران تبریزی گوید —  
نقش چو رویش نداشتند بکشمیر      سرو چو قدش نکاشتند بکشمیر (۳)  
و شیخ اجل سعدی فرماید —

آن کیست که میرود به نخچیر      پای دل دوستان به زنجیر  
همشیره جادوان بابل      همشیره گلرخان کشمیر  
امیر معزی گوید —  
بلند قامت ایشان چو سرودر کشمیر      بدیج صورت ایشان چو نقش در کشمیر (۴)  
قاآنی گوید —

با قامت یاری چو تو گیتی همه کشمیر      با چهره نگاری چو تو عالم همه کشمیر (۵)  
نیز اوست —

عشوه يك كابل سماع و غمزه يك بابل فسو      نازيك شيراز شوخي چهره يك کشمیر فن (۶)  
ج) جادوی کشمیر — فقط در کلام شیخ عطار مشهور شد که گوید —

نرگس جادوت دل من ربود      گفت که این جادوی کشمیر کرد (۷)

---

(۱) دیوان خواجو کرمانی مصحح سهیلی خوانساری تهران ۱۳۳۶ ص ۲۶۸ (۲) دیوان اثیرالدین  
اخسیکتی مصحح رکن الدین همایونفرخ تهران ۱۳۳۷ ص ۱۶۹ (۳) احوال و اشعار رودکی سعید  
نفیسی تهران ۱۳۱۰ ج ۲ ص ۶۷۹ (۴) دیوان معزی ص ۲۵۸ (۵) دیوان قاآنی ص ۴۴ (۶) ایضا  
ص ۵۸۰ (۷) دیوان عطار مصحح سعید نفیسی تهران ۱۳۱۹ ص ۱۲۶

(۴) در کلام بعضی سخنوران کشمیر بعنوان نقطه های بعید بل آخرین حد جغرافیائی یاد شده است چنانکه امیر معزی در مدح سنجر گوید -  
 در به کشمیر برد حاجب تر تا تحتی      اودتدزلزله در جان امیر کشمیر (۱)  
 و نیز در قصیده دیگر گوید -

آثار اوست از حد کشمیر تا بروم      اخبار اوست از در چین تا به میردان (۲)  
 و خواجو کرمانی در مدح خواجه زین الدین علی گوید -  
 موجب حکم ترا مطارع و منقاد      از در کشمیر تا نواحی طمغاج (۳)  
 و قاتانی در مدح محمد شاه غازی گوید -  
 از سطوت تو ویله به خوارزم و بخارا      از صولت تو مویه به کشمیر و لهار (۴)  
 و نیز در قصیده ای در مدح عباس میرزا گوید -  
 از چار طرف توپ دژ آهنج ز خاکش      در چار محل چار که آورده فراهم  
 یک کوه بخوارزم و دگر کوه بکرمان      یک کوه بکشمیر و دگر کوه به دیلم (۵)  
 و نظامی گنجوی گوید -  
 یکی گفتا که در اقصای کشمیر      نبا شد از لطافت هیچ تقصیر  
 مقام خبر دیان آن زمین است      بخوبی رشک فردوس برین است

### مناظر طبیعی و تاثیر آنها بر روح و قلب شاعر

کشمیر از لحاظ مناظر طبیعی و زیبا بس غنی است (۶) چمن زارها و گلستان های پر گل و ریحان و درختان سرسبز و حرم و جنگلهای انبوه و درهم و آبشارهای خروشان در هر گوشه و کنار کشمیر بچشم میخورد - این مناظر چه در فصل بهار و تابستان و چه در ایام

(۱) دیوان معزی ص ۳۵۲ (۲) ایضا ص ۴۹۶ (۳) دیوان خواجو کرمانی ص ۱۸  
 (۴) دیوان قاتانی ص ۲۱۲ (۵) ایضا ص ۵۲۵ (۶) پیر غلام حسن در تاریخ حسن جلد اول اسم و شرح ۲۲ مرغزار - ۴۰ آبشار - ۵۹ چشمه سار و تقریباً ۱۰ دریاچه و ۶۱ باغ میوه و غیره را بالتفصیل بیان نموده است -



پاییز و زمستان تاثیر ابدی و فراموش نشدنی بردل و جان هر بیننده باقی میگذارد. شاعر  
شهر شرق علامه اقبال که خود او اصلاً از خاک کشمیر است گوید —

تنم گلی ز خیابان جنت کشمیر      دل از حریم حجاز و نواز کشمیر است  
دیدن مناظر زیبا و مرایای دلکش کشمیر      ادرا با ندیشه ای فیلسوفانه میکشاند و شاعر متفکر  
از دیدار آنها درس توحید میگیرد و آنها را با مشرب عرفانی و ذوق اشراقی خود می آمیزد  
و میگوید —

کوه و دریا و غروب آفتاب      من خدا را دیدم آنجا بی حجاب  
دیگران را نیز بدیدار آن جلوه گاه دعوت می نماید —

رخت به کاشمر گشاکوه و تل و دمن نگر      سبزه جهان جهان ببین لاله چمن چمن نگر  
باد بهار موج موج مرغ بهار فوج فوج      صلصل و سار زوج زوج بر سر نارون نگر  
تافته فتد به زینتش چشم سپهر نرفته باز      بسته بچهره ی زمین برقع نسترن نگر  
لاله ز خاک بر دمید موج به آب جوتپید      خاک شرر شرر ببین آب شکن شکن نگر

دختر کی بر همی لاله رخی سمن بری

چشم بروی ادگشا باز بخویشتن نگر

و همچنین فیضی فیاضی چون چشمش به این رادی دلکش افتاد یکباره گفت —

بحیرتم که چه آثار قدرت ازلی است      بهر نظاره بتازد نظریه صنع قدیر  
و یکی از معروفترین قصایدی که تاکنون بفارسی در تعریف این رادی بهشت آئین نوشته شده  
همان قصیده عرفی ملک الشعراء دربار اکبر شاه باشد که مطلع آن اینست —

هر سوخته جانی که به کشمیر در آید      گر مرغ کباب است که با بال دپر آید  
و در آن میگوید —

بنگر که ز فیض چه شود گوهر یکتا      جائیکه خزن گر رود آنجا گهر آید  
این سبزه داین چشمه داین لاله داین گل      آن شرح ندارد که بگفتار در آید

سری نگر شهر مرکزی کشمیر در میان دو کوه بلند واقع است و باغ و بیستان زیبا در آنجا  
فراوان است. در وسط شهر دریاچه ای زیبا در جریان است که آب صاف و شفافش رشک  
کوثر است آن را دل (بفتح دال) نامند و بحقیقت ربایته دل و جان بینندگان است و فریبنده

انس و جان - چون بر فراز کوه شانکر آچاریا (تخت سلیمان) در آن منظره بنگرند زیبائیش در چند  
گردد و حسنش فراوان چه بگفته شاعر —

نهی چون پای بر تخت سلیمان شود کشمیر و دشت او نمایان  
عکس کوههای رفیع که ابرهای سفید بر پیشانی آنها بوسه میزنند در آب ساکت و شفاف  
این دریاچه بطور کامل نمایان است - درختان چنار و بید لزان و سروهای بلند و خانه های  
چوبین و گلین بیلاقی و میدانهای وسیع و قله های پربون منظره ای را جلوی چشم هر بیننده  
مجسم میسازد که همانند آن در کمتر جای دنیا دیده میشود - دریاچه دل تقریباً هشت کیلومتر  
عرض دارد و در طول مسیر آن چشمه سارهای متعددی بدان میپوندد و منظره زیبائی را بوجود  
میآورد - زمین هائیکه در طول این دریاچه قرار دارد بوسیله این چشمه سارها به جزیره ای  
کوچک و سرسبز تقسیم شده که پراز گل و ریحان و ستیل و فیمران است - ظفرخان احسن یکی  
از استانداران کشمیر عهد شاهجهان در وصف این دریاچه چنین گوید —

ز سیر دل و جان تاره گردد	به ساغر عهد و پیمان تازه گردد
گلستان زیر آبش بی شمار است	مگر آبش نقاب نو بهار است
ز گلها روی دل رشک چنان شد	به شوقش مرغ آبی میتوان شد

و در جای دیگری گوید —

به دور دل گلستان بی شمار است که هریک آبروی صد بهار است  
ابوالفضل برادر فیضی ملک الشعراء دربار اکبر امپراطور گورکانی هند کشمیر را گلستان همیشه  
بهار و کوهها را دیرارهای بلند و آسمان را گنبد نیلی روی سقف این گلستان نام داده و عقیده دارد  
که این سرزمین همان طوری که برای اشخاص خوشگذران محل آسایش و تفریح و خوشگذرانی  
است برای افراد تارك الدنيا و خدا پرست نیز جای خوب برای عبادت و ریاضتهای مذهبی  
میباشد و حقیقت هم چنین است -

هرکس بدین وادی سرسبز و حرم قدم نهاده از هر طبقه و گروهی بوده است عارف یا  
عامی - سلطان یا فقیر صرفی یا فقیه - شاعریا فیلسوف - بیگانه یا آشنا و ..... همه در  
توصیف و تعریف آن یکدل و یکزبانند - شیخ شهاب الدین سندی درباره این وادی چنین  
گوید —

كان الكشمير لسكانها جنت عدن هي للمؤمنين

قد كتب الله علي بابها من دخله كان من المؤمنين (۱)

سلطان زین العابدین از حکمرانان کشمیر (۸۲۳-۸۷۴ هجری) که بسبب دادگستری و رعایت حال مستمندان و علاقه به عمارت و عمران نام وی همواره در تاریخ کشمیر درخشندگی خاص خواهد داشت درباره این قلمرو بهشت آئین خود چنین گوید (۲)

هزاران نازای کشمیر بر باغ جنان داری که در فصل خزان هم خوش بهار زعفران داری

هزاران گل بود فصل خزان در باغ کشمیرم چه مینازی توای کابل همین یک ارغوان داری

و بطوری که قبلاً گفته شد امپراطوران مغول هند باین سرزمین علاقه خاصی داشتند و در زیبائی و زینت آن مساعی زیادی بخرج دادند - این سرزمین در سال ۹۹۴ هجری در زمان اکبر شاه از دست شاهان چک کشمیر به اختیار مغولها درآمد و این پادشاه ذوالقدر آنرا با سم باغ خاص یاد میکرد - جهانگیر پسر اکبر شاه که نسبت به سایر پادشاهان آن خانواده خیلی بیشتر بکشمیر علاقه داشت میخواست همیشه در کشمیر بماند و آن را از سایر قسمتهای قلمرو وسیع خود بیشتر دوست داشت و حتی بقول طغرای مشهدی شاعر دربار -

از شاه جهانگیر دم نزع جو جستند با خواهش دل گفت که کشمیر و دگر هیچ

و سیاح معروف فرانسوی فرانسویس برنیر که در سال ۱۶۵۹ میلادی از هند دیدن کرد در سیاحتنامه خود قول طغرای مشهدی را تصدیق میکند و می نویسد مغولها کشمیر را بهشت روی زمین می پندارند و جهانگیر میگفت که وی حاضر است محض خاطر احفظ و نگهداشت کشمیر از سایر قسمتهای امپراطوری وسیع خود دست بردارد. پسرش شاه جهان که دوران حکومت وی از لحاظ امن و ثبات و کارهای آبادانی و عمرانی و ساختمانهای تاریخی عهد زرین تاریخ دوره متوسط هند بشمار میرود و خودش علاقه مفراطی به هنر و هنرمندان داشت احساسات خود را درباره کشمیر بدین گونه اظهار نموده است -

خورد آدم گندم از جنت کشیدندش برون منکه خوردم آتش جو یارب به کشمیرم رسا

(۱) تاریخ حسن جلد اول ص ۶۱ و واقعات کشمیر تألیف نواجه محمد اعظم دیده مری اسم شیخ را شیخ الشیوخ شهاب الحق والدین السهروردی قدس سره نوشته است - (۲) تاریخ حسن جلد اول ص ۶۱۲



ظفرخان احسن يکي از معروفترين حکمرانان کشمير عهد شاهجهان و ممدوح صائب که خود نيز شعر میسرود در وصف کشمير چنین گوید —

کشمير مگر رشک پری خانه چين است      القصه بهشتي است که برزوی زمين است

شعراي دربار پادشاهان گورکاني همیشه چشم براه بودند تا بتوانند در موکب شاهانه بمسافرت و سياحت کشمير بپردازند و از منظر زیبای آن سرزمین الهام بخش روح خلاق سخن آنرا بخودرا تازگي و طراوتي بخشند - این مسافرتهاي شاهانه با تشریفات خاصي همراه بود و موقعی که موکب امپراتوري راههای پرخطر را پشت سر گذاشته به کشمير مي رسید شعراي دربار تشریف فرمائي بادشاه را با سرودن قصاید مدحیه خوش آمد مي گفتند و در عوض آن صلوات گران بها اخذ مي نمودند که اینجا مجال ذکر و شرح این مقال میسر نیست - همچنین خود پادشاهان مغول چون از کارهای مملکتي و جنگهای خونیني خسته میشدند برای تجدید قوا و استراحت آهنگ کشمير میکردند و در هوای فرحتزای این خطه جنت نظیر نخستگی جسم و جان را بر طرف میساختند - شعراي دربار و شعراي دیگر قصاید غرائي در وصف کشمير سروده اند که از همه معروفتر قصیده عرفي شیرازی است بدین مطلع

هر سوخته جاني که بکشمير در آید      گر مرغ کباب است که با بال دپراید

حاجي محمد جان قدسي شاعر دربار شاهجهان که آخرین سالهای زندگی خود را در کشمير گذراند و در سال ۱۰۵۶ هجری فوت کرد و در سری نگر مدفون گردیده است مناظر طبیعی آنرا میستاید و مثنویها در توصیف باغها و چشمه سارها سروده است گوید:

خوشا کشمير و خاک پاک کشمير	که سر برزد صفا از خاک کشمير
چه کشمير آبدری هفت کشور	نگاه از دیدن آن تازه و تر
چه کشمير آب درنگ باغ و بیستان	اسیر هر نهالش صد گلستان
خوشا ملکی که از فیض هوایش	بود گل دسته جادوب سرایش
خزان را در گلستانش چکار است	که صید هر نهالش صد بهار است
بخوبي آنچنان کشمير طاقتست	که معشوق خراسان و عراقست
خروشان زنده رود از آرزویش	غرق ریزان عراق از جستجوییش
نباشد شرم بطحا گر عنان گیر	حجاز آید بطوف کوی کشمير

در این گلشن ز جوش خنده گل نمي آید بگوش آواز سبیل  
 جوانانش چو مي روشن ضمیران چو نرگس از قدح پرچشم پیران  
 شده دست چنار از فیض باران چو دست اهل همت گوهرانشان  
 و در وصف باغ موسوم به فرح بخش که وسیله جهانگیر شاه در سال ۱۰۲۹ هجری طرح  
 گردید نیز مثنوی سروده است و می گوید —

چو در خلد آنچه بایستی ندیدند از آن باغ فرح بخش آنریدند  
 ارم در پشت دیوارش نشستند حجل چون عندلیب پر شکسته  
 ندیده در جهان کس اینچنین جای فرح بخش و فرحناک و فرح زای  
 و همچنین درباره چشمه آصف آباد که بدست شاهجهان طرح ریزی شده می نویسد —  
 همین آب است آب زندگانی برو از خضر بشنو گر ندانی  
 ز مشرق تا به مغرب گرشتابی چنین سرچشمه دیگر نیا بی  
 ز شوقش چشمه سار کوه الوند رساند اشک حسرت تا دماوند  
 و ابوطالب کلیم ملک الشعراء شاهجهان (متوفی ۱۰۶۱ هجری) چون بکشمیر میآمد  
 تمام رنج و المهای زندگی و خستگی های روحی و فکری را از یاد میبرد. وی این موضوع را  
 در اشعار خود بدین طرز بیان میدارد —

چرا آشفته ای چرخ دلگیر تماشا کن که کشمیر است و کشمیر  
 پراز گل دشت و کوه و راغ بیننی هزاران باغ را یک باغ بیننی  
 و فصیحی کشمیری خاک پاک وطن خود را با بهشت آسمانی می سنجد و میگوید —  
 نسبت کشمیر را با روضه رضوان چکار این بود یاغ سلیمان آن بود باغ جنان  
 و بدون تردید کشمیر با میدانهای وسیع و سرسبز و شاداب و حصار بیضوی شکل کوههای  
 پر برف دست نخورده منطقه ایست که خاک آن حاصل خیز هوای آن فروخت بخشش کوهها  
 مجلل رودخانه ها پر آب دریاچه ها زیبا گل ها خوشبو و دلربا، میوه ها شیرین و گوارا و  
 مرغانش خوش نوا میباشند و لذا با داشتن این همه صفات این خطه روی زمین را  
 میتران بهشت ارضی نامید —

خلاصه اینکه طبیعت در کشمیر برای اشخاص از هرنوع سلیقه و ذوق موادی فراهم

کرده که آنان میتوانند طبق میل و سلیقه خود از آن استفاده ببرند. برای یکفرگیاہ شناس انواع گیاه و نباتات و جهت متخصص حیوان شناسی طیور و جانورهای مختلف سبزی مطالعہ موجود است. همچنین این اقلیم و مناطق همجوار آن با داشتن لهجه های مختلف زمینه خوب برای تحقیقات در زبان شناسی تهیده می کنند. آنانیکہ با علم زمین شناسی سروکار دارند میتوانند مواد خوب از سنگهای مختلف برای آزمایش خود بدست آورند. باستان شناسان با دیدن آثار قدیمی میتوانند به چگونگی توسعه فن معماری و در عین حال از اختلاط فرهنگهای گوناگون طی اودار مختلف این ناحیه پی ببرند. برای دانشمندان و محققین علمی و ادبی زمینه وسیعی برای انجام تحقیقات در سیستم های مختلف فلسفه و ادیان هندو کہ مخصوص کشمیر و کشمیریان میباشد و پیوند و بستگی آن با عرفان و تصوف اسلامی و همچنین تحقیق در تاریخ و فرهنگ و شعر و ادب و سنن و رسوم اجتماعی مردم آن سرزمین موجود است. علاوه بر این قله های بلند و سربلک کشیده که هنوز پیا آدمیزاد بدانجا نرسیده است برای درزشکاران کوه نور و بس مناسب است.

و از این همه مهمتر آنکہ گلہای رنگارنگ و باغہای خوش آب و هوا و آبشارهای خروشان و دریاچه های ساکت و کشتزارهای زعفران این داری با هم جمع شده منظره زیبای را بوجود می آورند کہ الہام بخش روح لطیف و فکر بلند پرواز یک شاعر حساس و طبیعت دوست بوده و نیز ملہم تفکر و اندیشہ یک فیلسوف است کہ ہمیشہ در جستجوی حقیقت و کشف آفرینش عالم و اشیاء میباشد. شاعر ملامحمد طاہر غنی از همین خطہ بہشت آئین بر خاست و او درین باغ و بہستان طبیعت و مہد علم و حکمت و تصرف و عرفان تربیت یافته روح و فکرش از صفا و بلندی این داری الہام گرفت و در آوان جوانیش کوس شاعری را بصدا در آورده جاہ و منزلتی بس رفیع در سلك معاصران خود بدست آورد.



## فصل دوم

### مختصری درباره راج زبان فارسی در کشمیر

برای بررسی موضوع ترویج زبان فارسی در این قسمت از شبه قاره هند باید واقعات و حوادثی که در قرن چهاردهم میلادی و حتی قبل از آن در کشمیر اتفاق افتاد از نظر بگذرانیم. نخست متذکر میگردیم که روابط فرهنگی بین کشمیر و سرزمینهای اسلامی از قدیم الایام مشاهده میشود چنانکه نگاهی به کاشیهای معبد هارون نزدیک شهر سرینگر و همچنین ملاحظه مجسمه های قدیم کشمیر روشن میسازد که بناها و مجسمه های قدیم کشمیر و ایران تا چه اندازه باهم شبیه اند. علاوه بر این استعمال اصطلاحات قدیم اداری فارسی در کشمیر مثل دبیر (بصورت دویر) و گنج آور نیز نشان دهنده نفوذ فرهنگی اسلامی در کشمیر می باشد. (۱) دلی نباید فراموش کرد که تا آغاز قرن چهاردهم میلادی کشمیر بیش از همه تحت نفوذ فرهنگی و مذهبی حتی سیاسی هندوستان قرار داشت و فقط در قرن ۱۴ میلادی بود که حکومت اسلامی در کشمیر استقرار یافت و دلی با وجود این کشمیر نتوانست از نفوذ عمیق فرهنگی و معنوی قدیمی و باستانی هند یکسر جدا شود و آثار عمیق آن هنوز هم بهمان شدت باقی است. آخرین پادشاه مقتدر هند در کشمیر پیش از آغاز حکومت اسلامی سانگارا (SANGARAMA) (۱۰۰۳-۱۰۲۸ میلادی) بود. بعد از او کشمیر دوره طویل انحطاط و سقوط سیاسی را پیمود. در این مدت حکمرانان خودخواه بجای اینکه به رتق و فتق امور دولت بپردازند و گره کار مشکلات مردم بکشایند بعیث و عشرت و خوشگذرانی روزگار می گذراندند. وضع اقتصادی و مالی وخیم شده بود. برهمنان، طبقه روحانیون هندو، قدرت کافی بدست آوردند و برای استحکام موقعیت و ادامه قدرت خود بر مردم اصول اساسی مذهب را در پیس

پرده در آورده خرافات و موهومات را رواج دادند و در نتیجه موجبات تباهی حیات  
 مذهبی مردم فراهم گردید - این وضع نابسامان سیاسی و اقتصادی و مذهبی تا آغاز  
 قرن چهاردهم میلادی ادامه داشت - در این زمان بود که تماس کشمیر با کشورهای دیگر  
 اسلامی و اشاعه دین مبین اسلام در کشمیر پایه اساسی گذاشته شد - در این مورد باید متذکر  
 گردید که تماس کشمیر با مسلمانان عیلمی قبل از این شروع شده بود - تازیان در قرن  
 هشتم میلادی چندین بار برای بدست آوردن آن سرزمین هجوم آوردند (۱) و تاحدی  
 موفق شدند ولی نتوانستند حکومتی در آنجا مستقر سازند - همچنین تماس ترکها با کشمیر  
 نیز بعنوان مهاجم در آغاز قرن یازدهم میلادی شروع شد - محمود غزنوی در سال ۱۰۰۲  
 میلادی جیپال حکمران لاهور را شکست داد و آن مرد غیرتمند با حمیت تاب این تنگ نیآورده  
 خود را به آتش افکند و سوخت - سپس پسر و جانشین او که آنند پال نام داشت در سال  
 ۱۰۰۹ میلادی در حمله دیگر محمود شکست خورد و پسرش تری لوچن پال دست استعداد  
 بسوی سانگارا ما حکمران کشمیر دراز کرد و بیایمردی او برای مقابله با محمود غزنوی بمیدان  
 جنگ روی آورد ولی لشکر محمود در سال ۱۰۱۴ میلادی سپاه متحدین را از پای در آورد و در  
 صدد انتقامجویی از معاونین تری لوچن پال برآمد و برای برآوردن این منظور افواج خود را بسوی  
 کشمیر هدایت کرد و تاحدی پیشرفت نمود ولی با مقاومت سخت کشمیریان رو برو گردید - با وجود  
 اینکه محمود قلعه لوهار کوت را برای مدت یکماه در محاصره داشت ولی بعلت آغاز برف و بارندگی  
 و انقطاع خطوط مراسلات و فقدان وسایل حمل و نقل مجبور به ترك محاصره گردید و در موقع  
 مراجعت دچار قهر طبیعت شده بسیاری از سربازان و مهمات جنگی را از دست داد - خود  
 محمود بعد از زحمات بسیار توانست جان سالم از این معرکه مرگبار بدر ببرد (۲) ولی آتش  
 انتقام محمود نه تنها فرو نه نشست بلکه تیز تر شد و بار دیگر در سال ۱۰۲۱ میلادی تجهیزات  
 بیشتری برای حمله کشمیر بسوی هند رهسپار گردید - این بار نیز محمود همان راه سابق

(۱) ایضا صفحه ۲۷ و ۲۸

THE LIFE & TIMES OF SULTAN MAHMOOD OF GHAZNA; M. NAZIM, (۲)  
 CAMBRIDGE, 1931, pp 104-105 also KASHMIR UNDER THE SULTANS  
 pp 27-28.

را در پیش گرفت و چون مردم کشمیر در همان محل سابق یعنی قلعه لوهار کوت مقاومت ننموده  
راه پیشرفت را بر روی محمود بستند او بمحاصره پرداخت ولی بعد از یکماه زمستان سر رسید  
و محمود دچار همان وضع قبلی گردیده ناچار دست از محاصره برداشت و دیگر در صدد انتقامجویی  
از حکمران کشمیر و حمله بآن سرزمین بر نیامد (۱) بعد از این مهاجمینیکه از راه خاك افغانستان  
به هند هجوم میاورند هیچوقت متوجه کشمیر نشده همواره در صدد فکر استحکام و  
توسعه قلمرو خود در داخل هند بودند و حتی چون در قرن سیزدهم میلادی موفق به تسخیر

(۱) — ولی تاریخ حسن در این مورد اختلاف دارد و می نویسد — "..... و سلطان بعد فتح قلعه  
نندوته به تعاقب تره لوچن پال سمت کشمیر رایت اجلال افراشت و تره لوچن پال از تعاقب  
سلطان خبر یافته بجانب کشتوار و جمون مفرور گشت و سلطان با جیش و جنود فراوان داخل  
کشمیر شد - ملا احمد نگارد که سنگرام راج تاب تقابل در خود ندیده با تحایف و نفایس  
بسیار خود را بملازمت رسانید - سلطان فرمود چرا خود را زبون کردی راجه در جواب گفت که  
اهل اکرام خدمت و تواضع مهمان موجب افتخار و ترقی اعتبار خود پندارند - سلطان محمود  
از حسن تقریر او محظوظ شده بخلاع فاخره سرفراز نمود و خراج شاهي مقرر کرده حکومت  
کشمیر بوی ارزانی داشت و سلطان مدت سی و یک روز در سیر و سیاحت این دیار بسر  
برده تمامی اسباب زر و طلا که در بتخانه های بیجاره (در تقریباً ۵۰ کیلومتری جنوب شهر سرینگر)  
و پیرسپور و غیره موجود بود ضبط نمود و جمعی کثیر به اسلام آورده در بتخانه کوه سلیمان (کوهی  
که در پای آن شهر سرینگر واقع است) بوقت پیشین داخل شد و موزن سردر وازه اذان گفت -  
— سلطان در میان بتخانه نماز پیشین ادا کرد ..... و در سنه ۴۰۹ هجری سلطان .....  
برای سیر و سرور و تفرج خاطر بجانب کشمیر نهضت ساخت - سنگرام راج تحف و هدایای  
لایق و نذرانه معمولی بخدمت گذراندیده مرهون الطاف و اعطای جهان بینی گردید - " تاریخ  
حسن جلد دوم ص ۱۱۴ - ۱۱۵ ولی قول ملا احمد را هیچکدام از مورخین تأیید نمیکنند و  
بطوری که ابوالحسن علی فرخی (متوفی ۴۲۹ هجری) شاعر دربار محمود که در معرکه های  
قنوج و سمرنات بالشکر محمود همعان بوده در ابیات زیر شرح میدهد محمود و همراهیان  
(بقیه حاشیه در صفحه بعد)



تمام قسمت‌های شمالی هند شدند با و هم بفکر گشایش این سرزمین کوهستانی که راه‌های پرخطر و صعب العبور دارد برنیا مدند و بجای کشمیر بفکر قح و تسخیر قسمت‌های جنوبی هند که راه‌های آن بمراتب از راه کشمیر آسان تر بوده برآمدند. چون در قرن ۱۴ میلادی حکومت کشمیر بدست سلامانان افتاد این واقعه مهم هیچ علت و عنصر خارجی در بر نداشت بلکه نتیجه اوضاع داخلی بود که در آئزمان در کشمیر بوجود آمد.

وضع داخلی کشمیر از ابتدای قرن یازدهم میلادی رو بوعامت گذارده بود و این وضع همچنین تا آغاز قرن چهاردهم میلادی ادامه داشت. پادشاهانیکه در مدت این سه قرن بر تخت فرمانروائی کشمیر نشستند با ستثنای بعضی اشخاص جیان غیر مقتدر و نالایق بودند. آنها زندگی خود را بعیش و عشرت میگذراندند و با باده و ساره بسر میبردند و بلبه و لعب مشغول بودند. دوستان و وزیران و مشاوران آنان افرادی خودخواه و بی استعداد بودند که منظوری جز جمع کردن مال و چپا دل خواسته مردمان نداشتند. در این زمان مردم کشمیر زیر بار مالیاتهای گزاف که بوسیلهٔ عمال فاسد حکمرانان با اجبار و ظلم و تعدی جمع میشد خورد شدند. آبرو و زندگی هیچکس تامین نبود. امرای دربار همیشه در فکر ایجاد دسیسه و طرح نقشه‌های توطئه بوده بر علیه راجگان می شوریدند و جنگ و خونریزی يك صحنهٔ عادی روزانه شده بود. در نتیجهٔ این همه نا امنی و اغتشاش زندگی مردم را کد شد. کشاورزی و تجارت از

(از حاشیه صفحه قبل)

وی همیشه آرزوی فتح و تسخیر کشمیر را در دل خود می پرورانیدند چنانکه فرخی در قصیده ای که در تحریص بحرکت هند و تسخیر کشمیر گوید -

ما را ره کشمیر همی آرزو آید      ما ز آرزوی خویش نتابیم بیکموی

گاه هست که یکباره بکشمیر خرامیم      از دست بتان پهنه کنیم از سربت گوی

شاهیست بکشمیر اگر ایزد خواهد      امسال نیا رامم تا کین نکشم زوی

(دیوان حکیم فرخی سیستانی بگویش محمد دبیر سیاقی چاپ تهران سال ۱۳۳۵ ص ۳۶۵)

و جای دیگر خطاب به امیر محمد پسر سلطان محمود و برادر دو قلو ی امیر مسعود چنین گوید -

باش تا با پدر خویش بکشمیر شوی      لشکر ساختهٔ خویش بکشمیربری (ص ۳۷۸ همان دیوان)

بین رفت و از مذهب و اخلاق خبری نبود - نتایج این بی سروسامانی و شکست ارزشهای دینی و معنوی و فقدان حکومت نیرومند بشکل حمله های مغول ظاهر گردید که در نیمه دوم قرن سیزدهم میلادی آغاز شده بود - مهمتر و خوفناک ترین حمله هجوم زولچواست که در بهار سال ۷۲۴ هجری (۱۳۲۰ میلادی) در زمان حکمرانی راجه سهدیو (۱۲۹۲ - ۱۳۲۰ میلادی) صورت گرفت - سهدیو از کاخ سلطنتی فرار کرده در کشتوار پناه برد - سربازان زولچو (۱) به کشتار مردوزن و آتش زدن خان و مان و غارت اموال مردم پرداختند - در مدت هشت ماه که مهاجمین سرزمین کشمیر را زیر پای استرگان خود لکد مال میکردند مردم خانه و مسکن خود را ترك کرده به غارها و کوه ها پناه بردند - چون زولچوا از کشمیر خارج

(۱) حسن اورا بنام ذوالقدر خان یاد میکند و می نویسد - " ذوالقدر خان از نبایر هولاکو خان بن چنگیز خان بود - مردم کشمیر اورا زولچو میگویند - " (تاریخ حسن جلد دوم ص ۱۶۲) دکتر تیکو در رساله خود بنام " شعرای فارسی زبان کشمیر " اورا " فرماندار ارتش والی کابل " نوشته است - ابوالفضل در آئین اکبری و نظام الدین در طبقات اکبری و فرشته در تاریخ فرشته زولچورا فرمانده لشکر حکمران قندهار نوشته اند ولی محب الحسن در کتاب KASHMIR UNDER THE SULTANS ص ۳۳ و ۳۴ این ادعا را با دلایلی رد کرده میگوید - " اینکه گفته میشود زولچوا از قندهار آمده صحیح نیست - زولچو در حقیقت منگول بود و اصلش از ترکستان است که در آن ایام تحت فرمانروائی جانشینان چغتائی پسر چنگیز خان بود و اردوی دی مشتمل بود بر سربازان ترك و مغول - راجع به دین او میتوان گفت که او مسلمان نبود زیرا تا آنزمان عده کمی از سرداران چغتائی بدین اسلام گرویده بودند و بیشتر آنها هنوز بر عقاید دیرینه و اجدادی خود پا برجا بودند - " درباره اسم این مهاجم محب الحسن در حاشیه ۴ ص ۴۴ مینویسد " وقایع نویسان فارسی اورا زولچو خوانند - جوناراج (مورخ دربار سلطان زین العابدین) اورا با اسم زلچا یا زلاچا خوانده و در نسخه دیگر راجا ولی (اسم تاریخی که جوناراج بزبان سانسکریت نوشته است) اسمش دو لچ (نوشته و ناراین کول (مصنف تاریخ کشمیر) و اعظم (مصنف واقعات کشمیر) اورا اسم اسلامی داده ذوالقدر خان خوانند "

گردید رنچن یا رنچنا پسر حکمران لداخ که قبل از حمله زولچو وارد کشمیر شده بود از اوضاع مضحل و پریشان استفاده کرده عنان حکومت را بدست آورد. وی فرمانده قوای سیهدیو را که رام چندر نام داشت کشته پسر و خانواده اش را اسیر خود ساخت. و بعنوان حکمران در اواخر سال ۷۲۵ هجری (۱۳۲۰ میلادی) بر تخت سلطنت کشمیر جلوس کرد. (۱) رنچنا طبعاً مردی کنجکا و بود و بعد از اینکه امور حکومت را کمی سر و صورت داد بفکر امور مذهبی و اخلاقی برآمد. وی که ابتدا پیرو مذهب بود ائی بود اکنون حکومت سرزمینی را بدست آورده بود که اکثریت نزدیک به اتفاق مردم آن دارای عقاید هندوئی بودند. ولی این دو مذهب که در آن وجود خرافات و موهومات شکل حقیقی این مذاهب باستانی را مسخ کرده بود و طبقه روحانیون آنان بجای اشاعه دین و اخلاق به کسب زور و زور بیشتر توجه داشتند نتوانست توجه رنچنا را

---

(۱) - اسم کامل او "لهاچن رگیال بورین چن" بود. پدرش "لهاچن توس گروپ" حکمران لداخ در نبردی با افواج بلتستان شکست خورد و کشته شد. رنچنا برای انتقام خون پدر خود عده ای از افسران بلتستانی را کشته فرار نمود و از گردنه زوجی لا عبور کرده بکشمیر پناهنده شد. وی با اجازه رام چندر فرمانده سیهدیو در قریه گگن گیر اقامت گزید و هنگامیکه زولچو بکشمیر حمله برد او با رام چندر همکاری کرد و در ایجاد امن و آرامش قلعه ایکه رام چندر در آن پناه برده کوششها نمود ولی بعد از برگشتن زولچو مانند بعضی افراد دیگر متنفس برای بدست آوردن حکومت کشمیر تلاشها کرد ولی میدانست که وجود رام چندر مانعی در راه او است لذا در صدد از بین بردن او برآمد و بالاخره توطئه ای را بر علیه او چیده او را غافلگیر کرد و بر قلعه تسلط یافت رام چندر در جنگ کشته شد و پسر و افراد خانواده اش دستگیر شدند. بعد از مدتی رنچنا با کوتارانانی دختر رام چندر ازدواج کرده برادرش را ون چندر را بمقام فرماندهی کل افواج خود برگزید و طوری با او و افراد خانواده اش خوش رفتاری کرد که آنها کینه بر انداختن و قتل رام چندر را از دل زدوده بحماییت و وفاداری او پرداختند. رنچنا از سال ۷۲۵ - ۷۲۸ هجری (۱۳۲۰ - ۱۳۲۳ میلادی) حکومت کرد و در سال ۷۲۶ هجری مشرف باسلام گردید. "طلوع آفتاب دین محمدی" تاریخ اسلام آوردن اوست (تاریخ حسن جلد ۲ ص ۱۶۲) سپس زنش کوتارانانی و را ون چندر نیز مشرف باسلام شدند. در مورد چگونگی قبول اسلام رنچنا اختلاف هست. عقیده بعضی بر آنست که او بر همانان (بقیه حاشیه در صفحه بعد)



بخود جلب کند - در این زمان سید شرف الدین معروف به بلبل شاه (۱) بمسافرت و سیاحت کشمیر آمده بود و چون رنچنا با او ملاقات و بتعالیم عالیہ دین اسلام آشنا گردید بدست آنقدر مقدس مشرف باسلام شد و صدرالدین نام یافت و او اولین حکمران مسلمان کشمیر بود. سپس زن و برادر زنش را و ن چند وعدہ از اعیان و امرای دولت نیز به آیین اسلام گردن

(بقیہ حاشیہ از صفحہ قبل)

را بحضور طلبیدہ از آنان تقاضا نمود تا ویرا به طبقہ خود بپذیرند ولی این تقاضا مورد قبول برہمنان واقع نگردید - گروهی عقیدہ دارند کہ او بعزت خرافات و موهوماتیکہ در دین ہندو و بودائی نمایان گشتہ بود تصمیم گرفت بدین اسلام در آید - (مقالہ آقای دکتر تیکر بعنوان تصوف در کشمیر مجلہ)

The Muslim World, Hartford Seminary Foundation,

Vol LIII, No 3, July 1963, p 226.

در مورد طرز قبول اسلام (رنچنا نیز حکایتها گفته شدہ است - تاریخ حسن چنین مینگارد - "دقتیکہ بر سر جہان بانہی استقلال یافت و بکثرت اختلاف مذہب و ملل مذہب اصلی را خحل رسیدہ خواست کہ در ملک ماتحت خود یک ملت مروج سازد چونکہ دخول مذہب شیوا متعذر بود و در مذہب دیگر متردد ماند پس بادل سنجید کہ فردا کسیکہ اول صبح می بینم بمذہب او گرایم - بامدادان جناب سید شرف الدین ملقب بہ بلبل شاه رج دید کہ بر ساحل آنروی (روخانہ بہت (جہلم کنونی) نماز میخواند و نماز و نیاز او پسندیدہ با اہل و عیال خود بمذہب او گردید و طوق اسلام بگردن انداختہ خود را بہ ملک صدر الدین ملقب ساخت " (تاریخ حسن جلد ۲ ص ۱۶۶) ملک صدر الدین در نتیجہ توطئہ ایکہ بدست یکی از امراء سابق او چیدہ شد مضروب گردیدہ بعد از مدتی در سال ۷۲۸ ہجری جان بجان آفرین سپرد -

(۱) شخصیت این مرد بزرگ کہ موجب ترویج اسلام در کشمیر گردید لایق این است کہ بالاخصصار برای آشنائی با او در اینجا سخنی گفته آید - خواجہ محمد اعظم دیدہ مری در بارہ این درویش خدا شناس مینویسد - "اسم مبارک آنجناب قدرة الواصلین امام العارفين مروج

(بقیہ حاشیہ در صفحہ بعد)

نهادند و بدون تردید بمقتضای الناس علی دین ملوکهم مردم نیز به پیروی بزرگان خود گروه گروه بسعادت اسلام رسیدند که بعضی مورخین عده آنان را به ده هزار رسانیده اند (۱) - ملک صدرالدین برای اشاعه دین اسلام تسهیلاتی فراهم آورد و مسجد و خانقاهی برای تدریس و تعلیم اصول اسلام بنا کرد و چنانکه میبینیم اولین قدم در راه اسلام در کشمیر بدون هیچگونه خونریزی و جبر گذارده شد و سپس در نتیجه درود سادات و درویشان دیگر پیشرفت نمود

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

الاسلام کاسر الاصلنام حق آگاه مرید الدین حضرت بابا بلبل شاه قدس الله سره الاقدس که بامر مرشد بزرگوار خود بر روایت متواتره مشهور به طبعی مکان از وطن برآمده همان وقت در همانجا حاضر شد و در بعضی کتب دیده شد که بامر مرشد بجهت اشاعت اسلام پیش از این ایام در زمان سهدیو بکشمیر انتظار این امر خطیر داشتند - بهر تقدیر در تعیین مرشد آنجناب اختلاف هست - اکثری از ارباب تواریخ آنجناب را منسوب به حضرت شیخ الشیوخ شهاب الحق والملت والدین شاه نعمت الله ولی که از منسوبان و معصومان حضرت شیخ الشیوخ است مینویسند اما احقر الامم محمد اعظم راقم این حرف میگوید که واقعه حضرت شیخ الشیوخ در سال ۶۳۲ هجری متفق علیه است و ظهور بابا بلبل شاه در سال ۷۲۵ در کشمیر اتفاق افتاده بود یکصد و سه سال در میان فاصله است - بر این تقدیر بر توصل ایشان بلا واسطه به آنجناب بظاهر بعید مینماید والعلم عند الله تعالی "

دکتر صوفی در کشمیر مینویسد - " عقیده بر آنست که رنچا در آغاز قرن ۱۴ میلادی بدست سید بلال (معروف به بلبل) بدین اسلام مشرف گردید -

آنکه در راه الهی روشن از بدر و هلال  
بلبل باغ ولایت شاهباز لا مثال  
شد بکشمیر اول از دستش درخت دین نهال  
شیخ و مرشد عارف حق حضرت بابا بلال

(اسرار الابرار بابا داود مشکواتی)

گویند که بلال شاه یا بلبل شاه نخست در زمان راجه سهدیو بکشمیر مسافرت نمود - برخی اسم این سید را عبدالرحمن و بعضی دیگر سید شرف الدین و گروهی شرف الدین سید عبدالرحمن (بقیه حاشیه در صفحه قبل)

در اینجا باید يك نکته مهمی را بخاطر داشته باشیم و آن اینست که آغاز اسلام و بدنبال آن روابط فرهنگی بین کشمیر و سرزمینهای ایران و افغانستان و تماسهای ادبی و دینی و سیاسی بین این سرزمین ها کاملاً مستقیم و بلا واسطه بوده و نه از راه هندوستان که در آن زمان تحت تسلط سلاطین تغلقیه بوده است - یا استقرار حکومت اسلامی در کشمیر روابطیکه بین این سرزمین و مراکز فرهنگی اسلامی از دیر باز برقرار بود برپایه اساسی گذارده شد. اینجا که ذکر از مراکز فرهنگی اسلامی بهمان آمده بایستی گفته شود که منظور فقط حدود و ثغور جغرافیائی نیست بلکه تمام مراکز فرهنگی است که در سراسر آسیای میانه و حتی در شمال هند و آسیای صغیر نیز پراکنده بود. موضوع استحکام روابط بین کشمیر بعد از اسلام و کشورهای اسلامی دارای علل مختلف و متعدد میباشد. نخست اینکه پیشرفت و توسعه دین مبین اسلام در کشمیر با فعالیتهای مبلغین و درویشان و عرفای اسلام مانند حضرت بلبل شاه و سپس سید علی همدانی (۱)،

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

ترکستانی گویند و لی این امر مسلم است که وی از طایفه سادات موسوی ترکستان بوده و بسیار سیاحت نمود. مدتی در بغداد گذرانید بلبل شاه مرید شاه نعمت الله دلی فارسی یکی از خلفای طریق سهروردیه بوده است - (کشیر جلد ۱ ص ۸۲)

حاجی مسکین مولف تاریخ کبیر بلبل شاه را مرید ملا احمد علامه میدانند که با او بکشمیر آمده بود.

(تاریخ کبیر - حاجی محی الدین مسکین - امرتسر - ۱۳۲۲ هجری ص ۲۸۹)

سید بلبل شاه در سال ۷۲۷ هجری وفات یافت - خواجه اعظم مولف واقعات کشمیر تاریخ وفات را چنین گفت =

سال تاریخ وصل بلبل شاه بلبل قدس گفت خاص الله

و دو باره کمالات معنوی وی مینویسد = ".... میفرمودند که حق تعالی مرا قدرت داده است که بی قوت و

اسباب تعیش بگذرانم و بهمین بدن بی انقطاع روح بدار البقا بروم و همین بدن را توانم تا

ابد الا باد محافظت کرد اما هر سه امر چون موافق سنت نبوی نیست مرتکب نمیشوم - اقامت و طاعت

سنت نزد من بهتر از هزار کرامت و عبادت خلافت سنت است - (واقعات کشمیر ص ۳۱)

(۱) از صفحه قبل) بلبل شاه صاحب تالیف مفتی محمد شاه سعادت سرینگر ۱۳۶۰ هجری ص ۲۲

(۱) سید علی همدانی که بلقب شاه همدان و علی ثانی و امیر کبیر در کشمیر شهرت دارد

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)



و پسرشان میر محمد علی همدانی (۱) و میر شمس الدین عراقی (۲) و غیره که از سرزمین ایران و افغانستان و دیگر کشور های آسیای وسطی به کشمیر مسافرت میکردند بستگی نزدیکی دارد. این درویشان و عرفای اسلام فقط مبلغین مذهبی نبودند بلکه حامیان و مشوقین بزرگ زبان و فرهنگ اسلامی نیز بوده در ایجاد نفوذ اسلام به فرهنگ کشمیر نقش مهمی را ایفا کرده داشتند.

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

در روز دو شنبه ۱۲ رجب سال ۷۱۴ مطابق ۲۲ اکتبر ۱۳۱۴ میلادی در همدان تولد یافت. پدرش سید شهاب الدین بن میر سید محمد حسینی و مادرش فاطمه نام داشتند. نسبت آنحضرت (طبق مولف خلاصه المناقب مرلانا نورالدین جعفر البدهشی شاگرد آن سید) به شانزده واسطه بحضرت امیرالمومنین علی علیه السلام میرسد. وی در کودکی قرآن کریم را حفظ کرد و سپس پیش سیدالعلماء علا الدین سمنانی خال خود الهیات و عرفان و تصوف آموخت. او نخست مرید شیخ ابوالبرکات تقی الدین علی رشتی بود و بعد از فوت ایشان با شیخ شرف الدین محمد مزدقانی رازی بیعت نمود. شاه همدان بنا به توصیه مرشد خود بمسافرت و سیاحت پرداخت و طی مدت بیست و یک سال سیاحت با عده زیادی از علماء و عرفاء تماس گرفت و از محضر آنان ستفاده کرد. امین احمد رازی مولف هفت اقلیم مینویسد که شاه همدان سه مرتبه دور دنیا سیاحت نمود و با ۱۴۰۰ درویش ملاقات کرد و سپس به موطن خود برگشت. بعد از این وی سید تاج الدین و سید حسین سمنانی را برای مطالعه اوضاع و امکان اشاعت دین اسلام در کشمیر ارسال داشت و خود برای اولین مرتبه بمسافرت کوتاه چهار ماهه در سال ۱۳۷۲ میلادی وارد کشمیر شد. مسافرت دو مین وی یکشمار در سال ۱۳۷۹ میلادی در زمان حکومت قطب الدین صورت گرفت و مدت دو سال و نیم طول کشید. سومین مسافرتش هنگامی اتفاق افتاد که تیمور برای سومین بار بر ایران حمله آورد و بعد از فتح عراق قصد داشت خاندان سادات علوی همدان را که در امور محلی نفوذ فوق العاده ای داشتند از دم تیغ بگذراند. چون شاه همدان از این سوء قصد تیمور آگاه گردید با گروهی از سادات که عده آنان به هفتصد میرسد بسوی کشمیر رخت سفر بپوشید و مورد استقبال گرم و صمیمانه سلطان قطب الدین واقع گردید. این واقعه در

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

ثانیا با اشاعه دین اسلام در کشمیر مسلمان بخصوص طبقه روشنفکر آنها در امور معنوی و روحانی از کشور های الهام میگرفتند که مرکز فرهنگ اسلام آن دوره محسوب میشد. بنابراین محصلین و دانشمندان به هرات و مرو و سمرقند و بخارا که در آلمان جزوی از قلمرو فرهنگ اسلامی بشمار میآمدند مسافرت می نموده تا از محضر فقها و عرفا و فضلاء معروف زمان خود استفاده برده

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

سال ۱۳۸۳ میلادی مطابق ۷۸۵ هجری بوقوع پیوست این مسافرتهاى شاه همدان دارای ارزش زیاد میباشد و او و پیروانش در طول اقامت خود در کشمیر نه تنها به اشاعت دین اسلام پرداختند بلکه بسیاری از رسوم و عادات غیر اسلامی را که مسلمانان کشمیر بعلت عدم آگاهی از اصول اسلام پیروی میکردند منسوخ و مردود گردانید و حتی سلطان را که دو خواهر در عقد خود داشت مجبور به طلاق یکی از آنها کرد و با و پیشنهاد نمود لباس سلاطین ممالک اسلامی را بپوشد و کلاه خود را به سلطان اعطا نمود که او و جانشینانش تا پایان دوران حکومت خود بر سر مینهادند و معروف است که چون سلطان فتح شاه آن کلاه را با خود بگور برد سلطنت از دست این سلسله بدر رفت. شاه همدان در سال ۷۸۶ هجری از کشمیر خارج گردید و در همان سال چشم از جهان بر بست. بسم الله الرحمن الرحيم تاریخ وفات اوست. آرامگاه این مرد مقدس در شهر ختلان واقع است. مردم کشمیر برای بزرگداشت وی مسجدی در محل عبادتش ساخته اند که هنوز هم مرجع زائرین میباشد. شاه همدان سید علی همدانی تنها مبلغ دین اسلام نبود. او شاعر و نویسنده بزرگ نیز بوده است. کشمیر در جلد اول ص ۹۰ اسم ۱۵ کتاب و رساله را که بفارسی و عربی نوشته است شرح میدهد. علاوه بر این سید علی همدانی در توسعه و پیشرفت هنر در کشمیر نیز کوششها نمود چنانکه صوفی در جلد دوم کشمیر ص ۵۴۳ ذکر میکند که شاه همدان صنعت شالبافی را در کشمیر تشویق و ترویج نمود. علامه اقبال در جاوید نامه باین الفاظ از او تجلیل میکند =

سیدالسادات سالار عجم	دست او معمار تقدیر امم
تا غزالی درس الله هو گرفت	ذکر و فکر از دودمان او گرفت

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

تشنگی کسب دانش و تحصیل علم و فضل را با نوشیدن جرعه ای از زلال آن چشمه های علم و معرفت فرو نشانند - ثالثاً از زمان حکومت سلطان شهاب الدین (۱۳۵۴ - ۱۳۷۳ میلادی) اهالی این مراکز علمی و دینی که از تشویق و حمایت سلاطین برخوردار بوده گروه گروه بسوی کشمیر رهسپار شدند و وجود آنها بر زندگی اجتماعی و فرهنگی مردم تاثیر عمیق گذاشت - در دنبال ایجاد روابط فرهنگی و اشاعه و تبلیغ مذهبی زبان فارسی در کشمیر رواج گرفت - قبل ازین دوره و در زمان حکومت راجه های کشمیر و برای مدتی در عهد حکمرانی سلاطین نیز زبان سانسکریت

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

میر و درویش و سلاطین را مشیر	مرشد آن خطه ۶ مینو نظیر
داد علم و صنعت و تهذیب و دین	خطه را آن شاه . دریا آستین
با هنرهای غریب و دلپذیر	آفرید آن مرد ایران صغیر

(کلیات اقبال - احمد سروش - تهران ص ۳۵۸)

(حاشیه<sup>۱</sup> از صفحه ۲۹)

— میر محمد علی همدانی پسر شاه همدان در سال ۱۳۷۲ میلادی (۷۷۴ هجری) در شهر ختلان چشم جهان گشود - وی علوم عصریه را نزد خواجه اسحق و مولانا نور الدین بیاموخت - چون عمرش به شانزده سال رسید سیاحت و مسافرت پرداخت - در سال ۱۳۹۳ میلادی (۷۹۵ هجری) رخت سفر بسوی کشمیر بربست و با گروهی از سادات و علما که عده ۶ آنها به سیصد میرسید وارد این سرزمین شد - در این هنگام سلطان سکندر (۱۳۸۹ - ۱۴۱۳ میلادی) فرمانروای کشمیر بود - میر محمد همدانی مثل پدر خود شاه همدان نویسنده و شاعر بود و کتابی بزبان فارسی با اسم رساله سکندری در باره ۶ تصوف برای سلطان سکندر تصنیف کرد - وزیر سلطان بدست آنحضرت مشرف باسلام گردید و سپس عده ای بسیار از مردم این سرزمین قبول اسلام نمودند - میر محمد همدانی بعد از اقامت دو ازمده سال برای حج عازم بیت الله گردید - از آنجا به ختلان برگشت و همانجا در سال ۱۴۵۰ میلادی مطابق به ۸۵۲ هجری مرغ سبکبال روح آن حضرت از قفس عنصری پرواز نمود و نزد پدر خود آرامید - شخصیت این (بقیه حاشیه در صفحه بعد)



زبان رسمي کشمير بود ولي در زمان سلطان شهاب الدين فارسي بترتيب جای زبان سانسکریت را گرفت و این زبان نه تنها در امور دولتي بلکه در محافل ادبي و فرهنگي و سياسي نیز جای خود را باز کرد - در مدارس چه در شهر و قصبه و در دهکده و روستا که در زمان حکومت سلاطین تاسیس شده بود و ذکرى از آنها در صفحات بعد خواهد آمد تعلیم فارسي آغاز گردید -

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

مرد بزرگ در برانداختن بعضي از رسوم فرسوده مثل رسم ستي که طبق آن زن بیره باید با جسد شوهر مرده خود بسوزد خیلی موثر واقع افتاد - علاوه بر این بتا بگفته وی شراب خواری و قمار و رقص زنان و غیره نیز ممنوع گردید -

(حاشیه ۲) (از صفحه ۲۹) میر شمس الدین عراقی از سادات موسوی و پیرو فرقه نقشبندییه صوفیه بود - سلطان حسین میرزا بایقرا حاکم هرات (۱۴۶۹ - ۱۵۰۶ میلادی) وی را بعنوان سفیر بکشمیر فرستاد - در مورد تاریخ ورودش در کشمیر اختلافی هست - مولف کتاب "کشمیر در زمان سلاطین" عقیده دارد که او در سال ۱۴۸۱ میلادی به کشمیر رسید ولی دکتر صوفي در کشمیر جلد اول سال ۱۴۸۷ میلادی مینویسد - میر شمس الدین عراقی در دوران حکومت شاه سلطان حسن شاه (۱۴۷۲ - ۱۴۸۴ میلادی) دارد کشمیر شد و مدت هشت سال در این دیار گذرانید - وی که پیرو فرقه نور بخشیه صوفیه بود این فرصت را مغتنم شمرده به اشاعه و تبلیغ عقاید این فرقه پرداخت و تاحدی در کار خود موفق شد - دو تن از معروفترین و مهمترین شاگرد وی بابا اسمعیل کبروی و بابا علی شاه نجار بودند - وی بعلت مخالفت علمای متعصب مجبور بترک کشمیر شده به هرات بازگشت - سلطان حسین میرزا چون از عقاید میر شمس الدین مطلع شد وی را از خدمت خود خارج کرد و سپس وی برای اقامت دایمی پیش شاه قاسم پسر سید محمد نور بخش به ری رهسپار گردید - اینجا شاه قاسم ویرا مجدداً برای انجام کارهای تبلیغاتی در کشمیر مامور ساخت و او بار دوم در سال ۱۵۰۲ میلادی با عده ای از همراهان و پیروان خود وارد این سرزمین شد - فعالیتهای میر شمس الدین در این مسافرت بهوفتیت بیشتری انجامید و با وجودیکه اوضاع مغشوش و تعصب زیاد بود و در نتیجه خود او نیز زحمات بسیار دیده و حتی از کشمیر

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

در اینجا باید متذکر گردید که سلاطین مسلمان کشمیر بدو سلسله متعلق بودند. سلسله اول که ذکر بعضی از سلاطین آن در فوق رفت از سلسله شاه میریها (۱) بودند که از سال ۱۳۳۹ تا ۱۵۶۱ میلادی یعنی برای مدت بیش از دو قرن حکمرانی کردند و آخرین پادشاه این سلسله حبیب شاه بود که از سال ۱۵۵۷ تا ۱۵۶۱ میلادی حکومت

---

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

مجدداً تبعید گردید ولی با کمک مریدان خود که اسم آنها در فوق آمده توانست عده ای از امرای دربار و اعیان حکومت را به عقاید نوربخشیه در آورد - میر عراقی در حالیکه در بلستان تبعید شده بود آنجا نیز فعالیتهای تبلیغاتی را ادامه داد و در نتیجه بسیاری از پیروان مذهب بودائی بدست او به شرف دین اسلام مشرف گشتند - علاوه بر این شخصی بنام موسی رینا یکی از وزراء سلاطین وقت نیز به فرقه نوربخشیه پیوست و اقدامات و کمک او در بنای خانقاه و تقویت این فرقه خیلی موثر گردید - بعد از وفات میر شمس الدین که تاریخ صحیح آن در دست نیست یسرش دانیال این کار را بدست گرفت و با کمک همکاری و تشویق امرای دربار موفقیت شایانی بدست آورد - سلاطین سلسله چک که از سال ۱۵۶۱ تا ۱۵۸۶ میلادی بر کشمیر حکمرانی کردند پیرو فرقه نوربخشیه بوده اند -

---

(۱) - بنیان گذار سلسله شاه میریها شخصی بود بنام شاه میریا شاه میرزا - بعقیده فرشته (تاریخ فرشته ص ۶۴۷) و نظام الدین (طبقات اکبری) شاه میریا شهمیر از سلسله پاندوا PANDAVAS قهرمانان مهابهارتا (MAHABHARATA) حماسه هند باستان بوده - ولی حسن بوده - ولی حسن او را از سوات میداند (تاریخ حسن جلد ۲ ص ۱۶۱) - مصباح الحسن عقیده دارد که او شاید از عشایر ترک نژاد باشد - اسم پدرش طاهرو جد او و قور شاه بود - و قور شاه مرد مقدس و مذهبی بشمار میرفت - شاه میر در سال ۱۳۱۳ میلادی در عهد حکومت سهدیو وارد کشمیر شد - سهدیو او را بنحدمت دولت پذیرفت - بعد از حمله زولچووی رنچنارا در جنگ علیه رام چندر کمک کرد و چون

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

کرد. بعد از او سلسله دیگری بنام چک (۱) عنان حکومت را بدست گرفت ولی مدت حکمرانی چکان در کشمیر سی سال بیش ادامه نداشت.

بیشتر سلاطین شاهمیری بعلم و ادب علاقه فراوانی داشتند اما از بین ۱۷ سلطان این سلسله سلطان زین العابدین (۱۴۲۰ - ۱۴۷۰ میلادی) بردیگران ترجیح دارد. سلطان شهاب الدین (۱۳۵۴ - ۱۳۷۳ میلادی) و سلطان قطب (۱۳۷۳ - ۱۳۸۹ میلادی) و همچنین سلطان سکندر (۱۳۸۱ - ۱۴۱۳ میلادی) نیز دانش پرور و مشوق فضلا و دانشمندان بوده - در زمان سلطان شهاب الدین اولین مدرسه برای تعلیم اسلامی با اسم مدرسته القرآن تاسیس یافت و علاوه بر این مدارس دیگری در سایر نکات مهم کشور نیز بنیان گردید - سلطان قطب الدین در شهر سرینگر دانشکده ای تاسیس نمود که ریاست آنرا حاجی محمد قاری بهمهده داشت. این دانشکده تا اواسط قرن سیزدهم هجری وجود داشت - از معروفترین اساتذه این دانشکده ملا محسن فانی و ملا عبدالستار مفتی بوده اند - علاوه بر این مدرسه دیگری بنام عروۃ الوثقی

---

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

رنچنا عنان حکومت را بدست گرفت خدمات شاهمیر را جبران و او بمقامات مهمتری ارتقایافت و بالاخره وزیر و سرپرست پسر سلطان صدر الدین گشت. بعد از وفات صدر الدین وی در دوران حکومت اودیه ننديو (UDYANANDEV) (شهر دوم کوتارانی همسر سلطان صدر الدین) موقعیت خود را محکمتر ساخت و بعد از وفات او چون کوتارانی عنان حکومت را بدست گرفت و روی خوش به شاهمیر نشان نداد علیه او شورشی برپا کرد و حکومت را بدست گرفت. سپس حکومت کشمیر در سلسله او از سال ۱۳۳۹ تا ۱۵۶۱ میلادی باقی ماند.

---

(۱) - شخصی دیگری که در عهد حکومت سهریو وارد کشمیر گردید لنگر چک است که موسس و بنیان گذار سلسله چک میباشد. لنگر چک نیز مثل شهیر در دوران حکومت سلطان صدر الدین موقعیت خوبی بدست آورد ولی نتوانست عنوان پادشاه یا سلطان را بگیرد و حاکم کشمیر شود ولی او و افراد خانواده اش بتدریج در حکومت (بقیه حاشیه در صفحه بعد)



تاسیس یافت و سرپرستی آن بعهده سید جمال الدین محدث بود. در زمان سلطان سکندر که بعزت شدت تعصب دینی بلقب بت شکن معروف شده بود عده زیادی از علما و قضایای اسلام از عراق و خراسان و ماوراءالنهر به کشمیر مهاجرت کردند. وی در نزدیکی مسجد جبا مع مدرسه ای تاسیس کرد که دارای شبانه روزی نیز بوده است. در این مدرسه ملا محمد

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

سلاطین کشمیر مقام یلندی را دارا شدند و بعد از وفات سلطان زین العابدین در جنگهای که برای جانشینی و اقتدار در کشمیر بوقوع می پیوست نقش مهمی بعهده داشتند تا اینکه در سال ۱۵۶۱ میلادی حکومت کشمیر بدست آنان افتاد. اعضای این خانواده ابتدا دارای عقاید اهل سنت بودند ولی در زمان سلطان فتح شاه و درودمیر شمس الدین عراقی در کشمیر اکثر پیروان سادات سمنان و بیهقی و همدان اهل تسنن بوده و چون بعد از تبلیغات و فعالیت های میر شمس الدین عده شیعه بیشتر گردید کشمکش های بین این دو فرقه آغاز و برای مدت هشتاد سال بشدت جریان داشت و هیچ يك از جانشینان سلطان زین العابدین نتوانست بر اوضاع تسلط یابد. میرزا حیدر مغول در سال ۱۵۵۳ میلادی بدستور همایون شاه بکشمیر حمله برد و شهر را غارت کرد. غازی خان چک پس از بازگشت میرزا حیدر بر اوضاع مسلط شد و سلسله چکها از این ببعده بحکمرانی کشمیر رسیدند. این سلسله مدت سی سال بکشمیر حکومت کرد. در این مدت کوتاه خرابیها اغتشاشات داخلی و حمله و غارتگری میرزا حیدر جبران نشد ولی از نظر فرهنگی و ادبی جنبش تازه ای نمایان گردید. سلاطین این سلسله بجای لقب سلطان خطاب شاه را برگزیدند. آخرین حکمران این سلسله یا قوت شاه بود که در سال ۱۵۸۷ میلادی دوبار بحکومت رسید و بالاخره در جنگ بر علیه افواج اکبر شاه شکست خورد و سپس بعد از تقریباً سه قرن کشمیر بار دیگر جزوی از خاک هندوستان شد.

افضل بخاری درس حدیث میگفت و ملا محمد یوسف و ملا صدرالدین کاشی استاد فلسفه و ریاضی بودند و سید حسین منطقی درس معقولات و منطق میداد. سلطان زین العابدین دانشگاهی بنام دارالعلوم در نوشهر نزدیک سرینگر تا سیس نمود. ساختمان این دانشگاه در نزدیک قصر سلطان بود و ریاست آنرا ملا کبیر نحوی شیخ الاسلام کشمیر بعهده داشت. علاوه بر این ملا احمد کشمیری و ملا حافظ بخدادی و ملا پارسا بخاری و ملا جمال الدین خوارزمی و میر علی بخاری و ملا یوسف رشیدی نیز در سلك استادان این دارالعلوم بودند. در زمان سلطان زین العابدین تنها فارسی و عربی و علوم اسلامی پیشرفت ننمود بلکه در نتیجه تشویق آن پادشاه بلند نظر غیر متعصب که در تمام شؤون زندگی عدل و انصاف و مروت و مردانگی را رعایت مینمود علوم و سانسکریت و هنر و موسیقی و فن معماری نیز مراحل ارتقا را پیمودند. دوره حکومت وی را باید یکی از درخشان ترین ادوار تاریخ کشمیر و درخشانده ترین دوره تاریخ پانصد سال حکومت اسلامی در کشمیر دانست. این سلطان علاوه بر اصلاحات اداری و اجتماعی از قبیل تاسیس بیمارستانها و کاروانسراها و پیشرفت صنعتی از قبیل فن کاغذ سازی و قالی بافی برای توسعه علم و ادب و برای بنیان گذاری کاخ ادبیات فارسی در کشمیر سعی فراوان مبذول داشت. سلطان زین العابدین عشق و علاقه زیاد به توسعه دانش داشت و برای بدست آوردن نسخه های خطی کتب ادبی و دینی در زبانهای عربی و فارسی و سانسکریت هدایای بیشمار به حکمرانان ایران و افغانستان و گجرات و سند و سایر نقاط هند می فرستاد. عشق وی بدانند منحصر به علوم اسلامی نبود بلکه هنرهاییکه در زمان سکندر بعثت فشارهای مالی و دینی به هند مهاجرت کرده بودند به تقاضای سلطان بکشمیر بازگشت و در زادگاه آبا و اجداد خود سکونت گزیدند. طبق اطلاعاتیکه از کتاب "نوادرا الاکبر" تالیف ابوریح الدین احمد غافل بلخی کشمیری بدست آمده سلطان زین العابدین در مقابل هدایای که فرستاده بود شش نفر دانشمند و کتب بیشمار از سلطان شاه رخ (۱۴۰۴ - ۱۴۴۷ میلادی) دریافت نمود. او برای اینکه دریچه های علم و دانش را بر روی همه کس باز کرده باشد دارالترجمه ای تا سیس نمود تا کتب عربی و فارسی ب زبان سانسکریت و کتب سانسکریت ب زبان فارسی ترجمه شود. ملا احمد ملک الشعراء دربار کتابی موسوم به راج ترنگنی (تاریخ کشمیر تالیف پاندریت کلها نا (KALHANA) که در سال ۱۱۴۹ میلادی ب زبان سانسکریت نوشته شد) و

مهابهارتا را بزبان فارسی ترجمه کرد و شری در (SRIVRA) مورخ معروف کشمیر در دربار این سلطان پرورش یافته بود مثنوی یوسف و زلیخای جامی را در سال ۱۵۰۵ میلادی بزبان سانسکریت در آورد - دکتر صوفی در کشیر اسم ۲۱ نفر نویسندگان و علما و فضلاء فارسی و عربی و ده نفر علمای سانسکریت را که بدربار سلطان زین العابدین پیوسته بودند اسم میبرد (۱) - خود سلطان طبع موزون داشت و حتی فی البدیهه شعر میسرور - یکی از لطیفه های معروف این است که روزی ملا احمد کشمیری دستاری را که شمله آن روی پیشانی اش آویزان بود بر سر نهاده بحضور سلطان رسید - سلطان بمحض دیدن او خندید و فی البدیهه این شعر خواند -

شاخ پیشانی ملا احمد کشمیر بین      گر ندید سستی تو در آفاق انسان شاندار  
و ملا احمد فی الفور معروض داشت -

شاخ پیشانی هدیوا کرگ داری داشتم      تا نیام در میان ماده گادان در شمار

علاوه بر این سلطان زین العابدین دو اثر نثر فارسی نیز دارد - یکی از آنها شکایت نامه هست که در زمان پیری نگاشته و دیگری درباره فن تفنگ سازی است - این فعالیت های ادبی و فرهنگی و علمی این سلطان علم دوست فقط بدربار خودش و یایه دار السلطنه محدود نبود بلکه او برای ترویج زبان فارسی مدرسه های متعددی در دهکده ها تاسیس نمود تا اطفال هندو نیز در آن بتحصیل زبان فارسی و علوم مروجه بپردازند (۲) و از فراگرفتن این زبان که وی در عهد خود آنرا زبان رسمی قرار داده بود (۳) از دیگران عقب نمانند - علاوه بر این سلطان زین العابدین بمدرسه های خارج از قلمرو خود نیز کمک میکرد چنانکه بمدرسه العلوم سیالکوت (SIALKOT) مبلغ شصت هزار روپیه پرداخت (۴) - چون امراء و روسای دربار که همیشه و در هر زمان از سلاطین و پادشاهان خود سرمشق میگیرند وضع را چنین دیدند آنها نیز به ترویج و تشویق علوم و تاسیس مدرسه ها و دادن کمک مالی بدانشجویان کمره مت بر بستند و حتی زنان قصر شاهي و امراء دربار در این کار از مردان عقب نماندند - بنا بر این در دوران حکومت سلاطین

(۱) KASHIR VOIL, 162 (۲) تاریخ حسن جلد ۲ ص ۱۹۷

(۳) Kashmir Under the sultans page 255 (۴) ایضا ص ۲۴۱



شاهمیری و بخصوص در عهد سلطنت زین العابدین علم و ادب بطور عموم در زبان و ادبیات فارسی بطور مخصوص در کشمیر پیشرفت قابل ملاحظه ای کرد - بعد از وفات سلطان زین العابدین در سال ۱۴۷۰ میلادی جانشینان او نیز برای ترویج زبان فارسی و اشاعه علوم دینی و دنیوی فعالیتهای نمودند ولی اغتشاشات سیاسی و ناامنی های داخلی فرصت کافی برای این کار باقی نگذاشت و کشمیر تا سال ۱۵۶۱ میلادی در ناامنی و اضمحلال بسربرد و سلاطین شاهمیری نتوانستند نظم و آرامش در قلمرو خود برقرار سازند - یکی از وقایع مهم این دوره آمدن میرشمس الدین عراقی به کشمیر است - نامبرده بار اول در دوران سلطان حسن شاه بعنوان سفیر سلطان حسین میرزا بایقرا وارد کشمیر شد و پس از اقامت هشت سال بخراسان بازگشت - مسافرت دومی وی در دوران اغتشاشات داخلی بین سلطان فتح شاه و سلطان محمد شاه صورت پذیرفت - حضور وی در کشمیر سبب شد که فعالیتهای سیاسی و مذهبی و همچنین ادبی تحت تاثیر او قرار گیرد - او اولین مبلغ مذهب شیعه در کشمیر بشمار میرود - چون در این مدت حکمران مقتدری موجود نبود و امرا و روسای دربار به فرق و گروههای مختلف سیاسی و مذهبی منقسم شده بودند کشمکش بین در فرقه شیعه و سنی آغاز و برای مدت ۸۰ سال ادامه داشت و درین هنگام غازی خان چاک سلاطین شاهمیری را از تحت سلطنت معزول کرده عتاق حکومت بدست خود گرفت و دوره حکومت سلسله چاک آغاز شد - شاهان چاک که شیعی بودند و فقط برای مدت سی سال حکمرانی کردند به ترویج و تشویق زبان و ادبیات فارسی کمر همت بر بستند - از جمله شش پادشاه این سلسله سه تن با اسم حسین شاه و علی شاه و یوسف شاه ذوق شعر داشتند و شعرای بسیاری در دربار خود پرورش دادند - حسین شاه چاک (۱۵۶۳ - ۱۵۷۰ میلادی) مدرسه بزرگی بنام مدرسه حسین شاه تاسیس نمود و درآمد بعضی از دهکده ها را برای مخارج و هزینه آن مدرسه که دارای یک شبانه روزی و کتابخانه بزرگ نیز بوده است وقف کرد - ریاست این مدرسه را شیخ فتح الله حقانی بعهده داشت و آخوند ملا درویش و شیخ حمزه مخدوم نیز بآن مدرسه متعلق بودند - علاوه بر آن این پادشاه علم پرور برای کفالت مخارج دانشکده پزشکی با اسم دارالشفاء که در زمان سلطان حسن شاه شاهمیری تاسیس شده بود ملکی را وقف آن نمود - از لحاظ شعر نیز این دوره حکومت سلاطین و شاهان کشمیر خیلی غنی و پرارزش بوده است - در زمان سلطان زین العابدین شعرای چون سید محمد امین منطقی ادیبی و ملا احمد کشمیری و ملا ندیمی و ملا فصیحی و ملا ملیحی و ملا جمیل و ملا احمد رومی و ملا محمد رومی و ملا نورالدین

و ملا علي شیرازی و ملا نادری و مولانا حسین غزنوی و سید محمد امین اویسی و غیره معروفند. در عهد شاهان چک اسم ۱۲ شاعر معروف بچشم میخورد که میتوان آنها را بدو دسته قسمت نمود. شعرای دسته اول که بطور مستقیم و یا غیر مستقیم تحت نفوذ میر شمس الدین عراقی قرار گرفتند عبارتند از دو تن با اسم ملا نامی و ملا مهری و میرزا علیخان و شاه ابوالفتح و محمد امین مستغنی و ملا عینی و ملا آبی. شعرائی که از دسته دوم میباشند و تحت نفوذ و اثر شیخ حمزه مخدوم قرار گرفتند از این قرار اند - بابا داود حاکمی - خواجه حسن القاری و خواجه میرم یزاز. کنون که گفتار از شعرا و شعرا بمیان آمده ناگفته نماند که سبک شعر فارسی در این دوره در کشمیر که دوره اول ادبیات فارسی محسوب میشود (و دوریهای دیگر دوره مغولها و دوره افغانها و سیکها و دوره معاصر میباشند) همان سبک رایج آن زمان یعنی سبک عراقی بوده است زیرا را بطنه فرهنگی کشمیر با مناطق فارسی زبان مستقیم و با واسطه بوده و هیچ عنصر خارجی در میان نبود. علاوه بر این اطلاعات کشمیریان در این زمینه و تدریس و تعلیم آنها بزبان فارسی بیشتر دست اول بود زیرا آنها خودشان برای تحصیل علم و ادب به مراکز فرهنگی و علمی خراسان مسافرت میکردند و یا از محضر آن عده ای از علمای اسلام استفاده میکردند که بکشمیر آمده بودند و بنا بر این فارسی آن دوره هنوز هم با کلمات محلی آمیخته نشده بود و ثانیاً چون تاکنون زبان فارسی زبان یکعده محدود و به طبقه مخصوص اختصاص داشت و فقط در مرحله اول برای امور مذهبی و علمی و در مرحله دوم برای امور اداری و دولتی بکار میرفت از آرایش مصئون ماند. از لحاظ معنی و افکار میتوان گفت که فارسی را مبلغین و صوفیای کرام بکشمیر راه دادند و لذا آثار ادبی قرن ۱۴ و ۱۵ میلادی بیشتر گرد عقاید مذهبی و تصوف و عرفان و خداشناسی دور میزد. علاوه بر این کشمیر که همیشه بعنوان مرکز عرفان و تصوف بودائی و سپس شیوائی معروفیت داشته و دارد در روح عرفای اسلام که با عقاید و دانته آشنا شده بودند یک جنبش فکری جدید بوجود آورد که اینجا مجال ذکر و بحث آن نیست ولی فقط بعنوان اشاره باید گفت که این تماس موجب شد که افکار وحدت الوجود و حتی نظریه ترک دنیا و روش فکراندیشه و عبادت در کنج تنهایی و در داخل غارهای کوه که مختص مرتاضان هند است در فکر درویشان مسلمان نیز رخنه کند. اینک بندی از ترجیع بند سید محمد امین منطقی اویسی مترفنی ۸۸۹ هجری (۱۴۸۴ میلادی) برای نمونه نقل میشود -

جمله ۶ کائنات آن منست  
 تن من عالم است ای عالم  
 نکته ای را که عقل کل حیران  
 چون سلیمان روزگار منم  
 هر کجا خسر و یست در آفاق  
 من گرسنه زهی خیال محال  
 استخوانی که عالمش جویاست  
 ای گدایان دهر گوش کنید  
 این جهانی که هست نیست بدان  
 آنکه ادرا تری نشان یابی  
 زان به کشمیر منزوی شده ام  
 چند روزی که بوده ام بشما  
 منطقی در مکان شریک تو بود  
 برتر از لا مکان مکان منست  
 جان عالم بدان که جان منست  
 همگی بر سر زبان منست  
 جمله شاهنشاهی از آن منست  
 کمترین کمترین شبان منست  
 ماه و خورشید قرص نان منست  
 اینهمه لایق سگان منست  
 قات تا قات جمله خوان منست  
 تویقین دان جهان جهان منست  
 بر در حجره پاسبان منست  
 کین همه جمله بوستان منست  
 منتهی زان بسی بجان منست  
 چونکه گفتی که لا مکان منست

بعد ازین ویس ترك گفت و شنید

کنج کوه و عبادت معبود (۱)

در قرن شانزدهم میلادی که در نیمه دوم آن شاهان چک در کشمیر حکمرانی کردند شعر فارسی بیشتر رونق گرفت و از مطالعه آثار و مختصر که بدست میرسد معلوم میشود که در این دوره شعرا بسروودن قصاید در مدح پادشاهان و در منقبت حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام چون قصیده ملا مهری و قصاید عرفانی مثل قصیده لامیه بابا داد خاکی و همچنین مثنوی های اخلاقی و عرفانی مثل وردة المریدین بابا داد و غزلیات و رباعیات میپرداختند. خواه چه میرم بزاز که مرید حضرت شیخ حمزه مخدوم بود در غزلسرائی معروف است - غزلیات او جنبه عرفانی دارد و اهمیت او در آنست که مضامین عرفانی و عشقی را بهم آمیخته کلماتی مثل گل و گیسو و بهار و ساقی و باده و وصل و فراق و آئینه و غیره

(۱) - پارسی سرایان کشمیر تالیف دکتر گ. ل. تیکو - تهران ۱۳۴۲ - ص ۷



برای بیان مطالب عرفانی بکار برده است که میتوان گفت در تاریخ شعر فارسی در کشمیر در این مورد پیشرو دیگران بوده است -

حالا که به پایان این مقال نزدیک میشویم باید دانست که این دوره طویل دو نیست و پنجاه سال حکومت مستقل مسلمانان کشمیر از لحاظ ادب و فرهنگ دارای سه عامل مهم میباشد یکی از آنها زبان و ادبیات فارسی است که درباره آن مختصری بیان داشتیم - در عامل مهم دیگر عبارتند از زبان و ادبیات سانسکریت و زبان و ادبیات کشمیری که تحت اثر و نفوذ فارسی قرار گرفتند و همچنین معنی و افکار نویسندگان آن زبانها در فکر شعرا و نویسندگان فارسی موثر افتاد - زبان سانسکریت با مغشوش بودن اوضاع سیاسی کشمیر قبل از استقرار حکومت اسلامی مراحل انحطاط را میپیمود و این دوره تنزل از قرن دوازدهم میلادی شروع شده بود - هنگامیکه سلاطین شاهمیری به حکومت کشمیر رسیدند و توجه بیشتری بزبان فارسی نمودند این انحطاط و تنزل شدت یافت ولی با وجود آن این زبان باستانی که گنجینه های علم و ادب را در خود پنهان داشت از بین نرفت بلکه بعضی از سلاطین دانش پرور به تشویق و پشتیبانی علمای این زبان پرداختند و آنچه که در این مدت بزبان سانسکریت نوشته شد بدون تردید میتوان آنرا اضافه گرانبها بر آثار قدیم و باستانی آن زبان دانست در این زمان علمای معروف مانند جوناراج - شری ورا - پراجیه بهت و شوکا آثار معروف خود را بوجود آوردند - از جمله آنها شری ورا که بازبان فارسی آشنائی کامل داشت مثنوی یوسف و زلیخای جامی را بزبان سانسکریت ترجمه کرد و علاوه بر این تذکره و جنگی حادی اشعار بیش از ۳۵۰ شاعر هند و کشمیر را تالیف کرد - ناگفته نماند که با وجودیکه زبان فارسی در همه جا و سایر شؤون زندگی مردم رخنه کرده بود ولی بازهم زبان سانسکریت اهمیت خود را کاملاً از دست نداد و استعمال این زبان در امور شخصی و بازرگانی و دولتی پهلوی پهلوی زبان فارسی گام برمیداشت چنانکه نظری بسرلوحه های مقابرو آرا مگاههای شیوخ اسلام در کشمیر مربوط به قرن ۱۵ و ۱۶ میلادی نشان میدهد که این کتیبه ها به هر دو زبان فارسی و سانسکریت طوری نوشته شده که متن فارسی زیر متن سانسکریت قرار دارد - همچنین شیخ منحدوم حمزه درویش معروف کشمیر (متوفی ۹۸۴ هجری مطابق ۱۵۷۶ میلادی) وصیت نامه خود را بدو زبان سانسکریت و فارسی نوشت و این وصیتنامه که بر پوست

در حقیقت نوشته شده هنوز هم در موزه سرینگر محفوظ و مضمون باقی است - در نتیجه این تماس زبان سانسکریت اثر و نفوذ فارسی را قبول کرد و کلمات فارسی در آثار سانسکریت آن دوره راه یافت - بطوریکه در بالا ذکر شد کلمات فارسی مثل دیرو گنج آور بعثت نفوذ سانسانیان در کشمیر قدیم مستعمل بوده و اکنون بر عده آنها افزوده شد - مطالعه قسمتهای کتاب سانسکریت بنام لوك پرکاش (۱) که در این دوره نوشته شد داذهای فارسی را که به زبان سانسکریت راه یافت نشان میدهد زیرا قسمتهای همان کتاب که قبل از آن دوره تالیف شد فاقد این لغات میباشد - همچنین کتبی که وقایع نویسان کشمیر آن زمان ب زبان سانسکریت تحریر نمودند و از همهای فارسی و عربی و ترکی مستعمل در فارسی مثل شاهي - خواص - سلطان (بشکل سورطان) سلاحدار - خاتون (بشکل خاتونا) - خاتقاه - ملکه (با تشدید لام) و مسجد و مدرسه و رباب (بشکل رواو - با فتح اول) را دارا میباشد -

اما زبان کشمیری در عهد حکومت سلاطین کشمیر پیشرفت نمود و مثل سابق زبان مادری و وسیله تداول و مخاطب مردم بود و آثار گرانبها و با ارزشی نیز در این دوره بوجود آمد - سلاطین کشمیر شعرای کشمیری زبان را مورد تشویق قرار میدادند - زبان کشمیری در این زمان تحت تاثیر فارسی قرار گرفت و آثاری که در این زمان بوجود آمده نشان میدهد که این زبان هم از حیث لغت و معنی و هم از حیث شکل ظاهری شعر و ترکیبات لفظی و هم از جهت افکار عرفانی و غیره اثر فارسی را قبول کرده دارای سرمایۀ ادبی گردید - قدیمترین شاعر این زبان زنی است با اسم لالی ایشوری یا لله دید - او شاعره بزرگ بود و اشعارش محتوی افکار عمیق فلسفی و اخلاقی میباشد - زبان وی خیلی ساده و روان است و حتی از اشعارش بصورت ضرب المثل تا امروز بر زبان هر کشمیری جاری و در ضمن سخن بعنوان شاهد گفتار آورده میشود - در اشعارش بیشتر کلمات سانسکریت بنظر میرسد و لغات فارسی بندرت بچشم مینخورد -

---

(۱) - لوك پرکاش کتابی است ب زبان سانسکریت که تالیف آن بیک نفر متعلق نیست و گفته میشود که بوسیله نویسنده ای بنام شمندر در حدود ۱۰۶۶ میلادی آغاز شد و سپس عده ای از نویسندگان تا قرن هفدهم میلادی بر متن آن افزودند - این کتاب دارای چهار فصل است و اطلاعات مهمی در باره کشمیر فراهم میسازد -

بعد از شاعر دیگر بنام نورالدین رشی (باکسراول) متوفی سال ۸۴۲ هجری (۱۴۳۸ میلادی) از همه معروفتر است - اشعارش بهمانند ابیات لاله ایشوری دارای جنبه اخلاقی و پند و اندرز میباشد - این دو شاعر قرن ۱۴ و ۱۵ میلادی منظر آغاز اختلاط و آمیزش افکار و عقاید اسلامی و شیوایی در کشمیر میباشند که نمونه آن در اشعار فارسی میراویسی ملاحظه گردید - مردم کشمیر این دو شاعر معروف کشمیری زبان را بالهویه دوست دارند و بدون در نظر گرفتن هیچگونه تفاوت صوری و مذهبی از کلام آنان لذت میبرند و حتی هندوان و مسلمانان هر یک بر آند و نامی نهاده اند چنانکه لالی ایشوری در نزد مسلمانان با اسم الله ماجی یا لله دید معروف است و شیخ نورالدین را غیر مسلمان با اسم ندریشی یاد می کنند - این دو شاعر به وضع اجتماعی و دینی انتقاد میکنند ، از تشریفات و ظاهر پرستی دریا بیزارند و عمل نیک را اصل دین می شمارند - برای درک افکار این دو شاعر بزرگ زبان کشمیری که همزمان با ترویج و توسعه زبان فارسی و افکار اسلامی در این سرزمین میزیسته اند لازم است نمونه ای از اشعار آنها به شکل ترجمه مطالعه کنیم - لاله ایشوری گوید -

بت و بتخانه از سنگ ساخته شده است

آنها چیزی غیر از سنگ نیست

ای برهمن نادان ترچه چیز را می پرستی

خودت را به روح کل ملحق بساز

شیواتهام کائنات را فرا گرفته است

بین هندو و مسلمان فرقی قائل مشو

اگر بخواهی زیرک باشی به اصل خود پی ببر

و نورالدین رشی می گوید -

سوز محبت سوزیست که مادر بر مرگ یگانه فرزندش احساس میکند

او کی میتواند با این سوز بخواب و استراحت بپردازد

سوز عشق مانند نیش های بیشمار زبورهاست

آیا آنکسی که چنین لباسی بتن کرده ، میتواند آرامش داشته باشد؟



بعد از شیخ نورالدین رشی شاعر دیگری که در قرن ۱۶ میلادی میزیسته است زنی است با اسم حبه خاتون که در شعر زبان کشمیری معروف گردید. او دختر روستائی بود و در مکتب دهکده خود قرآن و کتب فارسی چون گلستان و بوستان سعدی و چند کتاب دیگر فراگرفت. نام اصلی اش زون بود که بزبان کشمیری ماه را گویند - زون روزی که در کشتزار های زعفران آواز مینواند یوسف شاه چک حاکم کشمیر متوجه او گردیده او را ب عقد خود در آورد. حبه خاتون موجد نوع جدید شعر بزبان کشمیری است که قبل از آن به آن زبان وجود نداشت و آن نوع شعر چیزی نزدیک به غزلیات عاشقانه ایست که در آن عاشق اظهار واردات قلبی و احساساتی ناشی از فراق و جدائی و بی وفائی معشوق و آرزوی وصال میکند. حبه خاتون شعر کشمیری را از تنگنای محشک فلسفه و پند و اندرز بیرون آورده آن را بارمان و زیبائی طبیعت و کیفیات قلب عاشق آشنا گردانید. علاوه بر این اشعار حبه خاتون شاهد نفوذ بیشتر زبان و ادبیات فارسی می باشد. در اشعارش لغات و تشبیهات و ترکیبات فارسی خیلی زیاد بنظر میرسد. او بنا به توصیه سید مبارک درویش کشمیری به حور و اوزانی را که در شعر فارسی مستعمل است برای غزلیات زبان کشمیری بکار برد و اینک برای حسن نتمام بیتی چند از اشعار آن شاعره نامدار را که بعد از اسیر شدن شوهر عزیز خود بدست افواج اکبر شاه امپراتور مغول هند در هجر و فراق و جدائی او سروده است در اینجا نقل میکنیم -

گلها در مرغزار شگوفه کرده اند  
 آیا تو آواز حزن انگیز نشنیده ای  
 بیا با هم به مرغزارهای دور افتاده برویم  
 تا گلهای را که در قلب سبگل شگفته اند بتو نشان دهیم (۱)

---

(۱) - ترجمه اشعار کشمیری از رساله آقای دکتر تیکو با اسم شعرای فارسی زبان کشمیر ص ۲۰ و ۲۱ اقتباس شده است -

## فصل سوم

### کلیات اوضاع سیاسی فرهنگی و مذهبی در زمان شاعر

برای بررسی و سنجش آثار و افکار هر شاعر و نویسنده یا هنرمند لازم است محیط سیاسی مذهبی فرهنگی همچنین ادبی و هنری را که آن هنرمند در آن می زیسته مورد مطالعه و دقت قرار دهیم زیرا بدون اطلاع و آشنائی از آن ممکن نیست درباره آن کس قضاوت صحیح کرد و نظر صائب ابراز داشت چه هر اثر هنری و ادبی بدون تردید منعکس کننده اوضاع و روحیات عصر خود می باشد و این امر در مورد شاعر که نسبت به دیگران دارای قلبی حساس تر و روحی درك تراست بیشتر صدق میکند. شاعر ما ملا مسد طاهر غنی کشمیری که در سال ۱۰۷۹ هجری چشم از جهان بریست دوران حکومت سه تن از پادشاهان بزرگ و مقتدر سلسله گورکانی هند را درك کرد و آنان عبارتند از -

۱- نورالدین جهانگیر بن اکبر شاه ۱۰۱۴-۱۰۳۷ هجری (۱۶۰۵-۱۶۲۷ میلادی)

۲- شهاب الدین شاه جهان ۱۰۳۷-۱۰۶۷ هجری (۱۶۲۸-۱۶۵۷ میلادی)

۳- محی الدین اورنگ زیب عالمگیر ۱۰۶۸-۱۱۱۸ هجری (۱۶۵۸-۱۷۰۷ میلادی)

مدت حکمرانی این سه تن پادشاه از آغاز حکومت جهانگیر در سال ۱۰۱۴ هجری تا یازده سال اول فرمانروائی اورنگ زیب عالمگیر یعنی تا ۱۰۷۹ هجری که سال وفات شاعر ما است تقریباً سه ربع اول قرن یازدهم هجری را شامل است و اینك بالاخص به بررسی اوضاع سیاسی اجتماعی - ادبی و فرهنگی و همچنین اخلاقی و مذهبی هند و کشمیر آن زمان (زیراکشمیر بعد از پیروزی افواج امپراطور اکبر شاه در سال ۱۵۶۸ میلادی یعنی ۹۶۵ هجری بعنوان يك صوبه (استان) امپراطوری وسیع مغول در آمده بود) در سه بخش می پردازیم تا ببینیم

شاعر ما که اسما و عرفا عتی بود در چه محیطی تربیت یافت و از چه افکار و اوضاعی متأثر شد و آثارش جلوه گاه چه اندیشه های است -

### وضع سیاسی و اجتماعی هند و کشمیر در قرن یازدهم هجری

حکومت پادشاهان مغول در هند که بوسیله بابر شاه (متوفی ۱۵۳۰ میلادی) تأسیس و بابلک شاه طهماسب صفوی در زمان همایون شاه (متوفی ۱۵۵۶ میلادی) بر پایه اساسی گذارده شده بود در عهد جلال الدین محمد اکبر (۱۵۵۶ - ۱۶۰۵ میلادی) بشکل یک امپراطوری مقتدر بوجود آمد - کشوری را که جهانگیر (۱۶۰۵ - ۱۶۲۷ میلادی) از پدرش بارت برده بود از نظر وسعت و آبادانی و تشکیلات اداری روش مرتب و منظم حکمرانی در شمار بزرگترین کشورهای دنیای آن عصر محسوب میشد - ثبات سیاسی، امنیت و آرامش داخلی و پیشرفت‌های علمی و ادبی و هنری و همچنین توسعه تجارت و کارهای عمرانی برای رفاه و سعادت مردم که در عهد حکومت جهانگیر حاصل شده بود دارای اهمیت میباشد - جهانگیر در زمان خود به فتوحات و جنگ‌های بزرگ و مهم داخلی یا خارج از سرزمین خود دست نزد و تنها واقعه مهمی که در دوران حکومت او از نظر جنگی بوقوع پیوست آنست که شاه عباس صفوی قلعه قندهار را در سال ۱۶۲۳ میلادی بگرفت و از آن بعد تا سال ۱۶۳۸ میلادی این قلعه در دست ایرانیان بماند - (۱) با استثنای این واقعه امپراطوری وسیع مغولها که از مرز شرقی ایران تا غرب آسام و برما و از کشمیر تا احمد نگر گسترده شده بود یک پارچه امن و آرامش بود و مردم آن سرزمین از ظلم و بیداد امراء مصئون و محفوظ بودند -

نباید فراموش کرد که بابر بعنوان یک مهاجم خارجی به هند حمله آورد ولی بعد از او اولادش این سرزمین را وطن خود ساختند و حکومت آنان بتمام معنی یک حکومت بومی و هندی بشمار میرود - اساس حکومت مغول در هند به هیچوجه بر بیداد و ستم بنیان نشده بود و دلیل اینکه حکومت مغول در هند برای مدت طولانی بیش از سه قرن ادامه



داشت همین است و شك نیست چنانچه آنان میخواستند با ظلم و تهدید و ارباب بر مردم فرمان رانند حکومت شان بمصدق الملك یبقی مع العدل و لایبقی مع الظلم درامی نداشت بعضی از نویسندگان اروپائی مانند برنیر و تاورنیر و مانوخی و اسمیت حکومت مغول را حکومتی کاه مستبدانه و مطلق العنان نهاییانده اند و اظهار داشته اند که در دوران پادشاهان گورکانی قانونی جز اراده شاه وجود نداشت. ولی آنان هنگام ابراز این نظر فراموش کرده اند که حکمرانان اروپائی که قلمرو آنان بهراتب از قلمرو امپراطوری مغولان کوچک تر بوده چه ستمهاییکه بر رعایای خود نه نمودند و چه ظلم و بیداد هائیکه بنام مذهب بر مردم بیچاره و وطن خود روا نداشتند. اگر نیک در احوال پادشاهان مغول بنگریم در میابیم که آنان هر اقدامی که مینمودند برای بهبود و رفاه ملت بود. خلاصه اینکه این پادشاهان را میتوان حکمرانان مطلق العنان و در عین حال خیر خواه مردم نامید. سر ریچارد برن Sir Richard Burn در ضمن ذکر حکومت جهانگیر مخد کر گردیده است که "جزای مسلمانانیکه دختران خود را باز دواج بهندوان میدادند مرگ بوده است در حالیکه مسلمانان نمیتوانستند زن هندوئی بگیرند (۱) ولی نویسنده علتش را بیان ننموده است و باید دانست که در آترمان رسم بهندو بر آن بوده است که چون شوهر زنی بمیرد او باید با جسد شوهر مرده اش خود را بسوزانند. چون جهانگیر از این سنت وحشیانه خوشش نمیآمد و میخواست این سنت کهنه و غیر انسانی را از بین ببرد اولین اقدامش این بود تا بتواند بعضی زنان را از سرنوشت سوختن در آتش نگیرد و چون نمیتوانست اراده خود را بزور بر هندوان تحمیل کند جزا و پادافرا را فقط برای مسلمانان که با واسطه موجب انجام این کار میشدند مقرر کرد و برای هندوان از ادامه این رسم فقط اظهار نارضایتی میکرد. جای بس تاسف است که این روش انسانی و نوع دوستی را نیز نویسندگان اروپائی اقدام مغرضانه و نمونه ای از تبعیضات مذهبی جلوه داده اذهان مردم را منحرف کرده اند. مردم در زمان حکومت این پادشاه عادل و داد گستر خوشوقت و سعادتمند بودند و جهانگیر از لحاظ انصاف و عدالت بعنوان اثر شیردان هندوستان مشهور شده است و داستانها از عدل و نصفت او در کتابها مسطور است و حتی در قرن ما برخی از آنها بر پرده سینما نمایش داده شده است. جهانگیر در دوران حکومت خود

اقدامات محیر خواهانه بسیار انجام داد. وی برای مردم فقیر و بی توان مراکزها ایجاد کرد که بدانان غذای مجانی داده میشد علاوه بر این وی مالیات معوقه را معاف کرد و دستور داد که ماموران در جمع مالیات برکشاورزان ظلم و تعدی روا ندارند و در صورت اثبات جرم مامورین آنانرا شدیداً مجازات میکرد. او دستور داده بود خسارت محصولات کشاورزی که زیر پای افواج شاهي پایمال شود بپردازند.

جهانگیر به مناظر طبیعی علاقه بسیار داشت و بهمین جهت زیبائی و دلکشی سرزمین بهشت آئین کشمیر همواره توجه این پادشاه را بخود جلب میکرد و با وجود موانع و عوائق بسیار که در سفر کشمیر موجود بوده در طول حکومت ۲۲ ساله خود شش مرتبه بمسافرت آندیار نایل آمد و شاید طغرا در این شعر آرزو و تمنای جهانگیر را بنحو احسن بیان کرده است که میگوید.

از شاه جهانگیر دم نزع چو جستند باخواهش دل گفت که کشمیر و دگر هیچ

چنانکه از کتب تاریخ برمیآید جهانگیر را در عمران و آبادی علاقه تمام و میلی مالا کلام بود و در ایام سلطنتش در ایجاد عمارات و انشاء ابنیه و تسطیح طرق و شوارع و تزئین باغها و ایجاد و تعمیر مدارس و مساجد و حمام ها کوششی فراوان مینمود و در این کار همسرش نورجهان که بنوبه خود دارای شخصیت مهم تاریخی و ادبی است ذوق و سلیقه خود را نشان داد که نمونه را میتوان در ساختن باغ شالیمار و تعمیر قصرهای مانسابل و اچه بل و ویرناگ و غیره جستجو کرد. جهانگیر طی حکومت خود هفت تن از امراء خود را بنوبت به صوبداری (استانداری) کشمیر نامزد کرد که عبارتند از:

- |                  |                                      |
|------------------|--------------------------------------|
| ۱- نواب قلیچ خان | از ۱۰۱۵ تا ۱۰۱۹ هجری                 |
| ۲- هاشم خان      | از ۱۰۱۹ تا ۱۰۲۱ هجری                 |
| ۳- صفدر خان      | از ۱۰۲۱ تا ۱۰۲۴ هجری                 |
| ۴- احمد بیگ خان  | از ۱۰۲۴ تا ۱۰۲۷ هجری                 |
| ۵- دلادر خان     | از ۱۰۲۷ تا ۱۰۲۹ هجری                 |
| ۶- ارادت خان     | از ۱۰۲۹ تا ۱۰۳۲ هجری                 |
| ۷- اعتقاد خان    | از ۱۰۳۲ تا وفات جهانگیر در ۱۰۳۷ هجری |

دو تن از این حکمرانان نسبتاً ظالم و مستبد بودند که یکی از آنها قلیچ خان بود و چون مردم آنسامان بر علیه او بحضور پادشاه شکایت بردند پادشاه داد گستر برای استاندار بدین کلمات که نشانه بارز مقام ادبی اوست اخطار نمود: "حکومت پناها! دادخواهان تو بسیار - شکرگزاران تو کم - آب سحاب بر لب تشنگان بریز در نه از حکومت بر خیز." (۱)، حاکم مستبد دیگری که در زمان جهانگیر استانداری کشمیر را بهمهده داشت اعتقاد خان بود. وی بطوریکه حسن می گوید "بدعتها احداث نمود چنانچه ضبوطی اشعار یا غات و دهات و جنگلات و طرح گل زعفران و سلامانه و غیره از بدعات اوست" (۲) با استثنای این دو تن حکمرانان دیگری با عدل و انصاف حکومت میکردند ولی بطوریکه فرانسیسکو پلسارت کارمند شرکت تجارتهی هلند با اسم Dutch East India Co. در سال ۱۶۲۶ میلادی در گزارش خود نوشته است (۳) مردم کشمیر بیشتر فقیر و نادار بودند. وی از اقداماتی که از طرف پادشاه برای تزئین شهر بعمل آمده ستایش میکند و می نویسد که خانه های مردم شهر نشین بطور عموم خوب و زیبا است و به زیبایی شهر می افزاید. مردم کشمیر با وجودیکه کمتر غذای کافی برای نشان میسر میشود دارای قوت جسمانی و نیروی بدنی هستند که میتوان آنان را ازین لحاظ دو برابر مردم هند محسوب کرد. وی ضمن شرحی که درباره تجارت و صنایع دستی کشمیر آورده متذکر میشود که کشمیریان زعفران و پارچه های پشمی دستباف که از انواع مختلف میباشد و مشکبار را به آگره صادر میکنند و در مقابل آن متقال و پارچه های نخی با فندگی داد و بیداده و پیاز وارد میکردند.

جهانگیر که همواره رفاه و بهبود مردم خود را در نظر داشت مالیاتیرا که بعنوان "رسوم فوجداری" گرفته میشد لغو کرد. کشمیر در آن هنگام دچار رسوم کهنه و فرسوده چون کشتن دختران نو زاده در میان مردم فقیر و پست بود که جهانگیر آنها را تاکید و فشار از میان برد. جهانگیر یک تن برهنه را بنام پاندیت شری کانت که از علمای متبحر دین

(۱) Kashir Vol I p 263

(۲) تاریخ حسن جلد دوم ص ۴۸۲

(۳) Kashir Vol I p 262



هند بود برگزید تا بقضاوت معاملات و محاکمات هندوان که جنبه شخصی داشت طبق آئین آنان حل و فصل نماید و بدینوسیله آزادی کامل در امور شخصی و مذهبی و سنن و رسوم دینی به هندوان اعطاء نمود (۱). جمعیت کشمیر در زمان جهانگیر در حدود دو میلیون نفر بوده است (۲).

پس از وفات جهانگیر در سال ۱۰۳۷ هجری پسرش خرم بعد از يك سلسله جنگهای داخلی بكمك و یاری آصف خان پدرزنش بحکومت هند رسید و لقب ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران دوم شاه جهان پادشاه غازی را برگزیده و اساس سلطنت را استوار ساخت.

مرت بحکومت شاه جهان سی سال بوده است و دوره ۶ حکومت او بعنوان دوره ۶ طلایی امپراطوری مغولان هند محسوب میشود. در زمان سلطنت او قدرت امپراطوری سراسر هند را فراگرفت. ملوک طوایف اعم از پادشاهان مسلمان محلی و راجگان هند و همه منقرض شده تحت حمایت امپراطوری درآمدند. شاه جهان بزودی شورش و طغیان مخالفین و دشمنان داخلی مانند بهجرسنگ و خان جهان لودی را فرونشاند. علاوه بر این اقواج وی در تسخیر خاگ و وسیع دکن پیروز شد و لی اقدامات مکرر شاه جهان برای بدست آوردن قلعه قندهار (که بعد از ۱۵ سال بدست آمده بود و مجدداً از دست رفت) کاملاً بی اثر ماند و این امر بی کفایتی لشکرا را در مقابل سپاهیان ایران روشن ساخت. (۳) از جنگهای مهم دیگری که خارج از خاگ هند بعمل آمد جنگ با حکمران بلخ است که در نتیجه آن شهر بلخ در سال ۱۶۴۶ مسخر شد. در امور اداری کشور شاه جهان کفایت و درایت فوق العاده ای از خود نشان داد و لی برای اصلاح امور اداری و مالی که در اواخر حکومت پدرش رو بخرابی نهاده بود سعی کرد (۴). عمارات مجلل و متعددی که در زمان او ساخته شد و اعزام لشکرها و بزرگ برای نبردهای داخلی و خارجی که متضمن عسارات هنگفت و منارج بسیار بود (چنانکه تنها هزینه تسخیر قندهار ۱۲ میلیون روپیه برآورده شده است) لطمه سنگینی بر خزانه مملکت وارد آورد و ازین رو نقصان امور مالی از املاک

(۱) Shea & Troyer's Translation of Dabistane Mazahed P 164-5

(۲) تاریخ حسن جلد اول ص ۲۷۳ "نفر شماری کشمیر به اهتمام آصف خان نوزده لک و چهل و سه هزار و سی و سه نفر. از آن جمله سپاهیان بومی نود هزار و چهار صد پیاده و چهار هزار و هشتصد و نود و دو سوار"

(۳) The Cambridge History of India Vol IV p 319-20 (۴) ایضا ۲۱۸

امراء و گنجینه های شاهان دکن فراهم گردید (۱۰). شاه جهان در آغاز سلطنت شخصا در امور ملك و ملت نظارت و رسیدگی دقیق میکرد و بعدا کارها را بدست امراء و وزرا و پسران خود را در قسمتهای مختلف هندوستان به سمیت استانداری برگماشت. یکی از کارهای مهم شاه جهان نظم و ترتیب دادن دستگاه منصب داری است که در اواخر عهد حکومت خود بدان توجه کرد و در اجرای مقررات قانون منصب داری راجع به تدارك دسته های سپاهیان شدت عمل بخرج داد. علاوه بر این وظیفه و مقرری منصبداران را تقلیل داد و آنانرا مجبور کرد که تعداد لازم سپاهیان را بحال آماده باش داشته باشند. همچنین مالیات بر املاك که قبل ازین يك سوم بوده به نصف در آمد مقرر کرد.

روابط سیاسی شاه جهان با اروپائیان و سایر ممالک همسایه عاقلانه و توأم با درایت و زیرکی بود و او هیچوقت رشته ارتباط خود را با پادشاهان ایران یعنی با شاه صفی و شاه عباس نگسست. امپراطوری مغول دوران سلطنت شاه جهان هم از حیث قدرت و نفوذ و هم از لحاظ جلال و شکوه به منتهای درجه خود رسید و اساسی که جلال الدین اکبر پی ریزی کرده بود در این عهد صورت اتهام و اکمال یافت. وسعت مملکت شاه جهان و امنیت و آرامش در آن عصر سبب شد که هند بصورت مملکتی منظم و آباد در آید و عواید و مالیاتها افزونی گیرد. دو وزیر کارداران یعنی آصف خان و سعداله خان با تدبیر و درایت امور مملکت را اداره میکردند و غنائیم و پیشکشیها و مالیاتها مرتبا بدربار میرسید. خزانه عامره شاه هر روز ثروتمند تر و پر بها تر از روز قبل میشد - امنیت و آرامش که در دوران شاه جهان وجود داشت بازار تجارت را رونق داد و بازرگانان خارجی را بهند جلب کرد و محصولات هند بی بازارهای آسیا دارد سپا فرستاده شد. خلاصه آنکه قدرت و ثروت امپراطوری هند در دوران شاه جهان بحدی رسید که در آسیا نظیر نداشت و در هندوستان پیش از آن تاریخ و چه بعد از آن مانند ی برای آن کمتر توان یافت.

شهاب الدین شاه جهان طی دوران حکومت خود چهار مرتبه بکشمیر مسافرت کرد. مسافرت اول در سال ۱۶۳۴ میلادی صورت گرفت و در حین این

مسافرت بود که راجه بهیمبر اعلام قبول اسلام نموده بنحطاب راجه دولتمن  
مشرت گردید. سفر دومین بسال ۱۶۴۰ و سومین در ۱۶۴۵ و آخرین بسال  
۱۶۵۱ میلادی بوقوع پیوست. شاه جهان در ظرف این مدت هفت استاندار  
بر کشمیر گماشت که بترتیب عبارتند از:-

- ۱- اعتقاد خان از ۱۰۳۷ - ۱۰۴۳ هجری
- ۲- ظفر خان احسن از ۱۰۴۳ - ۱۰۵۱ "
- ۳- شاهزاده مراد بخش از ۱۰۵۱ - ۱۰۵۲ "
- ۴- علی مردان خان از ۱۰۵۲ - ۱۰۵۳ "
- ۵- ظفر خان بار دوم از ۱۰۵۳ - ۱۰۵۷ "
- ۶- تربیت خان از ۱۰۵۷ - ۱۰۵۹ "
- ۷- حسن بیگ خان از ۱۰۵۹ - ۱۰۶۱ "
- ۸- علی مردان خان بار دوم از ۱۰۶۱ - ۱۰۶۷ "
- ۹- لشکر خان از ۱۰۶۷ - ۱۰۷۰ "

اعتقاد خان که در زمان جهانگیر فرمان استانداری کشمیر را گرفته بود برای شش سال  
دیگر باقی ماند ولی بطوریکه قبلاً گفته آمد وی موانع سمت و غیر عادلانه در راه کشا و رزان  
ایجاد نمود و باغهای میوه مردم را بزور میگرفت و برای برداشت محصول از باغات و کشتزار  
های زعفران که متعلق بدولت بودند از مردم بیگار میگرفت. چون کشمیریان از کارهای جا برانه  
و اعمال ظالمانه اعتقاد خان به تنگ آمدند عرضحالی بدربار شاهنشاه فرستادند و شاعری  
از کشمیر در موقع جشن سالگره قطعه شعری در اینباب بحضور رسانید که ضمن آن گوید-

نصروا دانشپزوها دارا دین پرور اهل کشمیرند در دیوان عدلت دادخواه

زعفران گویند خندان سازد اندهناک را آمدند از زعفران در گریه جمعی بیگناه (۱)

چون دادخواهیها و تظلمات پی در پی ببارگاه رسید اعتقاد خان معزول و ابوالحسن تربتی  
به استانداری کشمیر مقرر شد. ولی چون ابوالحسن پیر و کهنسال شده بود و نمیتوانست بار



سنگین اداره يك استان را متحمل شود پسرش ظفرخان احسن بنمایندگي او فرستاده شد. اولین و مهمترین کاریکه احسن در ایام استانداری خود برای کشمیریان کرد اینست که وی از امپرا طورخواست تاتنام مالیاتهای غیرعادلانه و کارهای مستبدانه ای را که اعتقاد خان در کشمیر رواج داده بود و ادامه آنها موجب فقر و مسکنت و بدبختي و مذلت کشمیریان بود باطل و فرمان شاهنشاهی در اینمورد صادر شود. شاهجهان که بقول تاورنیر "نه بعنوان پادشاه مملکتی بلکه بمانند پدر يك خانواده" بر مردم حکومت میکرد این فرمان تاریخی را صادر و يك نقل آن روی سنگ نقر کرده بر در ورودی مسجد جامع سری نگر نصب نمود. (۱) که امروز هم در آنجا بحال خود باقی است. کارهای خیرخواهانه احسن خان موجب تقدیر و ستایش شاهنشاه گردید و پس از آن که پدرش که استاندار کشمیر بود فوت نمود فرمان استانداری بنام او صادر گردید. در این زمان ظفرخان احسن تبت کوچک یعنی بلتستان را نیز فتح کرد. این حکمران که یکی از مددو حین صائب تبریزی میباشد در زیبایی و زینت دادن کشمیر سهم بسزایی داشت. حکمران دیگر این دوره که شایسته ذکر است مردان خان میباشد. مردان خان از طرف شاه ایران قلعه داری قندهار را بعهده داشت ولی بعلت سوء تفاهم قلعه را به سپاهیان مغول واگذار کرده بهند پناهنده شد و شاهجهان او را به ملازمت خود پذیرفت. مردان خان در دوران صوبه داری کشمیر که دو بار بوی محول گردید کارهای عمرانی و آبادانی انجام داد. او نه تنها به احداث باغها و گلزارها پرداخت بلکه راههای پرخطر و صعب العبور را تسطیح و تعمیر نمود و برای آسایش مسافران مسافرخانه<sup>ها</sup> و کاروانسراها بنیان نهاد. مردان خان مردی سعی و دادگر بود و در دوره دوم والیگری او قحط و خشکسالی در کشمیر بوقوع پیوست و در این موقع او غله و حبوبات را از پنجاب دارد و بنرخ ارزان و حتی رایگان بمردم فقیر و بینوای کشمیر توزیع نمود (۲) آخرین صوبه دار کشمیر در عهد شاهجهان لشکرخان بود و کشمیر در زمان لشکرخان بهترین دوران نعمت و سرور و فراوانی و ارزانی را گذرانیده و غله و اجناس آنقدر ارزان بود که "يك خردار شالي را ببيك مرغ میفروختند"<sup>(۳)</sup>

(۱) متن این فرمان در تاریخ حسن جلد دوم ص ۵۰۰ - ۵۰۱ نقل شده است.

(۲) تاریخ حسن جلد دوم ص ۵۰۷ (۳) ایضا ص ۵۰۸

خلاصه اینکه مردم در زمان شاهجهان از هرجهت آسوده و خوشحال بودند و کشور از هر حیث بسوی ترقی و تعالی گام برمیداشت تا اینکه پادشاه پدر مانند در سال ۱۰۶۷ هجری بدست پسر گرفتار و بزنندگان افتاد و حکومت و پادشاهی بدست اورنگ زیب عالمگیر سومین پسر شاهجهان رسید.

جنگهای خونینی و کشتار برادران برای حصول تاج و تخت در میان مغول يك سنت خانوادگی بوده است. اورنگ زیب سومین پسر شاهجهان بعد از قتل سه برادر و چند تن از برادر زادگان و خویشان داسیر کردن پدر خود سریر آرای حکومت هند شد. هنگامیکه اورنگزیب عنان حکومت را در سال ۱۰۶۷ هجری بدست گرفت سلطنت مغول بکمال وسعت و عظمت و اقتدار رسیده بود. در زمان حکومت این پادشاه تقریباً سراسر هند جزو قلمرو مغول گردید و حدود آن از کشمیر تا کرناٹک و از برمه تا غزنئی گسترده شده بود. اورنگزیب برای اداره این مملکت و سیع قلمرو خود را به بیست ولایت و استان تقسیم کرد و هر استان تحت فرمان استاندار قرار داشت. این پادشاه از اوان جوانی در زمان شاهزادگی فنون لشکرکشی و تجارب ملکداری را آموخته بود و انتظار میرفت که عظمت و اقتدار شاهنشاهی وی به ادجی مافوق تصور برسد ولی سرنوشت دیگری در انتظارش بود. در این امر شکئی نیست که قلمرو او از لحاظ وسعت قبل از استقرار حکومت انگلیس در هند بیش از قلمرو هر پادشاه دیگری بود ولی سیاست او آرامش داخلی و ثبات سیاسی را از بین برده و آثار اضمحلال و انحطاط در دوران زندگی خود او پدید آمد. عالمگیر در طی حکومت چهل و نه ساله خود بیشتر اوقات به جنگ و لشکرکشی و تسخیر و فتح ممالك اشتغال داشت بیست و نه سال اول حکمرانی او به کشایش قلاع و فرو نشاندن شورش و طغیان در نواحی شمالغرب و غرب و شرق هندوستان گذشت. در بقیه زندگانی توجه او بتوسعه سرحدات کشور در جنوب هند و سرکوبی مخالفین سرسخت در جنوب غرب معطوف بوده است. از جنگها و لشکرکشیهای این پادشاه جز خسارات مالی و هرج و مرج و ناامنی نتیجه ای عاید نگردید. منارج هنگفت جنگها خزانه را تهی کرد و پرداخت وظیفه و مقرری سپاهیان که عده آنان به ۱۷۰ هزار رسیده بود بتعویق افتاد.

(۱)

A Short History of Aurangzeb, J.N.Sarkar, Calcutta 1954 p 420

خرابکاریهای که جنگ و خونریزی بدنبال خود میآورد در تمام کشور مشاهده میشد. علاوه برین قهر طبیعت بشکل طاعون و قحطسالی نیز ظاهراً گردید که در نتیجه آن ملیونها تن از آدمیان واحشام داغنام بمردند (۱) و هیچکس در پی جبران یا تعمیر این خرابیها و ویرانیها نبود. خود اورنگزیب از این وضع ناراحت کننده بخوبی آگاه بود و میدانست که سرداران و سپاهیان از این جنگها و لشکر کشیها پی در پی بتنگ آمده خواستار مرگ او میشدند (۲). ولی آنچه که بیش از همه باعث زوال حکومت شد سیاست خشن و انعطاف ناپذیر او در امور دینی بود. این امر مسلم است که هندوان در تاسیس و ثبات و توسعه امپراطوری مغول در هند سهم بسزایی داشتند و اکبر و جهاگیر و تاحدی شاه جهان نیز با کمکهای شایانی که آنان انجام دادند توانستند حکومت خود را مقتدر تر و وسیعتر سازند و پاداش خدمتهای گران بها صلات و مقامات مهمی بآنان عرضه میکردند ولی متأسفانه اورنگزیب که در امور مذهبی تعصب شدید داشت این سیاست را کنار گذاشت. او در آغاز دوران حکومت خود رفتار مسالمت آمیزی اختیار کرده بود ولی هرچه زمان بیشتر میگذشت تعصب مذهبی او شدیدتر میشد و بالاخره به منتهای درجه رسید. حقوق مذهبی و مدنی رعایای غیر مسلمان در زمان او رعایت نشد حتی او برای تخریب معابد نو بنیاد هندوان دستور داد (۳).

اکنون باید ببینیم که اوضاع سیاسی و اجتماعی کشمیر در زمان این پادشاه بچه نحوی بوده است. عالمگیر بر خلاف پدر و نیاگان خود فقط یکبار بمسافرت کشمیر پرداخت و آنهم برای اینکه بعد از بیماری شدید که در سال ۱۶۶۴ میلادی (۱۰۷۵ هجری) عارض او گردید خواست در هوای مطبوع این خطه چنت نظیر تجدید قوای جسمانی و روحانی بکند و آغاز انجام این سفر نیز توأم با حوادث سوء و ناگواری بود - بدین معنی که لغزش پای یکی از فیلهای اردو بمهرگ چندین زن واحشام منجر گردید و این واقعه اورنگزیب را خیلی متاثر کرد و او بعد از اقامت سه ماه که در مقابل اقامتهای طولانی اسلاف او خیلی کم بود بدلهلی برگشت. عالمگیر طی حکومت ۴۹ ساله خود ۱۴ استاندار بکشمیر اعزام نمود و از جمله آنان ابراهیم خان

(۱) ایضا ص ۴۲۱ و ۴۲۲ (۲) ایضا ص ۴۲۵ (۳) ایضا ص ۴۴۴ و India Since 1526



پسر علمبرداران خان سه بار و سیف خان دوبار باستانداری مقرر شدند - ما اینجا فقط اسم استاندارانیکه تا ۱۰۷۹ هجری یعنی تا سال وفات شاعر ما در کشمیر مستقر بودند ذکر میکنیم .

لشکر خان که در سال ۱۰۶۷ هجری در زمان شاهجهان مقرر شده بود تا سال ۱۰۷۰ باقی ماند .

۱۰۷۰ تا ۱۰۷۳ هجری	۲- اعتماد خان
۱۰۷۳ تا ۱۰۷۴ //	۳- ابراهیم خان
۱۰۷۴ تا ۱۰۷۵ //	۴- اسلام خان
۱۰۷۵ تا ۱۰۷۸ //	۵- سیف خان
۱۰۷۸ تا ۱۰۷۹ //	۶- مبارز خان
۱۰۷۹ تا ۱۰۸۲ //	۷- سیف خان بار دوم

بطوریکه قبلاً گفته شد کشمیر در زمان حکمرانی لشکر خان بهترین ایام آرامش و فراوانی را گذراند . حکمرانان دیگر نیز در عدل و انصاف و رسیدگی به خواسته های مردم و سبب تزئین و خوشنمایی این سرزمین فعالیتها کردند و حادثه مهمی که از نظر سیاسی قابل ذکر باشد بوقوع نپیوست .

### وضع ادبی و فرهنگی و هنری هند و کشمیر

اکنون که از وضع سیاسی و اجتماعی هند و کشمیر اطلاعی پیدا کردیم باید بمطالعه اوضاع فرهنگی و ادبی و هنری آنزمان پردازیم و ببینیم که حکمرانان و امراء و عموم مردم در توسعه و پیشرفت این جنبه حیاتی چه کوششهای از خود نشان دادند . ترقی فرهنگ و هنر در کشور منوط به استقرار امن و آرامش و فراغت بال و آسودگی خیال است چنانکه نظامی عروضی بدین معنی اشارت کرده و گوید = " هر صنعت که تعلق بتفکر دارد صاحب صنعت باید که فارغ دل و مرنه باشد که اگر بخلاف این بود سهام فکر او متلاشی شود (۱) " امنیت و

(۱) چهار مقاله مصحح دکتر محمد معین طبع سوم تهران ۱۳۳۷ ص ۲۷

آرامش کشور مبنی است بر ثبات سیاسی و چنانکه میدانیم هند در آغاز قرن یازدهم میلادی از ثبات سیاسی و امنیت داخلی برخوردار بوده و بیم و ترس حمله خارجی نیز او را تهدید نمیکرد. بنا براین این سرزمین بایستی گهواره فرهنگ و هنر و مهد شعر و ادب باشد و چنین هم بوده است.

### شعر و ادب و فرهنگ

پادشاهان مغول با بوجود آوردن کانونهای بزرگ علمی و ادبی در هند مشوقی نیکو برای دانشمندان و شعرا و نویسندگان بوده اند. تذکره های مختلف مملو است از داستانهای مبنی بر تشویق آنان از هنرمندان و ادبا و شعرا و اعطاء صلات گرانها به ایشان. همین امر موجب میل و رغبت شعرای ایران به مسافرت هندوستان گردید و شعراء و ادبا رخت سفر برمی بستند و آهنگ هند میکردند و از نعم آندیار و صلات سلاطین کامگار آنجا برخوردار میشدند. اینجبالازم است نکته ای تذکر داده شود و آن اینست که بدان گاه تنها اصحاب قلم نبودند که به هند رحلت و هجرت میکردند بلکه اصحاب سیف و مردمان دلادر و شجاعان جنگ آور نیز بدانجا روی نموده به خدمت امپراتوران مغول هند در میآمدند و خدمات شایانی انجام داده به مقامات بلند میر رسیدند. پادشاهان مغول صاحب السیف و القلم بودند و همین نکته دانی و سخن سنجی و شعر شناسی آنان بود که در کشش شاعران بهر بار آنان بس موثر افتاد و یقیناً این امر باعث آن شد که نااهلان اندک مایه به آستانه آنان نگرایند چه آن سلاطین میتوانند گهر را از عزت و نیک را از ید باز شناسند. این پادشاهان در محافل شعر و ادب مثل میدان نبرد تنها نقش یک ناظر و سامع را نداشتند بلکه در این میدان نیز گوی نقد می افکندند و به تصحیح و تنقیح و انتقاد و اقتراح سخن شاعران میپرداختند و بی مناسب نیست که در اینجا بنقل يك دو داستان کوتاه در این باب بپردازیم.

اکبر شاه با وجود اینکه به مکتب نرفته و از سواد بهره ای نداشت ولی او را طبع شاعرانه و فکری نقاد بود. روزی این شعر فغانی را

مسیحا یاز و خضرش همکاب و همعان عیسی  
فغانی آفتاب من بدین اعزاز میآید

بحضورش میخواندند. وی مصرع دوم را بدینگونه اصلاح کرد (۱)

فغانی شهسوار من بدین اعزاز میآید

و ازین نوع مثالها خیلی زیاد است.

جهانگیر که از آغاز زندگی خود به آموختن پرداخت نویسنده ای توانا و شاعر نیکو بیارآمد و بهترین شاهد این ادعا ترك جهانگیری است که تا هفده سال بنگارش آن اشتغال داشت و سپس بعلت بیماری درنجوری نگارش آن بعهده معتمد خان گذارده شد. این ترك بنحوی میسراند که جهانگیر دارای طبع شاعرانه نیز بود و در علوم تاریخ و گیاه شناسی و حیوان شناسی نیز صاحب بصیرت بوده است. برای استشهاد قریحه و ذوق شعری او نقل چند اقتباس از ترك بی مورد نیست. در یکجا مینویسد - "بتقریبی این بیت امیرالامراء خوانده شد

بگذر مسیح از سرما کشتگان عشق يك زنده کردن تو بصد خون برابر است

چون طبع من مرزون است گاهی با اختیار و گاهی بی اختیار مصراعی و رباعی در خاطرم سرمیزند این بیت بر زبان گذشت

از من متاب رخ که نیم بی تو يك نفس يك دل شکستن تو بصد خون برابر است

چون خوانده شد هر کس که طبع نظمی داشت در این زمینه بیستی گفته گذرانید علی احمد مهرکن بد نگفته

ای محتسب زگریه پیرمغان بترس يك خم شکستن توبه صد خون برابر است" (۲)

همچنین وی از تحقیر و انتقاد ناهلان و بی مایگان که چون شبه فروشان در حلقه جوهریان درآمده و از شعر و ادب بهره ای نبرده بودند ابا نمیورزید. مشهور است که شاعری قصیده ای تقدیم او کرد که مصرع اول مطلع - ای تاج دولت بر سرت از ابتدا تا انتها - بود. جهانگیر از او سوال کرد که از علم عروض آگاهی؟ شاعر پاسخ داد - جهانگیر گفت خوب شد و گرنه حکم بمرگ میدادم. سپس آن مصرع را تقطیع کرد و عیب رکن دوم آن که - لت بر سرت - بود نشان داد (۳). باین ترتیب روشن و مبرهن میگردد که در محیطیکه سران و

(۱) بزم تیموریه - سید صباح الدین عبدالرحمن اعظم گره ۱۹۴۸ ص ۶۱

(۲) ترك جهانگیری ص ۱۱۲ (۳) بزم تیموریه ص ۱۴۱

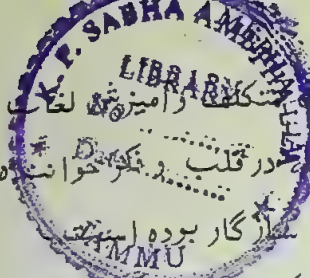


پیشروانش در امور شعر و ادب باین اندازه دقیق و فهمیم باشند چه اندازه در آن زمینه‌های پیشرفت حاصل می‌گردد. این روش شعرا را وادار کرد جدیت و توجه و علاقه بیشتری در کار خود خرج بدهند. خلاصه دربار مغول بصورت يك مدرسه شاعری و سخنوری درآمده بود. بنابراین اظهار ابوالفضل در آئین اکبری پنجاه و يك شاعربه دربار اکبر شاه پیوسته بودند و بنا بر نوشته سید صباح الدین در کتاب بزم تیموریه از جمله شعرای زمان جهانگیری معروفترین آنها عبارتند از طالب آملی و نظیری نیشاپوری و سنجر و طفلی و حیاتی و مولانا شکیبی و موزون الملک ملا لطفی تبریزی و ملا احمد علی نشانی و معنوی جوینپوری و حسن بیگ خاکي و حکیم عارف و ملا شیدا و غیره.

غیر از دربار پادشاه صدها امیر و صاحب منصب دیگر در رونق بازار شعر و ادب و علم و دانش و وظیفه مهمی داشتند. از این عده بیرم خان - ابوالفتح گیلانی - عبدالرحیم خان خانان - علی قلی خان - خان زمان - خان اعظم کوکلتاش - ظفر خان و غازی خان را میتوان اسم برد. ابوالفتح گیلانی و عبدالرحیم خان خانان برای سرپرستی شعرا يك کانون بزرگ ادبی تاسیس کرده بودند و حواجه حسین و ثنائی و میرزا قلی میلی و حیاتی گیلانی از تربیت یا نتگان این کانون میباشند. خان خانان در احمدآباد کتابخانه دایر کرده بود که شعراء و ادبا و دانش طلبان از آنجا بهره یاب میشدند. از خصوصیات این کتابخانه یکی این بود که دوادین شعرای متعلق بدستگاه بنحط خود شان در آن موجود بود. (۱) گذشته از این رواج مشاعره در تردیج و رونق شعر کمک شایانی نمود و خان خانان در این امر پیشرو دیگران محسوب میشود (۲) صرف نظر از شعر و ادب جهانگیر در ایجاد مدارس و انشاء مکاتب سعی بلیغ داشت و چندین مدرسه و خانقاه تاسیس نمود. وی مال و ملک امرای را که بدین دارث فوت میکردند به این کار خیر اختصاص داد و مدارسیکه از دیر زمان ویران مانده بود تعمیر کرده برای درس و تدریس آماده ساخت. (۳) این پیشرفتهای ادبی و فعالیتهای فرهنگی که جهانگیر از اکبر شاه بارث برده بود برای پسر خود شاه جهان برراثت گذاشت و او با وجودیکه مانند پدر خود شاعریا نویسنده توانا و یا صاحب آثار مهمی نبود ولی برای توسعه علم و ادب گامهای برداشت و در دوران

(۱) بزم تیموریه ص ۸۳ (۲) ایضا ص ۸۲ (۳) بزم تیموریه ص ۱۶۸

سلطنت خود چندین مدرسه و دارالعلوم بنیان نهاد که معروفترین آنها مدرسه ای بنام دارالبقاء در دارالخلافه دهلی است (۱) که مرکز تدریس فقه و فلسفه اسلامی محسوب میشود. علاوه بر این مسلمانان در مکتب های که بطور عموم در مساجد تمام شهرها دایر بود بتعلیم و تعلم اشتغال داشتند. وضع تعلیم و تدریس هندیان نیز بدنبودن بوده است. برهمنان که همواره کار آنان درس و تدریس و مطالعه کتب مقدس سانسکریت بوده است بکار خود ادا می دادند. علاوه بر آن طبقه دیگر یعنی کارمندان دولت به فراگرفتن زبان فارسی و علوم متداول کوشا بودند. طبق رسوم آئین خانراده های اشراف و اعیان بوسیله استادان و معلمین خصوصی تحصیل علم مینمودند. زبان فارسی بدلیل اینکه زبان رسمی بود مورد تشویق و حمایت شاهجهان قرار گرفت و بطوریکه بعضی گفته اند شاه جهان برای تعلیم اجباری زبان فارسی دستور داد و مدارس در سراسر هند حتی بین هندوان برای تعلیم این زبان دایر گردید. اضافه بر این بسیاری از کتب علمی و ادبی بزبان فارسی تالیف شد. ورود فارسی زبانان با علم و ذوق و آمیزش آنان با هند یا نیکه زبان و ادبیات فارسی را در کشور نمود تحصیل کرده بودند منتج با ایجاد دو مکتب ادبی گردید که یکی از آنها مکتب هندو فارسی و دیگری را بنام مکتب اصیل فارسی میتوان یاد کرد. آثار و ادبیاتیکه در این عهد در هند ظهور کرد از جنبه ای که صرفا فارسی باشد عاری است زیرا زبان فارسی که ریشه های عمیقی در سرزمین هند دو اندیده بودند نمیتوانست تا مدت زیادی از محیط جدید و قوی خود بی اثر و جدا بماند و ازینرو زبان فارسی افکار و عقاید هندی را در خود جذب کرد و تدریجا وسیله بیان مطالب هندی گردید و ناچار خصائصی را که لازمه محیط هندی بود فراگرفت و بدین وسیله سبک جدید هندو فارسی بوجود آمد. این سبک که مورد توجه دربار مغول قرار گرفته بود بتدریج توسعه یافت و آثار متکلف ابوالفضل که در آن به افراط بصنایع توجه شده و زبان بحد و افراز آرایش و پیرایش مشحون است توجه شاه جهان را بطرف خود جلب نمود و بنا برین شاه جهان برای وقایع نویسی خواستار نویسنده ای شد که بتواند به شیوه متکلفانه وقایع عهد او را بنویسد. شاید یکی از علل توسعه این سبک در دربار مغول هند این بود که نویسندگان نمیتوانست با استعما



نمودن کلمات و اصطلاحات مختلف و امیزش لغات و عبارات دقیق و مشکل عربی ابهت و جلال پادشاه رابه بهترین و خردور قلب و فکر خواننده منعکس کند و بنا براین آن سبک با سازمان مجلل و باشکوه دربار کاملاً سازگار بوده است.

از طرف دیگر مکتبی که خالصاً مکتب ایرانی باشد مورد اعتناء و توجه وزراء و امرای ایرانی شتر و قرار گرفت. در آغاز دوره حکومت شاه جهان ملا شکرالله ملقب به افضل خان گرده بزرگی از شعرا و نویسندگان و دانشمندان ایرانی را گرامی داشت و در ترفیه حال و ارضای خاطر آنان میکوشید که از آنجمله محمد امین تزوینی و جلال الدین طباطبائی بسیار معروفند. چون آثار نویسندگان و شعرای این دو سبک مختلف را با هم مقایسه کنیم میبینیم که آثاریکه از ادب و فضیلت ایرانی بیادگار مانده یا آثار معاصرین هندی بسیار متمایز است. مطالعه آثار نویسندگان این دو سبک تفاوتی را که بین آنها وجود دارد روشن و آشکار میسازد.

چنانکه در زمان اکبر شاه و جهانگیر مشاهده شد در عصر شاه جهان نیز شعرا و عرفا و دانشمندان ایرانی که بعزت نفوذ فقها و مجتهدین مجال و فرصتی برای هنرنمایی و نشر افکار و آثار خود در ایران نداشتند و بر عکس آن در خاک هند مقتضیات را از هر جهت آماده و موانع را مفقود میدیدند بسوی هند روی میآوردند. عده شعرائیکه در دربار شاه جهان بسر میبردند بسیار است و مشاهیر آنان عبارتند از صائب - قدسی - کلیم - ظفر خان احسن - میرزا طاهر آشنا - ملا شیدا - چندربان برهمن - حکیم رکتا کاشی - سعیدای گیلانی - سلیم تهرانی - میرالمهی همدانی و محمد علی ماهرو غیره. علاوه بر شعرا عده زیادی از نویسندگان نیز شهرت یافتند که معروفترین آنان منیر لاهوری - چندربان - ملا شیدا - طغرای مشهدی و افضل خان میباشند. در فن تاریخ نویسی عبدالحمید لاهوری مولف بادشاهنامه و ملا صادق مولف تاریخ صادق و محمد صالح مولف عمل صالح شهرت دارند. فرهنگ نویسی نیز مورد توجه قرار گرفت و چهار فرهنگ یعنی فرهنگ رشیدی - منتخب الغات - شاهد صادق و چهار عنصر دانش تالیف گردید. علاوه بر این در فلسفه و مذهب و طب و علوم دیگر نیز تعدادی از کتب در سائل نوشته شد. خلاصه آنکه دربار شاه جهان کانون فرهنگ و مرکز راج زبان و ادبیات فارسی بود و از حیث تمدن و هنر و ادب دوره طلایی بشمار میرود. هنگامیکه در دربار سلاطین صفوی زبان ترکی بر زبان فارسی فایق آمد در دربار پادشاهان

گورکاني هند فارسي برسميت شناخته شد و كليہ مكاتبات و فرامين و اوراق و اسناد و دفاتر كشوري و لشكري بزيان فارسي نگاشته و صادر ميگردد. علاوه بر دربار سلطنتي امرا و روساي كشور مانند آصف خان و سعيداي گيلاني و ظفرخان احسن و مهابت خان و افضل خان و راجه جي سنگ و سعدالله خان كه بعلم و ادب و فرهنگ و زبان فارسي علاقه داشتند نيز از شيوه مرضيه شاه جهان پيروي نموده بتشويق شعرا و معاريف و ترويج هنر و ادب همت ميگماشتند و سعي ميكردند در اين زمينه از ديگران گوي سبقت بربايند.

دوره جهانگير شاه جهان از لحاظ ترجمه كتب از زبانهاي سانسكريت و فارسي نيز داراي اهميت بسيار است - قبل از آن كتابهاي مقدس هندوان بنام مهابهارتا و اتهرويد و همچنين كتاب رياضي بنام ليلادتي ترجمه شده بود. در اين زمان داراشكوه پسر شاه جهان در اين كار از همه بيشتر علاقه نشان ميداد. وي كتب مقدس سانسكريت مانند اپانيشاد - بهگوت گيتا - يوگا و شست و نيز اصطلاحات مذهبي هندوان را بزيان فارسي برگردانند. علاوه بر اين ترجمه حماسه معروف وياستاني هند بنام رامين بوسيله هركرن بادقت و مهارت انجام گرفت (۱)

از آنچه كه تاكنون مطالعه گرديد معلوم ميشود كه نهال زبان و ادبيات فارسي در هند با تشويق و كمك پادشاهان و امراي دربار غرس و آبياري ميشد و اين وضع مختص به هند نيست بلكه در ساير كشورهاي مشرق زمين احوال برهمن منوال بوده است. قدر دانيتهاي اكبر شاه و جهانگير شاه جهان شاعران و اديبان و ساير ارباب علوم و فن را از ممالك ديگر بخود جلب كرد. هر صله و پاداشيكه بشاعر داده ميشد موجب ترقي شعر و ادب ميگرديد. گاهي در انعام يك بيت زيبا و نغز دهان شاعر را از آرزو ميانپاشتند و گاهي او را با سيم و زر نقد وزن ميكردند. همين امر موجب ترغيب شعرا و نويسندگان ميشد تا اينكه از ايران و ممالك ديگر بسوي هند رحمت سفر بر بندند. ولي بعد از روي كار آمدن اورنگزيب عالمگير اين تشويق و حمايت هاي بي شائبه بتدريج از بين رفت و چنان بنظر ميرسيد كه اوضاع و احواليكه در ايران موجب مسافرت ايرانيان از وطن خود بكشور هند



شده بود و اثر و نفوذ فقها که میدان فعالیت و هنر نمایی شعرا را بر آنان تنگ کرده بود اکنون در هند بوجود آمد و راه تشویق و دلگرمی که محرک اصلی مهاجرت از ایران بشمار میرفت دیگر باقی نمانده بود و بنا برین میبینیم که شعرائیکه در این عهد از ایران به هند آمدند انگشت شمارند از جمله محمد سعید اشرف مازندرانی معلم شاهزاده خانم زیب النساء و میرزا معزالدین محمد موسوینخان و سید حسین خالص اصفهانی و میرزا محمد طاهر اصفهانی. ولی هیچکدام از اینان مقام شامعی در ادبیات فارسی نداشته و نتوانستند بمقام و معروفیت شعرای بنام دوره ما قبل خود برسند.

اورنگزیب عالمگیر بادشاهی عالم و دقیق النظر بود و شوق مطالعه تا آخرین روز حیاتش باقی بود. وی علوم دینی مانند فقه و حدیث و تفسیر را بخوبی فرا گرفته و مانند جدش جهانگیر نویسنده توانایی بود. مجموعه نامه ها و مکاتیب او بنام "رقعات عالمگیری" که به پسران خود و رجال مملکت نوشته است در ادبیات فارسی هند مقام شامعی دارد. مولانا محمد حسین آزاد بلگرامی آنها را مورد تقدیر قرار داده عبارت آنرا سهل متنع میدادند. (۱) اورنگزیب که طبع او با مورد دینی بیشتر متمایل بود اشعاری را که مبتنی بر مبالغه و تملق و مدح بیجا باشد هرگز نمی پسندید و مانند بعضی سلاطین صفوی چون شاه طهماسب (۲) حاضر نبود شعرا زبان خود را بمدح و ثنای وی آلائند. باین دلیل شاعرانیکه شعرگوئی را وسیله معاش قرار داده بودند بدربار او راه نمی یافتند و آنرا گروه بیکاران میدانست و سزاوار هیچ تشویق نمی شناخت. این بیهوشی پادشاه باعث شد که سیل شعرا که در زمان اکبر و جهانگیر و شاه جهان بسوی هند سرازیر میشد قطع شود و این نهال زبان و ادبیات فارسی در هند از اصلش که در ایران بود برکنده شود. خلاصه اینکه پایه شعر بطوری متزلزل گردید که در زمان او هیچ شاعری نبود که او را بتوان در ردیف شعرای بزرگ مانند فیضی و عرفی و ظهوری و کلیم و صائب که آثار آنان در ادبیات فارسی مایه افتخار است بشمار آورد. ولی ذوق شعر و ادب که سالها در نهاد مردم و طبقه روشنفکر هند معصوماً آنانیکه زبان و ادبیات فارسی را فرا گرفته شیرینی و حلاوت آنرا چشیده بودند با بسته شدن راه های دربار پادشاه

(۱) سخندان فارس ص ۱۶۳-۱۶۴ (۲) تاریخ عالم آرای عباسی - اسکندر بیگ - ج ۱ ص ۱۲۹

از بین نرفت بلکه برعکس شعر و شاعری از محیط تنگ و محدود تملق و چاپلوسی برآمده بفضای آزاد نفس کشید. عواملیکه تاکنون باعث تحریک افکار و تخلیق آثار میشدند اهمیت خود را از دست داده بعناصر دیگری جا دادند. در دوره قبل شعرا شخص شاه و امراء و مزبیان خود و کارهای آنانرا میستودند و از آنها الهام میگرفتند ولی اکنون محیط اجتماعی و اخلاقی و امور مربوط بمسائل زندگی توجه آنانرا بخود جلب میکرد و در سبک سخن و سخنوری نیز تحولی پدید آمد. شاعری که تاکنون رونق محافل ثروتمندان و بزمهای ادب دوستان بوده ازین پس شمع کاشانه های عامه مردم گردید. زبان فارسی که در این سرزمین با مهابا جمین خارجی راه یافته بود بتدریج از مراحل گذشته مقام زبان رسمی را بدست آورد و از آن هم مهمتر اینکه زبان مردم روشن فکر گردید. اکنون که در خانه های مردم بر روی آن باز شد این عروس زیبا از حجله خود قدم بیرون نهاده دست بدست مردم داد و در شادی و غم آنان همدم و همزبان گردید. در دوره های بعد زبان فارسی وسیله اظهار افکار و عقاید و احساسات مردم شد و بنا بر این ناگزیر رنگ و روش اصلی خود را از دست داده از محیط و فضای جدید متأثر شد. قبول این تحول و تغییر در عین حال مطابق مقتضیات زمان و طبیعت بوده است و غیر از آن هم امکان پذیر نبود.

در این دوره شاعران خوش تریحه مانند عبدالقادر بیدل - محمد علی ماهر - ناصر علی سرهندی - معزالدین موسوی - سعید اشرف گیلانی - نعمت خان عالی - محمد زمان ناسخ - رفیع خان بادل و محمد افضل سرخوش و غیره میزیسته اند.

چون از شعر بگذریم میبینیم که وضع نشر در این دوره از شعر بهتر بود. عالمگیر فروغ اصول دین را از همه بیشتر مورد توجه قرار داده بود. باین مناسبت به همت علمای بزرگ عصر فقه حنفی تدوین و تمام اصول فقهی مکتب حنفی در کتابی جمع آوری گردید و اسم فتاوی عالمگیر بر آن گزاریده شد که شاهکار تالیفات دینی این دوره محسوب میشود. در انشاء پردازی خود عالمگیر مقام برجسته ای دارد. از مورخین معروف میتوان اسم محمد کاظم مولف عالمگیر نامه و محمد ساقی مستعد خان مولف مآثر عالمگیری و نعمت خان عالی مولف وقایع و بهادر شاه نامه و بنحادر خان نویسنده مرآة العالم و از مورخین هندو ایسرداس صاحب فتوحات عالمگیری و سجان رای مولف خلاصه التاریخ را نامبرد. اکنون که بحث از شعر و ادب فارسی بمیان آمده نباید فراموش کرد که کشمیر

در این مورد سهم بسزایی دارد و سزااست ذکر مختصری از آن اینجا بکنیم. در بخش مربوط به اوضاع سیاسی و اجتماعی دیدیم که شاهان مغول توجه خاصی به تعمیر و آبادانی کشمیر معطوف داشتند و هرگاه فرصتی پیدا میشد برای گذراندن تابستان و گریز از گرمای جانکاه آگرا و دهلی و لاهور بکشمیر پناه میبردند. حکمرانانیکه از طرف پادشاهان بفرمانداری آن استان مقرر میشدند به پیروی از پادشاهان خود به پرورش و تربیت علماء و فضلاء و شعرا میپرداختند و جنبشهای ادبی و فرهنگی دربار آگره و دهلی آنان را تحت تاثیر خود قرار میداد. پادشاهان دهلی و استانداران کشمیر همواره برای اشاعه فرهنگ و علم در این سرزمین کوشا بودند. علاوه بر مساجد و خانقاه ها که کانون و مرکز درس و بحث علماء و صوفیه بود مدارس نیز دایر گردید که از آنجمله است مدرسه ای بنام درسگاه معنلی حیدر که در عهد جهانگیر در نزدیکی باغستانهای خوش منظر شهر سری نگر بنا شد. تشویق و تقدیر این پادشاهان که فقط بر شعرا محدود نبود نویسندگان و علماء را نیز فرصتی برای اظهار لیاقت و انجام کارهای مهم و تحلیق آثار علمی فراهم آورد. چنانکه اکبر شاه در موقع اقامت در کشمیر بسال ۱۰۰۵ هجری جمال الدین حسین اینجورا فرمان داد تا فرهنگی تالیف نماید و او به این کار پرداخت و در سال ۱۰۱۷ هجری آنرا با تمام رسانیده بحضور جهانگیر تقدیم نموده آنرا فرهنگ جهانگیری نامید. جهانگیر نیز این زحمت نویسنده را با انعام و اکرام و صلات فراوان جبران کرد و او را بلقب عضدالدوله سرفراز کرده بفرمان داری استان بیهار مقرر داشت. از جمله نویسندگان کشمیری میتوان اسم ملا باقر کشمیری که زکرش در اقبالنامه جهانگیری تالیف معتمد خان آمده و ملا محمد یوسف کشمیری همدانی برادر محمد صادق کشمیری مولف طبقات شاه جهانیه و ملا محمد علی کشمیری که در ایام جوانی به احمد نگر رفته بود یاد کرد. ملا محمد علی در سلك ملازمان سعادت خان دکنی در قلمرو سلاطین نظام شاهیه در آمد و سپس بملازمت سلطان برهان الملک پرداخت. هنگامیکه خاندانان احمد نگر را گرفت ملا محمد علی ملازم او شد و به کار ترجمه و تالیف پرداخت. محمد صادق کشمیری که در سال ۱۰۰۰ هجری تولد یافت طبقات شاه جهانیه را که تذکره ای از معارف و اعلام در حال برجسته از زمان تیمور تا حکومت شاه جهان میباشد در حدود سال ۱۰۴۶ هجری تالیف نمود. در اینجا باید ذکر می از یکی از زنان نامور کشمیر بکنیم. او حافظه

مریم نام (۱) داشت و معلمه ریب النساء بیگم دختر اورنگ زیب عالمگیر بود. گویند ذوق و شوق شعر و ادب و سخن سنجی زیب النساء مرهون تعلیم و تربیت این بانوی کشمیری بوده است. پسرش عنایت خان نیز مرد لایق و فاضلی بود که بعداً باستانیاری کشمیر نایل آمد. حافظه مریم در سال ۱۰۸۹ هجری فوت کرد. زیب النساء که خود شاعره خوبی بود و بعلم و علماء علاقه داشت برای ملا سیف الدین اردبیلی مساعده ای تعیین نمود تا با رضایت خاطر در کشمیر بگذراند و تفسیر کبیرا بزبان فارسی ترجمه کند. و قتیکه این کتاب بپایان رسید ملا سیف الدین اردبیلی آنرا با اسم زیب النساء زیب التفاسیر نام گذاشت (۲).

در عصر مغول شعر فارسی در کشمیر وضع خاصی بنمود گرفت. پیش از مغول سرپرستان و مشوقین شعر و ادب فارسی سلاطین کشمیر بودند و سلیقه قضا و نشان مبنی بر آشنائی کتبی و غیر مستقیم از شعر فارسی بود و فارسی برای آنان زبان بیگانه ای محسوب میشد. آنان شعرا را از جنبه اوزان و قوافی و ذکر فلسفه و افکار مذهبی و غیره میدیدند و احساس و دلنشینی که برای اهل زبان دارای اهمیت زیادی است نزد ایشان در درجه دوم قرار میگرفت. پس از روی کار آمدن پادشاهان گورکانی و تسخیر کشمیر استاندارانیکه باین سرزمین اعزام شدند بیشتر ایرانی الاصل بودند و آنان کسانی را مورد تشویق قرار داده و از کلام شان تقدیر میکردند که بر مقیاس آنان درست آیند. از جمله کسانی که در کشمیر به پیشرفت و توسعه زبان و ادبیات فارسی کمک بزرگی کرده اند ظفرخان احسن است. میرزا احسن اله پسر حواجه ابرو الحسن ترستی محاسنی ملقب به ظفرخان که احسن تخلص میکرد استانیاری کشمیر را دوبار بعهدده داشت و جمعاً یازده سال عمر عزیز خود را در کشمیر گذرانیید. ظفرخان از نظر ادبیات فارسی بویژه شعر اهمیت خاصی دارد زیرا او شاعره را در کشمیر رواج داد و این رسم باعث ترقی و پیشرفت شعر بخصوص غزل فارسی گردید و تعداد زیادی از شعرای کشمیر بغزلگویی پرداختند. ظفرخان خود شاعر بود و دیوانش تقریباً مشتمل بر دو هزار بیت میباشد. وی که به تربیت و پرورش شعرا همت گماشته بود بیاضی داشت که هر شاعر با خط خود شعری چند در آن مینوشت و در پشت همان اوراق عکسی از آن شاعر ترسیم میشد ولی امین بیاض گرانبها



اکنون از بین رفته است (۱) ظفرخان احسن هنگا میکه استانداری کابل را بعهده داشت با صائب تبریزی ملاقات کرد و از آن ببعد صائب برای مدتی با او بوده است. علاوه بر صائب شعرای دیگر نیز از بخشش و غنایات وی استفاده میبردند که یکی از آنها میرالهی است. حواجه محمد اعظم دیده مری نوشته است "چون خلعت صوبه داری بظفرخان عطا شد شاه جهان پادشاه در دیوان فرمود که از ظفرخان ضامن بگیرند که سکنه کشمیر را از خود راضی بدارد. میرالهی حاضر بود بدیهه بعرض رسانید مصراع: خدا ضامن رسول و چار یارش. پادشاه محظوظ شد و ظفرخان عرض کرد که حکم شود که میرالهی رفیق و امین باشد - منظور شد - با ظفرخان در کشمیر آمد." (۲) علاوه بر این در زمان اقامت وی در کشمیر تمام شعرای معروف وقت مانند صائب و کلیم و قدسی و غنی و دانش در منزل او گرد هم جمع شده مشاعره ترتیب میدادند. (۳) از جمله شعرای فارسی زبان کشمیر را که در زمان این سه پادشاه گورکانی در کشمیر میزیسته اند میتوان اوجی - ذهنی - محمد صالح ندیم - فطرتی - ملا حمدی محمد ابراهیم طلوعی - حافظ محمد خیالی - جمیل بیگ علوی - بزرگی شاه - میر عبداله فریبی - ملا مظہری - حبیب اله گنائی - ملا محسن فانی - ملا محمد طاهر غنی - ملا فروغی - عبدالرسول استغنا - ملا صبحی - محمد زمان نافع - ملا محمد ملا ناطق - درویش یوسف - دیوان شاه - آذر برهمن - میرزا داراب بیگ جویا - میرزا کامران بیگ گویا - میرزا اکمل الدین بدخشی کامل - محمد اسلم سالم - لاله ملک شهید و غیره را نام برد. از این میان ما شاعری را میشناسیم که بر هر دو زبان فارسی و کشمیری شعر میگفت. او حبیب اله گنائی است که تخلص فارسی او حبیب و تخلص کشمیری او جی است. مطالب و افکاریکه او به هر دو زبان مطرح میکند از لحاظ معنی و فکریکی است. بیشتر اشعار او دارای افکار صوفیانه و عرفانی میباشد

(۱) شعر العجم جلد سوم شبلی نعمانی ترجمه فخر داعی گیلانی ص ۱۵

(۲) واقعات کشمیر ص ۱۵۳

(۳) مجله ماه نو بزبان اردو - کراچی - ماه اکتبر ۱۹۶۴ - ص ۱۳۳

چنانکه گوید :

زهی حالی که دروی لا ننگجد      چه حد لا درو الا ننگجد  
مقامی برتری از چند وچونی است      که دروی کیف و کم اصلا ننگجد  
بگویم يك سخن من پوست کنده      که آنجا بنده و مولا ننگجد  
و جای دیگر میگوید :

یا منم اندر جهان و یا جهان اندر من است  
هرمنی دردانه و یا دانه اندر هرمن است  
و همچنین در اشعار کشمیری اظهار میدارد :

خداوندا تواز من راضی هستی

زیرا من بتو پناه برده ام

ای رفیق بیا و بخلوص نیت و صداقت بندها پناه ببر

شراب جان پرور را بترنیز خواهند داد

این آن شرابی است که ترا با دریای زندگی وصل خواهد داد (۱)

### زبان و ادبیات هندی

دوره ۶ مغول برای ادبیات زبان هندی نیز دوره ۶ پیشرفت و ترقی شمار میرود  
دعه ای از نویسندگان بوجود آوردن آثار خود بسرمایه این زبان افزودند. در این  
میان به آثاریکه کبیر بوجود آورد و اشعار وی که دارای درسهای اخلاقی و پند و  
اندرزهای ذیقیمت میباشد و تا امروز زبان زد هر عرد و کلان و هر مرد و زن است میتوان  
اشاره کرد. ملک محمد جاییسی مؤلف پدمآوتی داستان عشقی ملکه امارت نشین موار  
(Mewar) در استان راجستان امروز دارای اهمیت است. سیاست آزادی مذهبی و  
عدم مداخلت در امور خصوصی و فردی مردم به پیشرفت زبان و ادبیات هند کمک

(۱) ترجمه اشعار کشمیری بفارسی (قتباسی) است از رساله آقای تیکو بنام "شعراى  
پارسی زبان کشمیر" ص ۷۲

زیادی کرد. شخصیت‌های برجسته درباری مانند میرزا عبدالرحیم خانناتان - بگوان داس و مان سینگ نیز طبع مرزون داشته بزبان هندی شعر میگفتند. اکبر شاه راجه بیربل را که یکی از رجال دربار بوده بلقب کاوی رای (امیرالشعراء) ملقب کرد. اثر معروف عبدالرحیم "رحیم ست سائی" (دیوان رحیم) است. علاوه براینان دو شاعر دیگر بنام کرن و نر هری سهای بدربار اکبر وابسته بودند که اخیرالذکر بدریافت لقب مهاپترا (شاعر بزرگ) نایل آمد. تلسی داس که در عهد جهانگیر بسال ۱۶۲۳ میلادی جان سپرد بعد از چهل سال عمر اثر جادیدان خود را بنام "رام چاریتر مانس" (یعنی کارنامه های رامچندر - یکی از خدایان هندو) در شهر بنارس بوجود آورد. در این زمان شاعری نابینا که در عین حال آوازه خوان خوبی هم بود کتابی از داستان کریشنا یکی از خدایان هندو بنظم آورد. اسم این شاعرو موسیقیدان سور داس است که در شهر آگره زندگی میکرد. از شعرای دیگر این دوره میتوان از نند داس - ویتال نات و کومبن داس یاد کرد. کومبن داس عارف و درویش بزرگی بود. گویند چون اکبر شاه ویرابه فتحپور سیکری دعوت کرد او جواب داد "درویشان را در سیکری چکار؟ رفت و آمد موجب میشود که کفش پا پاره و اسم خدا زیاد رود و آنجا رسم براینست که یکسانی که حتی دیدن تیانه آنها باعث آزار و اذیت است سلام کنند - کومبن داس عقیده دارد که غیر از خدا همه چیز هیچ است و هیچ". شاعر معروف دیگری که مسلمان بوده و بزبان هندی شعر میگفت رس خان است. او خود را مرید لرد کریشنا میدانست و اثر مشهور خود را بنام "پرم واتیکا" (بوستان عشق) در سال ۱۶۱۴ تصنیف نمود. طرز و اسلوب بیانش بسیار جالب و پراز احساسات عاشقانه میباشد. کشور داس و نابیاجی نیز هم عصران جهانگیر بودند ولی زبان و اشعار کشور داس بسیار پیچیده و دشوار میباشد. او در سال ۱۶۱۷ میلادی وفات یافت.

عهد حکومت شاه جهان نیز برای ادبیات هندی حایز اهمیت است. شاه جهان مانند اکبر شاه و جهانگیر عهده ملک الشعراء هندی را نیز بدربار خود نگهداشت. در عهد وی شاعری بنام سندر بلقب کاوی رای و سپس به لقب مهاکاوی رای ملقب گردید. شعرای دیگر که در این زمان میزیسته اند عبارتند از سنپتی - بوشان ماتی رام - بیهار لال. بوشان شاعری بود وطن دوست و میهن پرست و برای استقلال وطن خود از حکومت

مغول و شورش علیه آنان مردم را باگفتن اشعار رزمی برمیانگيخت . از همه اینها سور داس  
وتلسي داس و کشور معروفترند چنانکه در این بیت گفته شده  
سور داس آفتاب زبان هندی است وتلسي ماهتاب آن  
کشور کهکشان آسمان شاعری است

ولي شعرای امروز مانند کرمهای شب تاب میباشند که  
گاه بگاه بپرداز آمده محیط را برای لحظه ای منور میسازد  
در عهد عالمگیر ادبیات هندی نیز روبانخطاط نهاد و دیگر شاعری که بتوان آنرا شاعر بزرگ  
گفت بوجود نیامد ولي زبان اردو که در حقیقت شاخه ای از فارسي محسوب میشود ممزوجی  
از لغات فارسي و عربي و ترکی و افعال در روابط هندی بوده و قبل از این در جنوب هند نشأت  
یافته بود و در دربار شاه جهان نیز رشد میکرد در عهد اورنگ زیب عالمگیر پیشرفت نمود .

### هنرهای زیبا

معماری جهانگیر به معماری چندان علاقه ای نداشت و این فن در عهد او پیشرفت نمی نمود .  
نور جهان همسر لایق و شایسته اش که در سایر امور دزمینه ها ذوق و سلیقه ظریف ایرانی  
از خود نشان داده مقام بلند و برجسته ای برای خود در تاریخ هند کسب نموده است مقبره  
ای زیبا از سنگ مرمر برای پدر خود اعتماد الدوله که در عهد اکبر شاه و سپس در دوران  
حکومت جهانگیر مقام و مرتبه ای بلند در دستگاه دولتي داشت بنا کرد . این آرامگاه که  
در شهر آگرا بنا شده یکی از نخستین بناهای است که در آن سنگهای مختلف الیوان  
و قیمتی با ظرافت و نازکی خاتمکاری شده است و بعنوان نمونه ای از هم آهنگی طرز  
معماری راجپوت هندی و ایرانی محسوب میشود . ساختمان دیگری که این بانوی خوش  
سلیقه بنا کرد آرامگاه شوهرش جهانگیر است در شهر لاهور . شاه جهان بر خلاف پدر عشق  
و علاقه وافرانی به فن معماری داشت و در عهد او قبور و کاخهای مجلل - مساجد  
وسیع و زیبا - دژهای محکم - باغهای دلکش و دیگر ابنیه باشکوه در شهرهای دهلي -  
آگرا - لاهور - احمد آباد - کابل - کشمیر - اجمیر و قندهار بنا گردید این ساختمانها که  
با هزینه گزاف ساخته شده دارای تزئینات عالی و جالب توجه از حیث فن و هنر میباشد



و همچنین نمای خارجی آنها پر شکوه و جلال است و بدون تردید بهترین نمونه فن معماری در ادوار تاریخ می باشد. از مهمترین ساختمانهای که در عهد شاه جهان بنا گردید میتوان دیوان عام و دیوان خاص و مسجد مروارید در قلعه سرخ و مسجد جامع در دهلی و تاج محل و مسجد جامع شهر آگره موسوم به مسجد جهان نما را نام برد. دیوان خاص نسبت به سایر بنا هائیکه در عهد شاه جهان ساخته شده بیشتر و بطرز بهتر تزئین شده است و بیت معروف:

اگر فردوس بر روی زمین است      همین است و همین است و همین است

بر سقف این عمارت نوشته شده است. مسجد هائی که شاه جهان بنا کرد بطورکلی بدو طرز می باشد. مسجد مروارید در قلعه سرخ دهلی دارای سادگی، خوش سلیقگی و ظرافتی خاص است در حالیکه مسجد جامع دهلی ساختنایی وسیع و در عین حال ساده و باشکوه می باشد. ولی بالاتر از سایر بنا ها تاج محل آرامگاه بانوی محبوب آن پادشاه واقعاً نمونه ای از پاکي عشق و صفا و محبتی است که شاه جهان برای ممتاز محل در اعماق قلب خود میپرورانید. این ساختمان که با هزینه تقریباً پنج میلیون روپیه ساخته شد نشان دهنده اوج تکامل فن معماری در آن زمان است و یکی از عجایب هفتگانه دنیا بشمار میرود. نقشه و بنای این ساختمان مجلل زیبا بدست يك معمار هندی بنام استاد احمد معمار پی ریزی شد و در بلقب نادر عصر ملقب گردید. در این مورد بحث و گفتگوی زیادی است. برخی اسم بعضی معماران اروپایی را بعنوان معماران اصلی این آرامگاه میبرند و عده زیادی استاد عیسی آفندی را طراح این بنا میدانند ولی اشعاریکه در دیوان لطف اله مهندس پنسر نادر عصر استاد احمد معمار مندرج است نشان میدهد که طراح اصلی و بتای واقعی این آرامگاه استاد احمد معمار می باشد و آن شعر این است (۱)

---

(۱) در حدود هشت سال قبل موضوع "طراح واقعی تاج محل کیست؟" در یکی از روزنامه های انگلیسی هند بنام TIMES OF INDIA مطرح گردید و عده از محققین و مهندسیین معماری و استادان دانشگاه نظریات خود را در آن روزنامه ابراز داشتند که بالاخره (رک به حاشیه صفحه بعد)

شاه جهان داور گیتی ستان	رو شنی دوده ۶ صاحبقران
احمد معمار که در فن خویش	صد قدم از اهل هنر بود پیش
از طرف داور گردون جناب	نادر عصر آمده ادرا خطاب
کرد بحکم شه کشور کشا	روضه ۶ ممتاز محل را بنا
باز بحکم شه انجم سپاه	شاه جهان داور گیتی پناه
قلعه دهلی که ندارد نظیر	کرد بنا احمد روشن ضمیر

در کارهای دیگر ساختمانی و تزئینی این آرامگاه هنرمندان و استادانیکه از گوشه کناره‌های ایران و عراق و ترکیه و ترکستان و هندوستان گرد آمده بودند دست داشتند و این گلدسته جاویدان و همیشه بهار را در جان سنگهای سفید مرمر زندگانی ابدی و دیعت نموده خودشان و شاه جهان و یانوی محبوبه اش را شهرت بی پایان و فرا موش نشدنی بخشیدند.

از شاهکارهای دیگر هنری عهد شاه جهان تخت طاوس میباشد. هنگامیکه شاه جهان به سلطنت رسید سنگهای گرانیه و جواهرات و طلا و غیره از خزانه شاهي بیرون آورده به سعیدای گیلانی هنرمند و زرگر معروف ایرانی امر فرمود تختی زیبا برای جلوس شاهنشاه بسازد. سعیدای گیلانی بعد از زحمات هفت ساله تختی ساعت و پرداخت که طول آن ۹ فوت و عرض آن  $۷\frac{۱}{۲}$  فوت و ارتفاع آن از زمین ۱۵ فوت بود تمام قسمت داخلی آن با طلا مذهب کاری شده و سقف مرصع آن دارای دو طاووس خوشرنگ و در وسط آنها يك درخت پراز جواهرات و الماس و زمرد و مروارید قرار داشت. شاهنشاه در جشن نوروز بر آن تخت جلوس فرموده سعیدای گیلانی را باصلاات گرانیه را لقب بی بدل خان ملقب فرمود.

(از حاشیه صفحه پیش)

نظر آقای غلام مرتضی دانشیار رشته عربی و فارسی دانشگاه اله آباد هند مورد قبول واقع گردید. این اشعار را نامبرده ضمن ذکر جریان این مباحثه و چاپ نامه های مختلف که در این باب در روزنامه منتشر شد بشکل يك کتابچه چاپ کرده و اسم آنرا "طراح تاج" گذاشت.

اسارت و مرگ شاهجهان این هنر نهائیهای دره مغول را بپایان رسانید و اورنگ زیب عالمگیر یا تعصب خشك مذهبی خود همچنانکه به شعر و ادب لطمه وارد آورد بصنایع مستظرفه نیز صدمه رسانید. بناهای مانند بادشاهی مسجد در لاهور و مسجد شهر بنارس که در عهد او ساخته شده علامت و نمونه انحطاط فن معماری است که در عهد اورنگزیب آغاز شده بود و مقایسه بناهای شاه جهان و اورنگ زیب و پادشاهان بعد شاهد بر این مدعا است.

### نقاشی

نقاشی عهد مغول مانند فن معماری اندر ده بر همان اصل و اساس آغاز و توسعه یافت. عقیده برنهی صاحب نظران این است که فن نقاشی چین تحت نفوذ نقاشی بودایی هند و نقاشی ایران و هنر یونانی و هنر مغولی قرار گرفت و این هنر مخلوط در قرن سیزدهم میلادی در کشور ایران رواج و تاقرن شانزدهم باقی ماند (۱) و پادشاهان گورکانی همان هنر را با خود به هندوستان آوردند. در زمان اکبر شاه این فن در هند بسیار پیشرفت نمود و قابل توجه اینکه هنرمندان هندی از این هنر مخلوط روش و سبک جدیدی را بوجود آوردند که از سبک اروپایی و ایرانی کاملاً متمایز و مشخص میباشد. نقاشان هندی سوژه طرحهای خود را از داستان اساطیر هند و حماسه های باستانی آن کشور بدست میآوردند و همچنین زندگانی مردم را در آن مجسم میساختند در صورتیکه نقاشان ایرانی و اروپایی از زندگی امراء و پادشاهان و از دربار آنان الهام میگرفتند.

همایون و اکبر شاه مشوقین بزرگ هنر نقاشی بودند. همایون در نقاش معرفت ایرانی بنام میرسید علی و خواجه عبدالصمد را بهند دعوت کرد. خواجه عبدالصمد از سایر نقاشانی که از ایران و سایر نقاط هند در عهد اکبر شاه در دارالخلافه جمع شده بودند معروفتر و بزرگتر میباشد. در این زمان مکتب نقاشی ملی هند بوجود آمد. جهانگیر مانند پدر خود باین هنر علاقه زیادی داشت. او نزد معروفترین استادان تعلیم این

فن را دیده بود و در آن مهارت کامل بدست آورد و آنقدر به لیاقت خود معتقد بود که ذکر آن را طوری در تذکره میکند که میتوان آنرا نوعی خود ستایی دانست. نقاشان معروف عهد جهانگیر عبارتند از فرخ یگ - محمد نادر - محمد مراد - آقارضا ملقب به نادرالزمان - استاد منصور نادر العصر - بشن داس - کشور و برادرانش منوهر - مادو و تلسی... هر یکی از آنان در رشته ای از این فن ید طولی داشت ولی بشن داس در عین حالیکه آفریننده آثار مبتکر و مهمی میباشد در تقلید و نقل آثار هنرمندان دیگر مهارت داشت. گویند هنگامیکه سرتوماس روبنوا سفیر انگلیس بدربار جهانگیر وارد شد اثر نقاشی یک هنرمند معروف انگلیسی را به پادشاه هدیه کرد و از آن تعریف و توصیف بسیار نمود. پادشاه در پاسخ گفت که یکی از هنرمندان من این اثر را طوری تقلید کند که شما نتوانید اصل را از نقل تشخیص دهید. ولی چون سفیر انگلیس بهر هنرمندی نقاش انگلیسی ایبان داشت جواب داد که این چنین کاری امکان پذیر نیست و چون به لیاقت خود هم مطمئن بود شرط بست که او میتواند نقل را از اصل تشخیص دهد. ولی چون نقل برداشته و از سفیر انگلیس تقاضا گردید که از هر دو اصل را بشناسد او در این کار عاجز و شرط را باخت. (۱) سوژه نقاشی این دوره بیشتر دور ساختمانها گلها - حیوانات و پرندگان و مناظر طبیعی دور میزد. عهد جهانگیر از نظر پیشرفت و تکامل مکتب نقاشی مینیاتوری مغول که در زمان اکبر شاه آغاز شده بود نیز اهمیت دارد. طبق نظر پرسی براون « با فوت جهانگیر روح نقاشی مغول از بین رفت و تنها جسم بیجان این هنر برای مدتی باقی ماند که آنرا زیر لباسهای ذیقیمت و مرصع تا عهد چند پادشاه دیگر نگه داشت ولی بدون تردید روح اصلی این هنر با جهانگیر مرده بود » (۲)

عهد شاه جهان از لحاظ نقاشی چندان اهمیتی ندارد. او به این فن علاقه نداشت. البته بعضی از امرا در باره تربیت و تشویب هنرمندان همت گهاشتند که از آنجمله

(۱) The Cambridge History of India Vol. IV p. 179

(۲) Indian Paintings under the Mughals, Percy Brown



میتوان آصف خان را نام برد. دارا شکوه پسر بزرگ شاه جهان نیز باین هنر علاقمند بود آلبوم نقاشی های دارا شکوه در کتابخانه اندیا آفیس موجود است. معروفترین نقاشان عهد شاه جهان میر حسن - انوپ چترا و چترامنی میباشند. بعد از اینکه عنان حکومت بدست اورنگزیب افتاد این هنر بسوی انحطاط روی نهاد. نقاشی مانند موسیقی از دربار رخت بربست. او بعزت تعصب دینی بعضی از نقاشیها<sup>ی</sup> مقبره اکبر شاه را نیز از بین برد ولی با وجود این هنرمندان شخصاً یا تحت سرپرستی امراء بکار خود ادامه دارند و مراکز هنر نمایی آنان در شهر لکنو - پاتنا - مرشدآباد و میسور و حیدرآباد منتشر شد.

### موسیقی

جهانگیر و شاهجهان به فن موسیقی علاقه شدیدی داشتند. در عهد این پادشاهان مانند عهد اکبر شاه موسیقی پیشرفت بسیار نمود. خود جهانگیر چندین ترانه بزبان هندی تصنیف نمود (۱) که موسیقی دانان و آواز خوانان آنها را برار میخواندند. شاهجهان بعضی اوقات در محافل خصوصی آواز مینواخت و بقول جادونات سرکار صدای او آنقدر شیرین و گیرا بود که صوفیان و درویشان شریک این محفل را بوجد میآورد. (۲) از جمله معروفترین موسیقیدانان این دوره میتوان محمد صالح و برادران او و جگن نات و جاناردان نات و رام داس و مهاپاترا را نامبرد. ولی چون بعهد اورنگ زیب میرسیم همان انحطاط و سقوطی را که در مورد شعردادب و معماری و نقاشی مشاهده شد در اینمورد نیز مشاهده میکنیم. گویند چون اورنگزیب خوانندگان و نوازندگان را از دربار اخراج کرد آنان روزی تابوت الهه موسیقی را درست کرده از جلوی قصر یا گریه و زاری آنرا مشایعت کردند. چون اورنگزیب از این موضوع اطلاع پیدا کرد گفت تابوت را خوب و با احتیاط دفن کنند تا هرگز نتوانند از آنجا بگریزد. ولی مثل سایر هنرهای زیبا دفنون مستظرفه این هنر نیز در نتیجه

بیمهری پادشاه کاملاً از بین نرفت بلکه استادان فن تحت سرپرستی شهزادگان و امراء دروسای دربار و استادان استانه‌های در دست این هنر را زنده نگاهداشتند. هنرهای زیبا در این دوره در کشمیر نیز رو بسوی پیشرفت نهاد. سبک معماری کشمیر قبل از مغول دارای مختصاتی می‌باشد که آنرا از سبک‌های دیگر مشخص می‌سازد. ساختمان‌های این سرزمین بیشتر با چوب درست شده ولی باروی کار آمدن مغولها در کشمیر سبک معماری نیز تحولی پذیرفت. مساجد و خانقاه‌هایی که در این دوره در کشمیر بنا گردید از سنگ می‌باشند و سبک معماری آنها از سبک ساختمان‌های همانند دهلی و آگرا که در این عهد بنا گردید تفاوتی ندارد و تنها چیزی که ساختمان‌های کشمیر را با عمارات هند مشخص و متمایز میکند اینست که در مساجد کشمیر سنگ مرمر که حمل آن از راه‌های صعب العبور و دره‌های تنگ و باریک کار مشکل و حتی امکان ناپذیر بود استعمال نشده است. از معروفترین مسجدهای این دوره مسجدی است بنام مسجد سنگی که نورجهان در سال ۱۶۲۲ میلادی بنا کرد. ساختمان دیگری که بانی آن داراشکوه است. بنام پری محل معروف است. این ساختمان مدرسه ایست که داراشکوه آنرا بدستور مرشد خود آخوند ملا محمد شاه بدخشی بنا و بنام زن محبوب خود اسم گذاشت.

کشمیریان در فنون موسیقی و نقاشی از زمان قدیم پیشرفته بودند و این پیشرفت و مختصات محلی هنرمندان کشمیری در زمان استادان مغول نه تنها بجای خود باقی ماند بلکه با آمیزش سبک رایج در دهلی و آگرا روش جدیدی را اختیار کرد. نوازندگان و موسیقی دانان کشمیر حتی در دربار پادشاهان مغول مشغول کار بودند و با هنر نهائی خود موجب تقدیر و تشویق قرار گرفتند. همچنین نقاشان کشمیر در فن خود مهارت داشتند و سبک منحصری را که با اسم "کشمیری قلم" معروف است بکار می‌بردند. این استادان فن در کار خنکایی و حاشیه سازی نیز اختصاص داشتند. اکبر شاه در سبک نقاشان خود پنج نفر از نقاشان کشمیر استخدام نمود (۱) علاوه بر آنان کشمیر از لحاظ داشتن هنرمندان معروف در فن خطاطی و خوشنویسی نیز معروفیت داشت. خوش نویسی بنام محمد حسین از کشمیر

بعهد اکبر شاه و بعد در دربار جهانگیر شهرت زیادی کسب کرد و اکبر شاه او را به لقب "زرین قلم" ملقب نمود و چنان تحت تاثیر نوشته های او قرار میگرفت که بعضی اوقات او را "جادو رقم" خطاب میکرد (۱). محمد حسین در سال ۱۰۲۰ هجری وفات یافت. خوشنویس دیگری در عهد شاه جهان از کشمیر ظهور کرد بنام محمد مراد کشمیری و ملقب به "شیرین قلم". برادر کوچکش محمد محسن نیز در این فن مهارت داشت. ملا محمد باقر کشمیری نیز در عهد شاه جهان میزیسته و در نستعلیق و تعلیق و نسخ و شکسته نویسی ید طولی داشت.

### وضع مذهبی و اخلاقی هندو کشمیر

هنگامیکه اکبر شاه روزهای واپسین عمر خود را در بستر بیماری میگذرانید موضوع تعیین جانشین توجه امراء و علمای دربار را بنحو جلب کرده بود. اکبر بعلت شورش که پسرش سلیم بر علیه او برپا کرده بود بادی چندان روی خوشی نداشت. علاوه بر این از امراء شاهزاده خسرو را بیادشاهی بگزیدند و گروهی دیگر بمضور شاهزاده سلیم شتافته با او پیمان بستند که اگر او حاضر است برای حمایت از دین اسلام و خود داری از ریختن خون مدعیان تاج و تخت سوگند یاد کند از او پشتیبانی خواهند کرد. شاهزاده سلیم این شرایط را پذیرفت و با کلمه همدستان خود بعد از مرگ پدر پادشاه شد و لقب جهانگیر یافت. علت برگزاری این شرایط وضعی بود که در نتیجه سیاست دینی اکبر در کشور بوجود آمد. اکبر در آغاز کار و حتی برای مدت بیست سال اول سلطنت خود مردی راسخ العقیده بود و تمام امور و تکالیف دینی را با کمال احتیاط و خلوص نیت انجام میداد. در سال ۱۵۴۹ میلادی در سن بیست و شش سالگی در اثر دعای حضرت شیخ سلیم چشتی رح صاحب اولین فرزند شد و از آن پس بفقرای و درویشان و عرفای اسلام آنچنان علاقمند گردید که بیشتر اوقات خود را در صحبت آنان میگذرانید. علاقه او بمذهب چنان شدید بود که ساختمان جدید و بزرگی

(۱) تذکره خوشنویسان - مولانا غلام محمد هفت قلم - کلکته ص ۷۹

بنام عبادتخانه در شهر جدید البنیان فتحپور سیکری بنا و امور دینی و مذهبی را در آنجا مورد بحث و مذاکره قرار میداد. ولی بعدها این محافل مذهبی روش خود نمایی و فضل فروشی بنحود گرفت و علماء و فضلاء در بار سعی مینمودند تا دیگران را در مباحثات علمی شکست داده بزرگی و عظمت علمی خود را بر دیگران ثابت کنند. در این امر روش معاندانه دو تن از علمای دربار بنام شیخ عبدالنبی صدرالصدر و شیخ الاسلام مخدوم الملک عبدالله سلطانپوری در انحراف افکار و عقاید اکبر از اسلام و اسلامیان از همه بیشتر اهمیت داشت و این عبادتخانه که برای کسب ثوابت و ادخار حسنات تأسیس شده بود در حقیقت موجب بدبینی و گمراهی اکبر گردید. امر دیگری که موجب اختلاف شدید بین علما و فقها و زوال مخدوم الملک و بعضی دیگر گردید موضوع تعدد زنان بود. اکبر شاه که بمنظور تشییع و استحکام روابط حسنه با هندوان و جلب نظر آنان و از بین بردن مخالفتهای مهاراجه ها یا دختران و خواهران بزرگان آنان ازدواج کرده بود بیش از چهار زن داشت و چون مباحثات عبادتخانه به تعدد زوجات کشید پادشاه ب فکر افتاد تا راه شرعی برای داشتن بیش از چهار زن بیابد و برای این منظور قاضی حنفی را از دربار مرخص و قاضی دیگری بنام حسین عرب مکی را که از فقهای مالکی بود مقرر داشت و او فتوی دلخواه پادشاه را صادر کرد. (۱) علاوه بر این اکبر شاه همواره شاهد اختلافات شیعه و سنی بود و میدید که حتی علما و فقهای بیک مکتب فقهی منسوبند در امور حیاتی و اصول مهم و اساسی مذهب با یکدیگر اختلاف دارند و رفتار آنان با یکدیگر بسی شرم آور است چنانکه فیضی در ضمن قصیده ای میگوید:

زبان کشیده به دارالقضای عجب دریا      شهود کذب زد عوی گران ایمانی  
اگر حقیقت اسلام در جهان این است      هزار بنده کفر است بر مسلمانی  
نتیجه اکبر از این روش خود سرانه و رفتارهای مغرضانه و مخاصمانه علماء بتنگ آمد  
و از آن پس درهای عبادتخانه را بر روی علمای مذاهب دیگر نیز باز گردانید و پیروان



دین مسیحی هندو زردشتی و فرق مختلف در این مباحثات شرکت می‌جستند. اکبر شاه از شنیدن مباحثات و از دیدن جدال آنان به این نتیجه رسید که باید محاسن تمام ادیان را جمع کرده روش و آئین جدیدی ایجاد کند تا بتوان پیروان مذاهب مختلفه را زیر یک بیرق گرد آورد و بدین وسیله به وحدت مهم سیاسی و مذهبی برسد چه آن‌نیکه روش او را قبول کنند از اختلاف و جدالهای خود بر حذر بوده وفاداری و جانبازشان بیشتر از دیگران قابل اطمینان و اعتبار خواهد بود. علاوه بر این با جمع کردن اختیارات دینی و دنیوی در خود میتوانست از فعالیت‌های علما و فضلاء دربار جلوگیری کند چه آنان مذهب را وسیله استحکام موفقیت خود و اضمحلال وضع کشور قرار داده بودند و همیشه در امور سلطنت مداخلت میکردند. اکبر از مداخلت‌های ناروای فقها آنچنان منبجر بود که حتی این موضوع را در نامه‌ای که بنام عبیداله خان از یک (۱) نوشته است اظهار نمود و گفت که علمای دربار میخواهند در فرمانروایی شریک پادشاهی باشند و میدانست که آنان "طالب جمع ریاست دین با ریاست دنیوی بودند" او قبل از اعلام روش جدید خود بمنظور جلب رضایت پیروان مذاهب مختلف سنن و آداب مذهبی و اجتماعی آنان را انجام میداد و حتی به پرستش و نیایش آفتاب میپرداخت "و نور دوستی را ایزد پرستی می‌شمرد" "و ستایش الهی می‌اندیشد" و عقیده داشت که "خورشید والا را به فرمانروایان عنایتی است خاص و ازین رو نیایشگری بدو نمایند و الهی پرستش بر شمرند." (۲) در نتیجه این عمل و دیگر روش‌های غیر اسلامی مردم از او آزاده شدند و علما و فقها کارهای او را تحقیر اسلام تلقی میکردند. یکی از قضات شهر جوینور بنام ملا محمد یزدی به الحاد و ارتداد سلطان فتوی داد و جهاد بر علیه او را واجب دانست. (۳) در این امر بعضی علمای دیگر از شیعه و سنی با او هم عقیده بودند. اکبر به آسانی توانست آواز آنان را در حلقوم خفه کند ولی حس انزجار و نگرانی که در قلب عموم مسلمانان

(۱) منتخب التواریخ - ملا عبدالقادر بدایونی جلد دوم ص ۲۶۸

(۲) رود کوثر ص ۱۲۷ (۳) The Cambridge History of India Vol IV, p. 126

ایجاد شده بود از بین نرفت بلکه شدید تر شد و در مرزهای شمال غربی و قسمتهای شرقی هندوستان شورشهای مخوف برپا گردید و اکبر مجبور شد شخصا برای سرکوبی شورشیان بجنگ برود. پس از پیروزی در این جنگها اکبر روش و آئین جدید خود را اعلام نمود و آن را روش صلح کل و "آئین رهنمونی" نامید. علمای هند با استثنای آنانیکه در این کار شریک و مشاور او بودند این شیوه رایج دیده اعتراض نگریسته حاضر بقبول آن نشدند و تا پایان عمر اکبر بیش از ۱۸ یا ۲۰ تن از امرای دربار به آئین و کیش جدید نگریدند (۱) بعضی دیگر آئین جدید شاه را بباد تمسخر گرفته برادر طعنه ها میزدند که این بیت ملاشیری (۲) از پنجاب نماینده افکار آن طبقه میباشند:

پادشاه امسال دعوای نبوت کرده است

گر خدا نخواهد پس از سالی تمدا خواهد شدن

اینان حتی کارهای نیک اکبر را نیز بادیده شك و تردید مینگریستند چنانکه چون اکبر بعد از سرکوبی شورش مرزا محمد حکیم از کابل به لاهور برگشت مسجد کوچکی برای ادای فرایض پنجگانه در قلعه بنا کرد و معترضین باریک بین این کار او را نیز نحالی از مصلحت ندانسته چنین گفتند:

شاه ما کرد مسجدی بنیاد      ایها المومنین مبارکباد

و اندرین نیز مصلحت دارد      تا نمازان گذار بشمارد

اکبر در تبلیغ و اشاعه این روش مانند کارهای دیگر احتیاط را از دست نداد و بر خلاف آنچه که در میان مردم مشهور بود او هیچگاه ادعای نبوت نکرد و حتی نام "دین الهی" که به روش و آئین وی اطلاق شده در عهد او مستعمل نبود و بعداً "دیگران طریقه او را بدین اسم نامیدند. ابوالفضل در کتاب آئین اکبری این روش را بنام "آئین رهنمونی" یاد کرده است (۳). در مورد نبوت ملا عبدالقادر بدایونی که سرسختترین مخالف

(۱) ایضاً ص ۱۳۱

(۲) رود کوثر ص ۱۱۷

(۳) رود کوثر ص ۱۳۱

روشمهای اکبر شاه بود باین امر اقرار میکند و میگوید " این همه باعث دعوی نبوت  
 شد اما نه بلفظ نبوت " (۱). آنانکه اکبر را در ایجاد و انشاء این روش مشار و یار بودند  
 عبارتند از شیخ مبارک (پدر ابوالفضل و فیضی) ابوالفضل حاجی ابراهیم سرهندی و ملا  
 ابوسعید که همه از طبقه روحانیون و علما بشمار میرفتند. ولی در سلسله علما و امرا ی  
 دربار عده دیگری نیز بودند که مخالفت این طریقه بوده از انتشار اخبار مباحثات عبادت  
 خانه و برگزاری رسوم غیر اسلامی در دربار جلوگیری میکردند و از آنجمله نواب مرتضی  
 خان شیخ فرید (متوفی ۱۰۳۵) از همه برتر و متنفذتر بوده است. شیخ فرید همواره در  
 تبلیغ و اشاعه آئین مبین اسلام میکوشید و با حمایت و پشتیبانی شیخ احمد معروف  
 بامام ربانی مجدد الف ثانی سرهندی بترویج طریقه نقشبندیه پرداخت. شیخ فرید  
 از جمله امرائی بود که در هنگام مرگ اکبر بکمک جهانگیر شتافت و وعده ترویج مذهب  
 اسلام از او گرفت. بهمین جهت در عهد جهانگیر بهراتب بالاتری ارتقا یافت و سرانجام  
 بصوبه داری پنجاب مامور گردید و همانجا فوت کرد. جهانگیر در عهد حکومت خود  
 بمذهب و دین علاقه وافر نداشت. او آئین و روش رهنوی پدر خود را ادامه نداد  
 ولی در عین حال سیاست مصالحت آمیز با پیروان سایر مذاهب را پیش گرفت و حتی  
 بانجام مراسم هندویی که باعث خوشنودی زنان راجپوت او میشدند میپرداخت. او  
 همواره برای زیارت و عرض ارادت پیش اشخاص تارک الدنیا و عرفای عصر خود اعم از  
 هندو و مسلمان حاضر میشد و اقوال آنان را بادقت گوش میداد و در نظریاتشان نیکو  
 مینگریست. در اینجا باید متذکر گردید که در این زمان فرقه های متعدد هندو تحت  
 تعلیمات پیروان رامانند (Rama Nand) و گوردنانک (Guru Nanak) در شمال هند  
 و چیتیه (Chaitanya) و شنکارا دیو (Shankara Deva) در قسمتهای شرقی  
 هندوستان بوجد آمدند. این فرق در حقیقت حلقه ای از سلسله جنبشهای فکری و  
 مذهبی است که در نتیجه ارتباط هندوان با مسلمانان ایجاد گردیده بود. تبلیغ  
 اسلام در هند در آغاز کار با تهدید و جبر و زور همراه نبود و بیشتر نتیجه فعالیتهای

درویشان و عرفای اسلام بوده است. (۱) و بحد این عرفا و صوفیه مسلمانان در هند با عث گردید که هندوان در عقاید و افکار و فلسفه خود تجدید نظر کنند تا بتوانند از مذهب و عقیده خود در مقابل آئین جدید اسلام دفاع کنند. این سلسله جنبش ها چون بعهد پادشاهان گورکانی رسید عده زیادی از عرفاء و روحانیون در هر دو مذهب بوجد آمدند که افعال و اعمال آنان بیشتر برای از بین بردن تفرقه و تبعیضهای مذهبی بوده است. این کسان بین هندوان یا سم (bhaktas) و بین مسلمانان بنام صوفیه معروفند و در حقیقت در گروه روحانیان بمنزله پلی برای اتحاد هندو و مسلمان این شبه جزیره قرار گرفتند (۱) روش و مسلک این عرفای هندو و مسلمان روش آزادانه ای بشمار میرفت و آنان بهما آهنگی و هم زیستی مردم مختلف العقیده قایل بودند. شباهت و مانندگی هایی که در تصوف و دانتا و اسلام از جهة وحدت وجود و غیره موجود هست سبب نزدیکی بیشتر میشد و مورد پسند و علاقه مردم واقع گردید. در این زمان در قسمتهای مختلف هند فرقه های بوجد آمد که پیروان آنان از اصل عقیده منحرف شده به اعمال زشت دست زدند و ارزشهای مذهبی را کاملاً فراموش کردند. یکی از آنان فرقه ای بنام مداریه هست که در قسمتهای مرکزی و خاوری هندوستان بیشتر رواج یافت و پیروان آن در روش توکل و ترک وسایل دنیوی راه اغراق و افراط را پیموده بعریانی و برهنگی بسر میبردند و اصول اخلاقی و اساسهای مذهبی را از هم پاشیدند. فرقه دیگری بنام روشنیه در قسمتهای شمال باختری هند بوجد آمد که موسس آن بایزید انصاری معروف به پیروشن یا پیررومان است. پیروان این فرقه بیشتر در حدود افغانستان کنونی بودند و کار آنان کشتن و بردن اموال مسافرتین و کاروان ها غی بود که از آن منطقه عبور میکردند و آنان این کار را جایز میشمردند چه عقیده داشتند "هر که خدا را و خود را

---

(۱) The Cultural Heritage of India, Calcutta, Vol IV, p 378 and The Glimpses of Medieval Indian Culture, Yusuf Husain, Madras.

The Cultural Heritage of India Vol IV, p 378

(۲)



شناسد آدمی نیست اگر او موزی است حکم گرگ و پلنگ و مار و کژدم دارد و پیغمبر عربی ص گفته: اَنتَ الموزی قبل الایذا و اگر نیکو کار و نماز گزار است حکم گاو و گوسفند دارد و کشتن آنان جایز است. بنا براین مخالفین خود شناسی را کشتن فرمود چه اینها حیوانانند . . . . و گفت هرکسی که خود را شناسد و خبر از زندگی جاوید و حیات ابدی ندارد مرده است و مال مردد که وارثان آن چنین مرده باشند بزندگان رسد. از این رو حکم بر قتل نادان کرد<sup>(۱)</sup>

چون از این بگذریم میبینیم که سیاست مذهبی و کشتارهای مردم غیر شیعه در ایران عکس العملی در هندوستان بوجود آورد. روش اکبر شاه و جهانگیر در مورد مذهب و عقیده کاملاً آزادانه بود و آنان بکارهای حکومت ایران اعتراضی نمیکردند ولی عموم مردم و علمای غیر شیعه هند از روش صفویان ناخوشنود بزرده عکس العملی از خود نشان دادند و در هر جائیکه علما و فضلاء اهل سنت و یا خلفا و مریدان آنان فرصت مییافتند به رد عقاید شیعه میپرداختند و حتی از آزار دادن به آنان نیز دریغی نداشتند. در این ضمن میتوان اسم قاضی نوراله شریستری عالم شیعه را برد. وی یکی از علمای بزرگ و فقهای معروف بود که در فقه سنی و شیعه ید طولی داشت و در عهد اکبر و جهانگیر مقام قاضی القضاة شهرآگرا را بعهده داشت اما سرانجام در نتیجه تعصب و اتهام برفض و بدگویی صحابه رسول بمرگ محکوم شد. معروفترین اثر وی "مجالس المومنین" و "احقاق الحق" است که در زمان قضاوت در آگرا نوشته بود. علاوه بر این علمای متشرع عقاید صوفیه را که بعضی از آنان به سکر واقعی عمل میکردند و اعمالشان ظاهراً خلالت شرع محمدی میبود مردود میشمردند. آنان مسئله وحدت وجود را که با اختلاط به تعالیم و دانتا برنگ دیگر درآمده و در عقاید صوفیه موثر واقع شده بود، موجب گمراهی و سوء عقیدت صوفیه میپنداشتند و در ترویج شریعت دین اسلام کوشش نموده پیروی کامل از آن را وسیله حقیقی عرفان و آشنائی با خدا تلقی میکردند. در این مورد مرشدی با اسم خواجه باقی بالله (۱۵۶۳ - ۱۶۰۳ میلادی) و پس از او مریدش

شیخ احمد معروف به مجدد الف ثانی سرهندی (۱۵۶۴ - ۱۶۲۵ میلادی) که از پیروان طریق نقشبندیه بودند از همه بیشتر فعالیت نمودند. عقیده ایشان در مورد معتقدین وحدت الوجود چنین بوده است: «اکثر ابنای این وقت بعضی بتقلید و بعضی بسجود علم و بعضی دیگر بعلم ممتاز به ذوق و بعضی بالحداد و زندقه دست بدامن این توحید وجودی زده اند و همه را از حق میدانند و گردنهای خود را از ربه ۴ شرعی بحسیله میکشانند و مداخلات در احکام شرعیه مینمایند و باین معامله خوشوقت و خورسند اند و اینان ..... مقصود اصلی را درای شریعت خیال میکنند. حاشا و کلاً تعوذ بالله سبحانه من هذا الاعتقاد السوء» (۱)

مشایخ نقشبندیه از آغاز کار به پیروی شریعت محمدی اهمیت بسیار داده و با هر گونه بدعت مخالفت مینمودند و اجازه نمیدادند هیچ نوع آلودگی در اصول و عقاید اسلامی راه پیدا کند. شیخ احمد سرهندی که خود از مشایخ معروف هند است با اصول طریقه نقشبندیه با سختی و تعصب پای بند بوده و حتی برای رد مسئله وحدت وجود مسئله جدیدی را بنام وحدت الشهود بمنظور اصلاح عقاید کسانی که تحت تاثیر عقاید دوانتا قرار گرفته بودند شرح داد. وی عقیده داشت که رابطه بین آفریده و آفریدگار رابطه عبد و مولی است و اگر عبدی در حال خاصی خود را به معبود نزدیک کند و یا خود را با او یکی بیند آن حالتی است عارضی و برای مدتی کوتاه و چون آن حال پایان رسد رابطه عبد و معبود مجدداً برقرار میشود و این حالت اصلی باید همواره راهنمایی حقیقی برای عارف و سالک باشد. طریقه جدیدی که بنام وی طریقه نقشبندیه مجددیّه معروف است در تمام اصول و فروع اتباع سنت سنیّه و اجتناب از بدعتهای نامرضیه را میآموزد. پیرو این طریقه باید از هر حیث از سنن رسول اکرم ص و صحابه کرام متابعت کند و زندگی آنان را سرمشق قرار دهد. چله کشی - سماع و رقص - چراغان کردن بر قبرهای مردگان و سجده به غیر خدا و حتی پابوسی مرشدان مجاز نیست این روشهای سنت موجب گردید که شیخ احمد در نتیجه انکار از سجده کردن به

پیش جهانگیر به حبس محکوم گردد. غیر از شیخ احمد سرهندی علمای دیگر نیز در این راه خدماتی انجام دادند که از جمله میتوان شیخ عبدالحق محدث دهلوی (متوفی ۱۶۴۲ میلادی) ملا کمال الدین کشمیری (متوفی ۱۶۰۸ میلادی) ملا عبدالحکیم سیالکوٹی و ملا نمود جونپوری (متوفی ۱۶۵۲ میلادی) و مولانا صبغت اله (متوفی ۱۶۰۷ میلادی) و غیره را نامبرد.

در این زمان سراسر کشور هند از لحاظ عقاید مذهبی دارای فرقه های متعدد مسلمان و غیر مسلمان بوده و تفرقه و نفاق و جدالهای فکری و واقعی بین آنها بروز میکرد. سرزمین کشمیر محط و مرکز صوفیه و ریشی های مسلمان بود و آنان با کمال آرامش و سکوت و صداقت زندگی خود را سر مشق دیگران قرار میدادند. جهانگیر در تزویر صفات آنان را میشمارد و میگوید که با وجودیکه آنان در علوم مذهبی تبحری ندارند ولی زندگی آنان کاملاً منزّه و بی آرایش است. به هیچکس بد نمیگویند و قلب و روح آنان از طمع و حرص و آز پاک است. آنان گوشت نمینخورند و ازدواج نمیکند و درختان میوه دار را برای استفاده مردم غرس میکنند و از آن هیچگونه منفعت برای خود در نظر ندارند. عده آنان در حدود دو هزار نفر میباشد (۱). خواجه محمد اعظم دیده مری قریب به سی و پنج تن صوفی و ریشی را که در عهد جهانگیر در کشمیر بسر میبردند ذکر میکند (۲). اینان برای تعلیم و تدریس روشهای مخصوص خود خانقاه ها بنا کردند و آنها را "زیارت" گفتند (۳). عده از ریشی ها در کوهها و مغاره ها زندگی میکردند و از هرگونه شهرت و معاشرت با امراء و سلاطین دوری میجوستند.

شاه جهان نسبت به جهانگیر و اکبر به مذهب بیشتر علاقمند بود. او همیشه در اجرای مقررات و دستورها شریعت اسلام را در نظر میگرفت. قبل از اورسم بر این بود

The Memoirs of Jehangir translated by Rogers & Beveridge (۱)  
Vol. II p 149-150

(۲) واقعات کشمیر ص ۱۲۶ — ۱۳۵

Kashir Vol I p 97 (۳)

که اشخاصیکه بحضور امپراطور باریسیافتند بایستی در آستانه شاه سجده کنند و انکار باعث گردید که جهانگیر شخصیتی مانند شیخ احمد سرهندی را بحبس محکوم کند. ولی شاه جهان این رسم غیراسلامی را از بین برد. این پادشاه علاقه و توجه خاصی بترویج مذهب سنت داشت و از فرقه حنفی طرفداری میکرد. او سکه های دارای نشان و نامهای خلفای راشدین رایج کرد. شاه جهان شخصاً "مقید به انجام آداب دینی و اعمال عبادت بود و تا آخر عمر از آن دست برنداشت. از طرف دیگر این پادشاه نحالی از تعصب مذهبی نبود. در سال ۱۶۳۳ میلادی دستور داد تمام معبد های هندو که در عهد جهانگیر بنا شده بود منهدم سازند. یکسال بعد فرمان داد تا رسم ازدواج بین هندو و مسلمان که در بعضی نقاط کشمیر و پنجاب رایج بوده از بین رود (۱) و علت واقعی آن چنانکه قبلاً اشاره کردیم همان رسم سوزاندن زنان بیوه یا جسد شوهر مرده بوده است. همچنین شاه جهان برای بعضی مردم نواحی که رسوم آنان خلاف آئین اسلام بود و قتل و راهزنی و بردن اموال مسافران را حق میشمردند به اشد مجازات قایل شد. اهل شرع و علماء و فقها این اعمال را میستودند چنانکه در تواریخی چون پادشاه نامه عبدالحمید لاهوری از او بعنوان "پادشاه اسلام نواز و کفر گداز" یاد شده است و در چائی نویسد: (۲) "سنت سنییه الهی بر آن جاری است که هرگاه کار دین رو به اندراس نهد و شعار اسلام رخ به انطماس بتائید ایزدی یکی از بندگان سعادت اندوز بروی کار آید تا به آبیاری مساعی جمیله گردد فتور از ساخت اسلام فرو نشاند و بدست یاری دین پروری و دیانت دری اساس شریعت را مشید گردانند و چون معابد اسلام رو به انهدام نهاده بود و مبانی شریعت رخ به انهدام - ایزد کار ساز این پادشاه اسلام نواز و کفر گداز را اورنگ آرای اقبال گردانید - بنیاد اسلام را چنان محکم و مرصوص ساخت که تا روز نشور گردد فتور بردا من دوام نه نشیند" ولی چون از محیط دربار و شخص شاه وعده ای از علمای متعصب بگذریم معلوم میشود که نه تنها در محافل صوفیه بلکه در مجالس علماء و مشایخ و

(۱) The Cambridge History of India Vol IV p 217

(۲) اقتباس از رود کوثر ص ۳۷۳ - ۳۷۴



روحانیون و دربارهای امرا و شاهزادگان صدای وحدت الوجود طنطنه انداخته بود. اولین کسی که در سلك این عرفا میتوان از او نامبرد شیخ میان میراست. اسم اصلیش میر محمد است و از عرفای سلسله قادریه بشمار میرود. وی در شهر سهران در استان سند (پاکستان) در خانواده قضاة دیده بجهان گشود. تا پنجاه سالگی در موطن خود گذرانید و پس از آن سه لاهور رفت و در آنجا به ارشاد و تبلیغ پرداخت. شیخ میان میر به فلسفه اشراق و وحدت وجود علاقه خاصی داشت و عبارات فتوحات مکی شیخ الموحیدین ابن العربی را حفظ کرده بخاطر داشت. شیخ پس از یک عمر که به مجرد بسر برد در سال ۱۰۴۵ هجری (۱۶۳۶ میلادی) چشم از جهان بر بست. شاه جهان و جهانگیر بشیخ ارادت میورزیدند و شاه جهان برای زیارت وی بلاهور میرفت. محمد صالح کنوه در "عمل صالح" را جمع به عقیدت شاه جهان بهمان میر مینویسد (۱). حضرت پادشاه حقایق آگاه بنحوی شیفته صحبت آن مقتدای اصحاب عرفان شدند که مزیدی بر آن متصور نباشد چنانچه بارها اطوار محموده و احوال ستوده ایشان را ستوده میفرمودند که از مشایخ متصوفه این کشور میان میر را کامل تر یا نتم و از ایشان گذشته شیخ المشایخ شیخ فضل الله داراشکوه پسر ارشد شاه جهان نیز به شیخ عقیدت بسیار داشت و در تذکره سفینه الاولیا ترجمه احوال او را بتفصیل نوشته است. کشمکشها و اختلاف عقیده در میان صوفیه و علمای اسلام در این عهد نیز مانند ادوار دیگر مشاهده میشود بطوریکه از آثار داراشکوه بر میآمد روزی پادشاه بحضور میان میر رسید و به سخنان عرفانی آن عارف کامل درباره سلوك و رسیدن بحق گوش فرا داده بوده. در این صحبت ملا عبدالحکیم سیالکوتی مرید شیخ احمد سرهندی نیز حضور داشت. در ضمن صحبت از زبان میان میر بگذشت که چون سالک مرحله عالم ملکوت را کشف میکند او را به بیابان میفرستند تا در سکوت و تنهایی در اذیها هوی شهرها بعبادت پردازد و از یاد حق غافل نشود. با شنیدن این کلمات ملا عبدالحکیم لب با اعتراض بگشود و گفت بدینگونه آن سالک نمیتواند نماز را

(۱) اقتباس از رود کوثر ص ۳۸۰

بجماعت بگزراند (۱). این مثال تا حدی وضع فکری معتقدین دو طریق مختلف اسلامی را که بعداً اختلاف بیشتری پدید کرد روشن میسازد. ملاشاه قادری خلیفه شیخ میان میر و مرشد داراشکوه نیز در این راه شهرت دارد. نام ملاشاه - شاه محمد و وطنش بدخشان است. در آغاز جوانی یکشمیر مسافرت نمود و از آنجا به لاهور آمده بدست شیخ میان میر بیعت نمود و سالک سلك طریقت شد. چون ملاشاه نمیتوانست گرمای شدید لاهور را تحمل کند از مرشد خود اجازه اقامت در کشمیر گرفت و آنجا داراشکوه و خواهرش جهان آرا خانقاهی برای او در دامن کوه بنا کردند. ملاشاه در این خانقاه به ریاضتهای شاقه میپرداخت و بطوریکه داراشکوه مینویسد ملاشاه برای مدت هفت سال بین نماز عشا و نماز صبح به حبس نفس و ذکر خفی مشغول بود. (۲) علاوه بر این ریاضتهای دیگر را نیز بدو نسبت میدهد. ملاشاه مانند سایر صوفیه معتقدین و پیروان تمام مذاهب را بیک چشم میدید و هیچگاه تبعیضی بین آنان قایل نمیشد. در این زمان در کشمیر اختلافات شدیدی بین شیعه و سنی بوجود آمد (۳). ولی هرگاه این موضوع در حضور ملاشاه مطرح میشد او طوری بمردم میفهماند که اختلافات آنان از بین میرفت. ملاشاه به مانند مرشد خود بوحدت الوجود قایل بود و همواره مردم مذاهب دیگر را بمحضور خود میپذیرفت و عقاید و افکار آنان را محترم میشمرد. این روش صوفیان اسلام با روش علمای ظاهری کاملاً متغایر بود. حتی شیخ احمد سرهندی در مکاتیب خود بر علیه غیر مسلمانان اظهار انزجار مینمود و بحقارت و اهانت آنان تبلیغ میکرد. او و پیروانش حتی حاضر به هیچگونه سازش با غیر مسلمانان نبودند. شیخ احمد در نامه ای که بجواب شخصی بنام "هردی رام" (Hirde Ram) نوشت از عقیده ۶۰ که رام و رحمان حقیقه یکی است اظهار تنفر نمود و طوری به او پاسخ داد که حتی میتوان گفت که بخدایان هند و توهین کرده

(۱) رود کوثر ص ۳۸۱

(۲) ایضاً ص ۳۸۲

(۳) رجوع کنید به صفحه ۴۸۲ - تاریخ حسن جلد اول

است (۱). ولی در مقابل این روش بعضی علمای اسلام صوفیه و درویشان مانند ملاشاه انکار و نظریاتی که منظور آنها هماهنگی و اتحاد بین پیروان مذاهب مختلف است استقبال میکرد و با روشن بینی و بلند نظری که خاص آنان است باعث ایجاد احترام متقابل و دوستی و محبت میشدند. شخصی بنام دلی رام (Dali Ram) در نتیجه تعلیمات ملاشاه و صحبتهای داراشکوه و متصوفه دیگر کشمیر — جاه و منصب و ملک خود را ترك نمود و شعله عشق الهی در قلب او فروزان گردید. صاحب دستان مذاهب (۲) درباره او چنین نوشته است — ”در کشمیر بخدمت ملاشاه بدخشی رسید کامیاب شناخته گشت و بمقتضای الصوفی لا مذهب له — بقید هیچ دین و آئین باز نه بسته بابت و بتخانه آشناست و از مسجد بیگانه نیست“ از این عبارت دبستان مذاهب پی باصل کلی عقاید عرفا و صوفیه میبریم که مذهب ظاهری را چندان اهمیت نمیدادند و مردم هر مذهب و ملت را به پیروی و تبعیت خود میپذیرفتند و حتی بامتزاج و اختلاط عقاید مذاهب مختلف کوشش میکردند چنانکه یکی از رباعیات ملاشاه شاهد این قول است. او میگوید:

آزرا که بجاست بر سر ایمان جنگ	او مومن و ز ایمان ادرا صد ننگ
مومن نشود تا که برابر نشود	با بانگ نماز ناقوس فرنگ

و جایی میگوید:

حرف دیوانگی است در دل ما	چه زند سردگر (زین گل ما
وز تماشااش فرضها همه رفت	چیست پرسیدن از نوافل ما
روی او در مقابل مرآت	روی ما بود در مقابل ما
در ره عشق آنکه ما را گشت	غیر ما کس نبود قاتل ما
وصل داد این خبر که غیر یکی	نیست موصول ما و اصل ما
از سراتحاد این برخاست	میل ما اوست مایل ما

(۱) رود کوثر ص ۲۶۷ — ۲۸۰

(۲) دبستان مذاهب طبع نولکشور کانپور ۱۳۲۱

ما که جز حق نه ایم از عرفان  
 پس چه پرسى ز حق و باطل ما  
 مناسب است در اینجا بیتی چند از دلی رام نیز نقل کنیم و از عقیده و نظرش آگاه شویم و میگرد :

مانه آن خودیم آن توایم	بی نشانی تو ما نشان توایم
این نشانها نشان ذات تواند	مظهر جلوه صفات تواند
پاکی از فکر و از قیاس ما	ای تو پیدا درین لباس ما
مظهر ذات تو همه اشیاء	بی تو ما توئی و خود تو و ما
ذات تو در صفات تو پیدا	صفت عین ذات ای مولا
ماهه هیچ — هر چه هست توئی	ای منزله ز فهم و فهم زرد و سی
باهمه موج بحر ذات توایم	مظهر مجمل صفات توایم

عهد حکومت شاه جهان برای ترویج و اشاعه افکار صوفیه اهمیت بسیار دارد و در این امر پسر ارشد وی داراشکوه نقش مهمی بعهده داشت. داراشکوه در سال ۱۶۱۵ میلادی چشم بجهان گشود و در سن بیست سالگی بیمار شد و بمعیت پدر خود بحضور شیخ میان میر رفت و در نتیجه دعای آن عارف از بستر بیماری برخاست و بهبود یافت (۱). مقام داراشکوه از حیث علم و فضل از دیگر شاهزادگان گورکانی هند بالاتر است او کاتبی بارع و خطاطی خوش قلم و شاعری خوش سخن بود. اولین اثر بنام سفینه الاولیا را در سن بیست و پنج سالگی بسال ۱۰۴۹ نوشت. سه سال بعد تذکره دیگری بنام سکینه الاولیا نوشت و در آن شرح احوال پیر خود یعنی ملا شاه قادری و میان میر بند خشی و بعضی عرفای دیگر معاصر خود را بتفصیل نگاشت و از خود نیز در باره طری کردن مراحل و مسالك طریقت ذکر کرده است. آثار دیگر او مانند — رساله حق نما و حسنات العارفین یا شطحیات و مجمع البحرین و ترجمه کتابهای مقدس زبان سانسکریت مانند سراکبر و بهگوت گیتا ( Bhagwat Gita ) و همچنین آثار دیگری که بحکم او ترجمه و یا تألیف شده مانند جگ بشست ( Jog )



( Bashist ) - و مکالمه داراشکوه و بابالال و غیره نماینده عقاید و تمایلات فکری او می باشد. دارا شکوه در ابتدا پیرو سلسله قادریه بود ولی ارتباط او با صوفیه و اختیار روش آزادانه در امور مذهبی و دینی او را وادار کرد تا به پیروان و عرفای غیر اسلامی مراجعه و با خواندن کتب مقدس آنان از عقاید و افکار ایشان آگاه شود. تماس دارا شکوه با پیروان ادیان مختلف او را به این نتیجه رسانید که حقیقت یکی است و باید نکات مشترکی را که بین مذاهب مختلف وجود دارد تحقیق و آشکار سازد و بدینوسیله راهی برای وحدت ادیان بوجود آورد. این عقیده خود را او در دیباچه سراکبر مشروحا توضیح داده است چنانکه گوید: (۱)

” چون فقیر بی اندوه - محمد دارا شکوه در سنه ۶ هزار و پنجاه هجری که بکشمیر جنت نظیر رفته بود به جاذبه عنایت الهی و فضل نامتناهی سعادت ارادت اکمل کا ملان و زبده عارفان و استاد استادان - پیر پیران - پیشوای پیشوایان - موحد حقایق آگاه - حضرت ملا شاه سلمه الله تعالی دریافت و چون ذوق دیدن عارفان هر طایفه و شنیدن سخنان بلند توحید بهمرسیده بود و اکثر کتب تصوف بنظر در آورده در ساله ها تصنیف کرده بود و تشنگی توحید که بمری است بی نهایت دمدم زیاد میشد - سئله های دقیق بنخاطر میرسید که حل آن جز بکلام الهی و اسناد ذات نامتناهی امکان نداشت و چون قرآن کریم و فرقان عظیم اکثر مرموز است و امروز داندۀ آن رمزها کمیاب است خواست که جمیع کتب سماوی را بنظر در آورد تا از همان کلام الهی که خود تفسیر خود است اگر در کتابی مجمل باشد دیگر مفصل یافته شود و از آن تفصیل آن اجمال دانسته شود.

” نظر بر تورات و انجیل و زبور و دیگر صحف انداخت - اما بیان توحید در آنها هم مجمل و مرموز بود و از ترجمه های سهیلی که اهل غرض کرده بودند مطلب

---

(۱) مقدمه سراکبر یا ادبانشاد بسعی و اهتمام دکتر تاراچند رسید محمد رضا جلای ناعینی چاپ تهران ۱۳۴۰ - از ص سه تا شش.

علوم نگردید در پی آن شد که از چه جهت در هندوستان وحدت عیان گفتگوی  
توحید بسیار است و علمای ظاهری و باطنی قدیم هند را بروحدت انکاری و سر  
موحدان گفتاری نیست بلکه پایه اعتبار است بر خلاف جهلای این وقت که خود  
را علماء قرار داده اند و در پی قیل و قال و آزار و تکفیر خداشناسان و موحدان افتاده  
جمع ستمنان توحید را که از فرقان حمید و احادیث صحیح نبوی صریح ظاهراست رد  
مینمایند و راهزنان راه خدا اند.

”بعد از تحقیق این مراتب معلوم شد که در میان این قوم قدیم - پیش از جمع  
کتاب سماوی چهار کتاب آسمانی که رگ بید و جبر بید و سام بید و اتهم بید باشد  
بر انبیای آنوقت که بزرگترین آنها برهما که آدم صفي الله است با جمیع احکام نازل  
شده و این معنی از همین کتابها ظاهراست.

”و از قرآن مجید نیز معلوم میشود که هیچ قومی نیست که بی کتاب و پیغمبر  
باشد چنانچه میفرماید: وما كنا معذین حتي نبعث رسولا - در آیت دیگر: وان من  
امة الا خلا فيها نذیر و در جای دیگر میفرماید: لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم  
الكتاب و المیزان. پس از این مشخص شد که الله تعالی هیچ قومی را عذاب نکند  
تا آنکه رسول در آن قوم مبعوث نشده باشد و هیچ امتی نیست که در آن پیغمبری  
نگزشته باشد - و بتحقیق که فرستاده است رسولان را با معجزات ظاهری و نازل  
شده است بایشان کتاب و میزان -

”و خلاصه این چهار کتاب را که جمیع اسرار و سلوك و اشغال توحید صرف در  
آن مندرج است و آنرا اپنکھت مینامند و ابنا ی آنزمان آنرا جدا ساخته بر آن تفسیرها  
بشرح و بسط تمام نوشته اند و همیشه آنرا بهترین عبادات دانسته مینخوانند

”این حق جوی خود مبین را چون نظر بر اصل وحدت ذات بود نه ب زبان عربی  
و سریانی و عبرانی و سنسکرت ، خواست که این اپنکھت ها را که گنج توحید بود و  
دانندگان آن در آن قوم هم کم مانده اند ، ب زبان فارسی بی کم و زیاد و بی غرض  
نفسانی ب عبارت راست بر است لفظ به لفظ ترجمه نموده بفهمد که این جماعت  
که آنرا از اهل اسلام اینقدر پرشیده و پنهان میدارند در آن چه سراسر است.

”و چون در این ایام بلده بنارس که دارالعلوم این قوم است تعلق به این حق جو داشت پندتان و سنایان (اشخاص تارك الدنيا) را که سرآمد وقت و بیدار اینک است دان بودند جمع ساخته خود این خلاصه توحید را که اینک است ها یعنی اسرار پوشیدنی باشد و منتهای مطالب جمیع اولیا الله است در سنده هزار و شصت و هفت هجری بیغرضانه ترجمه نموده و هر مشکلی و هر سختی بلندی که مینخواست و طالب آن بود و میجست و نمی یافت از این خلاصه کتاب قدیم که بیشك و شبه اولین کتاب سماوی و سرچشمه تحقیق و بحر توحید است و موافق قرآن مجید بلکه تفسیر آن است یافت و صریح ظاهر میشود که این آیت بعینه در حق این کتاب قدیم است: ”الله لقرآن کریم فی کتاب مکنون لایمسه الا المطهرون تنزیل من رب العالمین“ یعنی قرآن کریم در کتابی است که آن کتاب پنهان است و او را درك نمیکند مگر دلی که مطهر باشد و نازل شده است از پروردگار عالمیان و مشخص و معلوم میشود که این آیت در حق زبور و توریت و انجیل نیست و از لفظ ”تنزیل“ چنین ظاهر میگردد که در حق لوح محفوظ هم نیست و چون اینک است که سرپوشیدنی است اصل این کتاب است و آیتهای قرآن مجید بعینه در آن یافته میشود پس به تحقیق که ”کتاب مکنون“ این کتاب قدیم باشد و ازین این فقیر را نادانسته ها دانسته و ناهمیده ها فهمیده شد.“

دارا شکوه همین نظریه را در مجمع البحرین که در سن چهل و دو سالگی برشته و تحریر درآورد اظهار میدارد و در این تألیف کوشش نمود تا قدر مشترکی بین مذهب اسلام و آئین هند و پیدا کند. کتاب مجمع البحرین یا این بیت آغاز میشود:

بنام آنکه او نامی ندارد بهر نامی که خوانی سر برآرد

و سپس مینویسد: ”حمد موفور یگانه ای را که در زلف کفر و اسلام را که نقطه مقابل هم اند بر چهره زیبای بی مثل و نظیر خویش ظاهر گردانیده و هیچ يك از آنها را حجاب رخ نیگویی خود نساخته :

کفر و اسلام در رهش پویان و حده لا شریک له گویان

در همه اوست ظاهر — همه اوست جلوه گر — اول اوست و آخر اوست .....

بعد از دریافت حقیقت الحقایق و تحقیق رموز دقایق مذهب حق صوفیه و فائز  
گشتن باین عطیه عظمی در صدد آن شد که درک کنه مشرب موحدان هند و  
محققان این قوم قدیم نماید. با بعضی از کاملان ایشان که بنهایت ریاضت و ادراک  
و فهمیدگی و غایت تصوف و خدایابی و سنجیدگی رسیده بودند مکرر صحبتها داشته  
گفت و گو نمود. جز اختلافات لفظی دریافت و شناخت تفاوتی ندید. از اسین  
جهت سخنان فریقین را بهم تطبیق داد و بعضی از سخنان که طالبان حق را در  
داشتن آن ناگزیر و سودمند است فراهم آورده رساله ای ترتیب داد. چون مجمع  
حقایق و معارف دو طایفه حق شناس بود به مجمع البحرین موسوم گردانید (۱)  
میتوان گفت که دارا شکوه از فعالیتهای روش جد خود اکبر شاه الهام گرفته  
بود ولی کار خود را خیلی عالمانه و بنحوا حسن انجام داد. دارا شکوه سرپرست گروه  
صوفیه مسلمان و درویشان غیر مسلمان عصر خود محسوب میشد. هدف این گروه  
جز تلاش و جستجو از معانی و مطالب و اخذ اصل مشترک بین ادیان منقطف چیزی دیگر  
نبود. دارا شکوه در کشمیر مکتب جدید تصوف را بنام "کسب ماه" تأسیس کرد و این  
کار را با اشاره مرشد خود ملا شاه انجام داد و برای این منظور خانقاهی در دامنه کوهی  
بنا کرد و در آنجا سالکان طریقت شبانگهان در روشنائی ماهتاب بر ریاضت پرداخته  
به تزکیه نفس و تهذیب قلب و روح اشتغال میورزیدند. زیبائی شب سکوت آرام  
و فرج بخش و منظره زیبای دلکش کوههای مرتفع و آب نیلگون دریاچه دل که  
در میان این کوهها بدون سرو صدا در جریان بود بر روح و قلب سالک اثر جانگداز  
و سکون بخش میگذاشت (۲). این فعالیتهای دارا شکوه يك طرفه نبود بلکه پیران  
مذهب هند و نیز از این روش شاهزاده متأثر شده آثار او را بسا سکریت ترجمه  
کردند و یکی از آنها ترجمه مجمع البحرین است بنام سمودر ساگر (Samodr -  
Sagar) - علاوه بر این عده ای از متوسلین غیر مسلمان دارا شکوه از افکار او

(۱) نسخه خطی مجمع البحرین - کتابخانه مجلس شورای ملی ایران - تهران



متاثر شدند که از آنجمله باید نام چندربان (Chander Bhan) برهمن و بهوپت  
 رای (Bhopat Rai) بیغم را برد (۱). برهمن و بیغم هر دو شاخه بودند. از مطالعه  
 مثنوی بیغم که بزبان فارسی سروده شده چنین برمیآید که افکار صوفیه و درویشان  
 هندو در فکر و قلب او اثر عمیقی گذاشتند. او دوماه شد داشت یکی مسلمان بنام شیخ  
 محمد صادق و دیگری هندو ناراین بیراگی (Narayan Bairagi) علاوه بر این از  
 اشعارش چنین استنباط میشود که بیغم مولانای روم را استاد معنوی خود میدانست.  
 یکی از مختصات مثنوی بیغم این است که او همانند دارا شکوه سعی کرده است  
 تصوف اسلامی و تعالیم ودانتا را با هم تطبیق دهد و برای این منظور نکات مشترک  
 این دو سلسله مختلف (روخانی را بیان میکند. مناسب مینماید در اینجا ابیاتی چند  
 از مثنوی او که در آن صاحبۀ شبلی و جنید را درباره علم بیان میکند نقل کنیم  
 در این اشعار جنید بسؤال شبلی جواب داده میگوید:

ذات اله هست اصل هر علوم	نیست صرف و نحو و نثر و طب و نجوم
اصل جمله علمها ذات خداست	کز فروغش روشن این ارض و سماست
گفت دیگر چیست - گفتا غیر از این	نیست چیزی در زمان و در زمین

ذکر جنبش اتحاد ادیان که دارا شکوه بنا نهاده بود بدون ذکر سرمد که در عهد اورنگ  
 زیب بعثت عقاید و روش آزادانه خود گذشته شد کامل نمیگردد. سرمد بضر  
 تجارت به سند آمده بود در حال خاص عاشق هندو پسری شد و مال و متاع و حتی  
 عقل و هوش خود را از دست داده ترك لباس کرده و بسیر و سیاحت دور هندو بسلولك  
 و طریقت پرداخت. دارا شکوه رابه سرمد عقیدت و ارادت بود و او را بعنوان استاد  
 و مرشد خود میشناخت. از سرمد رباعیات و غزلهای نغز باقی مانده است که  
 شاهد افکار وحدت الوجودی و عارفانه او میباشد. او در میان پیران مذاهب فرقی  
 نمیگذاشت و کعبه و دیر را یکی میپنداشت:

سرمد تو حدیث کعبه و دیر مکن	در وادی شك چو گرهان سیر مکن
-----------------------------	-----------------------------

و جای میگوید:

هر چند که صد دوست بمن دشمن شد از دوستي يکي دلم ايمن شد  
وحدت بگزیدیم و ز کثرت رستیم آخر من از او شدم از او من شد (۱)  
در حلقه دوستان و مریدان دارا شکوه میتوان نام ملا محسن فاضل شاعر معروف کشمیر و  
شیخ محب الله اله آبادی را برد. کتاب دبستان مذاهب که بقول بعضی اثر فاضل  
کشمیری است نشان میدهد که مردم آنزمان بنخواندن و آشنا شدن با افکار و عقاید  
مذاهب مختلف علاقه داشتند و مساعی آن شهزاده گورکانی بشمر رسید ولی بیماری  
پدرش شاه جهان جنگ و خونریزی میان برادران برای حصول تاج و تخت تمام آرزو  
های دارا شکوه را نقش بر آب ساخت و او پس از شکست بدست اورنگ زیب اسیر و  
با اتهام کفر و زندگه در محبس کشته شد.

دارا شکوه مردی بزرگ منش و آزاد فکر و صلح دوست بود. او تحت تاثير  
منايخ و صوفيه و مبلغين مسيحي و پابنديتهای هند واقع شده مشرب آزاده روی  
اختيار نمود. او معتقد بود که بمول محمود شبستری :

مسلمان گريدانستي که يت چيست بدانستي که دين در بت پرستي است

درون هر بتي جانبيست پنهان بزير کفر ايمانبيست پنهان

او آرزو مند بود روزی توفیق یابد کارنا تمام اکبر شاه را که آشتي بين مذاهب مختلف بود  
بپايان برساند و علمای متعصب را که در عهد پدر و جدش قدرت فراوان یافته بودند بجای  
بنشانند. امراء و علمای هند و نسبت بوی عقيدت و ارادت نشان میدادند ولی در عوض  
ملایان و علمای متعصب مسلمان عصر از سلطنت او سخت در وحشت بودند و بیم  
داشتند مبادا وقایع زمان اکبر بار دیگر با اساسی استوارتر تجدید شود و دست ایشان یکسره  
کوتاه شود. بنا بر این میتوان گفت که عهد حکومت اورنگ زیب از لحاظ جنبه مذهبي  
علی العمل آزاده منشي دارا شکوه است. اورنگ زیب و دارا شکوه از هر حیث نماینده

دو نقطه متضاد فکری میباشند. اول الذکر در عقاید خود بسیار متعصب و محشک بود و به شیخ محمد معصوم پسر شیخ احمد سرهندی عقیدت داشت (۱). او از ابتدا طرز فکر و کارهای داراشکوه را نمیپسندید و آنها را اخلاف شرع و حتی مضر دین و مذهب میشمرد و بر خلاف داراشکوه که بوحدت وجود عقیده داشت اورنگ زیب به وحدت الشهود شیخ احمد سرهندی ایمان داشت و تعالیم شیخ را که مبني بر کتاب و سنت بود پیروی میکرد بنظر او فقط علومیکه از کتاب و سنت مستفاد شده و بزرگان دین آنها را فهمیده و اخذ کرده بودند دارای اعتبار و قابل اعتنا بود و گر نه هر گمراهی عقاید فاسد خود را از روی کتاب و سنت صحیح نشان میدهد. بنا بر این مطالبی را که هر شخص معمولی از روی قرآن و حدیث تفسیر و تعبیر کند نمیتوان بدرستی آن اطمینان کرد بلکه طریق صحیح آنست که علما از کتاب و سنت و آثار سلف فهمیده باشند. او فلاح ابدی را در تتبع از صحابه کرام و علمای عظام میدانست. بنظر او درویشانی که اجراء احکام شرعی را لازم نمیشمارند جاهل اند و بدون اجرای شریعت نه اصلاح اعمال ممکن است و نه سلامتی قلب و فکر. ریاضتهای و مجاهده هائیکه از سنت دور باشد بی اعتبار است ریاضتهای برهمنان و یوگی ها از اینگونه است و نیز حالت و کیفیتي که از راه نامشروع بدست آید باطل است (۲). اورنگ زیب با داشتن آن دستگاه بزرگ و ثروت و سرمایه بیحد و حصر زندگی خیلی ساده و محقرانه داشت. فرایض پنجگانه را به جماعت و در اول وقت میگزارد. در مذهب پیرو امام اعظم ابوحنیفه بود و درین باب تعصبی سخت میورزید. عهد حکومت اورنگ زیب با داشتن يك سیاست متعصبانه مذهبی دوره آغاز انحطاط امپراطوری مغول در هند بشمار میرود. اورنگ زیب بر خلاف سیاست و روش اکبر شاه دستور داد تا معابد هندوان را منهدم سازند و این امر باعث رنجش و کدورت آنان گردید. او دستور به تخریب معبد های که در ظرف ۱۰-۱۲ سال ساخته شده بود صادر نمود و سپس سال بسال به انهدام معبد های هندو

(۱) رود کوثر ص ۲۸۷

(۲) بزم تیموریه ص ۲۳۱ - ۲۳۳

در سراسر قلمرو میپرداخت و فقط بدین اکتفا نکرد و دستور داد تعلیم عقاید را اجرای رسوم غیر اسلامی هندو از بین برده شود و محتسبین او همیشه مراقب کار بودند (۱). علاوه بر این او جزیه را که در زمان اکبر شاه لغو شده بود مجدداً بر هندوان تحمیل کرد و چون جمعی از هندوان دهلوی در راه او برای التماس و التجا گرد آمدند اورنگ زیب دستور داد تا فیل های جنگی را بین آنها بکند و بدین وسیله عده از آنان زیر پای فیلان لکد مال شدند (۲). گذشته از هندوان اورنگ زیب با شیعیان نیز همین روش را برگزید و آنان را زندیق میپنداشت (۳). تعصب اورنگ زیب بآن حد بود که رسم نوروز را حرام میدانست و این عید ملی را که اسلاف او با شکوه و جلال خاصی برگزار میکردند ممنوع ساخت. با وجود این همه تدین و اسلام دوستی در امور مذهبی که اورنگ زیب داشت طبقه های بالا و متوسط اجتماع از کارهای غیر مشروع احتراز نمیکردند. حتی محتسبان و فقیهان نیز از تهمت مبرا نبودند. عامه مردم از دانش بری و بخرافات و موهومات پای بند بودند و اعم از هندو و مسلمان به پرستش فقرای و درویش تمایل داشتند. گذشته از این مردم به معجزه و کرامات اعتقادی استوار پیدا کردند (۴).

وضع مذهبی و اخلاقی کشمیر با اوضاع دیگر قسمت های هندوستان چندان اختلافی نداشت. صوفیه و عرفا عهد شاه جهان که بکمال حمایت دارا شکوه در راه اتحاد دیان و صلح کل و هماهنگی گام برداشته بودند با روی کار آمدن اورنگ زیب فعالیت های آنان تا حدی خنثی گردید و از سرعت و پیشرفت آنها کاسته شد. ملا شاه مرشد دارا شکوه که اقوال و اشعارش حتی در زمان شاه جهان مورد انتقاد شدید علمای کشمیر قرار گرفته بود و بسبب این شعر

پنجه در پنجه خدا دارم      من چه پروای مصطفی دارم

(۱) A Short History of Aurangzeb, Sarkar p 147-148

(۲) ایضاً ص ۱۴۹

(۳) رود کوثر ص ۴۱۳

(۴) A Short History Of Aurangzeb p 432



تکفیرش کرده و ادرا را جاب القتل دانسته بودند ولی بوساطت و پشتیانی دارا شکوه از قتلش دیده پوشیدند - اکنون دگر باره بر علیه او نغمه ساز کردند و پادشاه نیز دستور داد که او را بد هلی بفرستند تا محاکمه شود. ولی این مرتبه بیماری او مانع آمد و چون تحولی در افکار او ظاهر گردید اورنگ زیب از محاکمه صرف نظر کرد ولی اجازه نداد که دیگر ر کشمیر بماند و به لاهور فرستاده شد. در آنجا ملا شاه زندگی را بعزالت و عزلت گذرانید و به هیچکس اجازه ورود بخود نمیداد تا اینکه در سال ۱۶۶۱ میلادی دعوت حق را لبیک گفت و روحش بعالم ملکوت پرواز کرد. (۱)

همچنین ملا محسن فانی کشمیری یکی دیگر از دوستان و همفکران دارا شکوه که بعزت نوشتن کتاب دبستان مذاهب از طرف علمای وقت مرتد خوانده شده (۲) بعد از مرگ دارا شکوه نتوانست فعالیت‌های خود را ادامه دهد و علت اینکه اورنگ زیب در موقع مسافرت بکشمیر فانی را بحضور خود طلبیده با عطای خلعت و مقرر کردن ماهیانه سرفراز گردانید بنا به تغییر ردهش وی محسوب میشود. (۳) چون از این دسته صوفیه بگذریم میبینیم که کشمیر مانند دوره های پیشین مرکز صوفیه و عرفای اسلام بوده است و آنان با زندگی ساده دبی آرایش در تبلیغ اسلام و ترفیه احوال روحانی مردم ببردش معصوص سکوت آمیز خود عمدت‌های شایانی مینمودند و از جمله میتوان اسم خواجه

(۱) رود کوثر ص ۳۸۴ - ۳۸۶

(۲) دیوان محسن فانی - دکتر تیکو - تهران ۱۳۴۲ مقدمه مصنف ص ح

(۳) صف‌ابراهیم - ذکر محسن فانی - "..... هنگامیکه اورنگ زیب عالمگیر در سنه ۴۵۵ و سبعین و الف هجری تفرج کنان بکشمیر رفت ملا را بحضور خود خوانده بعطای خلعت خاص دود هزار روپیه نقد مراعت کرد و وظیفه در خور معاش وی مقرر ساخت" - واقعات کشمیر در حاشیه ص ۱۷۰ مینویسد - "...ابتداء راغب بمذهب فلسفه شد. آخر بتوجه میان محمد امین دار رجوع بخدا آورده تایب شد" و تاریخ حسن جلد سوم ص ب ۲۴۹ (نسخه خطی کتابخانه تحقیقی سرینگر) مینویسد "..... فانی که در دوران جوانی ادیان مختلف (بقیه حاشیه در صفحه بعد)

عین الدین نقشبندی - خواجه محمد بزاز کشمیری - حاجی مصطفی رومی نقشبندی  
و خواجه حبیب اله کانی و اخوند ملا طیب و میان محمد دارا برد. (۱) بیشترین صوفیه  
پیرو طریقه نقشبندی بوده از تعلیمات شیخ احمد سرهندی و تعلقای ایشان پیروی  
میکردند و چنانکه خواجه اعظم در واقعات کشمیر در ذیل احوال میان محمد امین دار -  
میگوید نامبرده کشف و کرامت از خود ظاهر نمیساخت و به آن اعتراض داشت (۲).  
اور رنگ زیب را بدو علاقتی بدو با او ملاقات میکرد.

دیگر اینکه در عهد اورنگ زیب اختلافات شیعه و سنی بیشتر شده بود و بقتل و  
خونریزی و آتش زدن خانه های یکدیگر میانجامید (۳).

خلاصه آنکه هند و کشمیر در قرن یازدهم هجری شاهد عکس العملهای مذهبی بوده  
است. اکبر و داراشکوه و همدستان و همفکران آنان برای اتحاد بین مذاهب مختلف و  
تقریب پیروان ادیان سعی میکردند و مساعی آنان بوسیله متفکرین و عرفا و صوفیه که

---

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

را پیروی میکرد در اواخر زندگیش از عقاید ضد مسلمانی پشیمانی نمود و بشاگردی میان  
محمد امین دار در آمده تاحیات داشت در توبه و استغفار بسر میبرد.

---

(۱) و (۲) واقعات کشمیر ص ۱۷۸ - .... از اظهار کشف و کرامات اعتراض کلتی داشتند. در آخرها  
با ظل سبحانی ملاقات کرده بودند و چندی آمد و رفت داشتند. پادشاه دین پناه  
از صحبت ایشان خوش شد. روزی پرسیدند که هیچ کشف و کرامتی ظاهر میکرد در  
جواب گفت که اگر کشف مطابق شرع شریف باشد همانست و الا ناتمام.

(۳) تاریخ حسن حلد ۲ - ص ۵۳۹ در ذکر حکمرانی سیف خان گوید: "روزی شیخ عبدالرشید  
چکنی بزیارت آستانه چرار (آرامگاه شیخ نورالدین) میرفت و حسین ملک بن حیدر ملک  
سرراه نشسته بود و با ایشان به بی ادبی گفتگو نمود. رفته رفته کار بجدل رسید - حسین  
ملک از روی غرور شیخ موصوف را بدشنامهای تعلقای راشدین رضی اله عنهم اجمعین  
سنت رنجش داد. شیخ عبدالرشید بشهر آمده در پیش سیف خان مراجعه نمود و  
سیف خان تحقیقات کامل کرده سب صحابه کرام بر ملک حسین ثابت نمود لیکن

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

حقیقت را در هر کس و هر شیئی و همه جا میدند حمایت میشد. شاه جهان در امور دینی متعصب بود ولی بعزت اینکه دارا شکوه را دوست داشت در کارهایش مرانعی ایجاد نمیکرد ولی اورنگ زیب که از ابتدا تعصب مذهبی را توأم با دشمنی دارا شکوه در قلب میپرورانید هم نمود را برای از بین بردن آثار و نفوذ فعالیت‌های دارا شکوه و پیروان او بخرج داد. در این معرکه و کشمکش‌های افکار مذهبی که علما و صوفیه و عرفای عصر نیز از آن مستثنی نبودند و خود سلسله جناب بشمار میرفتند تکلیف مردم روشن نبود و آنان هر عقیده و فکری را که زود فهم و قابل قبول بنظر میآمد میپذیرفتند و نمیدانستند کدام یکی را بر دیگری ترجیح دهند. بنا بر این میتوان گفت که علت اصلی و حقیقی انحطاط و سقوط اخلاقی مردم که ذکر مختصری از آن در بالا رفت همین جدال‌های مذهبی بوده است و شاعر ما در چنین محیط مشکوک که فساد اخلاقی و اختلافات مذهبی در آن رایج و ارزش‌های معنوی کمیاب و حتی مفقود بود زندگی میکرد و ما باید طبعاً احوال و آثار او را با در نظر داشتن این محیط اجتماعی و فرهنگی و اخلاقی مورد تحقیق و موجب تنقید و یا تمجید قرار دهیم.

‡ ‡ ‡ ‡ ‡

(از حاشیه صفحه قبل)

برعایت بعضی اعیان در سیاست او توقف ورزیده حقیقت حال بحضور نوشت - شاه والا فریقین بحضور طلبانیده در آنجا بعضی امرای شیعه سعی حمایت و شفاعت او کرده بودند لیکن پیشرفت نشده حسین ملک را بعد تحقیقات یفتوای قاضی عسکر قتل کردند و اهل شیعه در مرثیه او گفتند :

حسین ابن حیدر دوباره شهید

شد از ظلم و بیداد قوم یزید

و رجوع کنید به واقعات کشمیر ص ۱۶۵

## فصل چهارم

### ترجمه احوال و شرح زندگی غنی کشمیری

همچو آتش روشن از من بود شمع هر مزار

منکه مردم کس چرا غنی بر سر خاکم نسوخت (غنی)

قبل از اینکه بترجمه احوال و شرح زندگی غنی کشمیری بپردازیم متذکر می‌شویم که شخصیت این شاعر نامور و معروف سرزمین کشمیر مانند سایر رجال مشرق زمین در پرده ابهام مستور و در میان داستانهای دور از حقیقت نامفهوم مانده است. بنا براین برای کسانی که بعد از سه قرن به مطالعه و تحقیق درباره او می‌پردازند مشکل است که حقیقت را از افسانه و واقعیت را از داستان جدا سازند. تذکره نویسان ایران دهند درباره غنی مانند بیشتر شعراء و معاریف دیگر جز عباراتی در توصیف و تعریف صاحب ترجمه و انتخاب اشعار و یکی دو داستان بی اساس چیزی ننوشته اند و این امر کار ما را مشکل تر ساخته است. بنا براین اساس کار را بر تجزیه و تحلیل مطالبی که تذکره نویسان نوشته اند و تطبیق آنها (تا حدیکه امکان داشته باشد) با گفته خود شاعر می‌نماییم. بدیهی است در این مورد اقوال مسلم شاگرد و گرد آورنده اشعار غنی که ظون یکسال از تاریخ فوت آن شاعر اشعارش را جمع و دیوانش را مرتب نموده و مقدمه ای نیز بر آن افزوده است اهمیت بیشتری دارد. بعد از آن تذکره نصر آبادی تألیف محمد طاهر نصر آبادی از ایران و تذکره کلمات الشعراء تألیف محمد افضل سرخوش از هند که مولفین آنها معاصر غنی بوده اند بر سایر



تذکره ها مقدم اند . در این خصوص نا گفته نماند که تذکره نویسان بعدی بیشتر مطالب را از این دو نویسنده نقل و گفته های آنان را بدون تردید قبول کرده اند.

### اسم و نسب و لقب

اسم شا عرما به اتفاق تمام تذکره نویسان محمد طاهر و تخلصش غسني است . بعضي از تذکره نویسان او را بلقب ملا (۱) یا مولانا (۲) نیز یاد کرده اند . تنها احمد علیخان هاشمي مولف مخزن الغرایب است که او را " شیخ محمد طاهر غني کشمیری " مینامد (۳) . ذکر این موضوع در اینجا از این نظر قابل توجه است که بیشتر اوقات کلمه ملا و مولانا را برای اشخاصی استعمال میکنند که دارای فضیلت و مقام مذهبی و عرفانی است . ولی بطور کلی کلمات ملا و مولانا و شیخ قبل از اسم بیشتر

- 
- (۱) سفینه خوشگو تألیف بندر ابن داس خوشگو - نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ۴۰۲ ( در این رساله هر جا که به نسخه خطی این کتاب اشاره شود منظور همین نسخه است ) و آثار الکرام موسوم به سر آزاد تألیف میر غلامعلی آزاد بلگرامی - لاهور - ۱۹۱۳ ص ۱۰۳ و نتایج الافکار تألیف مولانا قدرت اله گوپاموی - بمبئی - ۱۲۵۶ ص ۵۱۳ و مرآة النحیال تألیف امیر شیرعلیحان لودی - بمبئی ۱۳۲۴ ص ۱۶۱ و صحف ابراهیم تألیف علی ابراهیم خان خلیل نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه ردیف غین ذکر غنی وردیف نون ذکر ناطق کشمیری ( در این رساله هر جا که به این کتاب اشاره شود منظور این نسخه است ) و شمع انجمن - نواب صدیق حسن خان ص ۳۳۹ و تاریخ حسن جلد چهارم - پیر غلام حسن شاه ص ۱۹ و Kashir vol II, Sufi, p462 و پارسی سرایان کشمیر دکتر تیکو - تهران ۱۳۴۲ ص ۳۶ -
- (۲) سفینه خوشگو مرتبه عطاء الرحمن پتله ۱۹۵۹ ص ۳۴۸ و واقعات کشمیر ص ۱۷۱ و شعر العجم فی الہند تألیف شیخ اکرام الحق ملتان ص ۶۹ -
- (۳) مخزن الغرایب نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ۲۸۶ ( در این رساله هر جا که باین کتاب اشاره شود منظور این نسخه است .

برای ادای احترام و نشان دادن علو مرتبت علمی و مذهبی است چنانکه مسلم شاگرد غنی درباره او گوید: "تارك مراغبیت دنیاى دني - مظهر انوار کمالات بسني . . . . . علم رانقاب عرفان ساخته بود . . . . . معارف حقیقی را در لباس علوم رسمی روپوش میساخت" (۱). بنا براین استعمال کلمات ملا و مولانا و شیخ برای غنی بهر دو صحیح است.

درباره نام گزاری غنی دکتر صوفی اظهار میدارد که چون پدر غنی عقیدت زیادی بخواجه طاهر رفیق اشائی داشت اسم او را طاهر گذاشت (۲) خواجه طاهر رفیق از عرفای بنام سهروردیه سری نگر میباشد (۳). او از دوستان نزدیک شیخ حمزه

---

(۱) دیباچه دیوان غنی چاپ سری نگر ۱۹۶۴ ص ۵۴ (۲) واقعات کشمیر ص ۱۷۱ (۳) واقعات کشمیر ص ۱۱۱ درباره او مینویسد: "حضرت خواجه" طاهر رفیق سهروردی از سردگران بود از قبیلہ اشائیها و در پرده تجارت سعی خدا پرستی و زهد و تقوی مینمود و سبب شهرتش این شد که اتفاقا پدرش خواجه ابراهیم بن تجارت لاهور رفته بود در آنجا در خدمت کثیر السور مطلع نور حضرت شیخ عبدالشکور که از اولاد حضرت قطب اولولیا شیخ بهاء الدین زکریا بود رسیده و عنایات خاصه دیده در حق بعضی فرزندان خویش که در کشمیر مریض بودند دعای خواست. جناب شیخ دعای شفا کرده بی خواست خواجه ابراهیم غائبانه خواجه طاهر رفیق را قبول فرمود و مورد عنایات و الطاف نمود و عطی مشتمل بر احکام طریقت و آداب خلوت و اجازت بیعت برای او حواله کرد و قرار کرد که در مهمش حاضر باشند - قبل من قبل بلا علت - خواجه بزرگوار بعد از استماع این احوال ترك دکان بزازى نکرد و بجهت کسب قوت حلال بدستور گذشته بی بازار میرفت - با شماره ۶ حضرت حاضر که حدیث شرالبقاع اسواقها یا داش داد از دو کانداری برخواست و زراعت اختیار کرد و فتوحات را بفقراء میداد و بریاضات و کمالات و مقامات عالیہ رو نهاد. از عجائب روزگار بود و اخلاق و اوضاع ملکیه داشت. در سنه ۹۶۰ بنای خانقاه عالیشان متصل مسکن خود نمود. چون رحلت فرمود خلفا و فرزندان آراسته گذاشت . . . . . در محله فتح کدل آسوده است. (بتاریخ غره

تذکره نویسان کشمیر ملا محمد طاهر غنی را به ایل اشائی نسبت داده اسند. صاحب واقعات کشمیر که تذکره خود را در سال ۱۱۴۸ میلادی یعنی هفتاد سال بعد از فوت غنی نوشت در اینباره چنین مینویسد: "مولانا محمد طاهر غنی از قبیلہ اشائیا است که لقب معروفیست در کشمیر" (۱). تذکره نویسان دیگری نیز از واقعات کشمیر تقلید و غنی را اشائی نوشته اند. میر غلامعلی آزاد بلگرامی در تذکره مآثر الکرم مینویسد: "ملا محمد طاهر اشئری کشمیری - اشئنی قبیلہ ایست از قبایل معتبر کشمیر" (۲) و نواب صدیق حسن خان مینویسد: "ملا محمد طاهر کشمیری از قبیلہ اشئنی است" (۳). پیر غلامحسن تاریخ نویس معروف کشمیر در جلد چهارم تاریخ حسن که ذکری از شعرای فارسی زبان کشمیر در آن مندرج است درباره غنی چنین اظهار مینماید: "ملا طاهر غنی از قبیلہ اشائیا است" (۴). مورخین و تذکره نویسان نظریات مختلف و متضاد درباره

(حاشیه از صفحه قبل)

ذی الحجه سنه ۱۰۰۱ بحق پیوست - شیخ اکمل). دکتر صوفی در جلد اول کشمیر ص ۱۱۳ درباره او میافزاید که بقول پیر حسن شاه (مؤلف تاریخ حسن) یعقوب شاه چک (آخرین فرمانروای چک کشمیر) مینخواست عواجه را که در مردم نفوذ زیادی داشت از بین برد ولی از ترس شورش و قیام مردم ازین فعل صرف نظر کرد. عواجه طاهر رفیق نه سال در کوهها و مغاره ها گذراند سپس مدتی با برهمنی با اسم آدرسوه در درناگ (Vir Nag) بسربرد و نامبرده بدست عواجه اسلام آورد. در اینجا شیخ یعقوب صرفی بابا داود خاکی به مشورت عواجه رهسپار هند شدند تا اکبر شاه را از کشتار و تعصب مذهبی یعقوب شاه چک با اطلاع نموده از او کمک بنحواهند.

(۱) واقعات کشمیر ص ۱۲۱

(۲) مآثر الکرام ص ۱۰۳

(۳) شمع انجمن ص ۳۹۹

(۴) تاریخ حسن جلد ۴ ص ۱۹

اشائے ها اظهار نموده اند و قبل از اينكه به تحليل نظريات آنان بپردازيم متذكر ميشويم كه اسم اين قبيله يا قوم و يا شايد خانواده در جلد اول تاريخ حسن "عشائي" هم آمده است (۱) در اينكه اشائيهها در كشمير معروفيت و شهرت بسيار دارند شكّي نيست چه عده زيادي از افراد اين خاندان در زمينه هاي مذهبي و عرفاني و علمي و هنري كسب شهرت نموده اند و حتي امروز هم محله اي بنام اشائي در شهر سري نگر واقع و معروف است. تاريخ حسن ضمن ذكر اقوام كشمير چنين اظهار نظر ميكند: "قوم اشائي - در زمان سلاطين كشمير در اينجا آمده اند. گويند جد آنها از مقام عيشاور كه دهّي است در مهالك خراسان آمده در مصاحبت پد. شاه (۲) سرفراز شده بودند. حالا مردم كشمير عيشاور را اشائي منخف كرده اند". (۳) نويسندگان ديگر نيز در اين مورد اظهار نظر كرده اند. سر والتر لارنس (Sir Walter Lawrence) عقیده دارد كه اشائيهها از نژاد مغول اند (۴) و متين الزمان با پير غلامحسن هم عقیده است و اسم ديپه را "ايشاور" و "از مهالك خراسان" ميداند (۵). حاجي ممتاز حسن اشائي ميگويد كه اجداد اشائيهها با شاه همدان از بخارا بكمشير آمدند (۶). نظريه ديگري كه دكتور صوفي نقل كرده ائين است كه شاه سيد علي همداني نماز عشا را هميشه عقب جد بزرگ اين خاندان مينخواند و بنا بر اين او را "عشائي" خطاب ميكرد (۷). ولي دكتور صوفي با وجود تمايل زياد بقبول كردن اين دليل از اين لحاظ متردد است كه اگر اسم ائين خاندان را بجهت امامت نماز عشاء ميگذاشتند بايستي عشائي باشد و نه اشائي (۸).

(۱) ايضا ج ۱ ص ۵۹ حاشيه ۱۰۴. "غني مزبور از خاندان عشائي است"

(۲) بدشاه (باضم اول) لقبی است كه مردم كشمير به سلطان زين العابدين دادند و معنی آن شاه كبير است.

(۳) تاريخ حسن جلد اول ص ۴۱۴.

(۴) The Valley of Kashmir, Sir, W.R. Lawrence p 309

(۵) Kashmir Census Report Part I, Matinuzzaman, p 205

(۶) رساله در فن شالباقي لاهور ۱۸۹۷ ص ۱

(۷) د (۸) Kashir Vol II p 462



مطلب دیگری که در مقاله ای تحت عنوان « غنی کشمیری » در مجله هلال چاپ پاکستان ذکر شده بدین قرار است : « جد بزرگ غنی خواجه سنگین نام شام را با امیر کبیر سید علی همدانی صرف مینمود . روزی بحضور شان نرفت - آنحضرت پرسیدند عشائی هـ - کجاست ؟ و از آن روز ویرا عشائی گفتن گرفتند . ولی در کتب تاریخ و تذکره اسم قبیلۀ غنی اشائی است نه عشائی » (۱) .

اکنون به تجزیه و تحلیل این عقاید میپردازیم . نظریه پیر غلامحسن شاه درباره اشائیا بچند دلیل قابل قبول نیست . اول اینکه هر قدر که نگارنده در جستجوی کلمه عشیاور بکتاب معاجم و مسالک و اطلس های جغرافیائی و کتب دیگر اعلام و اماکن مراجعه کردم کمتر به نتیجه رسید و دیهیم بنام عشیاور و یا ایشاور ( بطوریکه متین الزمان آنرا مینویسد ) یافت نشد . ثانیاً اگر جاشی با اسم عشیاور موجود بود بایستی مردم آنجا را بمناسبت آن دیهه عشیاوری گویند نه اشائی و تغییر شکل یافتن این واژه باینصورت حتی در مدت دراز بعید بنظر میرسد . البته در قبول نظریه پیر حسن شاه و حاجی منتار حسن اشائی دایر بر اینکه جد اشائیا در زمان سلاطین و بمعیت شاه همدان بکشمیر وارد و بمصاحبت سلطان زین العابدین سرفراز شدند اشکالی وجود ندارد و میتوان گفت که آنها از پیروان و معتقدین شاه سید علی همدانی بوده و بعداً بنحوی که دکتر صفی در کشمیر و یا دکتر ظفر خان در مجله هلال شرح داده اند باین نام موسوم شدند و چون میبینیم که اسم این خاندان بجاشی عشائی هم آمده بنابراین تردید این دو نویسنده در قبول این دلایل بی مورد است و میتوان آنرا بدون تردید پذیرفت با توجه باینکه کلمه عشائی بمرور ایام و بی توجهی به اشائی مبدل شده است . ناگفته نماند که مردم کشمیر اسم خانوادگی را بچندین وجه میگذارند که یکی از آنها « صدور عیب و هنر یا وقوع افعال نیک و بد » (۲) است . مولف تاریخ حسن در این مورد میگوید : « مدعا که از نامهای جانوران چرنده و پرنده و وحوش و حشرات و بهایم و از لغات عیب و هنر

(۱) مجله هلال ژوئن ۱۹۶۳ - ص ۳ مقاله دکتر محمد ظفر خان

(۲) تاریخ حسن جلد اول ص ۴۱۱

و افعال نيك و بد و كارهاى شايسته و ناشايسته هيچ نامي خالي نمانده است كه بنام  
مردمان اين ديار لاحق نكرده اند و هرچرني كه بنام كسي مقرر کرده اند آن لفظ بر  
قوم و قبيله آنها مدام مستقل مانده است" (۱). بنا بر اين نبايد در قبول نظريه اى  
در مورد نسبت اين خاندان به نماز عشا هيچگونه ترديدى وجود داشته باشد چه  
اقوام و خانواده با سم ملا - مولوى - ريشي - بابا - شاه و پيرزاده نيز در كشمير موجود  
و معروف مى باشد (۲).

پير حسن شاه مردم كشمير را بچهار گروه سيد - مغول - پتان و شيخ تقسيم  
كرده (۳) شرح آنان را بيان نموده است. در اين ضمن اشائى ها را از نژاد مغول و وطن  
آنان را تركستان يا خراسان دانسته است ولي وجود بيتي در ديوان غني در قبول نظر  
پير حسن شاه براى ما ايجاد ترديد ميكند و آن بيت اين است (۴).

زيباست خوى آتش اولاد بولهب را      تو ابن بوثرابي بايد كه ناك باشي  
اين بيت جزو تلك بيتيهائى است كه در ديوان غني بسيار اند و اگر اين شعر را شا عر  
خطاب بنمود گفته باشد پيوستن نسبتش به حضرت علي عليه السلام كاملاً روشن است  
بنا بر اين بايد او را از سادات شمر دونه از نژاد مغول و اين حدس ما از گفته هاى پير  
حسن شاه و حاجي مختار اشائى كه جداشائىها با شاه همدان دارد كشمير شد تقويت  
ميشود زيرا ميدانيم كه شاه سيد علي همداني با هفتصد تن از سادات وارد اين سرزمين  
شد و بنا بر اين ميتوان گفت كه اشائى ها از خاندان سادات اند و نه از نژاد مغول.

### زادگاه غني

زادگاه غني بطور تحقيق معلوم نيست. تمام تذكره نگاران وطن او را كشمير

(۱) تاريخ حسن جلد اول ص ۴۱۱

(۲) ايضاً ص ۴۱۵ - ۴۱۹

(۳) تاريخ حسن جلد اول ص ۴۱۲

(۴) ديوان غني چاپ سري نگر ۱۹۶۴ ص ۲۲۴ بيت ۶

نوشته اندولي محل منصوصي را ذکر نکرده اند. تنها کسی که در این مورد بتوضیح پرداخته دکتر گ - ل - تیکواست که در کتاب "پارسی سرایان کشمیر" در ذکر غنی میگوید: "تذکره نویسان معتقد اندوی سال ۱۶۳۰ میلادی در شهر سری نگر متولد شده" (۱). ولي نویسنده شاهدی یا سندی در این باب ذکر نکرده است. ولي قول دکتر تیکوا از نامه اداره تحقیقات - کتابخانه و موزه دولت استان جمو و کشمیر که باینجانب نوشته اند تصدیق میشود. اداره مذکور در این نامه بسیار واضح نوشته است که خانه ایکه غنی در آن متولد شده و سکونت داشت بعنوان خانه غنی شناخته شده و از آن نگهداری میشود (۲) و دکتر صوفي عکس این خانه را در جلد دوم کشمیر مقابل صفحه ۳۶۴ چاپ کرده است.

### تاریخ تولد

منشي محمد دین فوق در کتابي موسوم به تاریخ اقوام کشمیر سال تولد غنی را ۱۰۴۰ هجری نوشته است (۳) و محمد شاه مفتي سعادت مصحح و محشي واقعات کشمیر نیز این تاریخ را تأیید میکند (۴) ولي تذکره نویسان معاصر غنی مطلبی درباره ولادت او ننوشته اندولي در مورد وفات ادگفته اند که غنی در ایام

(۱) پارسی سرایان کشمیر ص ۳۶.

(۲) Letter No.2534/PR dated 23.11.64 from the Director Libraries, Research & Museums, Srinagar to the author:

"...The photo of Mulla Ghani Kashmiri's house where he was born and lived for some time is published by G.M.D.Sufi in his book Kashmir Vol.II p.364. Government has preserved this as a protected monument 'Gani's house'."

(۳) تاریخ اقوام کشمیر منشي محمد دین فوق - لاهور ۱۹۴۳.

(۴) واقعات کشمیر ص ۱۷۱.

جواني فوت کرد و در این مورد تذکره نویسان معاصرو متأخر با هم متفقند. محمد طاهر نصرآبادی در تذکره خود مینویسد "با وجود حادث سن در کمال بی تعلقی بوده. چشم بر زخارف دنیا که در نظر عارف قدر پرکاهی ندارد نگشود" (۱) و بعد ازان داستانی در باره وفات غنی بیان کرده است. از مطالعه مطالب تذکره نصرآبادی که تالیف آن در سال ۱۰۸۳ یعنی فقط چهار سال بعد از مرگ غنی توسط میرزا محمد طاهر نصرآبادی آغاز گردید چنین برمیآید که غنی در هنگام مرگ جوان بوده است. امیر شیرعلینخان لودی مولف تذکره مرآة الخیال که در سنه ۱۱۰۲ یعنی ۲۳ سال بعد از مرگ غنی تذکره خود را تالیف نمود مینویسد "اما مرغ روحش در عین شباب بسر پنجه شاهین اجل گرفتار گردید" (۲). تذکره نویسان دیگر که این موضوع را تکرار کرده اند عبارتند از خواجه محمد اعظم دیده مری صاحب واقعات کشمیر (۳) و احمد علینخان هاشمی مولف مخزن الغرایب (۴) و پیر حسن شاه نویسنده تاریخ حسن (۵) ولی با در نظر داشتن شواهد داخلی و تاریخی قبول این ادعا امکان پذیر نیست و اینک بذکر شواهدی بررد این عقیده میپردازیم. اول آنکه مسلم شاگرد و گردآورنده اشعار غنی در باره جوان مرگی او اشاره ای نکرده است و اگر غنی به سن طبیعی نرسیده در جوانی مرده بود هم او و هم کسانی که اشعار و قطعاتی در تاریخ وفات او سروده اند حتما اشاره ای بآن میکردند. مسلم در دیباچه دیوان غنی در باره وفات او چنین گفته است: مرغ روح آن سبک سیر شاهراه معنی با طائر سخن تا آشیان ملاء اعلی شتافته و در فضای عالم ملکوت پرواز طائران قدس یافته ..... پیش از آنکه مسوده اشعارش جمعیت پذیرد و سنعنان بیاخش صورت دیوان گیرد رشته حیات از هم گسینعت

(۱) تذکره نصرآبادی ص ۴۴۵ (۲) مرآة الخیال ص ۱۶۱

(۳) واقعات کشمیر ص ۱۷۲ "در کمال جوانی بعد واقعه شیخ محسن فانی به هشت ماه قضا کرد"

(۴) مخزن الغرایب ص ۲۸۶ "و او در عالم جوانی بر رحمت حق پیوسته"

(۵) تاریخ حسن جلد ۴ ص ۲۱ "در کمال ریعان جوانی بعد واقعه شیخ محسن فانی

هشت ماه بملک جاودانی انتقال نمود."



در نسخه وجودش از ترتیب اجزای عنصری افتاد" (۱) شاهد دوم ما خود شاعر است که با سرودن بعضی اشعار از پیری و بزرگسالی و ضعف و نقاهت و ذکر امراض متعدد از جمله درد اعضا که لازمه پیری است ما را آگاه میسازد داین موضوع را آنقدر تکرار نموده و بشرح و تفسیر آن پرداخته که خواننده هیچگونه تردیدی در پیری و کهنه‌ت او نمیکند و اینک اشعاری چند بعنوان نمونه و شاهد بر اثبات ادعای خود در اینجا نقل میکنیم:

رباعی: انسر س که رفت نشه<sup>۴</sup> عهد شباب سرخوش نشدم یکدم از باد<sup>۶</sup>ه ناب

از بهر تماشای جهان همچو حباب تا واکردیم چشم رفتیم بنواب

ص ۲۲۸/۲ (۲)

موی سر کردم سفید اما خیالت در سراسر است

۴/۹۵ انگر پنهان ته این توره خاکستر است

ریخت دندان زدهن رفت جراحی برباد

۱۰/۱۲۸ آه ازین ژاله که در مزرع بنتم افتاد

تن بهردن ده غنی چون قامت گردید خم

۴/۱۷۱ بهر این خاتم نگینی نیست جز سنگ مزار

از ضعف پیری هست مرا تکیه بر عصا

۴/۱۷۰ گرم هنوز هرزه چون طفلان نی سوار

ز پیری ریخت دندانم ندادم تن بیاد حق

۲/۲۰۲ بازی آخر این تسبیح چون اطفال گم کردم

ز پیری چنان گشته ام ناتوان

۵/۲۱۳ که دندان بچند بجای زبان

(۱) دیباچه دیوان غنی ص ۵۵ -

(۲) دیوان غنی با مقدمه علی جوادزیدی چاپ سری نگر ۱۹۶۴ - شماره های سمت

راست نماینده صفحه و ارقام طرف چپ نشان دهنده ابیات در رباعیات در آن

صفحه از دیوان طبع مزبور است .

درد باره درد اعضا گوید :

- روز و شب از بس زمین گیرم ز درد دست و پا  
۱۱ / ۲۵۲ پیکر من میزند پهلوی به نقش بوریا  
تکیه از ضعف بدن هر چند دارم بر عصا  
۱۳ / ۲۵۲ بر نمی‌نیزد ز جای خویش همچون نقش پا  
پشت ما گردید خم افزود ضعف تن مرا  
۲ / ۲۵۳ گرچه محکم میشود چون رشته می‌گردد دوتا  
در علاج درد اعضا سخت حیران مانده‌ام  
۴ / ۲۵۳ کاش می‌گردد ز حیرت یکن نفس گم دست و پا  
گاهی رود بجانب سرگاه سوی پا  
۸ / ۲۵۶ شد استخوان پهلوی من نردبان درد  
آخر دلم شکسته شد از درد استخوان  
۱۲ / // ای کاش بشکند چو دلم استخوان درد

و این ربا می‌را حسب حال گفته :

- بر بستر ضعف روز و شب بیمارم  
از گرمی تب گداخت جان زارم  
جز نام نشان نهادند از پهلوی من  
۱ / ۲۳۹ اکنون گویا چو حرف پهلودارم

و همچنین

جان رفت و رفت درد جانکاه هنوز  
دل نیست ز خواب راحت آگاه هنوز  
ما گرچه رسیدیم بمنزل امّا  
آسایش منزل است در راه هنوز

از این اشعار چنین بر می‌آید که غنی در روزهای آخر عمر ناتوان و شکسته شده بود و حتی نمیتوانسته است بخوبی حرکت کند و نیازمند بعضا بوده است. مریض سفید

و دندانش رینخته بود این امر از قول مسلم نیز تأیید میشود. اودر دیباچه دیوان غنی میگوید: "از پیکر هیرانش پوستی راستنروانی مانده بود." (۱) مسلم است انسان به چنین رضع جسمانی و عوارض بدنی بطور عموم پس از سالهای شصت دچار میشود بنا براین میتوان حدس زد که غنی هنگام مرگ در حدود شصت سال داشت. شاهد سرم ما موضوع ملاقات غنی با صائب تبریزی است. صائب تبریزی (متوفی در حدود سال ۱۰۸۷) بسال ۱۰۴۲ بمعیت ظفرخان احسن (متوفی ۱۰۷۳) که به نیابت پدرش عواجه ابوالحسن تربتی (متوفی ۱۰۴۲) باستانداری کشمیر از طرف شاه جهان مقرر شده بود بکشمیر مسافرت کرد (۲) و آنجا با غنی ملاقات نمود. اکنون اگر قول منشی محمد دین فوق و مفتی سعادت دایر براینکه غنی بسال ۱۰۴۰ متولد شده قبول کنیم نمیتوان باور کرد که صائب وقتی با غنی ملاقات کرد که او فقط دو سال داشته. درحالیکه تمام تذکره نویسان متفق اند که صائب از اشعار غنی تمجید و تحسین کرده است و غنی با او شعرای دیگر ایرانی همچو محمد جان قدسی (متوفی ۱۰۵۶) و محمد قلی سلیم (متوفی ۱۰۵۷) و ابوطالب کلیم (متوفی ۱۰۹۱) و میرالهی (متوفی ۱۰۹۴) مجالست داشت و بمشاعره میپرداخت (۳). و بنا براین تردیدی نیست که غنی هنگام ملاقات با صائب

(۱) دیباچه دیوان غنی ص ۵۵

(۲) مخزن العرایب ص ۴۶ نسخه خطی کتابخانه بانکی پور (هند) ریدر این باره مینویسد:

"He left the court, however, to accompany .... Zafar Khan to his Government of Kashmir (A.H. 1041-42) and after staying there sometime, returned to Persia."

(۳) تذکره الشعرا تألیف مولانا عبدالغنی - علی گر - ۱۹۱۴ ص ۹۴ "صحبت میرزا صائب و ابوطالب کلیم و حاجی محمد جان قدسی دریافته". کلمات الشعراء سرخوش ص ۸۵ "گویند صائباً بریک بیت اورشك آنقدر میبرد که میگفت ای کاش آنچه در این عمر گفته ام باین کشمیری میدادند و این بیت اربهن میدادند." و تذکره حسینی ص ۲۲۸ - ۲۲۹

و مجالست با شعرای نامبرده مشهور بوده است و برای حصول این مقام زحمت بسیار کشید و رنج فراوان تحمل نمود تا توانست توجه شعرای معروف ایرانی عهد خود را که در آن زمان بکشمیر آمده رحل اقامت افکنده بودند بنحود جلب نماید. اگر فرض کنیم که غنی نصیلي زود بشعرگوئي پرداخته باز هم نمیتوان گفت که سنش در آن موقع کمتر از چهارده یا پانزده سال بوده است و برای کسب شهرت و جلب توجه استادان سخن گوی و سخن سنج چون صائب و قدسي و غیره حتما مدت حداقل ده سال به مشق سخن پرداخته تالیات و شایستگی معاشرت و مجالست با آنان را بدست آورد. بنا بر این هنگام ورود صائب به کشمیر بسال ۱۰۴۲ غنی در حدود بیست و پنج سال داشته و باین ترتیب ممکن است گفته شود که او در حدود ۱۰۱۷ متولد شد. دلیل دیگر اینکه اگر غنی هنگام مرگ که بسال ۱۰۷۹ هجری اتفاق افتاد (۱) مرد بزرگ سال بود و بطوریکه نبلا هم در این مورد بحث کردیم - سنش در حدود شصت سال بوده است از این جهت میتوان گفت که او بسال ۱۰۱۹ متولد شد. ولی چون دلیل قاطع برای اثبات ادعای خود نداریم تعیین تاریخ صحیح ولادت او بطور دقیق میسر نیست و بهمین امر اکتفا میکنیم که او در دهه دوم قرن یازدهم هجری بدنیآ آمد.

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

و آثار الکرام ص ۱۰۳ و شمع انجمن ص ۳۳۹ و ریاض الشعرا جلد ۴ نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ۳۲۲ و سفینه خورشکو نسخه عکسی کتابخانه مذکور ردیف غین و منحن الغرایب ص ۲۸۶ و صحف ابراهیم ردیف غین نسخه عکسی از همان کتابخانه و مولانا شبلی نعمانی در شعر العجم جلد سوم ص ۱۸۲ گوید: کلیم - میرزا صائب و غنی این سه شاعر مدتها در کشمیر همدم و هم قلم میزیستند و با هم مشاعره میکردند.

(۲) مسلم شاگرد غنی قطعه زیر را برای دریافت سال وفات او نوشته است:

از فوت غنی گشت که و مه غمگین هر کس شده در ماتم او خانه نشین

تاریخ وفاتش را بپرسند - بگو پنهان شده گنج هنری زیر زمین (۱۰۷۹)

(دیباچه دیوان غنی ص ۵۵)



## خانندان غني

اجداد واقوام غني که ازخانندان اشائيهاست در زمان سلاطين بکشمير مهاجرت  
در آنجا اقامت گزیدند. بقول دکتر ظفرخان (۱) جد بزرگ غني حواجه سنگين نام پيش  
امير کبير سيد علي همداني تقرب و منزلتي داشت. افراد اين خانواده با درويشان و عرفا  
علاقه فراوان داشتند و بطوریکه در ضمن اسم و نسب غني متذکر شدیم، پدر غني اسم  
اورا بنام حواجه طاهر رفیق اشائي، که با د عقیدت و ارادتي داشت، طاهر گذاشت. از  
خانندان غني جز برادرش محمد زمان متخلص به نافع اطلاعاتي درباره افراد ديگر در دست  
نيست. محمد زمان بطوریکه صاحب واقعات کشمير مينگارد: "بصحبث شيخ محسن فاني  
در صفر سن رسیده و بهره ور معاني از خدمت برادر کلان خود (يعني ملا طاهر غني) گرديد."  
(۲) تاريخ حسن نيز اين قول را تائيد ميکند و مينويسد: "از برادر خود کسب فيوض معاني  
کرد." (۳) نافع چهل سال بعد از وفات برادرش پسال ۱۱۱۹ فوت کرد. (۴) و از اين لحاظ  
معلوم ميشود که تفاوت سني او با غني زياد برده است. نافع شاعر هم بود و حواجه اعظم  
ديده مری اين غزل او را انتخاب نموده در واقعات کشمير نقل نموده است. (۵)

مي خرامي بهر قتل مرحبا مي زيبدت  
جان فدا مي زيبدت سر مزد پامي زيبدت  
پيکرت را تا روپودی جامه ۶ مسطر کشيد  
از شميم گل قباي ته نما مي زيبدت  
مي کشي دبازي پرسي! شهيد کيستي  
اين غلط اندازی و بازی بهامي زيبدت

(۱) مجله هلال ماه ژوئن ۱۹۶۳ ص ۴۳

(۲) واقعات کشمير ص ۲۰۷

(۳) تاريخ حسن جلد چهارم ص ۲۶

(۴) واقعات کشمير ص ۲۰۷ (۵) ايضاً

همچومي از پرده ۶ زنبوري جام بلور  
چهره سازيهاي رنگين از حنا مي زيبدت  
پيرگشتي نافع اکنون هاله سان شب تاسمر  
خرمن ماهي در آغوش دوتا مي زيبدت

علاوه بر اين نافع كتابي متضمن حالات سلاطين تا عهد محمد شاه و بزرگان دين نیز نوشته است که يك نسخه خطي آن در کتابخانه مفتي محمد شاه سعادت در سری نگر (۱) و دیگری در کتابخانه اداره تحقیقات و موزه شهر سری نگر موجود است<sup>(۲)</sup>. بنظر نگارنده چون احتمال قوی موجود است نافع در این کتاب چیزی درباره خود و خاندان خود نوشته باشد میتوان آنرا برای آگاهی بیشتر احوال غني مورد استفاده قرار داد و باین منظور اینجانب نامه ای به سرپرست کتابخانه تحقیقاتي سری نگرنگاشت تا نسخه عکسي آن بدست آورد ولي از پا سنحیکه دریافت کرده معلوم گردید که متأسفانه متصدی کتابخانه مزبور نتوانسته است آن نسخه را پیدا کند. (۳)

### تحصیلات، مراتب علمي و شغل غني

بطوریکه در فصل دوم و سوم شرح داده شد سلاطين مستقل کشمیر و سپس استاندارانیکه از طرف امپراتوران گورکاني هند بکشمیر اعزام شدند در ایجاد مدارس و پیشرفت علوم و فنون سعی فراوان و کوشش بسیار نمودند و در نتیجه چندین مدارس

(۱) Kashir Vol I p.XLVII

(۲) شعرای فارسي زبان کشمیر ص. ۷۰

(۳) اقتباس از پاسخ سرپرست کتابخانه تحقیقاتي سرینگر.

"I have to inform you that the Ms of Kashmir History by Moh'd Zaman Nafi' is a rare Ms and yet we are not in a position to locate this Ms."

علمی و ادبی در سراسر عاقل کشمیر احداث شد. غنی کشمیری نیز در یکی از معروفترین و قدیمیترین مدرسه بنام مدرسه قطبیه تحصیل نموده است. این مدرسه را سلطان قطب الدین (۶۶۰ - ۷۹۶ هجری) در محله قطب الدین پور در شهر سری نگر تأسیس نمود. استادان معروف مانند ملا جوهر نات و محسن فانی و ملا عبدالستار مفتی در این مدرسه مشغول تدریس بودند و بعضی از محصلین این مدرسه که بعد شهرت بدست آوردند عبارتند از: شیخ رحمت الله تارابلی - ملا طاهر غنی و محمد زمان تانج و حواجه قاسم ترمذی و ملا محمد کادس. (۱) تمام تذکره نویسان حتی مسلم شاگرد غنی در این مورد که شاعر ما شاگرد شیخ محسن فانی است متفق القول اند و مسلم در دیباچه دیوان غنی چنین مینگارد: (۲) «در این کمالات بجناب فاضل مآب عارف معارف حقانی سالک مسلک ستمندانی حضرت شیخ محسن فانی دامت علی سائر المسلمین فیوضاته انتساب داشت و خود را بفنای فی الشیخ می انگاشت». همچنین محمد افضل سرخوش در کلمات الشعرا منویسد (۳) در اریل مشق اشعار خود را پیش شیخ محمد محسن فانی میگذرانید: «تنها کسی که در این مورد با سایر تذکره نویسان اختلاف دارد محمد طاهر نصر آبادی است. او در تذکره خود شاعری با اسم فغانی کشمیری را استاد غنی گفته است چنانکه مینگارد: «فغانی آنهم کشمیری است... غنی کشمیری تعلیم از و دارد»<sup>(۴)</sup>

(۱) کشمیر ج ۲ ص ۳۴۶

(۲) دیباچه دیوان غنی سری نگر ص ۵۵

(۳) کلمات الشعرا ص ۸۳ حاشیه ب ۲: «بهره در طالب علمی بکمال داشت در ادبیل

مشق اشعار خود را پیش شیخ محمد محسن فانی میگذرانید»

(۴) تذکره نصر آبادی - تهران - ص ۴۴۸ «فغانی آنهم کشمیری است. خوش طبیعت

و سخن شناس است. غنی کشمیری تعلیم از و دارد و از کشمیر به هندوستان رفته

گویا مراجعت کرده در آنجا است. شعرش این است.

فتاده ایم رتو فارغ ز دست گیری ما	بین جوانی خود رحم کن به پیری ما
در راه انتظار فغانی گریست خون	چندانکه یار آمد و از خون ما گذشت

باستثنای ظاهر نصرآبادی هیچ تذکره نویسن دیگری ذکر فغانی کشمیری را نکرده است و معلوم نیست نصرآبادی فغانی کشمیری مذکور را با کدام شاعر دیگری اشتباه کرده است. تذکره نویسان دیگری که ملا محسن فغانی را استاد غنی قبول کرده اند عبارتند از بندرابین داس مولف سفینه خوشگو (۱) میر حسین دوست سنبهلی نویسنده تذکره حسینی (۲) و میر غلام علی آزاد بلگرامی صاحب ماثراکرام (۳) و مولانا قدرت الله گویاموی (۴) و نواب صدیق حسن خان (۵) و پیر حسن شاه (۶). بعضی تذکره نویسان با وجودیکه غنی را شاگرد فغانی میدانند ولی عقیده آنها بر اینستکه غنی از لحاظ علمی و شعری منزلت و مرتبتی بلندتر از استاد خود داشته چنانکه صاحب مرآة الخیال مینویسد: «... شاگرد شیخ محسن فغانی بود. بهمد طبع درالك در فنون و علوم بر استاد چیره دستی مینمود. هرگاه شیخ را مسئله مشکل شدی (زوی استفسار نمودی)» (۷) و میر غلامعلی آزاد بلگرامی درباره استعداد او چنین اظهار عقیده میکند: «از بدو شعور در حلقه درس ملا محسن فغانی کشمیری تلمذ نمود. چون طبع بلند داشت در کمتر روزگار حیثیتی شایسته بهمرسانید.» (۸) مولفین دیگر نیز

(۱) سفینه خوشگو نسخه عکسی جلد سوم ذکر غنی

(۲) تذکره حسینی ص ۲۲۸

(۳) ماثراکرام ص ۱۰۳ «از بدو شعور در حلقه ملا محسن فغانی کشمیری تلمذ نمود. چون

طبع بلند داشت در کمتر روزگار حیثیتی شایسته بهمرسانید»

(۴) نتایج الافکار ص ۵۱۲ «گل وجودش بهم رسانی رنگ ربوی رشد و تمیز در بهارستان درس ملا محسن فغانی کشمیری در آمد و در مدت تللی بطبع سلیم چمن چمن استعداد شایسته بهمرسانید»

(۵) شمع انجمن ص ۲۳۹ «شاگرد ملا محسن فغانی کشمیری - چون طبع بلند داشت در کمتر روزگار حیثیت شایسته بهمرسانید»

(۶) تاریخ حسن جلد ۱ ص ۵۹ و جلد چهارم ص ۱۹ -

(۷) مرآة الخیال ص ۱۶۱ - ۱۶۲

(۸) ماثراکرام ص ۱۰۳



لیاقت و مقام والای غنی را ستوده اند چنانکه صاحب واقعات کشمیر عقیده دارد که هر چند شاگرد ملا محسن فانی بود اما اتفاق ارباب سخن است که از خطه کشمیر بلکه در تمام اقلیم هند در آن عهد همچو او عویش خیال نازک بندی برنخاسته (۱) و علی ابراهیم خان خلیل در صحف ابراهیم اظهار میدارد که ملا طاهر غنی کشمیری و حاجی اسلم سالم "شاگرد به از استاد اند (۲)" و سید صباح الدین بن عبدالرحمن ضمن ذکر شیخ فانی گوید که بزرگترین دلیل فضیلت علمی او آنست که استاد غنی کشمیری است. (۳)

برای اینکه بتوانیم رابطه استادی و شاگردی فانی و غنی را بطور صحیح درک کنیم باید منتصری درباره فانی بدانیم. فانی چنانکه از تذکره ها برمیآید پس از تحصیل علوم متداول در کشمیر که در سن خودی بنیان رسانیده بود به نقاط دوردست هند و بعد به بلخ مسافرت نمود و آنجا بعد مدت والی بلخ در آمد و قصیده در مدح او نگاشت. بعد از مدتی بلخ را ترک کرده به وطن مراجعت نمود و با شاهزاده دارا شکوه آشنا شد. برای مدتی در شهر اله آباد (۴) مقام قاضی القضاات را داشت. در سال ۱۰۵۶ هنگامیکه شاهزاده مراد بعش بلخ را فتح نمود از کتابخانه والی بلخ اشعاریکه فانی در مدح او سروده بود پیدا شد و بسم شاه جهان رسید. وی از فانی بر آشفت و او را از تصدی قضای اله آباد معزول ساخت. سپس فانی بکشمیر برگشت و بقیه عمر را در آنجا بسربرد و در سال ۱۰۸۲ هجری چشم از جهان بریست. از این مطالب چنین برمیآید که فانی در طول مدت مراجعت از بلخ تا مأموریت در اله آباد در مدرسه سلطان قطب الدین در سری نگر تدریس میکرد. شاید همین مرقع بهر که غنی از محضر او استفاده کرده باشد بعد از مراجعت فانی از شهر اله آباد که یقیناً بعد از ۱۰۵۶ اتفاق افتاد غنی خود شهرت کافی بدست آورده بی نیاز از استاد بود ولی در مجالس علمی و عرفانی که بقول صاحب مرآة الخیال (۵) "در میان

(۱) واقعات کشمیر ص ۱۷۱

(۲) صحف ابراهیم ذکر میرزا محمد حسن فانی

(۳) بزم تیموریه چاپ اعظم گر ۱۹۴۸ ص ۱۸۹

(۴) اله آباد شهرست در استان اتر پردیش هند (۵) مرآة الخیال ص ۱۶۷

باغچه حویلی نشیمنی مربع باحوض سنگین ساخته حوض خانه نام کرده بود و هنگام  
نصف النهار آنجا می‌نشست» شرکت می‌جست و احترام و ادب استاد را همیشه نگه می‌داشت  
و این امر از قول مسلم که در آغاز نقل کردیم روشن و مبرهن است.

در مورد مراتب علمی او شاگردش مسلم میگوید (۱) «اگرچه آن مجمع کمالات  
بیشتر به شاعری شهرت یافته و شعرش در این باب تیزدستی بکار برده اما کمالات  
شاعری او نمونه ایست از کمالات دیگر و سخنان رنگینش گونه ایست از جمال معنی  
آن نیکوسیر - طبع بدیهه یابش هرگز بفکر شعر سر نرود نیاورده و تدوین دیوان را  
تحصیل حاصل شمرده علم را نقاب عرفان ساخته بود و شعرش پرده داری هر دو  
مینمود. معارف حقیقی را در لباس علوم رسمی روپوش می‌ساخت و از سخنان گوناگون  
بر تخته ای دوخته بر بالای هر دو می‌انداخت چنانچه خود میفرماید» - شعر -

ز شعر من شده پوشیده فضل و دانش من چو میوه ۶ که بماند زیر برگ نهان  
غنی شوق علم و فضل و ذوق زهد و تقوی را بارش برده بود. او در مدرسه مذکور تمام علوم  
متداوله از جمله ادبیات فارسی و عربی و فلسفه و حکمت و علم طب فراگرفت (۲) در  
اینجا باید متذکر گردید که برنامه مدارس هند عهد مغول بطور کلی همان برنامه متداول  
در ایران و سایر کشورهای اسلامی آنروز بوده است. در این مورد قول استاد امیر فیروز کوهی  
را از مقدمه کلیات صائب تبریزی در مورد علوم و معارف عصر صائب بشهادت می‌طلبیم  
چنانکه فرموده اند: (۳) «مرد میکه آنروز ولو بقدر سواد متعارفی درس میخوانده اند تا چار  
برده اند که لا اقل ادبیت و عربیت را بداند زیرا برنامه و پروگرامی بغیر از کتب ادبی  
و علمی و فارسی و عربی که ادبیت و عربیت آن مقدمه علوم دیگر بود وجود نداشت و اهل  
سواد خواه و ناخواه میبایست این مقدار از دانش را که حداقل دانش عصری بود آموخته

(۱) دیباچه دیوان غنی ص ۵۵

(۲) مقدمه جواد زیدی بر دیوان غنی ص ۴۱

(۳) کلیات صائب تبریزی مقدمه و شرح حال بقلم استاد امیر فیروز کوهی —

باشند . . . . . و ناگزیر سواد عبارت بود از ادبیت و عربیت کامل و منطق و مقداری کلام و حکمت که هر کس که میخواست سواد داشته باشد این مقدار دریا لا اقل همان ادبیت و عربیت را باید بداند . . . . . پس قدر مسلم این است که . . . . . مردمانی متعین و دارای وسایل تحصیلی . . . . . نه تنها به ادبیت و عربیت بلکه بمقدار زیادی از علوم و دانستنیهای لازم از نوع حکمت و کلام و امثال آن برخوردار و بهره مند بوده اند.

اقوال و عقاید مذکوره نویسانی چون امیرشیرعلینخان لودی - غلامعلی آزاد بلگرامی - حمزه اعظم دیده مری و ابراهیم خلیل و صباح الدین نظریه مسلم شاگرد غنی را درباره مراتب علمی او تأیید میکنند.

از بعضی اشعار غنی چنین برمیآید که وی اوقات خود را بتدریس علوم و طبابت میگذرانید و زندگی ساده و محقری داشت. بیجا نخواهد بود چنانچه متذکر شویم که سابقاً در هند کسانی که علم طب را فرا میگرفتند و طبابت اختیار میکردند منظور وی غیر از خدمت بنوع بشر نداشتند و این افراد علم خود را برای جمع آوری مال و خواسته بکار نمیدردند. البته اشخاص ثروتمند بدلخواه خود تحف و هدایای بر آنان میفرستادند و باین نحو از زحمات آنان قدر دانی میکردند. این روضه تا قرن گذشته ادامه داشت ولی اکنون بعلت عوامل و فشارهای اقتصادی و تغییر ارزشهای مادی و معنوی از بین رفته است.

اشعاریکه از آنها میتوان استنباط کرد که غنی بتدریس علوم و طبابت میپرداخت بسیار کم اند مثلاً جایی میگوید:

افتاده ام از درس ز درد اعضا  
کوشا گودی که بهالد اعضای مرا  
میبالیدند تا مرا استادان  
ای کاش که گوش میشدم سرتاپا ۵/۲۲۶

و

بسر بردم غنی هر چند عمر خود به کتبها  
نیاوردم ز خط سرنوشت خویش سربرون ۹/۲۰۸

جویند درای درد از من دگران  
لیکن الم من نپذیرد در مان  
آری بنود شکست بازار درست  
هر چند که پرز مومیائی است دکان ۵/۲۴۰

### خصوصیات جسمانی غنی

تذکره نویسان در باره خصوصیات جسمانی شاعر ما کمتر مطلبی نوشته اند و آنچه تا کنون بدست آمده بآدلائل قطعی همراه نیست و بهمین جهت داستانهای در این مورد ساخته و نقل کرده اند. ما در این باره نخست اقوال تذکره نویسان را ذکر میکنیم و سپس به داستانیکه در این باب شهرت یافته میپردازیم و در آخر نظر خود را با شواهدی از اشعار خود شاعر یا ثبات میرسانیم.

از سایر تذکره نویسان فقط بندر ابن داس خوشگو و ابراهیم خلیل موضوع کوری یک چشم شاعر ما را به پیش کشیده اند چنانکه خوشگو گوید: "گویند غنی واحد العین بود" (۱) و ابراهیم خلیل نیز تأیید کرده مینویسد "چشمی از حلیه بصارت عاری و فقر احتیاری داشت (۲)؛ و اینک داستانیکه در مجله هلال در این مورد بیان شده است. ظاهراً چنین بنظر میآید که نویسندگان مقاله این داستان را از تذکره ای اخذ کرده باشند ولی ذکر از ماخذ در آنجا نیست و ما نیز داستان مذکور بعینه نقل میکنیم (۳) : چون ظفر نعمان احسن در سنه ۱۰۴۰ هجری استاندار کشمیر شد میرزا صائب بهمراهی او بکشمیر رفت. بنا به روایت دیگر صائب سختی سفر طویل را پائین نظر بر خود هموار ساخت که به سری نگر

(۱) سفینه خوشگو ذکر غنی

(۲) صحف ابراهیم ذکر غنی

(۳) مجله هلال مرداد ۱۳۳۴ مقاله ای بعنوان غنی کشمیری بقلم پروفیسور غلام محی الدین خلوت ص. ۵ -



آمده و از غنی محنتی يك لفظ غریبی را که این شاعر محنت نقشین در یکی از اشعار خود بکار برده بود بپرسد. چون به سبزی نورد سپید و نام و نشان غنی را خواستار شد خیلی تعجب کرد که کسی باین نام انجا وجود نداشت. غنی که مرد گوشه گیر بود از اختلاط با مردم و کسب شهرت پرهیز میکرد و همیشه در کنج عزلت مینشست. ازین ناکامی صائب خیلی ملول گشت اما رسته جستجو از دست نداد. نیمه سیم از رسیده بود که غنی. ا عور است دینا برین در کوچه و بازار که میگشت. یا هرا عوری که بر مینخورد میگفت — گر تو ابلیس نه ای چشم چپ کور چراست؟ اکثر به ادشام میندازند و برهنی با او در آویخته و کتکش میزدند اما از این کار دست برنداشت. زاین مصرع را تکرار میکرد زیرا که او را یقین بود که هرگاه غنی این مصرع را بشنود جواب سزاوار و برجسته ای خواهد داد. آخر الامروز یکه از "زینہ کدل" میگذشت عوری را دید — قدم پیش نهاد و مصرع مزبور را با داذ بلند خواند. آن عور تبسمی کرد و فی الفور مصرع ثانی را گفت. — گوه منحور لاف مزین این همه تقدیر خداست. صائب از آن جواب دانست که آن عور غنی است. در بی اساس بودن این داستان هیچ گونه شکي نیست و همین قدر کافی است گفته شود که غنی هر قدر هم گوشه گیر و غیر معروف بوده باشد چون صائب مهمان استاندار کشمیر قصد ملاقات وی را میکرد مسلما احتیاجی به جستجوی در کوچه و بازار نبود. ثانیاً خیلی بعید بنظر میآید که ظفرحان احسن بگذارد میهمان عالیقدر و هنرمند از برای جستجوی مرد دلخواه خود کتک بخورد و حیثیت و آبروی خود استاندار از بین برود. با وجودیکه نه شاگرد او مسلم و نه هیچ يك از تذکره نویسان معاصرو یا متأخر (یا سستانی بندرا بن داس و ابراهیم خلیل که ذکر آنها بالا رفت) به عور بودن غنی اشاره نکرده اند ولی شهادتیکه از اشعار غنی در دست داریم این امر را برای ما کاملاً روشن و واضح کرده است و اینک به نقل بعضی اشعار غنی در این مورد میپردازیم.

آزرده ام ز دیدن مردم عجب مدا

گرا و فتاد مردم چشم از نظر مرا ۴/۷۴

حلل پذیر شد از ضبط گریه نور نگاه

ز آستین گله دارد چراغ دیده ۶ ما ۵/۸۳

- سان اشك شمع از تیره بنصتی  
 ۷/۹۱ گریزان چشم من از رزشتائی است  
 زگریه ام نه همین چشم تر سفید شد است  
 ۴/۱۰۴ کز آب دیده مرا مری سر سفید شد است  
 برنگ آبله پای در سفر مارا  
 ۵/۱۰۴ زشوق صبح وطن چشم تر سفید شد است  
 بچشم خود نتوان دید صبح پیری را  
 ۵/۱۴ خوشم که دیده زمر پیشتر سفید شد است  
 بسکه آزرده ام از دیدن مردم چه عجب  
 ۷/۱۰۵ مردم دیده اگر از نظرم افتاد است  
 چون نامه که مردم بسفید آب نویسنند  
 ۴/۱۱۱ در کاغذ این چشم سفیدم رقی هست  
 از گریه آب تیشه فرهاد ریختم  
 ۲/۱۲۰ چشمی که شد سفید کم از جوی شیرینیت  
 دیده ام از دیدن وضع جهان رنجور شد  
 ۳/۱۵۲ زخم چشمم را سفیدی مرهم کافور شد  
 چشم سفید ماست نمکدان نخوان عشق  
 ۱/۱۸۳ بی مانك چشمی نکند میهمان عشق  
 نقش گنه ز اشك ندامت نگشت محو  
 ۳/۱۹۹ مردم سفید چشم و سیاه است نامه ام

از این اشعار غنی چنین برمیآید که يك چشم غنی بعلت عارضه و صدمه ای معیوب و معلول شده و سفیدی آن بر سیاهی مردمك چشم غالب آمده چشم اربه آب مروارید مبتلا بود چنانکه در این شعر گوید:

چشم سفید زد در اشك مرا بخاك  
 حرفیست اینکه پنبه نگهبان گوهراست

بعلاده گوش دی نیز گران بزو چنانله از این شعر پیدا است.

- رهین منت گوش گران نحویشتم  
کله تایلند نگرورد سخن نمي شنوم ۳/۲۰  
زهودا حوت مردم گوش کردن شد فراموشم  
ز بخشکی مغز سر کردید آخر پنبه در گوشم ۸/۱۸۷  
در خواب من از شور حوادث خفلی نیست  
تا گشت پراز پنبه غنی تکیه گوشم ۴/۱۹۳

### منقصری درباره زندگی غنی

در این مورد هم نمیتوان چیزی از نوشته های تذکره نویسان اخذ کرد. از مطالعه دیوان او چنین برمیآید که غنی از همان عهد طفلی پاسبان گزافه بود و زندگی مرفه و آرامی نداشت. چنانکه گفته است:

معدودم ارزخانه نباشد خبر مرا  
آمد چواشك پیش بطفلي سفر مرا ۲/۷۴

چشم تا داده ام بر خاک غم افتاده ام  
همچو طفل اشك در ایام ماتم زاده ام ۱/۱۹۵  
غنی احتمالاً با پدر خود رابطه خوبی نداشت و پدرش به ادالتفاتی نمیکرد و به همین سبب است که غنی در این شعر اشاره باین امر میکند.

به التفات پدر دل منه که قطره آب

ز چشم ابر چو افتد در یتیم شود ۴/۱۶۰

او تمام زندگی خود را در تنهایی و تجرد بسر برد و بقول شاگردش مسلم "در ترك و تجرید چنان میکرشید که از پیکر هیولایش پرستی استخوانی مانده بود" (۱). هیچ

وقت همسری نگرفت و حبی معاشرت با زنان را مورد تفتیح قرار میداد چنانکه گوید  
هر مرد که با زنان نخواهستن بختیست  
بر عارض خویش قازه از خوراری یست  
بنگربه تر انگشت که در پنجه ۶ دست  
نسبت بهر انگشت فرو تر پنشست  
۴/۲۳  
او تمام زندگی خود را به مجرد گذراند:

چو من به بحر مجرد کس آشنا نبود  
یکی است پیرهن و پوست چون حباب مرا  
۷/۷۶  
ای خوشا حال سبکساری که در راه طلب  
خانه بردوش است و بار خانه اش بردوش نیست  
۶/۱۰۰  
چنان پرورد تجردم بدامان تن آسانی  
که میگردد کبود از کسوت ما را بردوشم  
۱۱/۱۸۷

ادبه عزیزان و وابستگان خود علاقه وافر داشت و از مرگ نا بهنگام بعضی از آنان  
عمیلی افسرده خاطر و ملول میگشت. بار جو دیکه او در اشعارش اسمی از آنان (جز اسم  
غزیزی بنام خورشید) نمیبرد ولی چنان بنظر میآید که فقدان آنان روحیه او را ضعیف  
و قلب حساس و فکر دراک او را پراز غم و الم کرده بود. مرگ آنان او را به این دنیا  
کاملاً بد بین کرده و او بر فوت آنان اشک تحسر میرینمت چنانکه گوید: (۱)

زنده در گورم اگر گردش افلاک کند  
به که در مرگ عزیزان بسرم خاک کند  
میکنم گریه ز آلودگی دامن خویش  
اشک تا دامن آلوده من پاک کند  
پاده ۶ عیش نشوید زدلم گرد ملال  
خویش را گرمم افلاک ته خاک کند



هر که چون گورزند خنده به ماتم زندگان  
چشم دارم که فلک دردهنش خاک کند  
آشیان بندی بلبل به گاستان بیجاست  
مگراز صحن چمن خار و خسبی پاک کند

و اینک ربا عیاتی که به رثاء خورشید نورشته است.

چون در غم خورشید فغان برخیزد  
هر کس شنود از دل و جان برخیزد  
بر تربت از دیده میریزم آب  
شاید که از این خواب گران برخیزد

۵/۲۳۲

از مردن خورشید جگرها خون شد  
درد دل مانعسته دلان افزون شد  
آسان نبود نراق اسباب کمال  
هم خاک نشین در غم افلاطون شد

۵/۲۳۴

از رباعی رثائی که در زیر نگاهشته میشود اسم متوفی معلوم نمیشود ولی روشن  
است که غنی او را بسیار دوست داشته و در تربیت و پرورش او زحمتهای کشیده آرزو  
و تمنای زیاد از او بدل میبرد رانید -

از مردن تر حاصل عمرم تباه شد  
چیزی که صرف گریه نشد خرج آه شد  
می آمدم که تنگ در آغوش گیر مت  
نگ - مزار توام سنگ راه شد

۱/۲۳۳

داین رباعی را برای تسلیت کسی گفته

ای در غم نوردیده چشت نمناک  
یعقوب صفت جامهء صبر صد چاک

در ماتم فرزند مریز اشك بنخالک

صد طفل مکن برای يك طفل هلاك ۴/۲۳۷

غني بیشتر زندگي خود را در کشمير گذرانید و بر خلاف گفته های تذکره نویسان مدتي خارج از کشمير نیز به مسافرت پرداخت که ذکر آن بعداً خواهد آمد. زندگي غني در کشمير خیلی فقیرانه و بی ساز و برگ بود. او در خانه محقری واقع در محله راجوری کدل شهر سری نگر منزل داشت. دکتر صوفي عکس این منزل را در جلد دوم کشمير مقابل صفحه ۳۶۴ چاپ کرده و اداره تحقیقات کتابخانه و موزه حکومت استان جمر و کشمير در نامه ای بعنوان نویسنده که ذکر آن در بالا رفت تصدیق این امر نموده است. غني در دیوان خود اشاراتی به خانه و زندگي خود میکند که در اینجا بدرج بعضي از آنها میپردازیم.

از رباعي زیر چنین معلوم میشود که خانه غني نزدیک نهري (۱) واقع و سيل آب همراه آن را تهدید میکرد.

سيل است ز شوق کلبه ام گرم شتاب

آرام بباد داده اين خانه خراب

تا بربل کشتيم زند بوسه هنوز

میگردد آب در دهان گرداب ۳/۲۲۷

خانه غني خیلی محقر بود.

تنگ و تاریک است همچون غمه ني خانه ام

رنخه ۶ دیوار باشد روزن کاشانه ام ۳/۱۸۸

کلبه ام را طاقت بارگران بام نیست

چون کمان بیرون کنم از خانه چوب تیر را ۵/۸۹

---

(۱) نهري باسم مارمن شاخه ای از نهر دل می باشد و بر فراز آن ۱۴ پل واقع است که یکی از آنها راجوری کدل است (کدل بزبان کشمیری پل را گویند) تاریخ حسن جلد اول ص ۳۱۴

خانه ام را عاقبت گزیدید بام و در یکی  
 ۴/۱۶۹ بسکه همچو مور گشتم پایمان روزگار  
 دیوار در شکسته بود خانه ۶ مرا  
 ۲/۲۰۱ رنگش مگر ز رنگ رخ خویش ریختم  
 دیوار در خانه ۶ ما گرچه ز هم ریخت  
 ۲/۲۴۴ صد شکر که در خانه ۶ ما نیست غباری  
 فقر و بی سرو سامانی از در دیوار پیدا بود -

گشته تا باد خزان پرده در خانه ۶ ما  
 ۷/۱۲۰ کاغذ روزن ما کاغذ بادی شده است  
 مرا بخانه سفالی زبینرایی نیست  
 ۸/۱۱۲ خوشم که در کف من کاسه ۶ گدائی نیست  
 خانه ما زیر بار منت نقاش نیست  
 ۸/۷۴ نیست نقشی پیش ما خوشتر ز نقش بوریا  
 از مال دنیا چیزی جز این خانه محقر نداشت "راز اسباب این جهانش کاغذی و تلمدانی"  
 چون نیست بجز خانه مرا هیچ متاعی  
 ۵/۱۹۲ عییم نتوان کرد اگر خانه بدوشم  
 تمام عمر در فقر و بیچارگی بسر برد و خوشی و خوشبختی هیچگاه در خانه اش را نکوبید.  
 بکام دل ندیدم جمیع اسباب معیشت را  
 ۹/۱۳۵ که آب دانه ام چون آسیا زهم جدا باشد  
 پیوسته کیسه ۶ ما همچو حباب خالی است  
 ۵/۱۶ ما را درم چو ماهی جزو بدن ننگردد  
 روز خوش در زندگی هرگز نصیب ما نشد  
 ۸/۱۶۹ عمر در ماتم بسر بردیم چون شمع مزار  
 بسکه کوتاه است دست از دامن دولت مرا  
 ۳/۱۶۹ جامه ۶ بی آستین پوشیده ام فانوس دار

شمع فانوس نیم لیک زبی سامانی

غیردیوار سرا پیرهنی نیست — ۴/۸۶

در بالاخره

آسودگی بگوشه هستی ندیده ایم

جان داده ایم و کنج مزاری خریده ایم ۳/۱۹۲

### مسافرت

موضوع مسافرت غنی خارج از سرزمین کشمیر مورد اختلاف نظر تذکره نویسان متأخرو دانش پژوهان عصر حاضر میباشد. تذکره نویسان معاصر غنی و همچنین شاگرد او مسلم مطلبی در این باب ننوشته اند ولی مولفین سفینه خوشگو (۱) و مآثر الکرام (۲) و شمع انجمن (۳) متفقند که غنی پاز وطن بیرون نگذاشت و مادام العمر در کشمیر بسربرد. ولی وقتی باقوال شاعر مراجعه میکنیم میبینیم که او چندین بار بمسافرت پرداخت ولی باستثنای مسافرتی که بهند نمود در باره مسافرتهاى دیگرش هیچگونه اطلاعی در دست نیست. او در طفولیت خانه را ترک کرده بود و سپس رنج غربت و دوری از وطن را بسیار چشید و آن را در اشعار خود بیان کرده است.

گرد غربت برجبین داریم همچو گرد باد

تا هوای هرزه گردی بر سر ما خانه ساخت ۶/۱۲۱

رفت عمرم در غریبی بر بساط دوزگار

گرچه همچون مهره شطرنج دارم خانه ها ۸/۶۲

خواندم تمام صفحه گیتی چو آفتاب

بیهوده در قلمرو عالم نگشته ام ۲/۱۸۹

---

(۱) سفینه خوشگو ذکر غنی

(۲) مآثر الکرام ص ۱۰۳

(۳) شمع انجمن ص ۳۳۹



بسان مهره تسبیح در سیر و سکون دایم  
بدست دیگری باشد عنان اختیار من

۳/۲۱۲

چنان گردید دامگیر گرد غربتم طاهر

که ریگ شیشه ساعت بود خاک مزار من

۴/۲۱۲

او درین مسافرتها هرگز از یاد وطن عزیز غافل نبود شوق بازگشت بوطن همواره  
قلبش را ببرزه در میآورد -

بسکه شد زنجیر پایم رشته حب الوطن

۹/۷۴

در سفر دایم چو سوزن چشم دارم در قفا

یرنگ ابله پای در سفر مـا را

۵/۱۰۴

ز شوق صبح وطن چشم تر سفید شد است

در سفر هر هم غم وطن است

۱۲/۱۸۷

گل با خار چید ا را ما نم

خنده ام در کمین پرداز است

۱۳/۱۸۷

کبک شهباز دده را ما نم

تنها رباعی که تا حدی اطلاعی درباره محل مسافرت بماید هدایت است:

کردست هوای هند دلگیر مرا

ای بنعت رسان بباغ کشمیر مرا

گشتم ز حرارت غریبی بیتاب

۲/۲۲۵

از صبح وطن بده طبا شیر مرا

و تنها بخاطر مسافرت هند در این بیت همایان است:

هست میل خوردن پان گلرخان هند را

۱۲/۹۱

عاشقان گوئی که از خون خورش دادند آب

## آغاز شاعری و تنخلص

تنخلص شاعر ما تذکره نویسان را به اشتباه انداخته و آنان تصور کرده اند که کلمه غنی که بمساب ابجد برابر با ۱۰۶۰ می باشد تاریخ آغاز شاعری اوست. اولین کسی که این موضوع را مطرح کرد معاصران محمد افضل سرخوش مولف کلمات الشعراء است. (۱) و مینویسد: "غنی تاریخ شعر گفتن و تنخلص یافتن اوست" (۱) عده دیگری چون خواجه اعظم (۲) و پیر حسن شاه (۳) نیز همین عقیده را اظهار داشته بنقل عین جملات کلمات الشعراء ۴ پرداخته اند بدون اینکه اسم آنرا ببرند ولی مولفین سفینه خورشگور (۴) و صفح ابراهیم (۵) اسم و قول کلمات الشعراء را ذکر نموده اند. گروه دیگر از محمد طاهر نصر آبادی تبعیت کرده اند و عقیده او را دایر بر اینکه "در کمال بی تعلقی بوده چشم بر زخار دنیای که در نظر عارف قدر پر کاهی ندارد و نگشرد بعلت آن غنی مضوی هم بوده" (۶) قبول داشته بالفاظ دیگر تکرار نموده اند چنانکه در مآثر الکرام آمده: غنی بغنای طبیعی مجبول بود و با وصف بیدستگاهی بحضور خاطر بسر میبرد. از اینجا است که غنی تنخلص میکند" (۷) صاحب شمع انجمن عین الفاظ مآثر الکرام را تکرار میکند (۸) و مولانا قدرت الله گوید:

"با وجود بی برگ و نوائی بکمال استغنا و جمعیت خاطر میگذرانید و تنخلص غنی برنام نامیش زیبا گردید" (۹). بادر نظر داشتن اخلاق و خصوصیات فکری را حصول زندگی شاعر عقیده گروه دوم یعنی متابعین طاهر نصر آبادی کاملاً درست و قابل قبول بنظر می آید. عقیده گروه اول چون با تناقضات زیاد همراه است بنابراین

- |                          |                           |
|--------------------------|---------------------------|
| (۱) کلمات الشعراء ص ۸۳   | (۲) واقعات کشمیر ص ۱۷۱    |
| (۳) تاریخ حسن جلد ۴ ص ۱۹ | (۴) سفینه خورشگور ذکر غنی |
| (۵) صفح ابراهیم ذکر غنی  | (۶) تذکره نصر آبادی ص ۴۴۵ |
| (۷) مآثر الکرام ص ۱۰۳    | (۸) شمع انجمن ص ۳۳۹       |
| (۹) نتایج الافکار ص ۵۱۲  |                           |

بتجزیه و تحلیل و تردید آن میپردازیم. نخست اینکه اگر عقیده محمد افضل سرخوش و پیروان او را قبول کنیم چنین برمیآید که غنی در سال ۱۰۶۰ شروع به شعر گفتن کرد در صورتیکه قبلاً در مورد تاریخ ولادت غنی و استاد وی شیخ فانی گفته آمد که غنی در سال ۱۰۴۲ موقعیکه صائب بکشمیر آمد شاعری بنام و معروفی بود بنا براین ادعای سرخوش که غنی در سال ۱۰۶۰ شروع به شعر گفتن کرد بی اساس است. دلیل دوم این امر که غنی قبل از سال مذکور شعر میگفت این بیت ارست که گوید -

گلشن کشمیر را امسال شادابی کم است

گر گل ابر نمایان است آن هم بی نم است

از بدنهای در هوای گرم میجو شد عرق

گر بود نالک (طوبت همی نالک آدم است ۶/۹۴ و ۷

و این اشاره ایست به قحط و خشکسالی فوق العاده ای که در سال ۱۰۵۷ در عهد سلطنت شاه جهان و استانداری تربیت خان در کشمیر بوقوع پیوسته (۱). دلیل سوم اینکه بقول تذکره نویسان غنی با محمد جان قدسی و محمد قلی سلیم و ابوطالب کلیم و میر الهی و میرزا صائب در کشمیر صحبتها داشت و بشاعره میپرداخت. بنا براین اگر غنی قبل از ۱۰۶۰ شعر نمیگفت امکان نداشت با قدسی و سلیم که در سالها ۱۰۵۶ و ۱۰۵۷ فوت کردند مجالستی داشته باشد و ازین جهت کاملاً روشن است که از کلامه غنی تاریخ ابتدای شعر گوئی و بر نمیآید بلکه شاعر ما این تخلص را بنابه "کمال بی تعلقی بازخارفت دنیا" و "غنا ی طبیعی" برای خود انتخاب کرده بود و واقعاً این تخلص "بر نام نامیش زیبا گردید." شاعر ما غیر از غنی اسم خود را نیز در بعضی جاها بجای تخلص آورده است و این از تمام اشعاریکه تا امروز به ما رسیده فقط در جای چشم میخورد. جای گوید :

بسان مهره تسبیح در سیر و سکون دایم

بدست دیگری باشد عنان اختیار من

چنان گردیده دامگیر گرد غربتم طا هر

که ریگ شیشه ساعت بود نالک مزار من ۳/۲۱۲ و ۴

و بجای دیگر که اسمش را بجای تخلص آورده قطعه ایست که در رثای میرالهی شاعر  
و برای تاریخ وفات او گفته و آن چنان است:

نیست دور از اثر صحبت او      که لب گور در آید به سخن  
بزرگ خاک وی ارباب زمان      جامه پرشیده سیه چون سوسن

گفت تاریخ وفاتش طا هر

برد الهی ز جهان گوی سخن      ص ۲۴۹

این قطعه تاریخ باعث اشتباه بعضی نویسندگان شده است و آنان از این قطعه  
نتیجه گرفته اند که شاعر ما قبل از سال ۱۰۶۰ طاهر تخلص میکرد و بعداً "آخر تغییر داده  
غنی اختیار نمود و علت این اشتباه آنست که آنان از مصرع "برد الهی ز جهان گوی  
سخن" سال وفات میرالهی را ۱۰۵۲ در آورده اند و نه ۱۰۶۴ و بدون شك ۱۰۵۲  
غلط است و حتما در حساب اعداد اشتباهی رخ داده است. شیخ اکرام الحق در شعر العجم  
فی الهند (۱) و دکتر محمد ظفر خان در مجله هلال (۲) همین نظریه را اظهار کرده اند  
ولی عقیده نگارنده این است که شاعر ما فقط غنی تخلص میکرد و اسم خود را بحیلی  
بندرت و فقط در مورد ضرورت شعری بجای تخلص بکار میبرد اگر او طاهر هم تخلص  
میکرد اشعار بیشتر بآ آن تخلص بدست ما میرسید.

### معاصران غنی

#### امراء و استانداران کشمیر

استانداران معروف که در عهد شاه جهان و سپس در زمان ادرنگ زیب  
عالمگیر تا سال وفات شاعر ما از طرف حکومت مرکزی بکشمیر فرستاده شدند  
عبارتند از ظفر خان احسن و اسلام خان و سیف خان. از این سه تن ظفر خان احسن

---

(۱) شعر العجم فی الهند - شیخ اکرام الحق - ملتان ۱۹۶۱ ص ۷۲

(۲) هلال - تیر ماه ۱۳۴۲ مقاله ۶ بعنوان غنی کشمیری از دکتر محمد ظفر خان



از سال ۱۰۴۲ تا ۱۰۴۹ و از ۱۰۵۳ تا ۱۰۵۷ هجری یعنی دو بار و اسلام خان از ۱۰۷۲ تا ۱۰۷۳ و سیف خان از ۱۰۷۵ تا ۱۰۷۸ و بار درم از ۱۰۷۹ تا ۱۰۸۲ هجری استانداری این ناحیه را بعهده داشت.

باتفاق تمام تذکره نویسان و صاحب نظران غنی کشمیری مدیحه سرار قصیده گو نبود بلکه مردی گوشه نشین و عزلت جو بوده است هیچوقت به تعریف و توصیف امیر یا حاکمی پرداخته و به دربار هیچ يك از پادشاهان وقت و یا استانداران معاصر پانگداشته بنابراین نسبتاً گمنام باقی مانده است. در مورد روابط او با این سه تن استاندار معروف اطلاعات کافی بدست مانیا مده است. در تذکره های معاصر و متأخر مطالبی درباره روابط غنی با ظفرخان احسن استاندار معروف کشمیر ملاحظه نمی شود و با وجودیکه این استاندار از جمله اشخاص سخن سنج و سخن گوی بشمار میرود و نقش مهمی در پیشرفت و توسعه شعر و ادب در کشمیر داشت ولی ناچیزی جز اینکه شاید غنی نیز بعضی اوقات در مشاعره های که این استاندار ترتیب میداد حضور بهم میسرانید نمیدانیم و بنا بر این از بیان ترجمه احوال این استاندار معروف که ممدوح صائب تبریزی است و در سال ۱۰۷۳ در لاهور در گذشت - خودداری میکنیم و به اسلام خان میپردازیم.

### اسلام خان

نام اصلی او میرضیاء الدین حسین و از بدعشان است. او از ایام شهزادگی اورنگ زیب عالمگیر در خدمت او بسر میبرد، در جنگهای بین پسران شاه جهان برای حصول تخت و تاج هندوستان خدمات شایانی انجام داد و جسونت سنگ و شاه شجاع را از میدان کارزار مجبور به فرار نموده به دریانت لقب همت خان و سپس اسلام خان موفق گردید. بعد از مدت دو سال سوء تفاهمی بین اسلام خان و پادشاه اورنگ زیب ایجاد شد و بدین سبب برای مدتی از منصب و مقام خود محزول بماند. ولی زود این سوء تفاهم رفع و در سال چهارم جلوس عالمگیر (۱) یعنی در سنه ۱۰۷۲ با استانداری کشمیر نایل آمد. بقول پیر حسن شاه "در رفاه و امنیت

(۱) حاشیه در صفحه بعد)

رعیت و ترویج اسلام و تعظیم علماء و تکریم فضلا بنحوی بی پرداخت و مسجد عالی  
 که از تغییرات سلطان علیشاه برادر سلطان زین العابدین منهدم شده بود  
 مجدداً بکمال زینت و متانت آراست ..... طبعی موزون داشت و والا تخلص  
 میکرد (۱) این رباعی ازوست .

بی ترشام غم پرورز ما شبیخون میزند  
 مردم پشیم زگریه غوطه در خون میخورد  
 وسعتی پیدا کن ای صحرا که امشب در غمش

لشکر آه از دل من خیمه بیرون میزند (۲)

در زمان استانداری ادیو که در رنگ زیب بسیر کشمیر آمد ولی زود ببه  
 دارالسلطنه ۴ دهلی برگشت سپس اسلام خان تغییر ماموریت پیدا کرد و با ارتقاء  
 مراتب به استانداری اکبر آباد مقرر شد ولی پس از یکماه رسیدن به آنجا فوت کرد.<sup>(۳)</sup>  
 غشی کشمیری در این قطعه تاریخ فوتش بیان داشته است.

حیف کز فوت قدوده ۶ امراء	به سپر داغ شدن صیاب سیاه
تا کند فتح ملک باقی را	رحمت بیرون کشید زین خرگاه
دور از آن آفتاب اوج کمال	مردمیک شد زگریه ابر سیاه
جسته از بسکه برق آه از دل	خرمن ماه مانده یک پرگاه
آنکه داغ اند ماه تا ماهی	همه آزاده دل گدا و شاه
شد نفس ناله در گلو مارا	همچو شی زین مصیبت جانگاه

(هاشیه از صفحه قبل)

(۱) مآثر الامراء جلد دوم تألیف نواب صمصام الدوله شاهنواز خان چاپ

کلکته سال ۱۸۸۸ ص ۲۱۷

(۱) تاریخ حسن جلد دوم ص ۵۳۷

(۲) واقعات کشمیر ص ۱۶۴

(۳) مآثر الامراء ص

همچو اوراق گل بدست صبا	لخت های دل است در کف آه
همتش داشت رتبه عالی	بود والا به خلقت اوزین راه
همه کردند فکر تاریخی	از پیری فوت آن مقرب شاه
جست این مصرع از زبان غنی	مرد اسلام خان والا جباه (۱)

### سیف خان

نام اصلی او میرزا سیف الدین محمود معروف به فقیرالله بدخشانی بود. پدرش تربیت خان در خدمت شاه جهانی بود (۲) او در مرتبه به استانداری کشمیر گمارده شد. یکی در سال ۱۰۷۵ هجری و بار دوم در سال ۱۰۷۹ هجری - بقول پیر حسن شاه بسیار مهیب و نساق بود . . . . جفا پیشگان را همچنان نزلزل انداخت که سرموی بکسی خیانت و آزار نپذیرسید - اعیان شهر و منصبداران دهر از خوف او می لرزید (۳) در آن زمان اختلات کوچکی باعث جنگ و کشتار بین شیعه و سنی در کشمیر گردید و چون قضیه بخرنج شد او سرداران هردو فرقه را بدلهلی فرستاد و آنجا قاضی عسکر حسین ملاک ثابت سردار شیعه را مقصر دانسته بقتل او فتوی داد و شیعیان در رشای او این بیت گفتند:

شد از ظلم و بیداد قوم یزید      حسین ابن حیدر دوباره شهید

سیف خان در تزئین و آبادانی کشمیر سعی بسیار نمود. محمد طاهر نصر آبادی در تذکره ۶ خود نوشته است: "از صحیح القولی مسموع شد که پادشاه والا جاه هندوستان به سیف خان حاکم کشمیر نوشت که او را (غنی کشمیری) روانه پایتخت نماید. سیف خان او را طلبیده تکلیف رفتن به هند نمود و او را با نموده گفت که عرض کنید که دیوانه است - خان گفت عاقلی را چون دیوانه بگویم. او فی الفور گریبان خود

(۱) ص ۲۵۰ دیوان غنی

(۲) مآثر الامراء جلد دوم از ص ۴۷۹ تا ۴۸۵

(۳) تاریخ حسن جلد دوم ص ۵۳۹

را دریده دیرانه دارر دانه بخانه شد. بعد از سه روز فوت شد (۱).“ درباره صحت و یا نادرست بودن این حکایت جای دیگر بحث خواهد شد.

سیف خان در سال ۱۰۹۵ فوت کرد. “قابلیت و مساس شعرو سخن داشت. ناصرعلی با همه آزادی و استغنا مدتها به هم صحبتی و شیفتگی داشت. . . . . در فن راگ و نغمه بسیار ماهر بود. رساله ۶ مسمی به راگ در پن یا فوائد دیگر در تقسیم و فوائد آن تألیف کرد.” (۲)

### عنایت خان آشنا

نامش میرزا محمد طاهر و پسر احسن است. در ایام استانداری پدر خود در کشمیر بود و با سخن، سنجان و سخن گویان صحبتها داشت و خود نیز صاحب طبع موزون بود و آشنا تخلص میکرد. در عهد شاه جهانی بمناصب مختلف مقرر گشت. گویند شاه جهان عنایت خان را برای تفتیش احوال سرمد شهید که بین مردم به کشف و کرامات شهرت پیدا کرده بود فرستاد چون عنایت خان به سرمد مراجعه کرد آنجا چیزی جز برهنگی ندید و گذارش ماموریت خود را باین بیت پیش پادشاه گزراید:

بر سرمد برهنه کرامات تهمت است

کشفی که ظاهراست از کشف عورت است (۳)

بندرا بن داس درباره او گوید “جوانی دلچسپ و در کمال قابلیت و فهمیدگی بود. . . . . غایبانه یا نصرآبادی آشنا شده راه خط و کتابت میداشت. . . . . وقایع سی ساله شاه جهان در نشر از ملا حمید و دیگران فصیحتر نوشته. . . . . صاحب دیوان ضحیم و سه مثنوی است (۴). تذکره مرآة النحیل گوید: عنایت خان پسر

---

(۱) تذکره نصرآبادی ص ۴۴۵ - ۴۴۶ (۲) مآثر الامرا جلد دوم ص ۴۷۹ - ۴۸۵

(۳) سفینه خوش گوئسعه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ذکر آشنا -

(۴) ایضا



ظفرخان ناظم صربیه کشمیر دعوی کرد که شعری که از يك مرتبه خواندن یا شنیدن بفهم من در نیاید بی معنی است چون غنی شنید این دعوی از وی پسندید و گفت تا حال اعتمادی بر شعر فہمی عنایت خان داشتم امروز آن اعتماد برعاست و بعد از آن هیچگاه با عنان مذکور ملاقات نکرد. (۱) از جمله آخر چنین بر میآید کہ غنی و آشنا قبلاً هم صحبت بودند ولی آشنا طرز کلام را یہام شاعرانہ غنی را نمیپسندید و این اظهار نظر موجب رنجش شاعر ما گردید. دکتر تیکو در بارہ او چنین نوشته است :  
 "آنچه مسلم است غنی و آشنا با ہم رابطہ خوبی نداشتند زیرا غنی اہل تسنن و آشنا شیخہ بود و علاوہ بر آن آشنا روش فکری فانی استاد غنی را نمیپسندید بطوریکہ در اشعارش بآن اشارہ کردہ است

ما را بقا پسند فتاد ست آشنا حظی ز شیخ محسن فانی نمیکنیم (۲)  
 در آخر عمر ترک ملازمت کردہ بہ کشمیر رفت و ہما نجا در سال ۱۰۷۷ بدرود حیات گفت .

#### شاعران معاصر غنی در ہند و کشمیر

شعرائیکہ در عہد شاعر ما در ہند و کشمیر میزیستہ اند دو دستہ میباشد. دستہ اول شعرای معروف کہ عبارتند از صائب تبریزی، قدسی مشہدی، علی قلی سلیم، ابوطالب کلیم و محسن فانی. دستہ دوم شعرای کہ دارای معروفیت کمتر هستند و عبارتند از میرالہی - طغرای مشہدی - ملاشیدا - اسلم سالم - محمد رفیع منشی - محمد علی ماهر - میر معز موسریخان و محمد افضل سرخوش وغیرہ. مادر اینجا فقط بزرگ شعرائی میپردازیم کہ با شاعر ما رابطہ ای و یا مشاعرہ و مجالستی داشتہ اند و آنان بدین قرار اند :

#### میرزا صائب تبریزی

میرزا محمد علی صائب از شعرای معروف قرن یازدہم ایران و ہند میباشد.

(۱) مرآۃ الخیال ص ۱۶۲ (۲) شعرای فارسی زبان کشمیر ص ۷۷

در عهد جوانی بنا بر عللی از وطن خود بسوی هند رهسپار گردید. در راه بشهر کابل رسید و آنجا ظفرخان احسن که به نیابت پدرش خواجه ابوالحسن تربتی ناظم کابل بود ملاقات و شیفته حسن خلق او شده همانجا ماند. سپس در سال ۱۰۳۹ یا ظفرخان در رکاب شاه جهان پادشاه عازم دکن گردید. چون ظفرخان به استانداری کشمیر گمارده شد صائب نیز بسیر این سرزمین جنت نظیر همراه شد و بعد از اقامت کوتاه بایران بازگشت. صائب تبریزی قصایدی در مدح شاه جهان - ظفرخان احسن - ابوالحسن تربتی و امراء دیگر نوشته است. چون به ایران رسید حیثیت و مقام بلندی بدست آورد. در سال ۱۰۸۷ در اصفهان چشم از جهان پرشید. هنگامیکه صائب به کشمیر رسید آن سرزمین مرکز شعر و ادب بود و مشاعره هائیکه به همت ظفرخان احسن ترتیب داده میشد موجب تشویق شعراء میگردد. در اینجا صائب با غنی کشمیری که شهرت او را در هند شنیده بود ملاقات کرد. در مورد این ملاقات تذکره نویسان داستانهای نوشته اند که باور کردن آن مشکل بنظر میآید: یکی از آن داستانها همان است که آنرا درباره امور بودن غنی قبل از ذکر کرده ایم. داستان دیگر که مولف تذکره حسینی نقل کرده در اینجا آورده میشود: "گویند میرزا صائب این مطلع او را شنیده عزم کشمیر نمود:

موی میان تو شده کرااله پن کرد جدا کاسه ۶ سرها ز تن

و دریافته پرسید که کراالین مگر نام رشته ایست که کوزه گران کاسه را از چرخ بدر جدا سازند گفت بلی - باز غنی دیوان خود را که از لك (صد هزار) بیت برگزیده و هزار بیت بیانی نگاهداشته و باقی را به آب داد و اد پیش میرزا گذاشت میرزا از مطالعه او بخایت محظوظ شد و محصورا "براین بیت حسرتها خورد و گفت کاش اینهمه که در تمام عمر خود گفته ام باین کشمیری میدادند و این يك بیت بمن میدادند و آن اینست.

حسن سبزی بخط سبز مرا کرد اسیر دام همرنگ زمین بود گرفتار شدم

صاحب بستان بی خزان داستان ملاقات غنی و صائب را اینطور بیان میکند: "گویند میرزا صائب بر این بیت او:

حسن سبزی بخط سبز مرا کرد اسیر دام همرنگ زمین بود گرفتار شدم  
و جد کرد و حظ دانی برداشت و با اراده آن که این بیت در عوض جمیع اشعار خود  
بگیرد و بنام خود مشهور کند بکشمیر رفت - تضار او قضا کرده بود. حسرت بخورده  
گفت. حیف که همچو شعر در قسمت کشمیری شده" (۱) صرف نظر از صحت و سقم  
این داستانها میتوان گفت که صائب در مدت اقامت کشمیر با غنی ملاقات و صحبتها  
داشت و اشعار او را میپسندید - این امر مورد قبول عده زیادی (از تذکره نویسان میباشد  
که از جمله میتراون مولفین مآثر الکرام (۲) - شمع انجمن (۳) - ریاض الشعراء (۴) -  
سفینه خوشگو (۵) - مخزن الغرایب (۶) و صفح ابراهیم (۷) را نامبرد - دکتر صوفی  
دو مثال بدیهه گوئی غنی را بیان کرده است. یکی اینکه صائب در بیاض خود این  
مصرع نوشت: که از لباس تو بوی کباب میآید و چون این مصرع برای غنی خوانده  
شد او فی البدیهه گفت:

کدام سوخته جان دست زد بدامانت

که از لباس تو بوی کباب میآید

و دیگری را بقول علامه محمد اقبال بیان میکند. روزی صائب این شعر را گفت:

سیه چوری (۸) بدست آن نگار نازنین دیدم

به شاخ صندلی پیچیده مار عنبرین دیدم

و غنی همین مضمون را چنین گفت:

سیه چوری بدست آن نگاری به شاخ صندلی پیچیده ماری (۹)

(۱) رک به ص ۴۵ دیوان غنی - سرینگر ۱۹۶۴ (۲) مآثر الکرام ص ۱۰۳ (۳) شمع انجمن ص ۴۸

(۴) ریاض الشعراء ص ۵۲ (۵) سفینه خوشگو ذکر غنی

(۶) مخزن الغرایب ص ۲۸۶ (۷) صفح ابراهیم صحیفه المغین ذکر غنی

(۸) التگورا بزبان هندی چوری میگویند. (۹) Kashir Vol II p.45I

غلام محي الدين خلوت در مقاله ايکه در مجله هلال منتشر شده است درباره  
 مسابقه شعری غني و صائب مینویسد: "روزی به کشتی نشسته سوی نشاط باغ  
 میرفتند. زن هندوئی را که به حسن و جمال رقیب مهر و ماه بود کنار دریاچه دیدند  
 که به تبعیت از رسوم مذهبی خود دست به گل آلوده کرده بود - صائب و غني  
 هر دو از نظاره جمال آن سر و لب جویبار بیتاب شدند - صائب بر سبیل  
 ارتجال گفت:

دست آلوده به گل ای ماه همچون آفتاب

غني في البدیهه مصرع ثانی آنرا گفت که:

شد مرا درد زبان یالیتنی کنت تراب

صائب برخاست و چشم و ریش بوسید و گفت: "ترگوی سبقت از ایرانیان  
 برده ای" (۱) از قول تذکره نویسان این هم برمیآید که صائب دو بیت  
 غني را انتخاب کرده در بیاض خود درج نمود (۲) همچنین او غزلی بر غزل غني سرود  
 چنانکه گوید:

این جواب آن غزل صائب که میگوید غني

یا دایا میکه دیگ شوق ما سرپرش داشت (۳)

ولی باید متذکر گردید که هیچکدام از ابیات یا غزلی که ذکر آن به بیان آمد  
 در دیوان غني و یا در دیوان صائب تبریزی پیدا نمیشود باید آنها را از جمله اشعار  
 گم شده ای پنداشت که فقط در تذکره ها باقی است.

### ابو طالب کلیم

ابو طالب اهل کاشان بود. در عهد حکومت جهانگیر برای اولین بار وارد  
 هند گردید ولی نتوانست موفقیت شایانی بدست آورد - در سال ۱۰۲۸ با سیران

(۱) هلال مرداد ۱۳۳۴ ص ۵۰ - ۵۱ (۲) صفح ابراهیم

(۳) شعر العجم فخر داعی جلد سوم ص ۱۶۳



مراجعت نمود بعد از مدتی بهندستان بازگشت و بعد از طالب آملی ملک الشعراء  
 شاه جهان بوی تفویض گردید. از چندین قصیده خوب در مدح شاه جهان و امراء  
 دیگر سروده جایزه ها و صلوات گرانقدر بدست آورد. در سال ۱۰۴۹ در موکب ملوکانه  
 رهسپار کشمیر گردید و چون هوای آندیا را موافق نداد، او خود دید با اجازه پادشاه در  
 آنجا مسکن گزید و در همانجا بسال ۱۰۶۱ بدرود حیات گفت. شاعر ما با کلیم در ایست  
 دوستانه و صمیمانه ای داشت. چون چشم از جهان بریست غنی قطعه تاریخ  
 و رشاعیه برای او سرود و از آن معلوم میشود که غنی تا چه اندازه کلیم را دوست داشت  
 و کلام او را میسترد و آن قطعه این است (۱)

طالبا آن بلبیل باغ نعیم	حیف کز دیوار این گلشن پرید
بی عصا طی کرد این ره را کلیم	رفت و آخر نامه را از دست داد
شد سخن از مردن طالب یتیم	اشک حسرت چون نمیرزد قلم
چون زبان خامه میگردد دونیم	هر دم از شوقش دل اهل سخن
حاك بر سر کرد قدسی و سلیم	عمرها در یاد او زیر زمین
گشته اند این هر سه در یکجا مقیم	عاقبت از اشتیاق يك دگر

گفت تاریخ وفات او غنی

طور معنی بود روشن از کلیم - ۱۰۶۱ هجری

### ملا محسن فانی

مختصری از شرح حال او در ذکر تحصیلات غنی قبلاً بیان کرده ایم - او تنها کسی  
 است که تذکره نویسان و مسلم شاگرد و گرد آورنده اشعار غنی او را استاد شاعر ما گفته  
 اند - ملا محسن فانی از مریدان ملا شاه بدخشی و دوستان دارا شکوه بود. او طرز فکر  
 دارا شکوه را میپسندید و مشرب صلح کل را مراعات می نمود کتاب دبستان مذاهب را  
 تالیف او دانسته اند و منظور اصلی وی از نگارش این کتاب فهمانیدن این حقیقت

است که تمام مذاهب دنیا بریک اصل که همان حق و حقیقت باشد استوارند و  
 فرقی بین پیروان مذاهب مختلف نیست در صحف ابراهیم آمده که چون اورنگزیب  
 در سنه ۱۰۷۵ بکشمیر مسافرت نمود ملا محسن فانی را بحضور خواند و خلعت و مبلغ  
 دوهزار روپیه اعطا فرمود (۱). وی در سال ۱۰۸۲ بدرود حیات گفت.

### میر الهی

میر الهی از شعرای محدودیست که غنی کشمیری بآنان ارادت میورزید و به  
 مرگ آنان قطعه ای سروده است. میر الهی از سادات اسدآباد همدان بود — در  
 عهد جهانگیر بهند آمد و مورد عنایات پادشاهی گردید. صاحب واقعات کشمیر گوید:  
 "چون خلعت صوبه داری بظفرخان عطا شد؛ شاه جهان پادشاه در دیوان فرمود  
 که از ظفرخان ضامن بگیرند که سکنه کشمیر را از خود راضی بدارد — میر الهی حاضر  
 بود، بدیهه بعرض رسانید:

مصرح ه: خدا ضامن رسول و چاریارش

پادشاه محظوظ شد و ظفرخان عرض کرد که حکم شود که میر الهی رفیق و امین  
 باشد، منظور شد. با ظفرخان در کشمیر آمد. (۲) و همین جا چشم از جهان بر بست.  
 غنی قطعه تاریخ وفات او را نوشت که از آن سال وفات او ۱۰۶۴ در میاید. قطعه  
 این است (۳):

نیست دور از اثر صحبت او	که لب گور در آید به سخن
بر سر خاک وی ارباب زمان	جامه پوشیده سیه چون سوسن
گفت تاریخ وفاتش طا هر	بدر الهی ز جهان گوی سخن

(۱) صحف ابراهیم ذکر محسن فانی صحیفه الفاء

(۲) واقعات کشمیر ص ۱۵۳

(۳) دیوان غنی ص ۲۴۹

## طغرای مشهدی

برخلاف کسانی که ماتاکنون درباره آنان صحبت کردیم طغرای مشهدی تنها کسی است که شاعرما او را به بدی یاد کرده است قبل از اینکه بقول شاعر خود بپردازیم باید بطور مختصر از احوال و افکار طغرای مشهدی اطلاع حاصل کنیم - نام او علی ابراهیم خان است. گاهی طغرا و گاهی شیفته تخلص میکرد. در عهد جهانگیر از ایران به هندوستان آمد و مدتی در خدمت شاهزاده مراد بخش بسربرد. در سرودن شعر و نوشتن نثر مهارتی داشت و کلمات هندی را زیاد بکار میبرد. او شعرای معاصر خود مثل میرزا صائب و قدسی و کلیم و سلیم را هجو گفته و خود نیز هدف ملامت قرار گرفت این ابیات را برای قدسی و کلیم مولفین شاهنامه شاه جهانی انشاء نمود. (۱)

دو رهن بزم کرده اند اتفاق	یکی از خراسان یکی از عراق
کتابی که از بهر دارای هند	مرتب شد از گفت این دو نثرند
بود لفظ و معینش از دیگران	چو کاتب ندارند حقی در آن

همچنین دو رباعی رکیک یکی برای غنی که در آن اسم کوچکش ظاهر استعمال شده و دیگر درباره کشمیر و کشمیریان که هر دو در صفحات ۱۶۰ و ۱۵۳ مصطلحات الشعراء نوشته شده اند انشاء نمود و مابعد استعمال کلمات رکیک و دور از ادب و احترام آنها را در اینجا نقل نمیکنیم.

از این امر پیداست که هیچکس از طغرا دل خوشی نداشت و بهمین علت است که غنی نیز بزم این مرد شوخ طبع و ظریف که با گفتار نمود قلب مردمان را میرنجانید این رباعی را گفته :

طغرا که بود روح کثیفش چو جسد	با صاف ضمیران شده دشمن ز جسد
گوید که برندش عرش ارباب سخن	نامش نبرد تا به شعرش چه رسد

## محمد رفیع منشی

شاعر دیگر معاصر که غنی در یکی از اشعار خود با اشاره ای کرده محمد رفیع اهل کشمیر است و بقول صاحب واقعات کشمیر "در نظم و نثر طبع بلندی داشت" بجلالمت حکام تن در داد. "و قتیکه تسلی شاعر، هجو مردم کشمیر بطرز بحر طویل کرد و سردیوان سیف خان ناظم خواند، خواجه عنایت الله که در آنوقت ریاست کشمیر داشت بغیرت آمده اشاره جواب به محمد رفیع منشی کرد - آن صاحب قدر و استطاعت در یک ساعت جواب بهمان اسلوب موزون کرده روز دیگر در مجلس سیف خان خواند و تسلی را ملزم ساخته از مجلس چه از شهر راند. " (۱) و این جواب نیز به بحر طویل است. و چنین بنظر میرسد که غنی بسبب شاعری رفیع اشاره لطیفی کرده میگوید:

نگفته ایم عزل در زمین طرح رفیع      که میشود سخن مادرین زمین کم سبز (۲)  
شاعری دیگری که غنی در یکی از رباعیات خود با اشاره میلند قلندر است. او میگوید:

از اهل سخن کس به قلندر نرسد      در شعر به او عرفی و سنج نرسد  
هر مصرع او بسکه بلند افتاد است      ترسم که باو مصرع دیگر نرسد  
ولی هر چه جستجو کردیم شاعری با اسم و یا تخلص قلندر که معاصر غنی و یا معاصر عرفی و سنج مرح گویان و قصیده سرایان دربار جهانگیر باشد پیدا نشد و خیلی بعید بنظر میآید که منظور شاعر ما شیخ شرف الدین ابو علی عراقی مشهور به قلندر باشد که از عرفای هشتم هجری است و در شهر پانی پت (نزدیک دهلی) در سال ۱۳۲۴ میلادی فوت کرد - ناگفته نماند که عبدالرحمن شاکر بن حاج محمد روشن خان مولف گلستان مسرت (حدائق المعانی) این رباعی را به

(۱) واقعات کشمیر ۱۷۳ (۲) دیوان غنی ص ۱۷۴/۳



شاعری باسم قاسم منسوب و اثر اهو فلیح دانسته است ولي این رباعی در بسیاری از نسخه های خطی و همچنین در دیوان های چاپی غنی کشمیری یا فته میشود. (۱)

از جمله شعرا محمد اسلم سالم را تذکره نویسان کشمیر همشاگردی غنی دانستند. ابتدا از اعیان هند کشمیر بود و بعداً اسلام آورد. از کشمیر بهند رفت و آنجا به ملازمت شاهزاده اعظم شاه درآمد. مثنوی فیل جنگ شاهزاده از او معروف است (۲).

علاوه بر او دو شاعر دیگر کشمیر بنام ناطق و ندیم را هم طرحان غنی گفته اند. (۳) سه شاعر دیگر که تذکره نویسان آنان را در مورد غنی یاد کرده اند عبارتند از محمد علی ماهرو میر معز موسوی نهان و حلیم محمد کاظم. محمد افضل سرخوش در کلمات الشعراء مینویسد (۴): "دیوانش (دیوان غنی) که سرایا انتخاب است مرزا محمد علی ماهر ترتیب داده چنانکه دیوان میر معز و ناصر علی را فقیر تدوین نموده ..... روزی مطلع تازه گفته پیش شاه ماهر خواند. بیت:

بی چراغ است اثر برم خیالم غم نیست  
مصرعی ریخته شمعی ست که در عالم نیست

شاه نظر بر اینها مود شوخی نموده گفت: مصرع ریخته که در عمر گفته باشد همین خواهد بود "و سپس اشعاری را که میر معز موسوی از اشعار غنی برای خود انتخاب کرده یادداشت مینماید. چون به این شعر غنی میرسد:

حسن سبزی بنخط سبز مرا کرد اسیر  
دام همرنگ زمین بود گرفتار شدم  
میگوید "حکیم صاحب از روی این شعر معنی پیدا کرد و فقیر نیز. هر دو نوشته میشود  
حکیم: خط سبز آفت جان بود نمیدانستم  
دام در سبزه نهان بود نمیدانستم  
سرخوش: خوردم ز خط قریب جمال عذار او  
همرنگ سبزه بود لباس شکار او

(۱) دیوان غنی ص ۲۳۳ حاشیه ۳ (۲) واقعات کشمیر ص ۲۰۸ -

(۳) صحف ابراهیم صحیفه النون (۴) کلمات الشعراء ص ۸۴ - ۸۵

## محمد افضل سرخوش

پسر محمد زاهد یکی از منصب داران شاه جهانی بود - بسال ۱۰۵۰ در کشمیر متولد شد (۱) در عهد اورنگ زیب مأموریت های مختلف بدست آورد - چون متقاعد شد در شاه جهان آباد (دهلی امروز) سکونت گزید در سال ۱۱۲۶ بدر رود حیات گفت (۲) - او شاگرد محمد علی ماهر و میر معزموسویخان است - سرخوش شاعر خوش قریحه و نویسنده خوبی بود - دیوان او ۴۵ هزار بیت دارد از آثار نثری او تذکره ای بنام کلمات الشعراء بسیار معروف و مورد استفاده هست - شاگردان او بندرا بن داس خوشگو - حافظ محمد جمال تلاش - بیغم بیراگی - شیخ الله گلشن و کم گرو کشمیری و حکم چند ندرت معروفند - محمد افضل با غنی ارادت غایبانه داشت و اشعار خود را با و میفرستاد چنانکه در کلمات الشعراء گوید: "فقیر او را ندیده اما جزوی از اشعار خود پیش وی فرستاده بوده" (۳) از بعضی اشعار غنی تقلید کرده است که نمونه آن در سطور قبل گذشت -

### شاگردان غنی

از شاگردان غنی میتوان سه تن را نام برد - یکی برادرش محمد زمان نافع است که ذکر او را قبلاً کرده ایم - دیگری مسلم گرد آورنده اشعار غنی است - ذکر او احوال مسلم در هیچ يك از تذکره ها موجود نیست و تنها از دیباچه ای که او بر دیوان غنی نوشته میتوان به مختصری از حال او مطلع شد از عبارات و ترکیب کلماتی که در دیباچه مذکور بکار برده معلوم میشود که او مرد تحصیل کرده ای بوده و از شعر و ادب بهره وافی داشته است ، چنانکه از قطعه ای که در وفات غنی سروده برمیآید که طبع موزون داشته و بزبان عربی نیز مسلط بوده - قطعه دیگر برای اخذ تاریخ وفات

---

(۱) و (۲) بزم تیموریه ص ۲۷۵

(۳) کلمات الشعراء ص ۸۴ حاشیه

بحر بی گفته است که آن دو قطعه این است :

از فوت غنی گشته که دمه غمگین هر کس شده در ماتم اودخانه نشین  
تاریخ وفاتش از بپرسند بگو پنهان شده گنج هنری زیر زمین  
ایضا

دردش بمن گفت تا غنی که غنی مرد  
اهل دل ای بینبر بهرگ نمیرند  
نیست وفاتش جز انتقال مکانی  
زندگی دیگر است مرگ عزیزان  
دل زخرد سال رحلتش چو طلب کرد  
قال لنا ان نقول حي غنیا  
فلت اسلت انت لیس ذکیا  
کیف یموت الذی یکون تقیا  
کان تقیا رطا هرا و نقیا  
مرد ولی عند من یکون عمیا

ازین قطعه معلوم میشود که مسلم برای غنی احترام ندادنی قائل بود و ادراجا دیدن  
میبنداشته و شاگردی خود را با این کلمات بیان میکند " چون این هیچ مدان کج مع  
زبان بجناب آن مغفور نسبت شاگردی داشت و از صحبت دایمش علم مفاخرت  
میا فراغت خواستم باتفاق خادم الفضلاء ملک الشعراء سر حلقه شاگردان رشید ملک  
شهید به تدوین دیوان سحر بیانش حق شاگردی بتقدیم رسانم و بشاگردی او خود  
را استاد عالمی گردانم"

از اینجا ما با شاگرد دیگر سی آشنا میشویم و او ملک شهید است.

نوحاجه محمد اعظم در واقعات کشمیر (۱) و پیر حسن شاه در جلد چهارم تاریخ  
حسن (۲) ذکر شاعری بنام لاله ملک را یاد کرده اند ولی نگفته اند که دی شاگرد غنی  
است یا وجود این در این امر شک نیست که این شاعر از معاصران غنی و اسلم سالم  
برده است - موضوع دیگری که آقای علی جواد زیدی در مقدمه دیوان غنی تذکر  
داده اند این است که نسخه خطی دیوان غنی که در انجمن آسیائی بنگال  
(Bengal Asiatic Society) تحت شماره ۷۷۴ ثبت و در قرن دوازدهم

(۱) واقعات کشمیر ص ۲۰۸

(۲) تاریخ حسن جلد چهارم ص ۲۷

نوشته شده دارای این عبارت " باتفاق خادم الفضلاء ملك الشعراء سر حلقه شاگردان رشید ملك شهید " نیست و از این امر نتیجه گرفته اند که امکان قوی دارد که این عبارت " الحاقی " باشد و یکی از دوستان ملکی شهید آنرا اضافه کرده است - ولی بعقیده نگارنده بودن این عبارت فقط در یک نسخه نمیتواند دلیل قاطع این امر باشد بویژه در صورتیکه نسخه های دیگر که در آن زمان و حتی پیش از آن نوشته شده دارای آن عبارتند .

### وفات غنی

ملا طاهر غنی همانطوریکه قبلاً گفته شد بمر طبعی رسید و در پیری به امراض گوناگون مبتلا شد که یکی از آنها درد اعضا است . این درد ویرا بسیار آزار میداد و او حتی از نشست و برخاست کاملاً معذور بود . غنی خوب میدانست مرض او را علاج است و بنابه بیماری دایمی از زندگی سیر شده بود و میخواست هرچه زود تر از این جهان فانی رخت سفر ببندد و مرگ را بر حیات ترجیح میداد :

تن بمردن ده غنی چون قامتت گر دیدم

بهر این خاتم نگیستی نیست جز سنگ مزار ۴ / ۱۷۱

او در باره درد اعضا يك مثنوی کوتاه نیز سروده است و علاوه بر آن در بسیاری از اشعار خود باین موضوع اشاره کرده میگوید :

بسکه مانند کمان پیکرم از پیری کاست

تا نگیرد کمرم کس نتوانم برخاست ۱۲ / ۹۹

امروز منم شهره عالم ز نحیفی

عمریست که از ضعف فتادم بزبانها ۵ / ۶۶

بسکه نتوانم ز ضعف تن قدم زد پیش و پس

سیر پای من درون کوچه کفش است و بس ۴ / ۱۷۴



دارم دردی که هست چا نگاه مرا  
باشد ای کاش عمر کوتاه مرا  
هر چند که نیست مهلك این گرفت رلی  
دایم تا مرگ هست همراه مرا  
۱/۲۲۷

---

خواهد دلم از سوز درون گشت کباب  
کمی کم شود از سعی طبیب این تب و تاب  
از سوختن ایمن ننشیند هر چند  
در پای چنار باغبان ریزد آب  
۴/۲۲۷

---

بر بستر ضعف روز و شب بیمارم  
از گرمی تب گدامت جسم زارم  
جز نام نشان نماند از پهلوی من  
اکنون گویا چو حوت پهلوی دارم  
۱/۲۳۹

---

گودست بشویند طبیبان ز علاجم  
چون شمع عرق کردن من دافع تب نیست  
۸/۱۱۰  
و بالاخره این پیشگوئی شاعر ما درست از آب درآمد و او در سال ۱۰۷۹ بمسرح  
مناق (۱) چشم از این دارفانی بر بست.  
در باره وفات غنی اختلافاتی هست که بعضی از آنها را اینجا بیان میکنیم.  
مولفین سفینه عرشگو (۲) و صفح ابراهیم (۳) درباره وفات غنی نوشته اند:  
که او در سال هشتم جلوس عالمگیر مطابق با هزار و هفتاد و هفت هجری بمسرح  
مناق مبتلا و ازین دارفانی چشم بر بست.

---

(۱) و (۲) سفینه عرشگو نسخه عکسی ذکر غنی (۳) صفح ابراهیم ذکر غنی

خواجه محمد اعظم در واقعات کشمیر مینگارد (۱) "در کمال جوانی بعد واقعه  
 شیخ محسن فانی بهشت ماه قضا کرد در سال هزار و هفتاد و نه" و تاریخ حسن نیز  
 آنرا تأیید میکند (۲) ولی چون دقت میکنیم معلوم میشود که قسمت اول این جمله  
 یعنی "در کمال جوانی بعد واقعه شیخ محسن فانی بهشت ماه قضا کرد" و قسمت دوم  
 یعنی "در سال هزار و هفتاد و نه" با هم متناقض اند زیرا فانی در سال ۱۰۸۲ فوت کرده  
 و اگر غنی هشت ماه بعد مرده باشد نمیتوان سال ۱۰۷۹ را صحیح دانست و چون  
 میدانیم که سال وفات غنی همان ۱۰۷۹ هست و فانی در ۱۰۸۲ جان سپرد بنا بر  
 این صحیح نیست گفته شود غنی بعد از فانی مرد.

از جمله دیگران ارمغان پاک (۳) سال ۱۰۷۲ - فهرست کتابهای چاپی  
 فارسی سال ۹۵۹ (۴) تاریخ ادبیات ایران نگارش سید رضا دایمی جواد ۱۰۷۷ (۵)  
 را سال وفات غنی دانسته اند و بدون تردید این همه نادرست است و صحیح ترین  
 تاریخ وفات غنی کشمیری همان است که از دو قطعه ایکه شاگردش مسلم گفته برمیآید  
 و هر دو قطعه مذکور ضمن ذکر مسلم نوشته شده است. اضافه بر این سه تن دیگر  
 تاریخ وفات او را گفته اند که یکی از آنان محمد علی ماهر است که این قطعه را  
 گفت (۶):

چو دادش فیض صحبت شیخ کامل محسن فانی  
 غنی سر حلقه اصحاب او در نکته دانی شد  
 تهی چون کرد بزم شیخ را گردید تاریخش  
 که آگاهی سوی داریقا از دار فانی شد

(۱) واقعات کشمیر ص ۱۷۲ (۲) تاریخ حسن جلد ۴ ص ۳۱

(۳) ارمغان پاک - اکرام - لاهور ص ۱۳۸ (۴) فهرست کتابهای چاپی فارسی جلد  
 اول خان بابا مشار - تهران ۱۳۳۷ ص ۷۴۷

(۵) تاریخ ادبیات ایران - سید رضا دایمی جواد - جلد اول - ۱ صفهان ۱۳۰۹ ص ۲۶۸

۲۸۷ ، ۲۸۸ ، ۲۸۹ (۶) مرآة العیال ص ۱۶۲

داین در مصرع که نویسنده آن معلوم نیست بطور تعبیه گفته شد.

۱- بی سخن داد سخن داد غنی (۱)

۲- افتاد بر زمین سخن از رفتن غنی (۲)

### مدفن غنی

در باره مدفن غنی نیز عقاید مختلفی اظهار شده است. محشی واقعات کشمیر در حاشیه این کتاب نوشته است: "در مقبره ملا محسن فانی آرمید" (۳) صاحب سفینه خوشگو می نویسد: "در تحت سلیمان کشمیر جنت نظیر بچپوتره کلاهی پهلوی قدسی و سلیم مدفون است و آن سیرگاه صاحب طبعان آنجا" و در ذکر سلیم گوید (۴) "پهلوی کلیم و قدسی و غنی آسوده است" از این برمی آید که قدسی و کلیم و غنی در یک جا مدفون اند. خلاصه الکلام طی ذکر طغرای مشهدی میگوید (۵) "آخر کار سکنه در کشمیر دلپذیر اختیار نموده بر وظیفه پادشاهی قانع بود تا آنکه در همان خطه جنت نظیر بجوار رحمت کردگار پیوسته متصل مزار کلیم مدفون گشت؛ پس یک اسم دیگر بجمع چهار نفر مذکوره فوق اضافه شد. ولی آقای علی اصغر حکمت سفیر کبیر اسبق دولت شاهنشاهی ایران بهند در کتاب "نقش پارسی بر احوال هند" در ذکر مزار الشعرای کشمیر نوشته اند (۶) "در شهر سری نگر پایتخت کشمیر در محله موسوم به درگجن در مشرق دریاچه تال بر سر تپه ای مرتفعی که متجاور از یکصد پا ارتفاع دارد محلیست محصور و اطراف آن سبزه و گل فراوان و در وسط پنج قبر نمایان است که بعضی بکلی ساده و بدون خط و کتیبه است. و یک قبر که اندکی نقوش بر آن باقی مانده ولی بکلی غیر موقوف است و این قبر هم اکنون بمزار الشعراء معروف است و در سری نگر مشهور است که بعضی شعرای

(۱) واقعات کشمیر ۱۷۲ (۲) صفح ابراهیم ذکر غنی (۳) واقعات کشمیر ۱۷۱

(۴) سفینه خوشگو نسخه عکسی (۵) خلاصه الکلام ذکر طغرای مشهدی

(۶) نقش پارسی بر احوال هند - علی اصغر حکمت - کلکته ۱۹۵۷ - ص ۲۷

عهد جهانگیری و شاهجهانی در اینجا مدفون شده اند — این پنج قبر متعلق است به:

- الف — کلیم همدانی
- ب — محمد تلی سلیم
- ج — طخرای مشهدی
- د — قدسی مشهدی

ه — يك نفر دیگر غیر معلوم که ممکنست شاه ابوالفتح گیلانی باشد.

پس میبینیم که اختلاف فقط در مورد نفر پنجم باقی است و اکنون به سند دیگر میپردازیم. دکتر صوفی در کشیر عکس قبر غنی را چاپ کرده و نوشته است که آن قبر در زیناکدل سری نگر واقع است (۱). ولی دکتر تیکو در کتاب "پارسی سرایان کشمیر" عکس قبر غنی را چاپ کرده توضیح داده است که آن قبر در گورستان خانوادگی اشائی ها قرار دارد (۲) اداره تحقیقات و کتابخانه و موزه حکومت استان جمو و کشمیر عقیده دکتر تیکو را تأیید و نظر دکتر صوفی را تکذیب کرده است چنانکه در نامه ای که با اسم نگارنده تحریر نموده گفته شده است که مقبره غنی — بطوریکه امروز شهرت دارد — در مقبره خانوادگی اشائی ها واقع در محله سید صاحب راجوری کدل موجود است (۳). یادردست داشتن این سند رسمی و تاریخی تردیدی باقی

است  
(۱) Kashir Vol II p.364 (۲) پارسی سرایان کشمیر ص ۴۰ (۳) عین عبارت نامه مذکور این  
"The photo of the grave of Gani published by Sufi in Kashir is doubtful but according to the local tradition there is a grave in Ashai grave yard situated at Mohalla Syed Sahib Rajwari Kadal, Srinagar, just a few chains from Gani's house which is called Gani's grave but there is no inscription on the grave stone. Dr. G.L.Tikku has published the photo of that grave in his book پارسی سرایان کشمیر published in Tehran."



نمی‌ماند که غنی بعد از وفات در گورستان اشاعی هادر شهر سری نگر مدفون گردید.

### حکایاتی درباره غنی

بطوریکه در آغاز این فصل متذکره شدیم تذکره نویسان حکایاتی و داستانهای درباره شاعر ما نوشته اند که اینک بذكر آنها میپردازیم. بعضی ازین داستانها کاملاً بی اساس است که بآن اشاره نخواهد شد و برخی از آنها محتاج بحث و بررسی که درباره آن مشروحاً ذکر خواهیم کرد.

(۱) محمد افضل سرعوش در کلمات الشعراء طی ذکر غنی این حکایت را نقل نموده است که خواننده بمحض خواندن آن متوجه میشود که هیچ اثری از صداقت و درستی در آن موجود نیست و آن داستان این است: (۱) " هنگام فکر شعرا از جمع مردم انزوا اختیار میکرد. یکی از متعلقانش در هنگامیکه مضمون تازه دست داده بود آواز کرد که حضور دلش بهم خورد (و) آن معنی از خاطرش رفت. از این امر خیلی مضطرب گشت. به غضب تمام برخواست و بیک ضربت تیغ سرش از تن برداشت."

اما براسخاضیکه از احوال و اخلاق غنی آگاه اند پوشیده نیست که مرد سلیم الطبع و گوشه نشین و صلح پسند مانند غنی که آزارش بهیچ کس نرسیده چطور ممکن است جان آدمیزاد را بگیرد.

(۲) حکایاتی درباره ملاقات صائب تبریزی و غنی کشمیری (ا) مشروحاً در ذکر صائب و نیز در بحث نابینائی چشم غنی بیان کرده ایم. در اینجا فقط متذکر میشویم که علت مسافرت صائب بکشمیر که در تذکره حسینی (۲) و بستان بیعزان (۳) بیان شده بسیار بعید از قیاس بنظر میآید و ممکن نیست صائب فقط برای پرسیدن

---

(۱) کلمات الشعراء ص ۸۵ حاشیه ۱

(۲) تذکره حسینی ص ۲۲۸ - ۲۲۹

(۳) بستان بیعزان ص ۱۵۰

معني يك كامه خارجي ويا محض تقدير و تعریف يك بيت شاعر از وطن بپا خاسته  
 اينهمه زحمت و رنج سفر طولاني را بر خود هموار سازد. ما ميدانيم كه صائب با  
 ظفرحان احسن در كابل آشنا شد و سپس با نقاط مختلف هند را ديده بکشمير  
 آمد و يقين حاصل است كه او اين فرصت را براي ملاقات با غني مناسب دانسته  
 بيجالست و معاشرت ميپرداخت. ذكر بديعه گوئي و حاضر جوابي غني و مشاعره  
 او با صائب را در بيان موخرالذكر گفته ايم و فقط اضافه ميكنيم كه هيچكدام از اشعاريكه  
 در اين ضمن به غني و صائب نسبت داده شده و نه غزليكه صائب به شعر غني  
 تضمين کرده و در آن ميگويد:

اين جواب آن غزل صائب كه ميگويد غني

ياد ايا ميكه ديگ شوق من سرپوش داشت

در ديوان غني و نه در كليات صائب كه امروز بدست ما رسیده موجود است و فقط  
 در تذكره ها باقي مانده است.

(۳) حكايت ديگر كه در باره غني در تمام كشمير شهرت بسيار دارد و نشانه اي  
 از منتهاي فقر و گوشه نشيني و استغناي ارست اين است كه غني براي سكونت خود  
 اطاق كوچك و محقری برگزيده بود و هنگاميكه از خانه خارج ميشد در را باز ميگذاشت  
 و چون برميگشت در خانه را برروي خود ميبست. چون از او علت اين كار غير عادي را  
 سؤال كردند پاسخ داد كه بستم در براي نگهداري مال و متاع خانه است و چون  
 متاع آن كلبه اش جز خود او چيزي نيست در هنگام رفتن خانه خالي را باز ميگذارد و  
 چون برميگردد در را ميبندد تا در امان باشد. اين داستان را بعضي از نويسندگان  
 معاصر ما چون صوفي در كشمير (۱) و شيخ الكرام الحق در شعر العجم في الهند (۲) بحواله  
 مشاهير كشمير نگاشته اند. از همه مهمتر اينكه اين حكايت كه نشاندهنده استغناي  
 كامل است موجب گرديد شاعر شهير مشرق زمين علامه محمد اقبال كه هموطن

(۱) Kashir, II p 463

(۲) شعر العجم في الهند ص ۷۵ (بزبان اردو)

شا عرماست از آن الهام بگیرد و این واقعه را در قطعه ای زیبا بسراید: (۱)

غنی آن سنجگوی بلبل ضعیف	نوا سنج کشمیر مینو نظیر
چو اندر سرا بود در بسته داشت	چو رفت از سرا تخته را وا گذاشت
یکی گفتش ای شاعر دل رسی	عجب دارد از کار تو هر کسی
پیاخ چه خوش گفت مرد فقیر	فقیر دبه اقلیم معنی امیر
زمن آنچه دیدند یاران رواست	در این خانه جز من متاعی کجاست
غنی تانشیند به کاشانه اش	متاعی گرانی است در خانه اش

چو آن محفل افروز در خانه نیست

تسای تراز این هیچ کاشانه نیست

(۴) حکایت دیگری که محمد طاهر نصر آبادی در تذکره خود درباره غنی نوشته

است این است (۱):

”از صحیح القولی مسموع شد که پادشاه والا جاه هندوستان به سیف خان حاکم کشمیر نوشت که او را روانه پایتخت نماید. سیف خان او را طلبیده تکلیف رفتن به بند نمود و او را با نموده گفت عرض کنید که دیوانه است. خان گفت عاقلی را چون دیوانه بگوئیم. او فی الفور گریبان خود را دریده دیوانه وار روانه خانه شد و بعد از سه روز فوت شد.“

تذکره نویسان دیگر چون بندرا بن داس (۲) و ابراهیم خلیل (۳) در بیان نصر آبادی تصرفی نموده بجای کلمه ”پادشاه والا جاه“ اسم شاه جهان را نوشته اند و چون این تحریف موجب ایجاد تناقضات میشود و از لحاظ واقعات تاریخی درست نمیآید بنا بر این خود محرفان و نیز نویسندگان عصر ما در قبول آن تردید دارند. دکتر امیر حسن عابدی در مقاله ای بعنوان غنی کشمیری (۴) مینویسد ”اما این حکایت ساختگی بنظر میرسد زیرا عالمگیر یسرا و صرفیه علاقه ای نداشت و ممکن است

(۱) تذکره نصر آبادی ص ۴۴۵

(۲) سفینه خوشگو

(۴) مجله آهنگ سپتامبر ۱۹۵۹ ص ۱۵

(۳) صفح ابراهیم

شاه جهان غنی را طلب کرده باشد. دلی نامبرده هنگام اظهار نظر متوجه نشدند که سیف خان در عهد حکومت شاه جهان استاندار کشمیر نبود و او در دوران حکمرانی اورنگ زیب دوبار استانداری کشمیر مقرر شد و هنگامیکه غنی جان سپرد استانداری کشمیر با سیف خان بود. دیگر اینکه در قبول کردن این امر که اورنگ زیب غنی را طلبیده باشد نباید تردید داشت و اینکه میگویند اورنگ زیب با شعراء خوب نبود صحیح نیست. او فقط شعرائی را درست نداشت که مدیحه گوئی و قصیده سرایی را وسیله معاش خود ساخته بودند و گرنه او از شعرای دیگر تجید و تقدیر میکرد و خودش نیز طبع موزونی داشت. برای اثبات این ادعا میتوان قول ابراهیم خلیل را دایر بر اینکه عالمگیر هنگام مسافرت بکشمیر محسن فانی را طلبید و از او قدر دانی نموده مبلغی و عطیاتی بده او اعطا کرد و ماهیانه برای او مقرر فرمود بدلیل آورد. پس میتوان به یقین گفت که نوشته محمد طاهر نصرآبادی بر حقیقت مبني است و اورنگ زیب غنی را بحضور طلبید ولی وقتیکه امر پادشاه رسید غنی آخرین ایام زندگی خود را که در آن بدرد اعضاء مبتلا بود و ازین مرض شکنجه میکشید بسر میبرد و حاضر نشد به این مسافرت طولانی و زحمت افزا تن در دهد و عذری برای نرفتن پیش آورد و بعد از مدت کوتاه جان بجان آفرین سپرد.

### سیرت غنی و افکار و عقاید او

تمام تذکره نویسان چه معاصر غنی و چه متاخر متفق اند که غنی مردی قانع - فقیر منش - دیندار گوشه نشین دوست دار استغنا و عزت نفس بود. او بر حالات عموم شعرائی عهد خود شاعری و مدیحه گوئی را وسیله کسب معاش و تسامحت بلکه تصیده گوئی و ستودن امراء و رؤسا را موجب ننگ و گرفتار صله شعرا با عاشر بدنامی و دردن شان و مرتبت يك شاعر واقعی میپنداشت و بنا بر این هیچ وقت بدربار پادشاهان و امراء وقت متوسل نشد چنانکه گوید:

بچشم آب و رنگی نیست خوان پادشاهان را

که دارد کاشه درویش نعمتهای السوان را



رازشعراى كه زبان خود را با سرودن مدح ديگران آلوده ميكردند ربه توبه بخشش  
و عطايای آنان چشم درخته بودند انتقاد ميكند:

سخنوران قلمزن چه سحر پردازند  
كه صد پرند بيلك تيربي پراندازند  
ز راه حرص عجب نيست گربنك افتند  
سبكروان كه چو شاهين بلند پروازند  
۵/۱۴۳  
از خودش نيز بر شاهان و نعمت آنان فريخته نشر.

فريب نعمت شاهان منحور كه از نفعور  
صدای كاسه خالي بگوش ميآيد  
۶/۱۵۴  
داز آنان چشم كرم نداشت.

چشم كرم مدار ز شاهان كه جز نمند  
آئينه نعلعتي ز سكندر نيافته است  
۴/۱۲۲  
غني نه تنها بسلاطين و امرا بي اعتنا بود او صله و انعامي از كس نگرفت  
غني چرا صله شعر از كسي گيرد  
۲/ ۸۰  
همين بس است كه شعرش گرفت عالم را  
بلكه از هيچكس چشم داشتني نداشت.

مرا ز كس نبود چشم التفات غني  
ز پشت آئينه پيدا است صورت عالم  
۷/۱۹۷  
او از هيچكس سؤال نكرد و دست تكدي پيش كس دراز ننمود:  
لب سؤال غني پيش مسكان مگشاي  
۵/۱۶  
كه ترسم از دهند لقمه زبان گيرند  
ممنون دست كوته هويشم كه پيش كس  
۷/۲۱۵  
بيرون نكرد سرزگر يبان آستين

غني در اشعار خود اشاراتي بسيار بفقرو مسكنت خود دارد ولي هيگاه شاعر از  
اين جهت ننالیده و فغان بر نياورده است و آنچه گفته است از طريق حكايه بوده و

نه از راه شکایت و در بسی از مواضع دیوانش فقر و خاکساری و خاک نشینی را ستوده  
درباره حدیث نبوی «الفقر نعمی» بدولت فقر فخر کرده است :

خوش دولتی است فقر که در کنج انزوا

فرش نی است سایه و فراش آفتاب ۵/۹۱

سرمایه من در آستین دست تهی است

بر خاتم دولت من دست تهی است

اصل زرو سیم تنگ دستند غنی

دستی که فراخ است همین دست تهی است ۲/۲۳۰

غنی بوجود فقر و تنگ دستی هیچوقت حاضر نبود دست طلب پیش کسی دراز  
ندد و از آبروی خویش بگذرد :

کاسه خود پر مکن از خوان کسی

داغ از احسان خورشید است بر دل ماه را ۱۰/۷۶

تا فقر شده مقیم کاشانه ما

از گرد امل تهی است ویرانه ما

رفتن بدرخانه مردم عیب است

امروز که فاقه هست در خانه ما ۳/۲۲۵

اوبه مال و خواسته این دنیا هیچ رقت نمیگذاشت و حتی آخر باعث خرابی و  
دوری از خدا میدانست :

میکند ویران تمل خانه معمور را

انگبین سیلاب باشد خانه زنبور را ۷/۷۸

و بترك آن نصیحت میکرد :

خانه خالی کن ز اسباب تعلق چون حباب

تا نیا بد راه در کاشانه ات سیل بلا ۱۱/۷۴

اره‌یچگاه از بهر دو نان منت دو نان نکشیده و استقلال فکری و استغنائی ذاتی نمود  
را فدای درم و دیناری چند نکرده است و شاید کمتر شاعری بتوان یافت که ازین  
جهت بدین درجه از علوهمت رسیده باشد.

آزاده ام ز قید زمین چون نهال شمع  
بردم فرو به آب گل خویش ریشه را  
۵/۸۰

مرا بنحانه سفالی ز بینوایی نیست  
خوشم که در کف من کاسه گدایی نیست  
۸/۱۱۲  
بدست خود چنان بستم حنای بی نیازی را  
که همچون پنجه مرجان دراز دریا نمیگیرد  
۵/۱۴۱  
ارجوی حرص بیش نمودم ز قطره ای  
آن نیز عاقبت عرق انفعال شد  
۵/۱۶۳  
هرگز غمی ز کاسه نهالی نمیخوریم  
نرگس صفت زدیم گره بر گلوی خویش  
۲/۱۷۷  
آبروی خویش را در مطبخ دو نان مریز  
چوب نتوان خورد چون آتش بوی آب و نان  
۸/۲۰۵

اگر چه او میدانست که دست از اسباب جهان کشیدن آنقدر آسان نیست  
باستغنا گذشتن از جهان آسان نمیشد

بود دشوار قطع راه دور از پشت پا کردن  
۹/۲۰۶  
ولی با وجود فقر و تنگدستی با علوهمت و مناعت طبع زندگی میکرد  
غنی اگر چه فقیر است هستی دارد

۳/۶۸  
نشانده است بکونین دست خالی را

غنی از ننگ نام زر نگیرد  
۱۲/۹۷  
که نام زر گرفتن هم گدایی است

علوهتم کئی آتش از همسایه مینمواهد  
۱/۱۶۳  
بنان خویش سازد گرم چون گردون تنور خود

استفاد بی نیازی جزء ذاتی غنی بوده است و الحق تنخلص او اسمی است که  
بامسمای خود تطابق و صدق کلی دارد.  
اودرویشی بود توکل پیشه و عقیده داشت

تا رزق خود رسد بدهانت چو آسیا

دائم هموش دار زبان سوال را ۱۱/۷۰  
توکل پیشه را روزی بدست خویش میبشد

مکد انگشت خود کودک چو نبود شیرستان را ۲/۷۳

ولی سعی و کوشش و جهاد را برای زندگی و موفقیت لازم میدانست و حدیثی را  
که مولانای روم در این شعر بآن اشاره میکند

گفت پیغمبر بآراز بلند با تو کل زانوی اشتر ببند  
غنی نیز پیروی میکند و میگوید

بی تعب در منزل مقصود کس را بار نیست

نردبان این سرا جز راه ناهموار نیست ۵/۱۰۳

هر کسی گوهر مقصود بیابد از سعی

پای من بسکه دید آبله ای پیدا کرد ۶/۱۴۲

ادبه مقدرات و قضا و قدر نیز معتقد است و گوید هر چه مقدر است پیش آید و بیش از  
مقسوم کس چیزی نیابد

از دکانداری نیارد هیچکس روزی بدست

کی بشاهین ترازو میتوان کردن شکار ۱۱/۱۴۸

از قلمرو تقدیر پای نتوان بیرون نهاد و آدمی را از طاعت آن چاره نیست

گذار از قلمرو تقدیر یا بیرون

سرمشق خویش ساز خط سرنوشت را ۴/۸۷

ولی این اعتقاد با کار و کوشش و جد و جهد در طلب منافات ندارد و روزی هر چند  
مقسوم و مقدر است ولی بر حسب همت آدمیان است



میرسد روزی بهر کس در خور همت ز غیب  
کي بدام عنکبوت افتد شکاری جزمگس ۸/۱۷۴

باید در طلب کوشید که بمصداق آیه کریمه لبس للانسان الاما سعی بدون کوشش  
آدمی به هیچ مقصود نمیرسد را در خود نیز میکوشیده و هیچگاه به بطالت  
نمیگذرانید

من از قدم سعی بمقصد رسیدم  
هر آبله پای مرا قبله نما شد ۵/۱۳۲

نیستم بیکار گاھی دست و پای میزنم  
پا بفرق روزگار و دست در دامان یار ۳/۱۷۱

آبرو چون شمع میریزم ولی در پای خویش  
و آنانیکه در زندگی کار و کوشش نمیکند به هیچ جای نمیرسند ۷/۱۷۸

کاروان بگذشت و من از کاهلی مانده براه  
بهر خواب پایم آواز جرس افسانه شد ۳/۱۶۲

چو يك پانخت پای دیگر از رقتار میماند ۵/۱۵۱

زندگی با ظاهر زنده بودن نیست بلکه باید در پی کسب و کمال بود و حیات ظاهری  
بدون پیشرفت معنوی در حقیقت توقف و مرگ تدریجی است  
کسیکه زنده با ظاهر زندگی باشد

دمیکه گشت زد عوی نموش گویا نیست ۶/۱۱۸

باید در کسب هنر بود و با شرافت و بزرگی بسر برد و ولی شرافت ذاتی بتقلید حاصل نشود  
شرن ذات بتقلید نگردد حاصل گاو و خر را نکند خوردن گندم آدم

اگر آدمی را هنری نباشد نباید بلند پروازی کند

هنر چونیست چه حاجت بلند پروازی

که کار شیرز شیر علم نمی آید ۳/۱۴۷

بلکه سکوت باید گزید و مهر خاموشی بر لب زد که صمت و سکوت گشایش بس کارها  
است و مفتاح ره یافتن به عوالم معنوی و عرفانی است

مهر خاموشی بلب نه تا بود عیشیت بکام

بی زبانی پسته را درخنده میدارد مدام ۱۰/۱۸۸

خواهی دلت کشاده شود و سکوت جوی

غیر از دهن دیگر چه گشاید ز گفتگوی ۴/۲۱۶

او با تمام کمالات و مراتب و مقامات علمی و معنوی سکوت را ترجیح داد و قلت  
اشعارش نیز حاکی ازین معنی است

ترك گویائی زد دل نكته گیران رستن است

بستن لب خوشتر از مضمون رنگین بستن است ۲/۱۱۵

بر لب چو آستین زده ام بنحیه ۶ سکوت

انگشت گرزنی بلبم را نمیشود ۵/۱۹۷

ولی حاضر نبود همیشه ساکت باشد. باید بهنگام لب گشود که سکوت برای اهل  
زبان چون مرگ است

شد روشنم ز شمع که در بزم حریفان

خاموش شدن مرگ برد اهل زبان را ۳/۷۱

غنی تمام زندگی در گوشه نشینی و عزلت گزینی بسر برد زیرا میدانست

هر کس که بکنج انزوا بنشیند

کی بر در کس چو نقش پا بنشیند

در خانه ۶ خویش هر که پیوسته نشست

نقش چو نگین در همه جا بنشیند ۳/۲۳۱

و گوشه نشینی را موجب تعلق خاطر در جوع بندها میپنداشت

در گوشه بی تعلقی جای دل است

و درسته همیشه در تماشای دل است

کشتی چو قلندران به پهلوی بندد

آنرا که هوای سیر دریای دل است ۲/۲۲۹

و اختلاط بیشتر با مردم را موجب کدورت ورنجش خاطر میدانست

مکن با دوستان از آشنائی اختلاط افزون

در آید چون درون دیده مژگان خار میگردد

مکدر میشود دل از سنجگریان بی معنی

برین آئینه رنگ طوطیان زنگار میگردد

بچشم کم مین گردد کدورت را که در آخر

برای اختلاط دوستان دیوار میگردد ۳۲۲/۱۴۰

و از رفتار ناشایسته مردم آنقدر دلگیر شده بود که میگفت

غبار خاطر از اهل عالم جمع شد چندان

که میخواهم پیش روی خود دیوار بردارم ۳/۱۸۶

از اهل دنیا شکوه بسیار دارد و از نفاق دوستان منافق مینالد

هر چند که برگرد جهان برگرد دیدم

از کس سخن ملایمی نشنیدم

شد پرده چشم من چون عینک سنلین

از بسکه ز خلق ستم دوستی دیدم ۴/۲۳۸

---

کردم هر چند جستجو در عالم

یاران موافق بجهان دیدم کم

افسوس که همچو مهره های شطرنج

یک رنگ نیند همنشینان با هم ۴/۲۳۹

شاید علم مقام و درجات علمی و عرفانی سبب گردیده که او محسور خلایق باشد

نیستم گردون دلی دارند مردم کینه ام

هست چشم عالمی روشن ز داغ سینه ام ۷/۱۹۳

بسیب همین بیزاری از مردم دنیا و گرفتگی از آنان است که بعزلت و عزلت روی کرده

و عالم تجرد را ستوده است

باشد نشاط دیگر در عالم تجرد

هرکس که گشت عریان در پیرهن ننگجد ۱/۱۵۸

غنی نه تنها از مال و منال مستغنی بود بلکه از زخارف دنیوی چون زیور و زینت نیز  
بری بوده است

از خود آرائی غنی در بند زینت نیستم

میبرد چون رنگ در از دست من رنگ حنا ۱۳/۷۴

اد از شهرت نیز بی نیاز بود و کمال او ویرا از شهرت طلبی مستغنی نموده بود

نیست شهرت طلب آنکس که کمالی دارد

هرگز انگشت نمابدر نباشد چو هلال ۳/۱۸۵

شعر غنی بنا به پیش بینی خودش بمانند دیگران بعد از او شهرت بیشتری گرفت

نگردد شعر من مشهور تا جان در تنم باشد

که بعد از مرگ آهوانانه بیزون میدهد بورا ۸/۵۹

و اگر چه در عهد خود نیز غیر معروفت نبود

مشهور در سواد جهان از سخن شدیم

همچون قلم سفر بزبان میکنیم ما ۶/۶۷

ولی او را از آن ثمرتی نبود

ز شعر من دگران کامیاب و من محروم

زبان ز گوش کجا لذت سخن یابد ۷/۱۶۲

او را بمانند هنروران با غم الفتی است چنانکه گوید

هرکس که هنرمند زید در عالم

هست از هنر خویش دلش را صد غم ۱/۲۴۰

و میدانست که سخنوران دو قرن همواره همدم زنج در درد اند و ترین محنت و

فقر بردنست سیه را اختلاطی یا سمنگویان

بود گرمسکن طوطی سواد هند جا دارد ۱۲/۱۳۵

در رنج و محن و فکر و اندیشه از روز ازل مقوم هوشمندان است و کاملان



هوش است که سرمایه صد درد سراسر است

فارغبال آنکه از جهان بی خبر است

در بیضه نمیکنند مرغان فریاد

هر چند که بیضه از قفس تنگتر است ۵/۲۲۸

بود در اضطراب از اهل عالم هر که کامل شد

طپیدن در میان جمله اعضا قسمت دل شد ۲/۱۵۱

غنی به تاثیر افلاک و آباء علوی در امهات سفلی معتقد است و گوید نباید از

نابسامانیهای کار فلک شکوه کرد و استقلال خود را از دست داد

گر فلک کار ترا بر هم زند از جا سرور

جامه را عیاط سازد قطع بهر دوختن ۴/۲۰۶

دلی گاه خود نیز از جفای سپهر گردون و اختران دون بستوه آمده آواز بر آورده است

شکل گردون گره و صورت گردون گره است

کارم از انجم و افلاک گره در گره است ۲/۱۱۲

هر چند جفای روزگار غدار بسیار است در نجهای عالم خاک بیشمار دلی باید در

دوران حیات کشاده روی و خندان برد

چون قفل اگر گرفتگی گیری پیش

آخر دلت از تیغ جفا گردد ریش

دادند چو صورت کلید ابرو را

پیوسته کشاده دار پیشانی خویش ۲/۲۳۶

باید ایام زندگانی گذران را بعیش و شادکامی گذرانید خاصه روزگار جوانی را که

چون شب تاریست بطرب و شادمانی طی کرد

در جوانی بطرب کوش که این موی سیاه

شب تار است با فسانه بسر باید کرد ۸/۱۵۹

در بهاران که گل و سنبل دامن صحرا را فرا گرفته باید "گل عیشی" چید و از

لذات طبیعت و عیش و عشرت بهره ور گردید

- عني فصل بهار آمد گل عيشي توان چیدن  
 ۶/۲۰۸ برون آدر چونرگس زر ز خاک و صفت ساغرین  
 بر خیز غني هوای سرور دین است
- ۵/۲۲۹ مي نوش که وقت بهاده این است  
 باید از شراب یا قوت کون مدد طلبید تارنج گیتی فراموش شود و مضائب دهر از یاد رود  
 خوشاروزی که اسباب طرب را بینم آماده
- ۱/۲۱۸ نباشد جز کدوی ساز ظرفی خالی از باده  
 اگر باده نباشد باید از نغمه و آواز دل بست  
 گر نباشد باده دل بر نشئه آواز بند
- ۵/۱۵۲ چون ز صهبا می شود خالی کدو بر ساز بند  
 در اینجا لازم میدانیم یاد آور شویم که غنی را اشعار نیست در باره باده نوشی و ساغر  
 کشتی و از آن جمله یکتعداد اشعار برگزیده را در زیر نقل می کنیم  
 توبه از می نکنم در پیروی
- ۳/۱۰۹ میکشی در شب مهتاب خوش است  
 از کنارم دختر زر کرد تا پهلوت می
- ۲/۱۱۱ کار من اکنون غنی با طفل اشک افتاده است  
 چنان ز سیر چمن دل شکسته ام بی می
- ۶/۱۲۰ که سبزه در ته پایم چوریزه مناست  
 همچو مینا زور بازوی که دارم از می است
- ۲/۱۳۵ گر نباشد باده دستم آستینی میکند  
 معطر است دماغم ز خوردن صهبا
- ۳/۱۵۹ مگر پیاله ام امشب سفال ریحان بود  
 دو ختم از بسکه چشم خویش را بر جام می
- ۴/۲۲۲ مینماید در نظر چون کاسه سر جام می  
 از بس لباس خود را رهن شراب کردم
- ۷/۲۲۲ چون شیشه نیست مارا جز دست و آستینی

طفلیم بجای شیر نوشیم شراب  
 پستان بلب ما است حباب می ناب  
 مکار نبود بغیر می نوشی خواب  
 گهواره ماست کشتی عالم آب

۱/۲۲۸

امیدانست که بهترین نوع شراب شراب پرتگال است دزد باره؟ ان چنان می‌گوید:

ساقی بجام ریز می پرتگال را

۱۰/۷۰

ماه تمام سازیک شب هلال را

ممکن است مطالعه اشعار فوق را اشعار دیگری چون

محنت کجاست سردی ری می کشیم ما

۶/۸۳

از سنگ شیشه آتش می میکشیم ما

چند در موسم سرما شرار از سنگ کشیم

۳/۱۹۰

گرده دست زمیفا می گلرنگ کشیم

می نیست چو در کاسه مرار عشه در اعضا است

۴/۹۹

دستم بنظر پنجه؟ طنبنور نواز است

در نظر بعضی دلالتی بیاده نوشی شاعر ما نکند. ولی بادر نظر گرفتن مقام علمی و اخلاقی این شاعر بزرگ که بشهادت شاگردش مسلم "تارک مراغبت دنیاى دنی و مظهر کمالات سنی" بود نمی‌توان او را محض خاطر سرودن اشعاری چند که بیش از همه دلالت بر استادی و چیره دستی شاعری کند مرد شرابخواره و رند بدست معرفی کرد. در این امر تردیدی نیست که اشعار که در بالا نقل کردیم قابل تاویل و تفسیر صوفیانه نیست. (البته بسیاری از اشعار دیگر عرفانی در دیوان غنی موجود است) ولی نباید فراموش کرد که این اشعار جزو غزلیات است و شاعر ما بسرودن این اشعار تقلید از متقدمین را در نظر داشته و با اقتضای سخن چون شعرای دیگر که همواره دم از می و مل زده اند و نیز بسرودن این ابیات پرداخته است و اینگونه شعرا در تاریخ ادب فارسی بسیار اند

غنی هیچگاه شادی و شادکامی را با ترداشی و نابکاری نمی‌آمیزد و به مبانی

شریعت پای بند است و خواهان سعادت دنیا و عقبی . او عقیده دارد باید غبار لناه  
را باب سوبه شست و بدرگاه حضرت باری تعالی سجده برد و نیاز آورد تا مقبول حریمش  
گشت و منظور نظرش

از در سیاهی پاک نگردی هرگز

تا سر نهدی بسجده مانند نگین ۸ / ۲۴۰

غنی را بهماز ترجهی بوده است و بادای این فریضه دینی میپرداخته است و بی غرض  
و از ادای صلوٰه نه رجای بهشت بوده است و نه خوف دوزخ بل دفع دسواس خاطر  
دفع شد دسواس خاطر از نماز با حضور

مابدست بسته را کردیم قفل بسته را ۴ / ۶۵

و عشق به دوست و حب و شوق بدو

از نماز نیست مطلب غیر جستجوی دوست

میروم از اشتیاق افتان و خیزان سوزی دوست ۶ / ۱۰۲

اوبه حضور رسول اکرم و خاندان نبوت عقیدت و ارادت بسیار داشت و عشق و محبت  
بدانان را وسیله نجات اخروی میدانست

ای جامه نقر زیب پیرایه ۴

دی شاه و گدا تو انگر از سایه ۴

در خاتم صنع سر نزد نقش دو کون

تا صورت نشد سیاهی سایه ۴ ۱ / ۲۴۲

تادین تو را کرد بر امت در خیر

بر روی زمین نیست نشانی از دیر

چون سایه ذلیل گشت آن نامه سیاه

کز پیرویت گزشت و شد تابع دیر ۲ / ۲۳۵

کسی بروز جزا سر مهر تو اند شد

که خاک پای شهیدان کربلا باشد ۲ / ۱۳۶



شود براه یقین پیر دستگیر ترا

امام سبحه گراز خالک کربلا باشد ۳/۱۳۶

غنی در مکتب عرفانی ملا محسن فانی درس خوانده بود و از مجلس و صحبت‌های عرفای عصر خود استفاده کامل برد. او برای اینکه دل از زنگار تعلقات و تعقلات زدوده شود و جسم و جان را صفایی پیدا گردد و مرغ روح را رهی بکوی جانان افتر لازم میدانست که سالک سالک ربانی در هر دو طریقی عرفانی بر ریاضت پردازد و درش و جسم را بفرساید تا روح در روان قوت گیرد (۱)؛

بی ریاضت نشود نشئه عرفان حاصل

تا کدر عیشک نگردید می ناب نیانت ۳/۱۲۳

و خود نیز عمری بر ریاضت بسر برده و برای تزکیه نفس و تهذیب اخلاق بمجاهداتی

---

(۱) در اینجا باید متذکر گردید که صرفیه و درویشان کشمیر این دوره مانند ریشی‌ها و یوگیها بر ریاضت و مشقتها می‌پرداختند تا تزکیه نفس بشود. یوگ در اصطلاح فلسفه نام یکی از شش مکتب فلسفه هندو است که اصول آن مبتنی بر آداب ریاضت و ورزش بدنی میباشد و جوگی بمعنی مرتاض استعمال گردیده و مقصود از آن آماده شدن فرد برای انجام دادن کار سخت و تحمل مشقات و یا خودداری از خواهش‌ها و لذات است. جوگی یا ضبط حواس جسمانی و دماغی درون خود را از جمیع خواهشها و آرزوهای مالمی میکند و به عالیت‌ترین حالت که حالت بینخواهشی است میرسد. چون شخص بینخواهش شد. پرده از جلوه چشمانش برداشته میشود. در این حالت او بغیر از ذات مطلق چیزی توجه نمیکند و با جمعیت خاطر بر ریاضت می‌پردازد تا در مراقبت و مشغولی او خللی وارد نیاید. جوگی بهر چه نصیبت میشود مسازد و مهربان درم. دل است. او با آزادگی و بی‌تعلقی و بی‌نسبیتی جمیع حواس خود را مضبوط میگرداند و سپس میتواند به پیروی از طریقی ششگانه بذات مطلق راه پیدا کند.

برای اطلاعات بیشتر درباره یوگ و فلسفه‌های هندو رجوع شود به مقدمه سر

اکبر بقلم دانشمند محترم سید محمد رضا جلالی نائینی - تهران - ۱۹۴۰

اشتغال داشته است

چند خون دل توان خوردن زدست نفس خویش

سنگ بستم بر شکم بهر شکست نفس خویش ۸/۱۷۸

چنانکه در آداب سلوك و طریقت است باید بحکم اذکروا الله ذکر اکثر از ذکر حق غافل نبود

غافل از ذکر مشوگر نبود منبجه بدست

رشته بند بر انگشت مکرر بستند ۱۰/۱۴۴

شبانگاهان که پرده ظلمت جهان و جهانیان را پرشانیده است فیضی خاصی دارد که روز فاقد آنست

نه بیند فیض شب را روز در خواب

بیاض دیده را کی روشنائی است ۱۱/۹۷

در دل شب سالک عاشق راست که بر خیزد و عبادت باری تعالی نایستد و بر ازو نیاز با معشوق و محبوب ازلی یردازد و از خواب غفلت بپرهیزد

ای دل آگاه شبها پاسبان خویش باش

يك نفس، غافل مشو از خود که خوابت میبرد ۷/۱۵۹

س، زاهدان ریا کار و سالوس پیشه مخالف است و عقیده دارد آنان دام مکرگسترده اند و عوام کالانعام را گرد خود فرا آورده اند و در بسیاری جاها شاعران و بزرگان حمله کرده است و از اعمالشان انتقاد نموده

زاهد بی آبرو گر بر لب دریا رود

میشود موج حصار از زهد خشکش موج آب ۳/۹۲

معذور بود زاهد گر حام نگیرد

کز دانه تسبیح گفتن آبله دار است ۲/۱۰۸

سزد گر زاهد خشک است رهبر بی تمیزان را

که نایبنا عصا را رهنمای خویش میسازد ۶/۱۵۷

هرگز سخن زاهد دل مرده نگویم  
ترسم که لبم همچو لب گور بود خشك  
زاهد بر داز باغ که چون مهره تسبیح  
از چشم بدت دانه انگور شود خشك

۳۰۲/۱۸۳

---

بود کلید در رزق پارسا سوالك  
كجا زدست دهد همچو آسیا سوالك

۶/۱۸۳

---

در فصل بهار پارسا نتوان شد  
هم صحبت ارباب ریا نتوان شد  
نیضی نبرد هیچکس از زاهد خشك  
سیراب ز موج بر ریا نتوان شد

۲/۲۳۲

---

ای یافته از ذکر خفی دام هوس  
مرغ نفست گشته گرفتار تنفس  
خواهی که دلت گشاده گردد چو حباب  
در ترك هوا كوش نه در حبس نفس

۴/۲۳۵

---

بازار نمد پرشی ارباب ریا  
گرم است گرامر روز نبا شد فردا  
خواهد که ز بوریا بد عوی برخواست  
چون شعله نم زود نشیند از پیا

۴/۲۲۶

---

زبزم می بروای محتسب که دستارت  
چو پنبه و سر میناست بار خا طرها

۳/۶۶

پیرشد زاهد و از راز درون بیخبر است  
قدخم گشته او حلقه بیرون در است ۱۳/۹۵

---

نماز پارا بی مطلبی نیست  
سلام او سلام دوستایی است ۳/۹۷

---

در هر نماز دست بزانر چرا زند؟  
زاهد اگر ز کرده پیشیمان نگشته است ۲/۱۱۶  
و بالاخره او از زاهدان ریا کار و محتسبان کنه جوکناره میگیرد و صحبت رندان پاک  
سرشت را بر آنان ترجیح میدهد

محتسب خواهی کنی بیکار گر خمار را  
ششه های دانه انگور میاید شکست ۳/۱۱۸

---

با مرده دلان چند نشینی به مساجد  
خمخانه نشین باش که خم زنده بگور است ۹/۱۰۴  
او مرد و سیح المشرب و پیرو صلح کل بود. حق و حقیقت را در هر حایمی که باشد  
یکی میدانست و فرق دیر و حرم را روا نمداشت

دشته را از پنبه توحید تا منصور یافت  
اختلافی در میان سبزه و زنا نر نیست ۷/۱۰۳  
چشم هر کس که شد از سرمه عرفان روشن  
آتش طور زهر سنگ تواند دیدن ۱۰/۲۱۱

او عقیده دارد که سالک در سلوك محتاج پیرو رهنما است و بدون راهنمایی نمیتوان  
مراحل را بخوبی پیبرد

سالک نرسد بی مدد پیر بجای  
بی جور کمان ره نبرد تیر بجای ۹/۲۲۱



دلي يار جود اين آنكه در راه طلب "دستگير" طلبد از پيشرفت باز ميماند و نميتواند  
نبوغ خود را چنانكه بايد و شايد بظهور رساند و مثال آنان كه بكسان ديگر متكلي اند  
چون آسيا سنگ است كه همواره بگرد قطب و محور بگردد و بجايي نرسد

دستگير آنكه طلب كرد رهي پيش نرفت

آسيا گرد عصا گشت بجاي نرسيد ۸/۱۳۹

در راه فنا حاجت همراه دگر نيست

چون شمع پس قافله اشك روان باش ۴/۱۷۷

او مرد آزاده اي بود و براه قناعت و آزادگي قدم برميداشت

روشن بقناعت شود آئينه باطن

ماهي كه دل افروز بودند ان جوين است ۵/۹۸

كاري بفلك مردم آزاده ندارند

هر سرو كهديديم غني هاك نشين است ۱۰/۹۸

مرا جمع است اسباب تعلق ليك آزادم

سراپا پنجه ام چون سرو داماني نميگيرم ۶/۱۹۶

و بالاخره

آزاده ام ز قيد زمين چون نهال شمع

بردم فرو به آب و گل خویش ريشه را ۵/۸۰

## فصل پنجم

### بررسی اشعار غنی و سبک آن

#### ۱- تعداد اشعار و ذکر نسخ مطبوعه و مخطوطه دیوان غنی

شاعر ما بشهادت شاگردش مسلم به جمع آوری اشعار خود نپرداخت و بقول او  
"سخنی چند که از ذات شریفش یادگار مانده بود و جز بصفحه روزگار ثبت نمی نمود  
و غلفی چند که طبع لطیفش بجای خود نشانده چون یتیمان بی پناهان در سفینه های  
مردم کوچه بکوچه میگردید پیش از آنکه مسوده اشعارش جمعیت پذیرد و ستمان بیاضش  
صورت دیوان گیرد رشته های حیات از هم گسینمت" (۱) سپس مسلم که بشاگردی غنی "علم  
مفاعرت میافراخت" در همان سال وفات شاعر (۲) اشعارش را جمع کرده بصورت دیوانی  
ترتیب داد. ولی تذکره نویسان در این مورد نیز اختلاف دارند و نظریات و داستانهای  
متعدد بیان داشته اند. محمد افضل سرخوش در کلمات الشعراء مینویسد (۳) - "دیوانش  
که سراپا انتخاب است مرزا محمد علی ماهر ترتیب داده چنانکه دیوان میر معز و ناصر علی  
را فقیر تدوین نموده" و سپس اشعاری را که میر معزالدین موسوی (احتمالاً برای بیاض  
خود) انتخاب نموده درج میکند. دیگر میر حسین دوست سنبله‌لی است که ضمن ذکر  
داستان ملاقات صائب با غنی و پرسیدن معنی کلمه کرا لپن اضافه میکند (۴) "غنی  
دیوان خود را که از لك (۵) بیت برگزیده و هزار بیت بیافتی نگه داشته و باقی را

(۱) و (۲) دیباچه دیوان غنی - سرینگر - ص ۵۵ (۳) کلمات الشعراء ص ۸۴

(۴) تذکره حسینی ص ۲۲۸ - ۲۲۹ (۵) لك یعنی صد هزار

بآب داد و در پینش میرزا گذاشت.“ در قول این سه تن سه نظریه مختلف درباره ترتیب  
دهنده دیوان ابراز شده است

۱- غنی اشعاری از دیوان خود انتخاب و سپس بقیه اشعار را از بین برد

۲- محمد علی ماهر دیوان غنی را ترتیب داد

۳- مسلم شاگرد غنی بکملک همشاگردی بنام ملک شهید دیوانش را ترتیب داده است  
تذکره نویسان بعدی هر یکی نظریه ای را تأیید کرده اند (۱). از مطالعه این اقوال  
چنین برمیآید که غنی در اواخر زندگی بترتیب اشعار خود توجهی داشته ولی مرگ با و  
فرصت این کار را نداد و بعد از وفاتش شاگرد او مسلم بترتیب و تدوین دیوان پرداخته  
و در همان سال وفات غنی آنرا تکمیل نمود. ولی بیشتر تذکره نویسان که از همه مهمتر  
محمد افضل سرخوش معاصر غنی است ترتیب و جمع آوری اشعار را به محمد علی ماهر  
نسبت داده اند و فهرست نگاران نسخ خطی کتابخانه های معروف دنیا نیز قول  
سرخوش را پذیرفته اند ولی آنرا در این مورد اشتباه دست داده است مثلاً والدیمیر

---

(۱) صاحب سفینه خرشگو مینویسد — “چنانچه از کشمیریان که نسل شنیده ایم مسلم  
شاگرد غنی دیباچه دیوانش نوشته .... گویند شش ماه صاحب فراش مانده در این  
ایام تمام اشعار خود را بگوش تامل شنیده آنچه تازه و کارآمدگی بردنگداشت و باقی  
بحضور خود مطالعه و ضایع ساخت.“ مرفل واقعات کشمیر مینویسد — “دیوانش که  
سراپا انتخاب است میرزا محمد علی ماهر ترتیب داد“ در مخزن الغرایب آمده — “از  
تمام دیوان خود دو هزار بیت چید و باقی را شست“ و علی ابراهیم خان در مصحف ابراهیم  
نوشته است “دیوانش میر محمد علی ماهر ترتیب داده و بقول در حالت استیلا مرض  
تمام اشعار خود را بگوش تامل شنیده آنچه لایق دانست نگاه داشت و باقی را بآب  
انداخت از اینجاست که غزلش اکثریک بیت و دو بیت و بعضی بی مطلع و بی مقطع است“  
و صاحب تاریخ حسن گوید — “دیوان اشعارش که میرزا محمد  
علی انتخاب کرده است شاهد کمالات اوست“

— تاریخ حسن جلد ۴ ص ۱۹

ایوانف در فهرست نسخه های خطی مربوط به انجمن آسیائی بنگال دیباچه دیوان غنی را که نسخه ای از آن تحت شماره ۷۷۴ (۱) مندرج است به ماهر نسبت داده است ولی نگاهی به نسخه مذکور اشتباه ایوانف را آشکار میسازد که این دیباچه تحریر مسلم شاگرد غنی است. همچنین چارلز ریور در فهرست نسخه های خطی موزه بریتانیا این اشتباه را تکرار کرده است و دیباچه ای را که باین رباعی

ای ذات تو سر دفتر افراد وجود  
هر بود و نبود را از بود تو نمود  
تا در صف جمیل تو نیامد بمیان  
حرفی بجهان نبود از گفت و شنود

شروع میشود دیباچه ماهر میداند در حالیکه همین دیباچه در تمام نسخ چاپی موجود و بدون تردید تحریر مسلم است و از تقریباً پس از ۱۲ سطر بنام خود تصریح میکند و میگوید "اما بعد مسلم مجرم بعرض میرساند" علاوه بر این تاکنون نسخه ای بدست ما نرسیده است که از آن بتوان استنباط کرد که مرتب و محرر آن محمد علی ماهر است.

اشعار غنی بطوریکه گفته شد در همان سال وفات شاعر جمع و بشکل دیوان در آمد. این دیوان که در سال ۱۰۸۰ هجری یعنی فقط یکسال بعد از وفات غنی آماده شد در اکادمی فرهنگ و هنر و زبانها متعلق به استان جمو و کشمیر موجود و بدون تردید قدیمترین نسخه دیوان غنی میباشد. آقای علی جواد زیدی در مقدمه ای که بر دیوان غنی چاپ سرینگر اضافه کرده اند شرح ۱۹ نسخه خطی را که در کتابخانه های معروف هند و انگلیس موجود است و در هنگام ترتیب و چاپ دیوان از آنها استفاده شده ذکر کرده اند (۲). از آنجمله ۷ نسخه از کتابخانه عمومی خدا بنش واقع در شهر پاتنا (هندوستان) و سه نسخه از هر یکی از کتابخانه های کشمیر و انجمن آسیائی بنگال در کلکته و کتابخانه رضا در شهر رامپور (هند) و یک نسخه از هر یکی از کتابخانه شخصی قاضی عبدالودود در پاتنا و

Concise Descriptive Catalogue of the Persian Mss in the  
Collection of the Asiatic Society of Bengal by W. Ivanow

page 351

(۱) دیوان غنی سرینگر ص ۴۹ - ۵۲



مسجد جامع بمبئی و موزه بریتانیا لندن میباشد. علاوه بر این کتابخانه های دیگر دنیا نیز دارای نسخ این دیوان میباشد و ما اینجا از دو نسخه دیگر ذکر میکنیم. نخست نسخه موجود در کتابخانه ملی پاریس که در جلد سوم فهرست بلوشه (۱) (E. Blochet) صفحه ۳۹۵ تحت شماره ۱۹۰۶ ذکر شده ولی فهرست نگار تخلص شاعر را غنی لاهیجانی نوشته است در صورتیکه از مطالعه مشخصات شاعر مانند اسم (محمد طاهر) و سال وفات (۱۰۷۹ هجری) و همچنین توضیح مطالب دیوان که در فهرست نگاشته شده چنین برمیآید که منظور او غنی کشمیری است و نسبت لاهیجانی یا اشتباه بلوشه است یا سهو کاتب نسخه. این نسخه در آخر قرن هفدهم یا آغاز قرن هیجدهم میلادی بخط نستعلیق نوشته شده است. دیگر نسخه ایست که ذکر از آن در کتاب "الذریعه الي تصانیف الشیعه" (۲) آمده. این نسخه متعلق بآقای سید جعفر الشیرازی الرانگونی مقیم سامراء میباشد و در آخر آن رباعی که مسلم بر وفات غنی سروده و از مصرع پنهان شده گنج هنری زیر زمین

تاریخ وفات برمیآید نوشته شده است. علاوه بر این خانبهادر شیخ عبدالقادر سرفراز (۴) در فهرست نسخ خطی کتابهای عربی و فارسی دارد دانشگاه بمبئی دیوان غنی را تحت شماره های ۳۸ صفحه ۱۱۰ و شماره ۹۱ صفحه ۱۶۹ ذکر میکند و مثنوی را بنام "جنگ نامه" تحت شماره ۱۲۵ صفحه ۲۰۸ به غنی نسبت داده متذکر میگردد

---

Bibliothèque Nationale, Catalogue des Manuscrits Persans (۱)  
 par E. Blochet, Bibliothèque de la Bibliothèque Nationale.  
 Tome Troisième. Nos.

(۲) الذریعه الي تصانیف الشیعه تألیف العلامة الشیخ آقا بزرگ الطهرانی القسم الثالث

من الجزء التاسع - چاپ تهران ص ۷۹۳

A descriptive catalogue of the Arabic, Persian and Urdu (۳)  
 Manuscripts in the Library of the University of Bombay,  
 by K.B. Sheikh Abdul Qadir-e-Sarfraz - 1935.

که این مثنوی را غنی درباره جنگ میان ادرنگزیب عالمگیر و برادرش دارا شکوه نظم کرده است (۱) و برای اثبات مدعای خود این شعر را بعنوان دلیل نقل میکند —

غنی چون بر وصف آن جهان برتر است بمقصد باز آمدن بهتر است  
آقای علی جواد زیدی در مقدمه دیوان غنی (۲) این شعر را اینطور نوشته اند —  
غنی چون ز وصف آن جهان پرور است بمقصد باز آمدن بهتر است

و بنا بر این میبینیم که اینجا کلمه غنی بعنوان متصل نیامده بلکه بمعنای «بی نیاز» و بعنوان صفت «جهان پرور» استعمال شده است و بنا بر این دلیل فهرست نگار صحیح نیست و نمیتوان قبول کرد که جنگ نامه مزبور مربوط به غنی است. همچنین نسخه شماره ۶۸ / ۲۴۱۹ کتابخانه خدا بنش در پاتنا دارای اشعار و غزلیات در باغیات الحاتی است که بعضی از آنها از ابرو طالب کلیم میباشند و در دیوان او موجود است

قدیمترین نسخه چاپی دیوان غنی چاپ مطبع مصطفائی در شهر لکنئو (هندوستان) است که در سال ۱۲۶۱ هجری قمری طبع گردید و آخرین نسخه آن تا سال گذشته چاپ مطبع نو لکشور لکنئو بود که در سال ۱۹۳۱ میلادی برای نهمین بار چاپ شد. تازه ترین نسخه چاپی دیوان غنی کتابی است که اکادمی هنر و فرهنگ دزبانهای جمود کشمیر بعد از مقابله و تطبیق با نسخه های خطی و چاپی و بیاضهای شخصی با مقدمه ای از علی جواد زیدی در سال ۱۹۶۴ از سرینگر چاپ کرده است

---

This is a poem by Ghani describing the war between (۱)  
Alamgir and his elder brother Dara Shokouh. It occupies  
ff 42-58 and begins with

خدا یا همه ملک عالم تراست جهان پادشاهی مسلم تراست  
On ff. 143 b, there occurs the takhlilus of the poet in the  
following couplet

غنی چون بر وصف آن جهان برتر است بمقصد باز آمدن بهتر است

(۲) دیوان غنی ص ۱۹-۲۰

دیوان غنی دارای غزلیات - قطعات - مثنویها - قصاید - رباعیات - و مفردات است. از اقوال تذکره نویسان و اظهارات مسلم چنین برمیآید که اشعار غنی تمام و کمال بها نرسیده است و موید این مطلب آنست که غزلیات غنی که بهمارسیده بیشتر ناقص و چنانکه پیشتر هم اشارت شد غزلیات دو بیتی و سه بیتی و چهار بیتی در دیوانش بسیار است و از اینجا معلوم میشود که جامع دیوان به هر بیتی که دسترسی پیدا کرده آن را در دیوان جا داده است و بنا برین شمارش تعداد صحیح غزلیات با شرحیکه فوقاً گذشت برای ما میسر نیست ولی میتوان تعداد ابیاتی را که بشکل غزلیات و یا غزل پاره ها در دیوان موجود است ۱۱۴۸ بیت دانست. غزلیات غنی اغلب به اوزان مانوس است و بحر هزج و مضارع در مل بکار برده است.

تعداد رباعیات موجود در دیوان غنی چاپ سرینگر ۹۲ است ولی دو رباعی از آن ناقص است. از جمله ۹۰ رباعی در در نعت حضرت رسول اکرم یکی در مدح اورنگ زیب پادشاه یکی در هجو طغرای مشهدی - یکی در تعریف قلندر شاعر و سه رباعی در رشاء نوشته شده است. موضوع بقیه آنها تقبیح زاهدان ریاکار - شکوه از مردم در روزگار - شکایت از بیماری در رنجهای بدنی توصیف بهار و وصف شراب و نیز موضوعات اخلاقی - عرفانی و فقر و استغناء است.

در دیوان غنی سه مثنوی کوتاه هم بچشم میخورد. یکی از آنها در هجو پسر حجام مشتمل است بر ۲۸ بیت. مثنوی دوم شتائیه است مشتمل بر ۳۹ بیت که در وصف زمستان نوشته شده. این مثنوی در دیوان چاپ نرگشور موجود نیست فقط بیت اول آن جزو ترك بیتها نوشته شده است. این مثنوی در دیوان غنی چاپ سرینگر از نسخه خطی متعلق به قاضی عبدالودود در شهر پاتنا نقل و چاپ شده است و غیر از آن در نسخه های دیگر بطور کامل موجود نیست. مثنوی سوم مثنوی است سه بیتی که در پایان آن شاعر بیت حافظ شیراز را تضمین میکند و آن اینست

گفتش زین جستجویت چیست سرد  
نیست در دستم عنان اختیار  
میبرد هر جا که ناظر خواه دوست

هندوی دیدم که مست از عشق بود  
در جوابم گفت آن زنار دار  
"رشته در گردنم افکنده دوست"

از قطعات موجود در دیوان غنی سه قطعه در تاریخ دقات ابوطالب کلیم - میر  
الهی و اسلامخان است و دو قطعه در ذکر درد اعضاء و هجو اسپ - این قطعات کوتاه  
است و مجموعه ابیات آنها ۳۱ میا شد.

همانطوریکه که در ذکر سیرت غنی گفته شد او شا عر مدیحه سرا نبود و تصایدیکه  
او سروده در مطالب اخلاقی و صفت زمستان و یا در وصف بیماری خود است و تعداد  
ابیات این تصاید ۷۷ میرسد.

دیوان غنی دارای مفردات بسیار است بطوریکه در ردیف الف ۶۷ و ردیف ت  
۱۰۲ و ردیف دال ۱۴۴ - ردیف ش ۲۰ و ردیف میم ۷۵ و ردیف نون ۳۲ و ردیف یا ۶۲  
نرد است. ردیفهای جیم و حای و حای و خا و سین و طاء هر يك يك فرد در ردیفهای دا و و  
راء و غین و گات سه بیت و ردیف کات و لام چهاربیت و ردیف باء و قات ۵ و ردیف  
زاء و های هوز ۶ بیت دارد که مجموعه این مفردات به ۵۱۱ میرسد.

چون تمام ابیات دیوان غنی را جمع کنیم تعداد آن به ۲۰۳۹ بیت میرسد ولی مطمئناً  
شاعر ما خیلی بیش از این شعر سروده است که جامع دیوان به بقیه آنها دسترسی پیدا  
نکرد و یا آنها را نه پسندید و در دیوان جا نداد. این حدس از قول خود غنی تأیید میشود  
و در بعضی مواضع دیوانش بکثرت شعر گوشتی خود اشاره کرده چنانکه گفته است -

مارا چو شمع مرگ بود بحا مشي غني

اظهار زندگي بزيان ميکنيم ما ۸/۹۸

ما بصدمعني باريك نگرديم بموش

گهر است اينكه بيلك رشته دهن ميبنند ۵/۱۶۱

و نیز چنانکه گویند در اثر اشتغال بشعر و استغراق در نظم اشعار گوشه نشینی گزیده بود.  
کرده ز جهان شغل سخن گوشه گزینم

تا حمامه مسافر شده من بمانه نشينم ۲/۱۹۴

گزشته از اشعار يك قطعه مثنوی نیز از غنی بجای مانده است که بدیوان غنی چاپ  
سرینگر ملحق شده است و این قطعه را غنی بطوریکه از مطالب آن برمیآید برای  
دفاع از اتهام سرقه شعر و مطالب به «نغمه پردازان بزم سخن آراشي» نوشته است



حکایت این سرقت بدین منوال است . کاتبی این بیت غنی را

نی جای درون رفتن رنی پای برون شد در مانده این دایره ام همچو جلاجل

به منتصب التواریخ بدایونی الحاق نمود و چون بیت مذکور قبل ازین بنام غنی شهرت یافته بود بعضی دشمنان شاعران را متهم بسرقت کردند . شاعر حساس ما از این اتهام بی اساس رنج بسیار برد تا وقتیکه موضوع بعد از تحقیق آشکار ، اتهام بر طرف رعایات کاتب ظاهر نشد غنی به ستمگویی و شعر سرایی دهن نگشود و این نشر را بعدا بعنوان دفاع از خود نگاشت و در پایان آن "از سنن پردازان انصاف پیشه و معنی طرازان عدالت اندیشه" تقاضا نمود "که اگر این بیت را در نسخه ای از نسخ تاریخ بدایونی مرقوم یابند حمل بر الحاق مضمون دزدی را بخاطر راه داده گناه کاتب برگردن شاعر نبندند". (۱).  
و این قطعه نشر را به این بیت بانجام میرساند —

برنداریم ز اشعار کسی مضمون را طبع نازک سنن کس نتواند برداشت

## ۲- تحلیل مضامین اشعار

تسمت اعظم اشعار غنی در مضامین غنائی است و این اشعار را میتوان بچند دسته تقسیم کرد . تسمتی از اشعار در توصیف بهار مناظر طبیعی و گل وریحان و سنبل و فیهران و ترگس و شمشاد و سرو آزاد سروده شده است چون —

دامن مطرب منده از دست در فصل بهار	
رشته گلدهسته عیشت بود تار رباب	۴/ ۹۲
از بمجالت بر نمیدارد چو ترگس سرز پیش	
هر کرا فصل بهاران نیست در ساغر شراب	۲/ ۹۲
نوبهار است چمن رونق دیگرگون یافت	
شاه انجم بجهان دولت روز افزون یافت	۳/ ۱۱۳

تا فصل بهار روی به گلشن آورد

هنگامه افسرده دلی بر هم خورد

از حیرت عشق و شوخی حسن بباغ

۴/۲۳۲

بلبل به سبد گل به قفس باید برد

سبزه دشت اگر هو شر با نیست چرا

۳/۱۴۳

هر که دیوانه شود دامن صحرا گیرد

بیا بلبل ببین در پرده گل آفتابی را

۷/۸۳

چرا از سادگی محبوب خورد کردی نقابی را

آشیانش گره خاطر گلبن باشد

۴/۱۲۸

عندلیبی که ز گل میل بنحاشاک کند

ای عندلیب بهر تماشای عکس گل

۴/۱۲۷

بر روی آب همچون حباب آشیانه بند

موسم گل میزد تا چشم بر هم میزنی

۶/۱۷۱

همچو ترگس جامه ها بر سرمکش در نو بهار

غنی در وصف زمستان و سرما نیز اشعاری سروده است که یکی از آنها این رباعی است

چند در موسم سرما شرر از سنگ کشم

گرده دست زمینا می گلرنگ کشم

رشته شد تن من از تر جدا کوی باشد

۲/۱۹۰

که چو گلدسته ترا در بر خورتنگ کشم

دیگر تصیده ایست بمطلع

موسم سردی شده سرگرم یخ بندیست آب

۳/۲۵۴

بط اسیر پیضه فولاد گردید از حباب

و نیز مثنوی کوتاهی است بعنوان شتائیه که مطلع اشعری اینست

در این موسم از بسکه یخ بست آب

۱/۲۳۶

شد آئینه خانه سرای حباب

اصولا این اشعار نسبت به اقسام دیگر کمتر است. قسمتی در معاشقات و  
مغازلات و وصف مهرریان سیمین پیکر و شاهدان دلبر است و بیان زیبایی اندام  
و اعضای آنان مانند

آن چشم مست باده کشی را چو عام کرد  
 ۵/۱۳۳ نرگس زریکه داشت همه صرغ جام کرد  
 رخ زرد من آن چشم سیه را در نظر باشد  
 ۶/۱۳۱ محک را هر کجا بینی سر و کارش به زرباشد  
 مگر در وصف چشمش نسخه ای خواهد که بنویسد  
 ۲/۱۹۸ که نرگس را دوات و خامه و کاغذ بکف دیدم  
 ز دراز دستی حسن شب و روز داد خواهم  
 ۳/۱۹۵ بزمین رسیده زلفت ز فلک گذشت آهم  
 کمان چو پیش از بزم بد عوی رفت از حجلت  
 ۷/۱۷۹ تهی کرد آنچنان قالب که آوردند بر درشتش  
 هر کس شراب آن لب جان بخش خورده است  
 ۳/۱۰۷ آب حیات در نظرش خون مرده است  
 مژه ام بر مژه از جوش جلادت چسپید  
 ۳/۹۴ دیدم از بسکه بخواب آن لب شیرین امشب  
 زنده نتوان بود بی لعلت که مشتاق ترا  
 ۲/۱۰۵ یال لب شیرین تو یا جان شیرین برب است  
 از رنج فراق و شوق وصال و رشک رقیب در عشق به هیب و جور روزگار غدار و در  
 جدائی از یار نیز فرادان یاد شده است

ز بیم هجر و امید وصال آن محبوب  
 ۲/۹۳ گذشت خامه و بالید در کفم مکتوب  
 خاک از تیغ فراقم بجگر زخمی داشت  
 ۵/۱۰۱ کفم مرهم کافور بران زخم گذاشت

دصف مي ياقوت رنگ و شراب چون زنگ و مجالس باده گساری و باده پیمائی که اصطلاحاً  
نهمریات گویند نیز فرادان آمده است

به بزم مي پرستان سرکشي بر طاق نه زاهد  
۴/۵۸ که میریزند مستان بی محابا خون مینا را  
بعد مردن هم نگردم سیراز صهبا کشي  
۹/۶۲ مي به خم نوشم چو گردم خاک در مینخانه ها  
به مجلسي که بود باده از لب دلدار  
۷/۱۷۰ مي دو آتشه باشد بجای آب حمار  
در فصل بهار پارسا نتوان شد  
هم صحبت ارباب ریا نتوان شد  
فیضی نبرد هیچکس از زاهد خشک  
۳/۲۳۲ سیراب ز موج بوریا نتوان شد

دیوان غنی از فرائد تاریخی خالی نیست و برخی اشارات و دلالتها بر وقایع و حوادث  
تاریخی در آن می یابیم مانند مراشی که در حق شعراء و معارف عهد همد سروده است  
که ضمناً ماده تاریخ آن حادثه را نیز در بردارد و از آنجمله قطعاتیست که در وفات  
کلیم و مرگ میزالدی شاعر و وفات امیرالامراء اسلامخان سروده است. در بعضی موارد اوضاع  
کشمیر را بنمایانده است مانند بیت زیر—

گلشن کشمیر را امسال شادابی کم است  
۶/۹۴ گر گل ابری نمایان است آنهم بی نم است

و این بیت

خلق سرگردان همه از قحط آب و دانه اند

هرکرا دیدیم غیر از آسیا در گردش است ۴/۱۳۰

به اشارت به قحط و غلا در دیار کشمیر کند. همچنین اشعاریکه دال بر خصوصیات  
نردی و حیات شخصی شاعر باشد نیز در دیوان اویافت میشود و نمونه های ازان را در  
حین ترجمه احوال اویاد کردیم



اعلام تاريخي و جغرافيايي و اسماء كتب و بلاد و رجال و معارف و انبياء و اولياء و شعراء و عرفا و غيره آنچه در ديوان غني آمده است ذيل با ذكر صفحه ياد ميكنيم

آدم	۱/۹۵ و ۷/۹۴	شيرين	۳/۱۳۷ و ۱/۱۹۱
	۳/۱۳۴ و		۷/۲۱۶
اسلام خان	۸/۲۵۰	ضحاك	۳/۱۶۸ و ۴/۱۶۴
الهي	۱۰/۲۴۱		۱۱/۲۵۱
ايران	۲/۱۵۲	طغرا شاهر	۱/۲۳۴
برتراب	۶/۲۲۴	طور	۱۴/۲۵۵
بوله ب	۶/۲۲۴	عربي	۷/۲۳۳
بيستون	۷/۱۳۷ و ۹/۲۱۶	عيسي	۱۰/۱۶۷ و ۱۰/۱۰۷
جام جم	۵/۷۰	فرهاد	۲/۱۲۰ و ۱۱/۱۰۴
جم	۹/۲۵۱ و ۱/۸۰		۳/۱۵۵ و ۴/۱۴۸
جمشيد	۶/۵۹		۷/۲۱۶ و ۱/۱۹۱
نصرو	۱/۱۹۱ و ۳/۱۳۷	نغفور	۶/۱۵۴ و ۸/۷۸
نخضر	۲/۱۰۶ و ۶/۱۵۹	فلاطون	۹/۲۵۱
	۶/۲۲۲ و ۳/۱۷۷	قارون	۱۰/۲۴۲
رفيع شاعر	۳/۱۷۴	ترسي	۵/۲۴۹
زليخا	۴/۱۳۷ و ۳/۹۳	قلندر	۷/۲۳۳
	۷/۱۴۶	كربلا	۳ و ۲ و ۲/۱۳۶
سكندر	۱۲/۱۳۳ و ۴/۱۲۲		۱۴/۲۵۱
	۷/۱۴۰	كشمير	۴/۲۲۵ و ۳/۱۱۴
سليم	۵/۲۴۹	كعبه	۱۲/۶۴
سليمان	۳/۲۳۵ و ۱/۱۷۲	كليمان	۱۴/۲۵۵ و ۷/۲۴۹
سنجر شاعر	۷/۲۳۳	كنعان	۱۲/۷۲ و ۷/۵۸
شيرين	۲/۱۰۵ و ۱۱/۱۰۴		۱/۲۲۳ و ۹/۷۳

۸/۶۹	وادی ایمن	۵/۱۷۱ و ۳/۱۳۷	کرهکن
۲/۱۵۸ و ۴/۹۴	هندوستان	۵/۲۰۶	
۴/۲۲۵ و ۷/۲۲۴		۳/۱۱۴	لیلی
۳/۱۴۸	یدبیضا	۹/۱۳۷ و ۹/۱۰۵	مجنون
۴/۱۳۷ و ۳/۹۳	یعقوب	۲/۲۰۶ و ۹/۱۴۴	
۷/۲۴۷ و ۱/۱۵۱		۱۰/۲۱۹ و ۹/۲۱۲	
۵/۱۱۳ و ۳/۹۳	یوسف	۱۲/۹۸ و ۳/۵۹	سیحا
۴/۱۳۷ و ۳/۱۲۱		۳/۱۲۱ و ۱۲/۷۲	مصر
۴/۱۶۲ و ۷/۱۴۶		۳/۲۲۰	
۳/۲۲۰ و ۲/۱۶۶		۱۲/۲۵۳	مطفی
۱/۲۲۳ و		۱/۱۸۶ و ۷/۱۰۳	منصور حلاج
.....		۷/۲۱	موسی

چنانکه قبلاً نیز اشارت شد غنی بسبب استغناء ذاتی و مناعت طبع و علوهمت بستایش جابیره ۴ ستمگر یا سلاطین دادگر و وزراء و امراء پندارنده و زبان بیدخ نیالوده و چون برخی شاعران دون همت چنین لفظ "دردری" را بمانند حکیم قبادیان "در پای خروکان" نریخته و تنها مدیج و ستایش که میتوانیم در دیوانش بیابیم دوربا عی در نعت حضرت محمد رسول اکرم صلعم (ص ۲۳۵ و ۲۴۲) و در بیت در مدح شهدای کربلا (ص ۱۳۶) و یک رباعی احتمالاً در ستایش اردنگزیب عالمگیر (ص ۲۳۶) و یکی در تعریف تلندر (ص ۲۳۳) میباشد. غنی را مثنوی است که در ذکر حجام سروده است و با این بیت آغاز میشود.

مرا بر تن زبانی گشت هر مو

شوم در وصف حجامی سخننگو ۱/۲۴۴

و نیز در ضمن مفردات بیتی در وصف او دارد

ز نقد بی نیازی کیسه ۴ از آنچنان پر شد

که از دست کسی چیزی بجز ناخن نمیگیرد

غنی همچنانکه به مدیج لب نیالوده از هجا نیز بری بوده و از رکاکت الفاظ و

بذات لسان دور بوده . هیچگاه در بیان مقاصد احساسات خود ختی در مضامین عاشقانه  
و امثال آن عفت کلام را از دست نداد و شعر را که " لطیفه الهی " اش خوانند به ستمانی یاره  
و بیهوده بی ارج نساخته است . تنها در ضمن رباعیات او رباعی می بینیم که در دم  
حاسدی " طغرا " نام سروده است

طغرا که بود روح کشفش چو جسد

با صاف ضمیران شده دشمن ز حسد

گوید که برند شعرش ارباب سخن

نامش نبرد تابه شعرش چه رسد ۱/۲۳۴

میل به تجرد و نحوی عزلت گزین گوشه نشین غنی و محیط پرورش و نشأت او با  
روح حماسی و رزم جویانه منافات کلی داشت و لهذا غنی هیچ شعر رزمی سروده و  
شاید اگر هم میسروده دارای اهمیت و لطیفی نبود . در جزء مفردات بیتی می بینیم که  
وصف رزمگاه است

رزمگاه از تیرها گشته نیستان قلم

همچو شیر بیشه آید در نظر شیر علم ۵/۱۹۵

و این یگانه شعر رزمی شاعر ما میباشد .

قسمتی از اشعار نیز وصف الحال شاعر است و بیان آلام و مضامینی است که از جور  
گیتی بدو روی نموده و تنش را فرسوده و ضعف قوای او را عارض گشته و دیده اش از  
نیرد افتاده مانند قصیده ای که بمطلع

روز و شب از بسکه زمین گیرم ز درد دست دریا

پیکر من میزند پهلوی نقش بوریا ۱۱/۲۵۲

و قبل از اینگونه اشعار را یاد کردیم و زیلا برخی از آنها را مینگاریم

گشتم چنان ضعیف که چون نور ماه

پفتم ز بار سایه دیوار بسکند ۹/۱۴۹

بسکه نتوانم ز ضعف تن قدم زد پیش و پس

سیر پای من درون کوچه کفش است و بین ۴/۱۷۴

حبان بلب از ضعف نتراندرسد

۳/۱۹۸ ما بزدور ناتوانی زنده ایم

نماند از ضعف تن آخر بجز نامی زمن باقی

۷/۱۹۹ نگینی مینماید گر نهند آئینه در پیشم

از ضعف دست با من گیرایی نماند دست

۱/۲۰۸ آخر چسان توانم راه عدم گرفتن

بر بستر ضعف روز و شب بیمارم

از گرمی تب گداخت جسم زارم

جز نام نشان نماند از پهلوی من

۱/۲۳۹ اکنون گویا چو حرف پهلر دارم

در امور اخلاقی و تربیتی و حکمی نیز اشعار بسیار در ضمن غزلیات و قطعات و

مفردات غنی آمده است و شاعر با هنرمندی خاص مطالب تربیتی و فلسفی و نکته‌های

اخلاقی را در ضمن تمثیلات زیبا بیان داشته است مانند

روتن بقناعت شود آئینه باطن

۵/۹۸ ماهی که دل افروز بود نان جریب است

تربیت را چه اثر گر نبود استعداد

۵/۱۴۸ آسیا صاف چو آئینه نگر در ز غبار

ای صاحب هوش عیب می نوش بپوش

بیهوشی مردم بته هوش بپوش

بینی ز کسی اگر بدی یا شنوی

۱/۲۳۶ در پرده چشم و پرده گوش بپوش

ای دل نغموری فریب ارباب دغا

۲/۲۲۶ غافل نشوی ز دشمن دوست نما

بدگر چه دمی چند به نیکان بنشست

سر رشته نیکیش نیفتاد بدست



از تیره دلی پاك نشد خاکستر  
هر چند که با آتش و آیینہ نشست  
۲/۲۳۰

هر کس که بنحیشتن گمانی دارد  
چون در نگری عیب نهانی دارد  
عمریست که در باغ جهان گردیدم  
هر میره که دیدم استخوانی دارد  
۲/۲۳۳

گرنیل شری پای منه بر سر مور  
غافل مشو از جوهر تیغ پر مور  
عالم شده در چشم سلیمان تاریک  
تا گشته عیان سیاهی لشکر مور  
۱/۲۳۵

ز بهار مکن تکیه بر افتادن سرکش  
افتادن سرکش بود افتادن آتش  
۵/۱۷۸  
از نم احسان کس دست طلب را تر مکن

آبرو خواهی بنان خشک چون آیینہ ساز  
۹/۱۷۴  
بر تواضع های دشمن تکیه کردن آبله‌ست

پای برس سیل از پا انگند دنیوار را  
۱۰/۷۱

مضامین عرفانی نیز در اشعار غنی آمده و ادعای نیکه از عزلت و خلوت و فقر کرده  
است خود از معانی صوفیانه و عارفانه بشمار میرود. مصطلحات عرفانی مانند تجرد  
و تجرید و سالک و پیر و فنا در اشعارش دیده میشود مانند

یوسف مصر تجرد (۱) دانند

۳/۱۲۱  
پیر هن هیچ کم از زندان نیست

---

(۱) "تجرد بضم برهنه کردن و شمشیر از نیام بدر کشیدن و بریدن شاخهای درخت تا  
آزاد شود و در اصطلاح درویشان تجرید از خلاق و علایق و تفرید از خود" دیوان  
غنی چاپ نوک کشور سال ۱۹۳۱ میلادی ص ۴۹ حاشیه ۱

- سالک نرسد بی ملاد پیر بجای  
 ۹/۲۲۱ بی جور کمان ره نبرد تیر بجای  
 عاشق بفنا سیر ز معشوق نگرود  
 ماهی طلب آب کند گرچه غذا شد  
 عنان نفس کشیدن جهاد مردان است  
 ۸/۱۰۳ نفس شمرده زدن کار اهل عرفان است  
 بی ریاضت نشود نشئه عرفان حاصل  
 ۳/۱۲۳ تاكد و عَشَك نگرديد مي ناب نيافت  
 از سلوک صاحب باطن کسی آگاه نیست  
 ۷/۱۱۱ می رود بر آب و نقش پای او در راه نیست  
 ۳- نقد اشعار و سبک آن

در عهد شاعر ما چنانکه از تذاکر و تواریخ و قرائن شعری شعراء و تصریح برخی از آنان بر می آید شعر گفتن به ابتذال کشیده بود زیرا هر نااهلی با نگیزه ۶ حسن شهرت طلبی با عدم مایه علمی و ادبی به شعر گوئی می پرداخته است و بدین سبب است که برخی شاعران نیکو سخن و مایه در مجبور به صمت و سکوت میشدند و آنانکه میدان را در دست نااهلان میدیدند بگوشه عزلت میخیزیدند و در تنهایی و خلوت سکونت میگزیدند چنانکه غنی نیز باین امر اشاره میکند

آخرا که بود در همه فن دست تمام  
 نامش نبرد ز بی تمیزی ایام  
 طفلی که ز بوستان بنحو اند در قی

- ۵/۲۳۸ چون سر بر آورد ز موزونی نام  
 لاف موزونی ز ند مانند سر

هر که خوانده صفحه ۶ از بوستان  
 از بسکه شعر گفتن غد مبتذل بدین عهد

- ۶/۲۱۵ لب بستن است اکنون مضمون تازه بستن

این متشاعران بی مایه با سرقت اشعار دیگران میخواستند نام "شاعر" بر خود گذارند و بگفته تاج الحلاوی "از مجموع صنایع شعرا این صنعت را انتخاب کرده اند در آن باب بغایت چالاک دماهرند" (۱) و اشعار غنی نیز از سرقت یغماگران ادبی مضمون نبوده است چنانکه در اشعاری چند به سرقت اشعار خود اشارت کرده می گوید:

یاران ببردند شعر ما را

افسوس که نام ما نبردند ۵/۱۶۵

ز مضمون دزدی یاران نمیباشد غمی ما را

چنان بستیم مضمون را که نتواند کسی بردن ۶/۲۱۰

به بزم نکته سنجان سرخرو می از سخن دارم

پرد رنگم چو دزدی معنی رنگین برد از من ۸/۲۱۰

اگرچه هیچ شاعری را نمیتوان یافت که از اسلاف خود متأثر نشده باشد و بنحوی از انحاء از جهة استعمال الفاظ و قوالب یا مضامین و معانی، اوزان و توافقی تحت تاثیر متقدمین خود قرار نگرفته باشد ولی این امر شدت و ضعف و کثرت و قلت دارد و بستگی دارد بقوه ابتکار و ابداع از طرفی و نیروی تقلید شاعر از طرفی دیگر. هر چند غنی از پیشینیان خود متأثر شده است ولی بمانند برخی متشاعران اندک مایه که مضامین دیگران را اخذ کرده و در قالب دیگری می نهایانند یا همان الفاظ و معانی را بتقدیم و تاخیر بنام خود جلوه میدهند و به اخذ مضمون دیگران پرداخته

بر نداریم ز اشعار کسی مضمون را

طبع نازک سخن کس نتواند برداشت ۷/۱۰۱

از نزاکت ارفتد مضمون من

گر بمضمون کسی پهلر رند ۴/۱۴۰

اصولا غنی معتقد است که باید ذهن شاعر حلاق باشد و خود طرح سخن کند

(۱) دقایق الشعر مصحح سید محمد کاظم امام تهران ۱۳۴۱ ص ۹۷

غني طرح سنعن خود کن اگر ميل سنعن داری

۲/ ۲۱۲

چرا باید تصرف در زمین دیگران کردن

و گرنه آن به که دهان بر بندد و لب نلغاید

نرسنعن از خود نداری به که بر بندای زبان

۲/ ۲۰۵

تابکی چون خامه را نی حرف مردم بر زبان

غني خود بعد اذیت و تازگی اشعار خود اشارت کند و گوید

بود گویا طفل نورفتار شعر تازه ام

۱/ ۱۶۰

کز لبم تارفت بیرون بر زبانها اوفتاد

اشعار غني محتوی معانی باریک و خیال تازه و مضامین بکر میباشند و این از خصایص

بارزه اشعار است. او همواره در پی جستن معانی و مضامین بدیع بوده است و در

اندیشه خیال تازه

خیال نازکم را نیست تاب ناخن دغلی

۱۰/ ۹۴

غني هرگز نباشد طاقت نشتر رگ گل را

جامم بغیر کاسه زانوی فکر نیست

۱/ ۹۰

باشد خیال تازه شراب کهن مرا

جلوه حسن تو آورد مرا بر سر فکر

۳/ ۱۹۷

تو چنان بستی و من معنی رنگین بستم

شد زمین شعرم از گلهای مضمون گاشنی

۱۴/ ۹۲

هست هر بیتي در و عشرتسرای عندلیب

از این رو دقت در موجودات و حوادث عالم و باریک بینی در اشیاء طبیعت که

اصولا باید از خصایص ذاتی یک شاعر واقعی باشد ذات او را لازم و مقارن بوده است.

معانی دقیق و مضامین لطیف او نتیجه همین دقت نظر و مولود این باریک بینی

است که او در اشیاء عالم داشته و با دیده محققانه در آنها مینگریسته و با تحلیل

شاعرانه و اندیشه حکیمانه از آنها نتیجه ای گرفته است و تا در دریای تفکر دری شاهوار

نیافته است و لولویی نایاب بشست نمی انداخته از پای نهی نشست و به



عزت پسند نمیکرد و به جلوه آن نیپرداخت.

از فکر تا سخن نشود قایل رقم

مانند خامه سرزگریان نمیکشم ۴/۱۹۷

شاعربه نرگس میگرد و "جام خالی" آن جلب نظر او را میکند و يك معني عالي عرفاني استنتاج مي نمايد و ميگويد

نشاني نيست در صحنه خاك از مي عشق

ز جام خالي نرگس همين آواز مي آيد ۸/۱۲۶

يا چون سنگ آسيا را از نظر ميگرزاند چنين مضموني در خاطر وقاد شاعر نقش ميپندد

فتد چون رنجه در کار تو بکشايد در روزی

ز سنگ آسيا در گوشم اين آواز مي آيد ۱۰/۱۲۶

و امثال و نظاير اين افرادان است و از حد شمار بيرون

يکي از خصوصيات شعراء وقت در استعمال کلمات و الفاظ و رعایت تناسب درميان

آنهاست مثلاً در اين بيت

بیمار عشق در خم محراب ابرويش

خواهد چو چشم او باشارت نماز کرد ۱۰/۱۳۴

تناسب و مراعات النظير بنحو عالي مشهود است و نيز اشاره بدین مطلب دارد که چون بیمار را در نماز طاقت قیام و تعود نیست میتراند باشارت نماز نگارد (در ~~در~~ <sup>در</sup> ~~ان~~ <sup>ان</sup> ~~صنایع~~ <sup>صنایع</sup> اشعار غني در ضمن مراعات النظير شراهدی براين معني خواهيم آورد) و همين موضوع است که باشعار اول طفي بخشیده

چه عجب طبعم اگر دعوی اعجاز کند

که بلطف سختم نيست کسي را سخني ۲/۲۲

يکي از خصايص شعر غني و همچنين ديگر شعراي سبك هندی چنانکه اشاره کرديم ايراد معاني دقيق و باريك است در قالب الفاظي ساده و مانوس و گاهي عاميانه و همين موضوع صفت ممیزه سبك هندی از بعض اشعار متقدمين که موضوع به

داشتن معاني و مصامين دقيقه است ميباشد زيرا در اشعار آنان الفاظ و عبارات نيز خور  
دارای غلاقت و عدم استيناس برای مردم اين زمان ميباشد و حال آنکه سادگي در الفاظ  
و عبارت يکي از خصوصيات سبك غني و شعرای همسبك اوست چنانکه خود گريد  
مي نمايد سخنم ساده ولي بي ته نيست.

از ته چشمه آيينه کسي آگاه نيست ۹/۱۰۶

و شايد سبب همين سادگي و عوام بهمي است که اشعار شعرای سبك هندی در  
نزد عامه مردم مقبوليت دارد و بسياری از آنها را مردم در صحبتهاي عادی و علمی بنحو  
مثل و شاهد مينخوانند و از خواندنش لذت ميبرند.

اگرچه غني در جايي تمام اشعار خود را منتق پنداشته و سرتا سر ديوانش را  
”بياضي“ و قابل نقل دانسته است و گريد

طلب از من چه کني ديوان را

که بياضي است همه اشعارم ۴/۱۹۹

ولي اين امر يست غير قابل قبول و هيچ شاعری را نمیتوان يافت که جميع اشعارش در  
لطف و دقت و رقت يکسان باشد حتي اساتذده متقدم و بگفته غني  
شعر اگر اعجاز باشد بي بلند و پست نيست

در يد بيضا همه انگشتهها يک دست نيست ۱/۱۰۱/۱۰۱

خاصه اين بلندي و پستي در اشعار شعرای سبك هندی بيشتر مشهود است زيرا  
آنان همواره در پي کشف ”خيالي تازه“ و ابداع معاني بکرمي بوده و هرگاه ببدان  
ميرسيدند آن را در بيتي بيان ميکردند و سپس اين بيت که ماده ساختن غزل يا  
قطعه اي ميگشت که با اصطلاح برخي آنرا بيت الغزل گویند و چون غرض از انشاء  
ابيات ديگر تکميل شعر بوده است لهذا اغلب ديده ميشود که غزليات اين گروه از شعراء  
بالتام دارای معاني بدیع و لطافت و جزالت نيست و انتخاب از غزليات آنها و تنظيم  
منتخبات متعدد از شعرای اين دوره علت اين معني است. بهر حال پستي و بلندی در  
شعر ”موشگانان“ اين عهد فراوان ديده ميشود و اينکه غني  
گويد

نبود بلند و پستی در شعر مرشگافان

یکدست باشد آری انگشتهای شانه ۶/۲۱۸

سختی است گزاف و اگر در حق خود نیز گفته است

بسکه پستی و بلندی شد ز شعرم بر طرط

میشود هر مصرع با مصرع دیگر طرط ۴/۱۸۱

راه مبالغه پیمرده است زیرا هر صاحب ذوقی با مراجعه بدیوان او درمییابد که تمام ابیات از لحاظ فصاحت و بلاغت و جزالت و حتی "تازگی خیال" که منظور نظار بوده است یکسان نیستند.

در میان غزلیات غنی تعداد ابیات برخی از حد متعارف کمتر است مثلاً غزلهای سه

بیتی و چهار بیتی بسیار است مانند این غزل بیطلع زیر

نشئه پا بوس خود زین بیش مگذار آب را

ای نهال باغ حسن از خاک بردار آب را ۲/۸۳

که چهار بیت دارد و این غزل که عده ابیات آن سه بیت است

بروز هجر کی سیر گلستانم هوس باشد

که گلبن بی گل روی تو در چشمم قفس باشد ۴/۱۳۹

و علی هذا القیاس. و چنانکه میدانیم اینها خارج از قیاس و بیرون از حد درسمی است

که برای غزل تعیین کرده اند و هر چند در آثار استادان پیشین مانند مولانا و صایب و

دیگران نیز دیده میشود ولی میتوان اینگونه اشعار را اصولاً غزل محسوب نداشت (هر چند

معنا اطلاق غزل بر آنها صادق است) و در شمار قطعه دانست با آنکه مطلع آنها مصرع

و مضامین آنها در مغاللات است زیرا قطعه هم میتواند دارای این خصوصیات باشد (۱)

غنی در بیتی تکرار مضامین را بی لطف شمرده و میگوید:

در مکرر بستن مضمون رنگین لطف نیست

کی دهد رنگ از کسی بند و خنای بسته را ۳/۶۵

(۱) رجوع کنید به تحول شعر پارسی - زین العابدین مرثمن ص ۴۲ و ۵۱

دلي در ديوان او باشعاری بر ميخوريم که آنها مکرر در ديوان آمده است و برخي تشبيهات  
و تمثيلات با الفاظ مختلف در مواضع متعدد تکرار شده است ، حتي گاهي بيتي عينا  
با الفاظ جزئي مکرر گرديده است چنانکه در ردیف ثاء اين بيت -

تکمه نبود که سراز جيب برون آورد است

جامه ات گوی ز پيراهن يوسف برد است ۵/۱۱۳

آمده است و سپس با اسقاط " است " بجایه در ردیف هاء بدینگونه نقل شده است

تکمه نبود که سراز جيب برون آورده

جامه ات گوی ز پيراهن يوسف برده ۳/۲۱۸

اما مضامين تکراری ديوان غني را در اين ابیات مي بينيم

توانگران نرسانند نفع مفلس را

که هست زاع کمان بي نصيب از پر تير ۵/۱۶۷

مفلس نبرد بهاره ز پهلوی توانگر

کي تير پر خویش دهد زاع کمان را ۵/۷۱

ايضا

خار از سمت جاني فرهاد ساخت رو

بر سنگ خارا صورت شیرين بهانه ايست ۱۱/۱۰۴

پيدا نبود صورت شیرين و بيستون

خار از سمت جاني فرهاد ساخت رو ۷/۲۱۶

ايضا

نيست موج جوی شیر از سنگ خارا آشکار

کوهکن را شد سفيد از گريه چشم انتظار ۵/۱۷۱

چشمش سفيد شد بر انتظار دوست

حرفيست اينکه کوهکن آورد جوی شیر ۹/۱۷۱

ايضا

تا رقيم زد خامه وصف قامت محبوب ما

جزالف حرفي ندارد کاغذ مکتوب ما ۵/۷۹



- تاوصف قد نازك او پیش گرفته  
 حرفی بزبان غیرالف نیست قلم را  
 ۷/۸۹ از تمثیلات تکراری میتوان ابیات ذیل را برای نمونه یاد کرد  
 روشن زمن جهان ومن از بخت تیره داغ  
 ۱/۱۸۱ کی تانیه چراغ شود محو از چراغ  
 هر جا بود روشن دلی باشد ز بخت تیره داغ  
 ۲/۱۸۱ تاریکی پای چراغ زائل نگردد از چراغ  
 مضامین ابیات زیر نیز مکرر آمده است

- آب چون نیست گذارد بدهن تشنه عقیق  
 ۴/۲۵۱ دده ام لخت جگر دارد اگر شد بی نم  
 لخت جگر بدیده ام از قحط گریه است  
 ۷/۱۸۲ چون آب نیست تشنه نهد در دهن عقیق

ایضا

- نفس ما شده از سوختگی خاکستر  
 ۶/۷۸ سزد آئینه اگر صاف شود از دم ما  
 نفس من شده از سوختگی خاکستر  
 ۱۲/۹۴ گر شود آئینه روشن ز دم من چه عجب  
 باید توجه داشت که اینگونه تکرارها خاص غنی نیست و در دواوین شعرای سبک  
 هندی چون صائب و حتی متقدمین خاصه مولانا بکثرت دیده میشود.

#### ۴- برخی نکات دستوری در اشعار غنی

در سیر دیوان غنی برخی از نکات صرف و نحوی باز خوردیم که ذیلاً آنها را  
 ذکر میکنیم و این را نیز یاد آوریم که آنچه ذکر میکنیم تماماً از مشخصات خاصه اشعار  
 اوست و نیست بلکه آنچه از قواعد و ضوابط دستوری و خلاف قیاسهای نحوی در اشعار  
 او دیده ایم متذکر میشویم.

۱- در مقام تمني و ترجي گاهي افعال بسياق قدماء با ياء تمني آمده است مانند  
تا بچشم آن تغافل پيشه ميشد آشنا

کاش بودی برگ برگس کاغذ مکتوب ما ۶/۷۹

دختر زر از نگاه گرم افتد در حجاب

کاش افتادی گل ابری بچشم آفتاب ۱۰/۹۱

دیده در رخسار عویان دوختن خوش دولت است

کاش هر مژگان من چشمی چو سوزن داشتی ۱۸/۲۲۳

میکشیدیم انتقام درد خویش از آسمان

کاش بودی دست و پا مانند فکر من رسا ۹/۲۵۳

در برنجی موارد نیز بدون ياء استعمال شده است

باریست گران بر رخم از ضعف بدن رنگ

ای کاش پرد زود ز رخساره من رنگ ۸/۱۸۳

میآلیدند تا مرا استادان

ای کاش که گوش میشدم سرتاپا ۱۰/۲۲۶

در علاج درد اعضاء سخت حیران مانده ام

کاش میکردم زحیرت يك نفس گم دست و پا ۴/۲۵۳

حلقه های دام ماهی همچو عینک شد زین

کاش بیند چشم او خط شعاع آفتاب ۶/۲۵۴

آمر دلم شکسته شد از درد استخوان

ای کاش میشکند چو دلم استخوان درد ۱۲/۲۵۶

۲- در مورد شرط گاهي افعال با ياء استعمال شده است مانند

از زبان تیشه یخ را سرزنشها میکنند

گر نبودی ستمت روا ز شرم میگردد آیدآب ۵/۲۵۴

۳- در بعضی اشعار در دیوان غنی بضامیری بر میخوریم که قبل از مرجع آمده

است و با اصطلاح اضمار قبل الذکر است مثلاً در بیت زیر

گر چنین از سنگ طفلان رختنه ها افتد درو

آشیان بلبل ما میشود آخر قفس ۵/۱۷۴

که مرجع ضمیر "او" "آشیان بلبل" است و قبل از آن یاد گردیده است. در بیتی دیگر گوید

آینه شد از عکس رخش محمل لیلی

حق بر طرف اوست که دیوانه خویش است ۳/۱۱۶

که اگر مرجع ضمیر "ش" را "لیلی" بگیریم ضمیر قبل الذکر است و شارح و محشی دیوان نیز متذکر این معنی گردیده است و در معنی بیت چنین آورده است (۱) "یعنی محمل لیلی از عکس رخ لیلی بمنزله آینه رونما شده است. اگر لیلی روی خود را در آن دیده دیوانه حسن و صفای خویش گردد حق بجانب ای سزاوار دیوانه شدن است" ولی چنانچه بترانیم مرجع "ش" را محبوب ذهنی شاعر بدانیم دیگر این امر خلاف قیاس پیش نخواهد آمد.

۴ - گاهی فاعل یا مستدالیه در جمله بقرینه جمله ثانی در جمله اول حذف

گردیده است و نمونه های از آن در ابیات زیر می بینیم

خبر می آورد گاهی ز کوی دوست مجنون را

سگ لیلی ازین ره خوشتر از آهوست مجنونا ۳/۷۸

شده چشم سگان کوی جانان چار از شورتش

بچشم کم نه بینیدای رقیبان استخوانم را ۱/۸۸

تا نسوزد نکند میل بلسندی چو سپند

چشم بد دور ازین اختر طالع که مراست ۲/۱۱۰

هر دم از گوشه خاطر سر جستن دارد

معنی تازه غزالیست که بستن دارد ۲/۱۳۳

در دهان ماگره گردید چون دندان غنی

دانه ۶ گر شد نصیب ما ز کشت روزگار ۱۱/۱۶۹

از عمر دمی بیش نصیبش نبود

هر چند حباب سرزد از آبمیات ۴/۲۲۰

۵- در هنگام عطف دو مصدر گاه یکی بصورت مصدر مرخم (أ) استعمال

شده است مانند این بیت

نی جای درون رفتن دنی پای برون شد

در مانده این دایره ام همچو جلاجل ۴/۱۸۵

۶- شارح رمحشی دیوان در این بیت

شام عم کز چشم من دور آن مه پرنور بود

چون لگن يك ميل نور از دیده ما دور بود ۷/۱۴۸

تأمل بتقدیر حرف 'در' گردیده است و اصل کلام مصنف را "در شام" دانسته است و

گوید (۲) "تقدیر حروف بحرف و غیره اکثر در کلام اساتذہ میشود. صائب راست

تفسه معنی تازه است مرا ساغر گوش متوان کرد مرا خواب یا فسانه خط

یعنی "ب خواب" ولی باید دانست در کلماتی که خود ظرف زمان یا مکان هستند هیچ

احتیاجی بتقدیر حرفی مانند "در" و "ب" (که افاده ظرفیت کنند) نیست و در واژه های

چون "بمهرگان" و "در زمستان" و "در بهاران" تاکید ظرفیت منظور بوده است و

کلماتی چون شام و صبح و بهار و مهرگان و غیره خود بخود مفید معنی ظرفیت هستند

۷- حذف حرف اضافه از مفعول غیر صریح (۳) در این بیت

پروانه گویمیر ز غیرت که شمع را

روشن کنند خلق بنحاک مزار ما ۶/۸۸

---

(۱) البته بمعنای مصدری زیرا مصدر مرخم گاه بمعنای حاصل مصدر و گاه بمعنای

مصدر بکار میرود. (رک بدستور زبان فارسی تألیف پنجم استاد ۱۳۳۴ - ص ۱۳۵ - ۱۳۶

(۲) دیوان غنی نو لکشور لکنو ۱۹۳۱ ص ۹۸ (۳) یا حذف علامت مفعولی صریح زیرا

"را" مفعول صریح گاهی جانشین برخی حروف اضافه میشود (رک دستور زبان

فارسی غلام حسین کاشف اسلامبول ۱۳۲۹ ه ق ص ۴۵ - ۴۶



که در اصل "به پرزانه گو" یا "پردانه دابگو" برده است

۸- گاهی شاعر به تشبیه وجودش پرداخته بدین معنی که گاه بدو شخصیت

در خود قایل شده است و از خویش به صیغه غایب تعبیر کرده است چنانکه گوید

بسکه در گوشه عزلت چو غنی دل بستم

هرکه شد گوشه نشین در دل ما جا دارد ۸/۱۴۶

و این نزد متقدمین نیز معمول بوده است چنانکه حافظ فرماید

گفتمش سلسله زلف بتان از پی چیست

گفت حافظ گله از دل شیدا میگرد (۱)

۹- "را" ی فك اضافه گاه بدون تقدیم و تاخیر مضات و مضاف الیه

استعمال شده است مانند این ابیات

مگر زد خنده دندان نما بروی سگ لیلی

که از شادی ننگ جداستخوان در پرست مجنون را ۴/۷۸

ز شوق گوشه ۴ دستار از بسکه بیتاب است

پرد مانند شبنم هر نفس چشم هوس گل را ۸/۸۰

آدمی در عهد پیری بیخورد گردد غنی

میشمام طفل خود را ریخت دندان مرا ۷/۹۰

در صورتیکه استعمال "را" فاکه اغلب و اکثر در هنگام تاخیر مضات و تقدیم مضاف الیه

است (۲)

۱۰- در بیت ذیل

تا بر نیامدست ز کام زبان غنی

چرخ سیاه کاسه چو کلکم نداد آب ۸/۹۱

(۱) دیوان حافظ طبع میرزا محمد قدسی شیرازی بمبئی ۱۳۲۲ ص ۱۷۲

(۲) در جمله ایکه فعل متعدی یا یکی از مشتقات آن بصورت مضات بکار رود برای فك

اضافه پس از مضات الیه علامت مفعول صریح (مستقیم) "را" آورده علامت

اضافه را حذف کنند- فك اضافه دکتر معین ص ۲۰۳

فعل ماضی نقلی (نیامد است) بجای ماضی مطلق استعمال شده است و در این  
موضوع باید "نیامد" گفت - بقرینه فعل بعد (نداد)

۱۱- مصدر "نمودن" بصورت معین فعل نیز بکار رفته است چنانکه در این

بیت

کلاه از نخوت شاهان رسوده  
سران را زیر دست خود نموده

۲/۲۴۴

### ه - قوافی اشعار

هر چند بصیرت و آگاهی و دقت نظر در وجود شاهان فراهم بوده است ولی  
گاهی توجه بسیار به انشاء مضامین و معانی و ابداع خیالات تازه سبب گردیده است  
که سخن پردازان کشمیر از بعض قواعد و قوانین علم قوافی دور افتد و نحلی به قوافی  
اشعار برسد مثلاً در قطعه (غزل چهار بیتی) زیر -

قوت بازو نیاید بی صفای دل بکار  
تیغ تا در زنگ باشد برگ بیدی بیش نیست  
آتش از سوز دلم چون دود می پیچد به خویش  
شعله دوزخ به چشمم برگ کاهی بیش نیست  
زور بازو مرد را وابسته مشقت زراست  
دست خالی در حقیقت آستینی بیش نیست  
کم ز حیوانات باشد پیش ارباب تمیز

آدمی کز انفعال جرم سردر پیش نیست (صفحه ۱۰۲)

خطاهای رخ داده است. نخست آنکه درین قطعه "بیش نیست" ردیف  
میباشد و در بیت آخر از این معنی غفلت شده است و اصلاحی  
در قافیه ای وجود ندارد. ثانیاً شاعر "بیری" را با کاهی "و"  
"آستینی" قافیه کرده است و این نادرست است. نیز در  
قطعه زیر

تا ر قم زد خامه وصف قامت محبوب ما  
 جزالف حرفي ندارد کاغذ مکتوب ما  
 تا بچشم آن تغافل پیشه میشد آشنا  
 کاش بودی برگ نرگس کاغذ مکتوب ما ۷۹/۵۷

«کاغذ مکتوب ما» بعینه تکرار شده است و فساد کلي در قافیه رخ نموده است .  
 همچنین در قطعه زیر (۱)

در چشم اهل بینش آخر سبك در آئي  
 گر چون حباب خواهی بر روی آب رفتن  
 جای که باده باشد گرم محتسب نباشد  
 شبگرد را نزیید بر روی آب رفتن  
 جای که نفع نبود اندیشه ضرر نیست  
 کي از سراب باشد بیم در آب رفتن  
 «بر روی آب رفتن» یا «آب رفتن» مکرر بدون اختلاف معنی آمده است و این نمط  
 است (۲) در تلك بيتي زیر

ازان در دلبرها طاق مي بینم دو ابرویش  
 که از پیوستگی با هم یکی گشته دو ابرویش ۱۷۸/۴  
 چنانچه غرض شاعر تصریح دو مصرع باشد چنانکه گاه در مفردات معمول است  
 تصریعی نادرست و قافیه ای نابسامان است . از اینگونه مسامحات و تکرارات در  
 توانی اشعار فراوان دیده میشود و برای نمونه برمی از آنها را یاد میکنیم . مثلاً در  
 غزلی در صفحه ۹۱ «آفتاب» با «ناب» «سراب» و «خباب» «کتاب» و «آب» هم قافیه  
 است و لی چهار مرتبه تکرار شده است و همچنین کلمه «آب» در غزلی که با بین

---

(۱) دیوان غنی لکنو ص ۱۰۹ سطر آخر و ص ۱۱۰ سطر ۲۰  
 (۲) در نسخه طبع سرینگر ص ۲۱۰ قافیه بیت دوم «در آفتاب رفتن» آمده است و  
 در این صورت اشکالی پیش نمیآید .

مطلع شروع میشود

آدم خاکي زخامي دارد از مي اجتناب

۹ / ۹۱

کوزه گل پنمته چون گردد نمیترسد ز آب

چهار بار آمده . در غزلي که مطلعش

سرنامه مکتوب تو سر رشته کین است

۱۳ / ۸۷

سطریکه در این نامه بود چین جبین است

”زین است“ در دو بیت آخر غزل که دنبال هم اند تکرار شده است . و ”گوهر“ در این

ابیات از غزل نه بیتی در صفحه ۹۵

کس ز فیض بحر جودش در جهان محروم نیست

پشت ماهی پر درم مشت صدف پر گوهر است

بسته شد هر چند در یک بحر معنی های تر

معنی مردم حباب و معنی من گوهر است

باتر شیرین رانسنجد کوهکن در دلبری

در ترازو گرچه یکسو سنگ یکسو گوهر است

که ضمنا دنبال هم نیز آمده است . و ”دامان را“ در ابیات اول و دوم از این غزل  
هفت بیتی که دنبال هم نیز میباشد

بریزش زیر بار خود در آور ساده لوحان را

بیفشان سیم وزر چندانکه بردارند دامان را

زدست انداز دشمن نیست غم خلوت گزینان را

که بیم آستین نبود چراغ زیر دامان را ۷۳ / ۴ و ۵

و ”دهان ما“ و ”آسیای ما“ و ”رقم پیدا“ و ”قلم پیدا“ نیز در غزلیاتی بر صفحه ۶۴ و

۶۹ و ۷۰ و ۷۲ تکرار شده است دامال این بسیار است و ذکر همه آنها در اینجا میسر

نیست

از عیوب ملقبه قوافی چون شایگان در غزل زیر در صفحه ۲۱۰



هموار گردد از فقر هر جا درشت نویست  
 نقش حصیر باشد بهتر ز موج سرهان  
 دیدم که نکته سنجان دزدند شعر مردم  
 من نیز شعر خود را دزدیدم از حریفان  
 گشتیم زبده در گور از بس درین غم آباد  
 کردیم نھاك بر سر در ماسم عزیزان

که "حریفان" با "عزیزان" تافیه شده است و نیز در تصیده ای که بدین مطلع سروده است

از دم سرد زمستان بسته شد در آشیان  
 بیضه های عندلیبان همچو دندان در دهان ۷/۲۵۵  
 "رهردان" را با "بلبلان" تافیه کرده است و علاوه "بلبلان" و "دهان" نیز مکرر آمده است. نیز در غزلی بدین مطلع

به چشم آب و رنگی نیست عنوان پادشاهان را  
 که دارد کاسه درویش نعمتهای الوان را ۹/۷۲  
 "پادشاهان را" را با "بیدماغان" در این بیت  
 نباشد بی سر زلفت سر بوئیدن مشکم  
 که بوی نافه باشد موی بینی بیدماغان را ۱۳/۷۲  
 تافیه کرده است.

ایطاء مخفی را در غزلی در دو بیت زیر  
 روشن به تناعت شود آئینه باطن  
 ماهی که دلا فروز بود نان جوین است  
 ساغرزدن سبز خطان بی مزه ای نیست  
 صہبا کشی ریش سفیدان نمکین است ۹۵/۹۸

در دو لفظ "جوین" و "نمکین" می یابیم  
 اغلب و اکثر اشعار در دیران غنی مردف اند و بردیهای اسمی و فعلی و حرفی

و غیره. در میان آنها ردیفهای جمله ای دشوار و طویل نیز دیده میشود که اینک  
اشاره ای به آنها میکنیم

### است ربتن

قسمت مازین گلستان خار حرمانست و بس  
دست ما برگ گلی گر چید دامن است و بس ۴/۱۷۵

### برروی آب رفتن

در چشم اهل بینش آخر سبک در آغی  
گر چون حباب خواهی برروی آب رفتن ۲/۲۱۰

### بیش نیست

قوت بازو نیاید بی صفای دل بکار  
نیغ تا در زنگ باشد برگ بیدی بیش نیست ۱۱/۱۰۲

### تازه است

چهره اش از سبزه خط گلستانی تازه ایست  
در ریاض حسن گلرویان خزانیه تازه ایست ۵/۱۰۶

### چون آستین

بسکه میپیچد بیاد آن سرین چون آستین  
شد پراز چین عاقبت دامن زین چون آستین ۶/۲۰۳

### خویش مرا

ز روی ماه سیاهی بنور ماه نرفت  
نیامدست بکاری کمال خویش مرا ۱۲/۶۰

### در خواب رفته است

نی چشم مست او بشکر خواب رفته است  
بخت سیاه ماست که در خواب رفته است ۹/۱۰۱

### رامانم

در سفر هر هم غم وطن است  
گل با خار چیده را مانم ۱۲/۱۸۷

### سفید شده است

ز گریه ام نه همین چشم تر سفید شده است  
کز آب دیده مرا مری سر سفید شده است  
۴/۱۰۴

### شد چشمش

ز خواب ناز نتواند می بیدار شد چشمش  
مگر با سرمه بنفت سیاهم یار شد چشمش  
۵/۱۷۷

### که دارد

آن سرور دان جای در آغوش که دارد  
دستی به نوازش بسرودش کی دارد  
۵/۱۳۴

### نسازد صیاد

بلبل شوخ مرا رام نسازد صیاد  
تاز تار رگ گل دام نسازد صیاد  
۴/۱۲۵

## ۴- صنایع بدیعی

چنانکه پیشتر اشارت کردیم غنی و اقرا نش بگاہ استعمال کلمات در انتهای  
و تلفیق آنها توجه و دقت خاصی داشتند و همین التفات و توجه به خصوصیات  
الفاظ و در نظر گرفتن خصایصی برای آنها سبب میگردید که شاعر صنایع مختلف  
را مد نظر داشته باشد همواره بتناسب لفظی و معنوی بین کلمات توجه کند و  
بسبب این امر است که در اشعار غنی صنایع بدیعی را بعد و نور می بینیم و حتی گاه  
در یک بیت چندین صنعت مشاهده میشود که این نیز خود صنعتی است بنام "ابداع"  
یا "سلامة الاختراع".

از صنایعی که در اشعار غنی بیشتر به چشم میخورد تمثیل و جناس و ایهام و  
مراعات النظیر است که تقریباً هیچ بیتی را از آن خالی نتوان یافت. صنایع دیگر  
نیز - خواه لفظی یا معنوی - در اشعار آمده است که ذیل آنها را با ذکر نمونه

### (الف) ارسال المثل یا تمثیل

«مثالیه» بطوریکه مولانا شبلی نعمانی گوید «ادعائی کردن و برای اشعار مدعا دلیل شاعرانه پیش کشیدن است» (۱) و بقول او «بانی این طرز کلیم — علی قلی سلیم — میرزا صائب و غنی هستند. طرز مزبور منتها درجه حسن قبول پیدا کرده و تاخاتمه شاعری هم (واج داشته است.» (۲) و جای دیگر گوید «مضامین مثالیه ابتدا هم معدود و انگشت شمار یافت میشد. قصیده مشهور امیر خسرو سرتاسر در همین صنعت یعنی صنعت مثالیه است. لیکن کلیم — میرزا صائب — و غنی آنرا گرئی یک فن خاص قرار دادند و چون این سه شاعر مدتها در کشمیر همدم و همقلم میزیستند و با هم مشاعره میکردند ظن غالب این است که اثر همصحبتي این طرز را جولانگاه مشترك گردانیده است.» (۳) و صاحب تذکره نتایج الافکار اظهار عقیده میکند که غنی «در مراتب نظم ب فکر رنگین شانی عظیم پیدا کرد و از معدن طبع متین جواهر نازک خیالی بکف آورد. کلامش در تمثیل گرئی بی نظیر است و اشعار آبدارش یکسر دلپذیر» (۴). استاد بی غنی در صنعت تمثیل حتی امروز هم که سه قرن از فوت او میگذرد مورد قبول شعرای هند است چنانکه شاعری بنام غلام قادر گرامی از حیدرآباد هندوستان در وصف شاعر دیگری گوید (۵)

چنان تمثیل را داده روا جی که از فکر غنی گیرد خراجی

غنی گاهی تمثیل را در مصراع نخست میآورد مانند —

جای بینائی سواد دیده باشد نی بیاض

هیچکس در روز نیض شب نمی بیند بمواب

۱ / ۹۲

(۱) و (۲) شعر العجم جلد سوم مولانا شبلی نعمانی ترجمه فخر داعی گیلانی - تهران ص ۱۷

(۳) ایضا ص ۱۸۲ (۴) تذکره نتایج الافکار - بمبئی ص ۵۱۲

(۵) کشمیر جلد دوم ص ۴۵۲



- ابر نتواند شدن از کثرت باران سفید  
 ۶/۱۵۱ حیرتی دارم که چون شد دیده گریان سفید  
 دندان مار گرچه با فسون توان کشید  
 ۳/۴۳ از زلف او جدا نتوان کرد شانه را  
 چون مه نو که نگردد ز شفق هرگز سرخ  
 ۳/۷۴ ناخن همت من رنگ نگیرد ز حنا  
 ز روی ماه سیاهی بنور ماه نرفت  
 ۱۲/۴۰ نیامد دست بکاری کمال خویش مرا  
 دید چون پروانه را در خلوت فانوس رفت  
 ۲/۱۶۰ شمع در بازار خویان نموش دکائی گرم کرد  
 نور کم میدهد از روغن ناصات چراغ  
 ۶/۱۷۶ کلفت از دل نبرد می چو نباشد بیغش  
 موی چون از سر جدا گردد نمیگردد سفید  
 ۴/۲۰۵ عیش غربت مرد را پیوسته میدارد جوان

#### و گاه در مصراع ثانی

- بجودوری زهمجنسان نشاطی گر طمع داری  
 ۳/۷۳ چون میبینی جدا از یکدیگر لبهای خندان را  
 نمیباشد مخالف قول و فعل راستان با هم  
 ۳/۲۰ که گفتار قلم باشد ز رفتار قلم پیرا  
 نور حسن از دیده تر دامنان پنهان بود  
 ۱۳/۹۱ بی نصیب از پرتو شمع است فانوس حباب  
 خرمن عمرش تلف شد هر که از کس زر گرفت  
 ۱/۱۱۲ داد سر بر باد چون در شمع آتش در گرفت  
 روشندان ندانند از هم غبار کلفت  
 ۲/۱۳۵ کی تیرگی پذیرد آئینه از دم صبح

- بود در اضطراب از اهل عالم هر که کامل شد  
 ۲/۱۵۱ طپیدن در میان جمله اعضا قسمت دل شد  
 ر بود دل زمن و شد رقیب زمین بیدل  
 ۹/۱۷۰ چه خوش بود که بر آید زیك کرشمه دوکار  
 حسن سبزی بخط سبز مرا کرد اسیر  
 ۱۰/۱۹۱ دام همرنگ زمین بود گرفتار شرم  
 چاره سازان هم زدرد خود غنی بیچاره اند  
 ۱۲/۲۰۸ کی تواند بخیه زد سوزن بزخم خویشتن

شاعر مادر اشعار نوق بیشتر دلایل و تمثیلهای شاعرانه بکار برده ولی اصولاً شاعر تمثیل گوی دارای قدرت مشاهده قوی میباشد و آنچه را که در اطراف او روی میدهد با دقت مطالعه و با چشم گشوده مینگرد و حتی حوادث کوچکی که در نظر عموم بی اهمیت است برای شاعر دراک و حساس موضوعی قرار میگیرد و از جهت اثبات ادعای خود در اشعار از آنها استفاده میکند و در کلام شاعر ما نیز اینگونه تمثیلات فراوان است مانند -

- بی ریاضت نشود نشئه عرفان حاصل  
 ۳/۱۲۳ تا کرد خشك نگردید می ناب نیافت  
 زند ربط بهم پیوستگان را گفتگو بر هم  
 ۷/۱۳۸ سخن چون در میان آمد دولب از هم جدا گردد  
 رفیق اهل غفلت هر که شد از کار میماند  
 ۵/۱۵۱ چوپای خفته پای دیگر از رفتار میماند  
 توکل پیشه را روزی بدست خویش میباشد  
 ۱/۷۳ مكد انگشت خود کردك چون بود شیرستان را  
 با تو نزدیکم ولی دردم ز فیض عام تو  
 ۱/۲۰۴ موم در زیر نگین خالی است از نقش نگین  
 در مکرر بستن مضمون رنگین لطف نیست  
 ۳/۶۵ کم دهد رنگ ارکسی بندد حنای بسته را

صنعت ایهام یا تنحیل و توریه (۱) یکی از صنایع بدیعی است که در کلام غنی نراوان است و شعرای همعصر و همچنین تذکره نویسان و سمن سنجان متأخراد استادی اورا در این فن قبول کرده اند چنانکه بندرا بن داس خوشگوار اورا " سرخیل ایهام بدان خطاب کرده است (۲). غنی این صنعت را بمرحله کمال رسانید و سپس این صنعت بدیعی طوری مورد پسند شعرای متأخر واقع گردید که شاعری باسم گور بخش حضوری در جواب هر بیت غنی شعری سروده دیوانی فراهم آورد (۳) اینک نمونه های از آنرا در ابیات ذیل می بینیم -

مطرب گر آرزوی تو فریاد ما بود  
مانند نی بدیده فغان می کنیم ما ۵/۶۷  
توان چو زاهد از ره خشکی بکعبه رفت  
کشتی بیحرباده روان میکنیم ما ۷/۶۷  
کس وقت نزع بر سرم از بیکسی نبرد  
شرمند ام ز عمر که آمد بسر مرا ۳/۷۶  
آزده ام ز دیدن مردم عجب مدار  
گرافتاد مردم چشم از نظر مرا ۴/۷۶  
زبان نی با آواز بلند این حرف میگوید  
که میسازد بیکدم چوب را صاحب نفس گویا ۱۰/۶۳  
اشعار آیدارم تا شد محیط عالم  
انداختند در آب یاران سفینه هارا ۳/۸۸

(۱) رک به المعجم ص ۲۳۶ - ۲۶۴ و حقائق المداق ۵۶ - ۵۹ و دقائق الشعر ص ۴۰ - ۴۲

و دره نجفی ص ۱۸۹ - ۱۹۰

(۲) و (۳) سفینه خوشگو مرتبه عطاء الرحمن کاکوی چاپ پاتنا ۱۹۵۹ ص ۳۴۸

- هر که چون من زد قدم در راه استغنا غنی  
 ۴/۱۰۳ اطلس گردون بیای همتش پاتا به ایست  
 مدام از حباب است ساغر بدست  
 ۴/۱۱۲ شده می بدور لب می پرست  
 نی زپای هم خبر دارم نه از دست سبزو  
 ۵/۱۱۸ دست و پا گم کرده چون من در این میخانه نیست  
 کسی که زنده با ظواهر زندگی باشد  
 ۶/۱۱۸ دمیکه گشت زد عوی خموش گویا نیست  
 بکام دل رسانیدست می از دوستی ما را  
 ۵/۱۲۹ الهی تادم آخر بکام درستان باشد  
 نمیکند بمن ناتوان نگه آن شوخ  
 ۷/۱۱۵ زبیم آنکه یگریند ناتوان بین است  
 غنی ز ترک محبت بسی پشیمانم  
 ۱/۱۶۸ زلف یار گزینم دل و شدم دلگیر

### (ج) مراعات النظیر

صنعت مراعات النظیر که نامهای دیگر آن تناسب (یا متناسب) و مواخاه و  
 ایقالات است (۱) مستعمل ترین صنعت در اشعار غنی است که ذیلا نمونه های از آن  
 ذکر میشود

به بیداری خیال زلف خوابان میکند شبها  
 ۶/۷۳ زبس پیوسته بیند چشم من خواب پریشان را

(۱) المعجم ص ۲۸۳ - ۲۸۴ و حقائق الحقایق ص ۴۶ - ۵۰ دقائق الشعر ص ۵۲ - ۵۳  
 و ترجمان البلاغه ۷۴ - ۷۵



- مگر زد پرتو خورشید حسنت در جهان آتش
- ۸/۷۳ که برج آبی چاه است منزل ماه کنعان را  
سعی بهر راحت همسایگان کردن خورشست
- ۴/۶۲ بشنود گوش از برای خواب چشم انسانها  
تر هم چو آسیا نشد از آب ننان ما
- ۱/۶۴ از تشنگی است خشك زبان در دهان ما  
از بسکه وصف چشم سیاه تو کرده ایم
- ۴/۶۴ گردید میل سرمه زبان در دهان ما  
تا کرده ایم در ره شوق قدم ز سر
- ۷/۷۲ آتش بود ز داغ جنون زیز پای ما  
چاره کار بدست من و من بیمچاره
- ۴/۷۴ بند انگشت به ناهن نتوان کردن وا  
شد روشنم ز شمع که در بزم حریفان
- ۳/۷۱ خاموش شدن مرگ برد اهل زبان را  
کرد سربا نامه آن ماه قاصد راه را
- ۸/۷۶ ای کبرتر پر مکن از اشك حسرت چاه را  
رشته را از پنبه ترحید تا منصور یافت
- ۷/۱۰۳ اختلافی در میان سبزه و زینار نیست  
سالکان راه عشق آسان ز خود بگذاشته اند
- ۴/۱۱۵ تا کمانش پل بروی آب پیکان بسته است  
بیمار عشق در خم محراب ابرویش
- ۱۰/۱۳۴ خواهد چو چشم اربا شارت نماز کرد  
بر زبان قانع اگر حرف لب ننان گیرد
- ۱۰/۱۳۹ زود از شرم زبان در ته دندان گیرد  
جوی شیراز بر فرهاد مگر می آید
- ۱/۶۱ که بهم خسرو شیرین شکر آبی دارند

### (د) تشبیهات

تشبیهات لطیف و بدیع در دیوان غنی بسیار است و در اینجا بمصادق  
"القلیل تدل علی الکثیر" نمونه های از آنها را یاد میکنیم  
تشبیه "حروف مکتوبه" به "زنجیر قلم" (ص ۴/۷۰)  
بدست از زلف او تا سر خط دیوانگی دارم  
چو کلکم شکل زنجیر است از نقش قدم پیدا  
و تشبیه "ابر" به "مصرع" (ص ۱۱/۹۶)  
یک مری فرق نیست میان دو ابرویت  
خوش مصرعی به مصرع دیگر رسیده است  
"آبله پا" به "قبله نما" (ص ۵/۱۳۲)  
من از قدم سعی بمقصود رسیدم  
هر آبله پای مرا قبله نما شد  
تشبیه "زبان" به "بال" (ص ۱۱/۱۲۶)  
ز تحریک زبان دائم بهر سر میرود شعرم  
چه مرغ است اینکه از یک بال در پرواز می آید  
و "زخم" به "گرداب" و "بنخیه" به "موج" (ص ۶/۱۵۰)  
در هوای آب تیغش بسکه دل بیتاب بود  
بنخیه بر زخم ترگوئی موج در گرداب بود  
"درم" به "چنار" (ص ۱۱/۱۷۰)  
گلی نچید ازین باغ جز تهیدستی  
کسیکه تکیه کند بر درم بسان چنار (۱)  
"دندان" به "ژاله" (ص ۱۰/۱۲۸)

---

(۱) زیرا در چوب چنار نقش مدوری بسان درم می باشد

ریخت دندان زدهن رفت جوانی بر باد

آه ازین ژاله که در مزرع بختم افتاد

و "مژگان" به "سیاه لشکر" (ص ۲/۲۱۶)

به پیش چشم ترنگس سپرز برگ انداخت

چو دید جمع سیاهی لشکر از مژگان

و "مژگان" به "نبض بیمار" (ص ۷/۱۰۷)

عاشقان را جنبش مژگان چشم یار کشت

عالمی را اضطراب نبض این بیمار کشت

برخی از تشبیهات که غنی در اشعار خود بکار برده چندان خوب نیست که نمونه

از آن نیز که به چشم خورد در زیرنگاشته میشود مانند "میل سرمد" به "مار

غبار آلود" (ص ۴/۱۹۵)

زند بی دوست زنبور نگه صد نیش بر چشم

بود مار غبار آلوده میل سرمد در چشم

و "گره زلف" به "مهره مار" (ص ۵/۴۳)

سامان دل خیال گره های زلف بست

گوهر بود ز مهره مار این خزانه را

و نیز "زلف یار" به "مهره مار" (ص ۱۰/۶۰)

دل از خیال گره های زلف یار پر است

گهر ز مهره مار است در خزانه ما

تسمتی از تشبیهات بصورت اضافه آمده است و آنها را بملاحظه علم دستور

بدو قسمت اضافات تشبیهی و اضافات استعاری یاد میکنیم

آتش صهبا (ص ۸/۶۳)

ندارد در هوای گرم لطفی آتش صهبا  
هلال عید دامنم گررگ ابری شود پیدا

آئینه آب (ص ۷/۸۷)

وضع ملائم بود تیغ زبان را سپر  
تیره نسازد نفس آئینه آب را

آئینه آفتاب (ص ۷/۹۳)

گر نه صفای تنت هر شر با باشد چپرا  
پیش دم صبح هست آئینه آفتاب

آئینه باطن (ص ۵/۹۸)

روشن بقناعت شود آئینه باطن  
ماهی که دلا فروز بود نان جوین است

آئینه زانو (ص ۱/۸۶)

بسکه بی زلف بتان دست زدم بر زانو  
صورت شانه گرفت آئینه زانوی ما

آئینه ماه (ص ۳/۱۳۳)

زنگ از دل نبرد در شب هجرت مهتاب  
بی رحمت آئینه ماه شکستن دارد

ابر دیده (ص ۷/۲۱۸)

بگلشن بی تو ابر دیده ماهی نیست بارانی  
که گردید آشیان عندلیبان چشم گریانی

ابر طالع (ص ۱۲/۱۲۹)

ابر طالع را تماشا کن که در فصل بهار  
بیضه بلبیل برای گلشن مازاله شد



باده عتاب (ص ۳/۹۰)

ما باده عتاب زلعل تو میکشیم  
باشد می در آتشف آب خمار را

بهر باده (ص ۲/۶۷)

نتوان چو زاهد از ره خشکی بکعبه رفت  
کشتی بهر باده روان میکنیم ما

بنحیه سکوت (ص ۵/۱۹۷)

بر لب چو آستین زده ایم بنحیه سکوت  
انگشت گرزنی بلبم را نمیشود

برق آه (ص ۲/۲۵۰)

جسته از بسکه برق آه از دل  
خرمن ماه ماند یک — پرگاه

بیابان توکل (ص ۶/۱۷۴)

در بیابان توکل توشه در کار نیست  
زاد این ره دانه دل بس بود همچون جرس

پرگاه هلال (ص ۱۳/۷۰)

چشم نلک که میپرد از شوق ابرویت  
بردیده مینهد پرگاه هلال را

پنبه صبح (ص ۹/۱۸۰)

در شب وصلت چو خواهد بزم ما روشن کند  
پنبه صبح آورد گردون برای تار شمع

پنبه غفلت (ص ۴/۱۹۶)

تکیه گوش پر از پنبه غفلت کردم  
چشم پرشیدم د خوابی ب فراغت کردم

تنور نلك (ص ۳/۹۴)

گویی که در تنور نلك قحط هیزم است  
تا اشتها نسوخت نشد پخته نان ما

تیر مژگان (ص ۵/۹۶)

ناوك ناز تو در دیدن من جا دارد  
تیر مژگان ترا مردم چشم سپر است

تیر فراق (۱۰/۲۵۰)

بسر رفتی و از تیغ فراق پیهم  
زخم چندان بمن آمد که نیاید بقلم

تیغ گریبان (ص ۱/۸۳)

ز درد عشق ضعیف است بسکه پیکر ما  
شود به تیغ گریبان جدا ز تن سرما

جام خالی نرگس (ص ۸/۱۲۶)

نشانی نیست در مخمخانه خالك از می عشرت  
ز جام خالی نرگس همین آواز میآید

جامه دیوانگی (ص ۶/۲۰۰)

جامه دیوانگی چون بر قد خود دوختم  
بنحیه ها از خار پا بردامن صحرا زدم

چراغ آئینه (ص ۴/۲۳۲)

نتوان نفس گم شده را پیدا کرد  
افروختن چراغ آئینه چه سود

چراغ لاله (ص ۱۱/۱۲۹)

تا بصحرا هر طرف روشن چراغ لاله شد  
گرد باد از پرتو آن شعله جواله شد

چرخ حلاج (ص ۱۰/۲۵۵)

آسمان چون چرخ حلاج است کز گردش ب خاک  
پنبه ودانه زبوت دژاله ریزد هر زمان

حصار جام جم (ص ۵/۷۰)

غنی تا چند پر سی دستگاه اهل دنیا را  
که باشد وسعت آن از حصار جام جم پیدا

حصار خط (ص ۱۲/۶۳)

رهد کی در حصار خط ز دزدان معنی روشن  
کجا مهر از کلف محفوظ دارد خرمن مه را

نخامه ایجاد (ص ۵/۱۳۸)

چون نباشم در ندامت کز پی تصویر من  
رنگ خجلت بر جبین نخامه ایجاد بود

نخانه زنجیر (ص ۱/۷۷)

چنان بیاد سر زلف اد گرفتاریم  
که غیر نخانه زنجیر نیست منزل ما

نحم افلاك (ص ۳/۱۲۸)

باده عیش نشوید ز دلم گرد ملال  
نحویش را اگر نحم افلاك ته خاک کند

نخواب مرگ (ص ۱۲/۱۰۴)

غافل مشو ز عاقبت کار خود غنی  
دل نه بخواب مرگ که دنیا فسانه ایست

در اشك (ص ۵/۱۰۹)

چشم سفید زد در اشك مرا بنحالی  
حرفیست اینکه پنبه نگهبان گوهر است

ریگ شیشه ساعت (ص ۵/۱۴۹)

کسی آواره تاکی در دیار خویشتن باشد  
چوریگ شیشه ساعت مسافر در وطن باشد

رشته حب الوطن (ص ۹/۷۴)

بسکه شد زنجیر پایم رشته حب الوطن  
در سفر دایم چو سوزن چشم دارم در قفا

زال چرخ (ص ۵/۱۱۰)

چنان بروی زمین نقش حسن ناپیدا است  
که زال چرخ به چشم بت هلال ابروست

زبان شیشه (ص ۱۰/۱۳۸)

گوید زبان شیشه نهانی بگوش حیا  
هرکس که سرکشد بجهان سرنگون شود

زمین شعر (ص ۱۴/۹۲)

شد زمین شعرم از گلهای مضمون گلشنی  
هست هر بیتي در و عشرتسرای عندلیب

زمین طرح (۳/۱۷۴)

نگفته ایم غزل در زمین طرح رفیع  
که میشود سخن ما درین طرح کم سبز

سنگ شیشه (ص ۶/۸۳)

محنت کجا ز سردی دی میکشیم ما  
از سنگ شیشه آتش می میکشیم ما

شاخ تنزل (ص ۷/۱۲۵)

توان ز شاخ تنزل گل ترقی چید  
نفس به بی چو فروشد بلند میگردد



شعله آواز قلقل و شمع مینا ( ص ۲/۵۹ )

بود از شعله آواز قلقل بزم می روشن  
سرت گرم مکن خاموش ساقی شمع مینا را

صبح ابید ( ص ۹/۵۹ )

ز آسیب صبا آسوده تا صبح ابد باشد  
کند شمع از پر پروانه گریز با زو را

صبح بنا گوش ( ص ۱۰/۱۰ )

تا دیده ایم صبح بنا گوش یار را  
از چشم ما چو چشم گهر خواب رفته است

صیدگاه دهر ( ص ۵/۶۴ )

از صیدگاه دهر نگشتیم تا امید  
زاغ کمان ماست شکار کمان ما

طائر معنی ( ۸/۱۴۳ )

آید از تار نفس طائر معنی در ا م  
ای حریفان قفس گوش مهیا دارید

طفل هوس ( ص ۲/۲۰۷ )

شد بسته به پستان صدف شیر که هرگز  
طفل هوس من ندهد تن بمکیدن

طفل اشک ( ص ۲/۱۱۱ )

از کنارم دختر رز کرد تا پهلوی تهی  
کار من اکنون غنی با طفل اشک افتاده است

ظلمت آباد بدن ( ص ۲/۱۰۵ )

زنده نتوان بود بی لعلت که مشتاق ترا  
یالب شیرین تو یا جان شیرین بر لب است

غنچه خا طر ( ص ۱۴۲ / ۱ )

در لحد غنچه خا طر ر کفن بگشاید  
دل غربت زده از صبح رطن بگشاید

فانوس حباب ( ص ۹۱ / ۱۳ )

نور حسن از دیده تردامنان پنهان بود  
بی تصیب از پرتو شمع است فانوس حباب

قید نمرود ( ص ۵۸ / ۱ )

جنونی کوکه از قید نمرود بیرون کشم پا را  
کنم زنجیر پای خویشتن دامان صحرا را

دسه نرگس ( ص ۱۶۵ / ۳ )

نیست حسن بی بقا شایسته دل بستگی  
با چراغ برق یک پروانه همراهی نکرد

کلاه حباب ( ص ۱۱۷ / ۷ )

تا دید سر برهنگی طفل اشک ما  
دریا بدست موج کلاه حباب دوخت

گل آتش ( ص ۹۴ / ۸ )

سوز دلم چو شمع بجای رسیده است  
کز تنم اشک من گل آتش دمیده است

گل شمع ( ص ۱۱۶ / ۷ )

سنبل زلف که در گلشن بزم است امشب  
که گل شمع ز بریش گل شبوشده است

گلیم بنمت ( ص ۱۹۴ / ۷ )

شبی بمجلس آن مه چو شمع جا کردم  
گلیم بنمت سیه را بزیر پا کردم

مصرع ابرو (ص ۱/۱۶۴)

گردون ز شوق مصرع ابروی آن نگار  
با آب زرقم زده نامش هلال کرد

نهال شمع (ص ۵/۸۰)

آزاده ام ز قید زمین چون نهال شمع  
بردم فرو به آب دگل نمیش ریشه را

### اضافات استعاره

آستین انقلاب (ص ۸/۷۸)

چون بر آرد دست چرخ از آستین انقلاب  
کاسه در یوزه سازد چینی فغفور را

انگشت حیرت (ص ۱۰/۷۳)

غنی تا نقش خط گشت از نگین لعل او پیدا  
دهن شد خاتم انگشت حیرت ساده لوحان را

پای خم و دست سبزو (ص ۵/۱۱۸)

نی ز پای خم خبر دارم نه از دست سبزو  
دست و پا گم کرده چون من درین میخانه نیست

پنجه خورشید (ص ۳/۲۵۵)

پنجه خورشید را از دست بردی نهاند  
آنقدر قوت که اندازد ز روی خود نقاب

چشم چاه (ص ۴/۱۶۲)

فنی مشکل بود دل کردن از عریان پس الفت  
هنوز آب از غم یوسف بچشم چاه می آید

دست رد (ص ۴/۱۰۲)

تا شد انگشت نما طره ات از حسن قبول  
شنا نه برگیسوی عریان دگر دست (داست)

هیچگه دم نزد از دوعتن چاك دلم  
رشته هر چند زیان در دهن سوزن کرد

رعسار شمع (ص ۸/۱۸۰)

چشم دلسوزی نمیباید زدشمن داشتن  
آستین کی پاك سازد اشك از رعسار شمع

زانوی فکر (ص ۱/۹۰)

جام بغیر کاسه زانوی فکر نیست  
باشد خیال تازه شراب کهن مرا

زخم نی (ص ۹/۹۹)

هر زخم نی ز نغمه شیرین لبالب است  
ز نور خانه ایست که از انگبین پر است

گوش جام (ص ۱۰/۱۳۸)

گوید زبان شیشه نهانی بگوش جام  
هر کس که سرکشد بجهان سرنگون شود

گلوی شیشه (ص ۵/۹۰)

بسکه بر لب جانش از رنج عمار می رسید  
در گلوی شیشه آب از پنبه میریزیم ما

ناخن بیداد (ص ۶/۲۰۹)

خسته از ناخن بیداد نسازم جگری  
نمون لعل از رگ نهارا نکند تیشه من

ناخن همت (ص ۳/۷۴)

چون مه نوکه نگردد ز شفق هرگز سرخ  
ناخن همت من رنگ نگیرد ز حسنا



(ه) تلمیحات

- صورت معشوق هر جا جلوه گر گردد خوش است  
کوهکن داند به از آیین سنگ خاره را ۴/۸۹  
از گریه آب تیشه فرهاد رینختم  
چشمی که شد سفید کم از جوی شیر نیست ۲/۲۰  
غنی مشکل بود دل کندن از خوابان پس الفت  
هنوز آب از غم یوسف بچشم چاه می آید ۴/۱۶۲  
گندم از بهر طمع خنده بر آدم دارد  
یارب این در بجهان بر رخ کس باز مباد ۳/۱۳۴  
غنی تا چند پرستی دستگاه اهل دنیا را  
که باشد وسعت آن از حصار جام جم پیدا ۵/۷۰  
حمائل کرد شیرین دست خود در گردن خسرود  
مگر میل حنا بندی ز خون کوهکن دارد ۳/۱۳۷  
مرید خضر توان شد که با حیات ابد  
تن از حجاب باظهار زندگی ندهد ۶/۱۵۹  
چون قبله نما خضره اهل جهان باش  
سرگشته خود در اهنای دگران باش ۳/۱۷۷  
چاک پیراهن یوسف نبرد بی معنی  
خنده بر پاکی دامان زلینما دارد ۷/۱۴۶  
چشم کرم مدار ز شاهان که جزند  
آئینه تلمعتی ز سکندر نیافت است ۴/۱۲۲  
ای که خواهی رخنه در ملک سلیمان افگنی  
در زمین خاکساری خانه چون مور گیر ۱/۱۷۲  
تن ضحاک کشید از رگ گردن آزار  
قصه مار که مشهور شد افسانه شمار ۳/۱۶۸

- میزند پهلویه نخل طور از آتش چنار  
۱/۲۵۵ زیبدار خود را کلیم وقت دادند باغبان  
دم بریدن سر شمع میکند روشن  
۱۰/۱۶۷ که خوشتر از دم عیسی بود دم شمشیر  
فریب نعمت شاهان مخور که از فغفور  
۴/۱۵۴ صدای کاسه خالی بگوش میآید  
دولت ظاهر باطن شود از می حاصل  
۹/۲۵۱ خم روایت ز فلاطون کند و جام ز جم  
قارون ته خاک رفت از طول امل  
۱۰/۲۴۲ تا بردارد درم ز پشت ماهی  
مگر آن شاه خویان کرد مصر حسن را غارت  
۱۳/۷۲ که باشد برجین داغ غلامی ماه کنعان را  
نمی بینم نهالی سایه افکن بر سر مجنون  
۱۰/۲۱۹ مگر گاهی که بنشینند بزیر شاخ آهوی  
نه دار آخرت نی دار دنیا در نظر دارم  
۱/۱۸۴ ز عشقت کار چون منصور با دار دگر دارم  
براه جستجوی او قدم نه میده نه سالک  
۷/۲۱۰ که موسی بی عصا این راه نتوانست طی کردن  
چشم عاشق روشن است از پرتو دیدار دوست  
۸/۴۹ شمع نخل وادی ایمن بود پروانه را  
کس ز همرنگی ما مدعی مان نشود  
۳/۱۴۸ که کف بحر حریف ید بیضا نشود  
غنی روز سیاه پیر کنعان را تماشا کن  
۷/۵۸ که نور دیده اش روشن کند چشم زلینخا را  
خضاب موی زلینخا مگر کند یوسف  
۳/۹۳ که برده است سیاهی ز دیده یعقوب

زبوی جامه مینا زرد بنمود یعقوب زین غافل  
که یوسف با زلیخا عشق در یک پیرهن دارد ۴/۱۳۷

### (د) تضاد

صنعت تضاد که آنرا با نامهای متضاد — تطبیق — مطابقه — طباق و تکافو نیز نامند (۱) از صنایع کثیر الاستعمال در دیوان غنی است و نمونه های از آنرا در ابیات زیر می بینیم

- به بیداری خیال زلف خوابان میکند شبها  
۶/۷۳ ز بس پیوسته بیند چشم من خواب پریشان را  
نخون بجوش آمده از ذوق شهادت ما را  
۱۳/۷۳ به که آبی بزند تیغ تو بر آتش ما  
تونونه‌هایی و ما همچو ریشه ایم ترا  
۲/۹۰ بود ترقی حسنت گل تنزل ما  
آدم خاکی زخامی دارد از می اجتناب  
۹/۹۱ کوزه گل پنشته چون گردد نمی ترسد ز آب  
بحث کج در طبع شاعر میخلد نی دخل راست  
۲/۱۰۱ طاقت خارا است ماهی را و تاب شست نیست  
حساب روز و شب هجر را چه میپرسی  
۵/۱۵۸ که روزنامه ما چون سیاه شب بود  
هست رویش گل روی سبد باغ وجود  
۱۴/۲۵۰ گرچه باشد دهندش غنچه گلزار عدم

---

(۱) المعجم ص ۲۵۶-۲۵۷ حدائق الحقایق ص ۲۷-۲۸ ردائق الشعر ص ۲۹ و درة نجفی ص ۲۹ و ترجمان البلاغه ص ۳۱-۳۶

## (ز) تکرار

صنعت تکریر یا تکرار (ا) نیز در ابیات غنی ملاحظه میشود.

- شکل گردون گره و صورت اختر گره است  
کارم از انجم و افلاک گره در گره است ۲/۱۱۲  
کشمیر از صباحت روشن گر جمال است  
حسن سیاه اینجا گر هست خال خال است ۳/۱۱۴  
پیرهن گل تن گل عارض گل لب دلدار گل  
باغبان صنع بسته دسته زین چار گل ۶/۱۸۴  
پیکر ساقی سراپا گوئی از گل ساختند  
دست گل پا گل بدن گل چهره گل رخسار گل ۸/۱۸۴

## (ح) جناس

جناس یا تجنیس یا مجانشه را اقسامی بسیار است و در کتب علوم بدیعی شرح مفصل و مبسوطی درباره آن بیان شده است. ذیلا اقسام تجنیسات را که در دیوان غنی یافته میشود با مثال ذکر میکنیم.

### تجنیس تام

- بسکه آزرده ام از دیدن مردم چه عجب  
مردم دیده اگر از نظم افتاد دست ۷/۱۰۵  
دم بریدن سر شمع میکند روشن  
که خورشتر از دم عیسی بود دم شمشیر ۱۰/۱۶۷

(۱) المعجم ص ۲۵۴ - ۲۵۵ ردقائق الشعر ص ۱۷ - ۱۹ و دره نجفی ص ۱۳۲



## تجنیس ناقص یا مختلف

- گرد خود گرد غنی چند کنی طوف حرم  
۶/۷۴ رهبری نیست در این راه به از قبله نما  
شدیم خاک زبس در خیال عارض او  
۲/۷۷ سزد اگر گل خورشید روید از گل ما  
ترك خواب آن ترك خونریز از پی ننچیر کرد  
۵/۱۴۲ پر برون آورد از بالین و صرف تیر کرد
- 

## تجنیس زائد

- ز نقش پای تو گلها شگفت تالی را  
۱۳/۶۷ نهال ساخته سرو قدت نهالی را  
زردی ماه سیاهی بنور ماه خرفت  
۱۲/۶۰ نیامدست بکاری کمال خویش مرا  
آتش می تیز سازد شعله آواز را  
۳/۸۴ برکدوی باده باید بست تار ساز را  
یکتن در این زمانه بی داغ ماتمی نیست  
۲/۲۲۱ کردیم سیر عالم از ماه تا به ماهی
- 

## تجنیس مرکب

- شد شکر آب ز شررم سخن شیرینم  
۱/۱۰۰ گرمیان من و طوطی شکر آب است بجاست
- 

## تجنیس مطرف

- نخاره ز ستمت جانی فرهاد ساخت در  
۱۱/۱۰۴ برسنگ نخاره صورت شیرین بهانه ایست

نگاه تیز می بینم بسوی ادغزالان را  
نگه دارد خدا از چشم بد آن تیرمژگان را  
۱۰/۷۲

### تجنیس خط

جزشکار دل شیران نبود پیشه عشق  
کز پرتیر بود برگ نی بیشه عشق  
۳/۱۸۲  
دولت ظاهر و باطن شود از می حاصل  
۹/۲۵۱  
هم روایت ز فلاطون کند و جام ز جم

### تجنیس مردوف

ز غنچه تکیه چو شبنم بزییر سر تنهم  
که به زبالش پرهست بال خویش مرا  
۱/۶۱

از صنایع دیگری که در ابیات غنی ملاحظه میشود نمونه چند مینگاریم

### قلب یا مقلوب

دل از خیال گره های زلف یار پراست  
۱۰/۶۰  
گهر ز مهره مار است در خزانده ما  
بدرشته گلدسته زیادش دل زارم  
۷/۱۳۴  
آن دسته گل جای در آغوش که دارد

### لف و نشر

عشق را دامیست در پست و بلند روزگار  
۹/۱۳۷  
کوهکن در بیستون و مجنون بصحرای بندشد

### مبالغه و اغراق

در موج خیز گریه من میکند شنای  
۵/۱۱۶  
دریا به پخت خویش کدوی حباب بست

بسکه پر آب است چون چشم ترم هر آبله  
رفته ام در گل فرد هر جا که پا افشوده ام  
۸/۱۹۹

محرم است آیینۀ د آب ز عکست محروم  
آب عواهد که به آیینۀ رساند خود را  
۸/۷۹  
بحر قتل من روزی زیانت گشت میترسم  
که از تاغیر بخت من دم شمشیر برگردد  
۵/۱۵۷  
کی زند پهلر بمن مجنون که در خاک جنون  
سنگ طفلان شد مرا چون استخوان جزو بدن  
۲/۲۰۴

### (۷) تصرفات شعری

ایراد مضامین در قالب شعر و تقییداتی چون وزن و قافیه شاعر را می‌دارد که در جملات و عبارات دخل و تصرفی کند. تقدیم و تاغیر ارکان جمل و بعضی حذفها و اسقاطها در عبارات ازینگونه است. در کلمات و الفاظ نیز بمقتضای همان قیودی که وزن و قافیه برای شاعر پیش می‌آورد تصرفاتی چون تخفیف و تسکین و تصحیف و غیره نیز بوجود می‌آورد و بهمین جهت گفته اند "یجوز للشاعر مالا یجوز لغيره" و در کلام غنی نیز بدینگونه تصرفات و حذفها بر می‌خوریم مانند اماله الف عیسی به یای در بیت زیر—

اهل دل از ترك خواب سیر فلک میکنند

عیسی وقت خود است هر که شبی زنده است ۱۰/۱۰۷

و همچنین تصرف و تغیر در حرکات کلمه "خورد" در رباعی زیر— (۱)

(۱) دیوان غنی چاپ نرولکشور لکنو ص ۱۲۳ ولی دیوان چاپ سرینگر ص ۲۳۲  
(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

تا فصل بهار رو به گلشن آورد  
 هنگامه افسرده دلی بر هم خورد  
 از حیرت عشق و شوخی حسن بباغ  
 بلبل به سبد گل به قفس باید کرد

تخفیف کلمات یکی از تصرفات شایع شعراست و هیچ دیوان فارسی را تهی از آن نتوان یافت. اما کلمات مخفیه از شمار "محذوفات مستحسنه" است که "کلمه فصیحتر و ملایمتر گردد یا حذفی مشهور و متداول باشد" (۱) و از محذوفات مستکره و حذفهای نا روا در اشعار وی دیده نمیشود و اگر قاعده ای را که صاحب لسان القلم در مورد استکراه محذوفات بیان داشته و آنرا تخفیف مشدد دانسته (۲) در نظر بگیریم باید تخفیف "دکان" (۳) را در شعر زیر

دید چون پردانه را در خلوت فانوس رفت

شمع در بازار خوبان خوش دکانی گرم کرد ۲/۱۶۰

حذفی مستکره بدانیم. ولی باید گفت که تخفیف مشدد همواره مستکره نیست چه بسیار مشدداتی که پارسی زبانان به تخفیف استعمال کنند و فصیحان متقدم نیز بکار برده اند چنانکه همین کلمه "دکان" را مولانا مخففا استعمال کرده است و میفرماید—

بردکان بودی نگهبان دکان      نکته گفתי با همه سوداگران

جست از سوی دکان سویی گریخت      شیشه های روغن گل را برینخت (۴)

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

بجای "باید کرد" "باید برد" نوشته و در دو نسخه خطی دیگر نیز "باید برد" آمده است و در اینصورت تصرفی و تغییری در حرکات کلمه "خورد" لازم نیست.

(۱) لسان القلم فی شرح الفاظ العجم تألیف عبدالقهار بن اسحق شریف مصحح ادیب

هروی تهران ۱۳۳۶ ص ۳۸. (۲) ایضا ص ۳۸

(۳) به تشرید تانب رجوع کنید المنجد چاپ بیروت

(۴) مثنوی معنوی مصحح رینولد نیکلسون طبع لندن ۱۹۲۵ جلد اول ص ۱۷



و آنند راج متذکر این استعمال مخففانه گردیده است و در ذیل ماده دکان گوید —  
 « فارسیان بتخفیف استعمال نمایند » (۱) بنا بر این در کلمه « دکان » حذفی مستکره  
 نیافتادست و عرفت مستعمل و مصطلح فارسی زبانان است . مبادر زیر مخففات دیوان  
 غنی را اعم از اسم یا فعل یا حرف استخراج کرده ذیلاً بترتیب حروف تهجی می نویسیم (۲)

آگهی	ص ۱۵	دگران	ص ۶۶ و ۸۱ و ۸۷
آینه	ص ۱۴		د ۱۱۵
ار	ص ۱۰۸ و ۱۳۸	دهن	ص ۱۰ و ۱۱ و ۴۷ و ۴۸
استادگی	ص ۱۰ و ۸۴		د ۱۳ و ۵۱ و ۶۳ و ۶۰
استادن	ص ۹۴		د ۷۷ و ۹۱
استاده	ص ۸۷	ه	ص ۱۳ و ۳۸ و ۴۷ و ۴۸
اگه	ص ۳۴ و ۴۰ و ۱۳		د ۵۱ و ۵۲ و ۵۷ و ۶۱
پستان	ص ۵۴ و ۸۹ و ۱۳۱		د ۶۵ و ۶۶ و ۷۰ و ۷۱
پیاده	ص ۵۵		د ۸۳ و ۸۵ و ۸۶
پیرهن	ص ۸ و ۱۸ و ۵۰ و ۵۱		د ۹۵ و ۹۶ و ۱۰۲ و ۱۰۳
	۷۴ و ۸۰ و ۹۲		د ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۹ و ۱۱۰
چار	ص ۸۱ و ۹۲		د ۱۱۱ و ۱۱۴ و ۱۱۶ و ۱۲۷
چو	ص ۱۳ و ۱۱۰ و ۱۰۳		د ۱۲۸ و ۱۳۴ و ۱۳۶
خامشی	ص ۱۳ و ۵۷		د ۱۳۷ و ۱۳۹
خانقه	ص ۴۵ و ۸۰	رهبر	ص ۱۴
خمرش	ص ۱۲ و ۱۶ و ۷۷	رهنما	ص ۶۵
خمرشی	ص ۳۹ و ۱۰۸ و ۱۱۱	ز	ص ۱۳ و ۱۴ و ۳۰ و ۴۲ و ۶۸
دگر	ص ۱۰۴ و ۱۳۰ و ۱۳۵		د ۷۲ و ۱۰۸ و ۱۱۶ و ۱۳۵

(۱) فرهنگ آنند راج طبع دبیر سیاقی تهران ۱۳۳۶  
 (۲) شماره صفحه از روی دیوان غنی چاپ نولکشور لکهنو سال ۱۹۳۱ می باشد

ص ۱۰ و ۴۰ و ۵۶	گهر	ص ۱۵ و ۲۹ و ۳۱	سیه
و ۷۷ و ۹۳ و ۱۳۶		۳۵ و ۴۰ و ۵۲ و ۵۶	
و ۱۰۷		و ۵۸ و ۶۲ و ۷۴ و ۷۷	
ص ۸ و ۱۲۷	گهراره	۷۵ و ۹۰ و ۹۹ و ۱۰۱	
ص ۵۰ و ۵۴ و ۶۷	لیک	۱۱۳ و ۱۲۳	
و ۹۹ و ۱۰۱ و ۱۰۵		ص ۹۶ و ۱۰۰	فتادان
و ۱۱۶		ص ۶۲	فتد
ص ۳۹ و ۴۰	ملائک	ص ۳۱ و ۳۹	فسانه
ص ۱۴ و ۲۶ و ۲۹	مه	ص ۵۸ و ۶۸ و ۹۱	کز
و ۲۷ و ۳۴ و ۴۰		و ۴۴	
و ۶۵ و ۶۸ و ۷۳		ص ۸۹ و ۱۱۲ و ۱۳۸	کنون
و ۸۵ و ۸۹ و ۱۰۱		ص ۵۰ و ۱۱۳	کرته
و ۱۱۲ و ۱۳۳ و ۱۹۹		ص ۸ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۳	گر
ص ۱۴۹	نار	و ۵۲ و ۵۵ و ۸۷ و ۸۸	
ص ۲۸ و ۳۲ و ۴۵	نگه	و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵	
و ۴۹ و ۵۰ و ۵۷		و ۱۰۶ و ۱۲۶ و ۱۲۸	
و ۵۹ و ۶۴ و ۷۷		۱۳۰	
و ۸۳ و ۹۲ و ۱۰۰		ص ۶۵	گرنه
و ۱۰۷ و ۱۱۶		ص ۴۰	گمره
ص ۸ و ۲۰ و ۷۳	هشیار	ص ۲۹ و ۵۶ و ۱۵	گسسه
و ۱۱۲		و ۸۶ و ۱۰۲ و ۱۰۳	
ص ۱۲۹	همره	۱۲۲	
ص ۸۷	همره	ص ۸۰ و ۹۳ و ۹۶	گه
ص ۱۴ و ۶۶	هیچگه	و ۱۱۴	

(۸) مصطلحات علمی و فلسفی و غیره

بمراتب علمی و مقامات دانشی غنی پیش از این اشارت کردیم. در اشعار و بندرت با اصطلاحات علمی و حکمی برمیخوریم و شاید سبب آن باشد که اشعار موجود غنی اکثر غزل است و مضامین آن مطالب عاشقانه و توصیفات شاعرانه است و اصولاً اگر در قالب غزل که باید حقا محتوی مضامین لطیف و دقیق باشد مصطلحات علمی و فنی را ایراد کنند آن لطافت و رقت که لازمه آن است از دست میرود ولی خواه ناخواه در اشعار شاعری که مدتها عمر خود را در مکاتب و مدارس بسر برده و بتفحص کتب و تصفح رسالات اشتغال داشته اثراتی باقی خواهد ماند و این معنی در اشعار غنی مشهود است چنانکه در بیت

در عالم مثال مثال نبوده است

هر چند کز دریچه آینه دیده اسیم ۷/۱۸۶

اشاره به "عالم مثال" کرده است (۱)

و درین بیت

حسن و جمال ذاتی است دشمن زیب عارضی

سرمه غبار خاطر است چشم سیاه یار را ۲/۸۶

بدر اصطلاح "ذاتی" و "عارضی" برمیخوریم (۲)

یا آنکه محقق نیست که غنی خود سالک طریقت و رهرو مسالک عرفانی برده است

---

(۱) "عالم مثال بالاتر از عالم شهادت است و فرودتر از عالم ادواح و عالم شهادت سایه عالم مثال و عالم مثال سایه عالم ادواح است و آنچه در این عالم است سایه عالم ادواح است و آنرا عالم نفوس نیز گویند و در محراب چیزی که دیده شود آنرا صورت عالم مثالی گویند" دیوان غنی نولکشور لکنو ص ۹۴ حاشیه ۱۰

(۲) "ذاتی - ذاتی و ذاتیات اشیاء اموری هستند که شئی را از غیرش جدا ممتاز (بقیه حاشیه در صفحه بعد)

دلي در اشعارش با بعضي اصطلاحات عرفاني بر ميخوريم چون "تجرد" و "تجريد"  
و "سالک" و "پير" و "فنا" وغيره در اشعار زير

- چشم هر کس که شد از سرمه عرفان روشن  
۹/۲۱۱ آتش طور زهر سنگ تواند ديدن  
در راه فنا حاجت همراه دگر نيست  
۷/۱۹۱ چون شمع پي قافله اشک روانم  
چنان پرورد تجريدم بدامان تن آساني  
۱۱/۱۸۷ کنه ميگردد کبود از کسوت خارا برد دو شمع  
گرانجان کي بقطع راه تجريد آشنا گردد  
۶/۱۳۸ که نخواهد زاده گر گردد چون آسياه گردد  
از سلوک صاحب باطن کسي آگاه نيست  
۷/۱۱۱ ميرود بر آب و نقش پای او در راه نيست  
سالک نرسد بي مدد پير بجای  
۹/۲۲۱ بي جور کمان ره نبرد تير بجای  
عاشق بفنا سير ز معشوق نگرده  
۷/۱۳۲ ماهي طلب آب کند گر چه غذا شد  
همچنين مصطلحات طبي نيز در ديوان غني بچشم ميخورد

(بقيه حاشيه از صفحه قبل)

ميسازند و ذات هر چيزی عبارت از نفس آن چيز است و اعم از شخص است و در  
هر حال ارکان وجودی و مقومات هر شي را ذاتيات آن ناميده اند در مقابل  
غرضيات که امور خارج از ذات بوده و مقوم ذات نميباشد و عارضی منسوب  
است به عارض و "عارض عبارت از امري است که خارج از اشياء و موجودات  
باشد"

(فرهنگ علوم عقلي دکتر سيد جعفر سجادی تهران ۱۳۴۱)



- ز سودا (۱) حرف مردم گوش کردن شد فراموشم  
 ۸/۱۸۷ زحشكي مغز سرگردید آخر پنبه گوشم  
 صبا دمیکه بسودای (۲) زلف او برنخاست  
 ۳/۱۱۲ مرا ز رشك به تن همچو شانه مو برنخاست  
 چه خوش بالیده است از گریه بر خود مردم چشمم  
 ۲/۲۱۹ فتاده در میان آب گویا بتخم ریحانی  
 گشتم ز حرارت غریبی بیتاب  
 از صبح وطن بده تباشیر مرا ۵/۲۲۵

و نیز با مصطلحات برخی بازیها مانند بازی بیضه و طشت در این بیت

در چشم اهل بینش دنیا تمام بازیست

این انجم و فلک را دارند بیضه و طشت (۳) ۸/۱۰۸

و اصطلاحات شطرنج در این ابیات

رفت عمرم در غریبی بر بساط روزگار

گرچه همچون مهره شطرنج دارم خانها ۸/۶۲

(۱) و (۲) "سودا بالفتح سیاهی و نام خطی از اخلاط اربعه و در فارسی بمعنی دیوانگی و این مجاز است زیرا که بسبب کثرت خلط سودا جنون پیدا شود" دیوان غنی چاپ نولکشور لکهنو ص ۴۴ حاشیه ۶ و نیز بمعنی عشق آمده.

(۳) "بازی بیضه و طشت چنان است که بازیگران بیضه را در طشت نهاده غایب میکنند و باز پیدا می‌آرند" دیوان غنی نولکشور لکهنو ص ۴۱ حاشیه ۶. مولف برهان قاطع در ذیل "طشت و نحایه" آورده است: "نوعی بازی باشد و آن چنان است که بیضه ای را خالی کنند و از شب نیم پیر سازند و راه آنرا محکم ساخته در هوای گرم طشت مس گزارند و اگر هوا گرم نباشد اندك آتشی زیر طشت نهند چون طشت گرم شود بیضه بجانب هوا پیران گردد تا از نظر غایب شود" (برهان قاطع مصحح دکتر معین طبع دوم تهران ۱۳۴۲ جلد ۱)

پا بسکه کشید در سفر رنج  
 شد خانه نشین چو اسپ شطرنج ۱/۱۲۵  
 جای خورد چون مهره شطرنج خالی میکنیم  
 دشمن ما میشود در خانه ما میهمان ۳/۲۰۵  
 سیلی نخوری تا ز کف اهل زمانه  
 چون مهره شطرنج مرد خانه بنخانه ۳/۲۱۷

### (۹) تاثرات از زبان تازی

تاثرات غنی از زبان و معارف عربی که نسبة زیاد هم نیست به چند گونه است -

۱- تاثرات لغوی لغات تازی مستعمل در دیوان غنی از واژه های مانوس و آشنا است نه از لغات غریبه و مهجور و غرابت استعمال نیز ندارد یعنی خواننده به هنگام مطالعه اشعار غنی با واژه های غریب که برای فهم آن محتاج تامل و تفکر یا مراجعه به قوامیس و معاجم باشد بر نمی خورد. آنچه از لغات عربی بکار رفته است آنهایی است که نزد عامه اهل زبان آشنا است و لباس فارسی پوشیده است و صرف نظر از ریشه آنها جزء لغات فارسی بشمار میآید مانند احوال (ص ۱۷۰/۲) اختلاط (۱/۸۱) اضطراب (۷/۱۰۷) انفعال (ص ۲۸۰/۲) برقع (ص ۱۵۹/۵) بنط (ص ۱۰۹/۱) تردد (۹/۱۲۶) تشریف (ص ۱۵۲/۷) تغافل (۲/۱۴۸) تمول (ص ۱۸۷/۸) صنم (ص ۲۵۱/۵) صهبا (ص ۸۵/۴) طالع (ص ۸۱/۲) غواص (ص ۱۰۶/۸) قضا (ص ۶۹/۶) کلفت (ص ۱۳۳/۱۰) ملائم (ص ۸۳/۳) موهوم (ص ۹۱/۳) و نزع (ص ۷۹/۱۰)

برخی از لغات عربی را نیز بصورت متصرف فارسی چنانکه معمول فصحا نیز بوده است بکار برده است مانند خجالت (ص ۶۰/۴ و ۲/۹۲ و ۷/۱۰۲ و ۷/۲۰۵ و ۱۴/۲۵۳) و تماشا (ص ۵۸/۷ و ۱۲/۱۲۹) و محابا (ص ۵۸/۴ و ۲/۱۹) و مدادا (ص ۲۰۷/۱).

ترکیبات عربی اصلاً در اشعار غنی دیده نمی‌شود جز در دو مورد. یکی «لایموت»  
در این بیت (ص ۲/۱۰۶)

میشود پیمانه پراز کثرت نعمت غنی  
خضر وقت است آنکه قانع شد بقوت لایموت

و این ترکیب نیز چنانکه میدانیم با تصرف استعمال شده است زیرا «لایموت» در  
عربی جمله ایست فعلیه و در این مورد مانند برخی افعال عربی دیگر مانند «لایعلم»  
بصورت صفت استعمال گردیده است. و دیگر حب الوطن در این بیت (ص ۹/۷۴)  
بسکه شد زنجیر پایم رشته حب الوطن  
در سفر دایم چو سوزن چشم دارم در قفا

۲- تاثر از قواعد زبان عرب: یکی از تاثرات غنی از زبان عرب تبعیت از قواعد  
آن زبان مانند قاعده جمع و تشبیه و استعمال جمع عربی است. مثلاً لفظ «کونین»  
که مثنای «کون» است در این بیت  
غنی اگر چه فقیر است همی دارد

نشانه است بکونین دست خالی را (ص ۳/۸۶)

جمعه‌های مانند حیوانات - نخرابات - عدمات و همچنین احباب و ارباب - اسباب -  
اسوار - اطفال - اعضاء - اغیار - املاک - الوان - اوراق - ایام - جواهر - حوادث -  
عشاق - کتب - مساجد و غیره نمونه های از جمع عربی مستعمل در دیوان غنی  
است و چنانکه دیده میشود همگی مانوس و معمول اهل زبان است و هیچگونه  
غریب و مهجوریت ندارد. و جمع بستن کلمات عربی با علایم فارسی مانند  
قدسیان (ص ۱/۱۳۸) و عاشقان (ص ۴/۱۰۶) و طفلان (ص ۵/۸۸ و ۵/۱۷۴) و  
شهیدان (ص ۲/۱۳۶) بکثرت دیده میشود.

۳- امثال سائره عرب: مضمون برخی از امثال سائره عرب در اشعار غنی مشهور  
است که مسلماً غنی با مراتب علمی و فضایلی که دارا بوده است بهنگام انشاء  
این اشعار بدانها نظر داشته است مثلاً مضمون این بیت (ص ۵/۹۵)  
گر محبت در میان باشد تکلف گو مباش  
شیر مادر در خلوت بی نیاز از شکر است

مطابق است با این مضمون " بین الاحباب تسقط الآداب " و " من الادب ترك الادب  
(ای بین الاخوان) " (۱) و " شرط الالف ترك كلفت " و در این بیت (ص ۱۰۵/۶)

عاقل از نام برد پی به نشان همه کس

جوهر دانش اگر هست نگین آیینته است

اشاره است به این مثل " الفافل یکیه الاشارة " (۲)

و مضمون این مثل " کل شی یرجع الی اصله " (۳) درین بیت (ص ۱۶۹/۴)

هر کجا فرع است آرد رو باصل خود غنی

سربای نخل آخر سیگزارد برگ و بار

و این بیت (ص ۲۳۷/۶)

دنیا گویند مزرع آخرت است

ای شیخ بریزدانه سبمه بنحالی

اشاره است بدین حدیث معروف و مشهور " الدنيا مزرعة الاخرة " (۴)

---

### (۱۰) فرائد لغوی

اشعار غنی از جهت لغت متضمن فرائد بسیار است و بسی از لغات نادره و ترکیبات  
بدیعه و مصطلحات و اوصاف مستحدثه را در آن میابیم و در باره هریک از آنها  
جداگانه بحث خواهیم کرد.

---

(۱) امثال و حکم دهخدا تهران ۱۳۱۰ جلد اول ص ۹۱

(۲) امثال و حکم دهخدا ص ۲۵۸

(۳) ادیب صابر گوید - باصل باز شود فرع و هست نزد خود : مر این حدیث

مسلم این متن مضروب (امثال و حکم دهخدا ج ۳ ص ۱۲۲۷)

(۴) ایضاً جلد اول ص ۳۴۷



۱- لغات : لغات درآژه هایی که در معانی خاص بکاررفته یا آنها یکیه در زبان پارسی  
جدید الاستعمال هستند بسیارند و ذکر تمام آنها موجب اطباب و تطویل میشود  
بنا برین ذیلا برخی از آنها را یاد می کنیم  
افتادن = تراضع و فروتنی (ص ۱۷۸/۵)

زنها ممکن تکیه بر افتادن سرکش  
افتادن سرکش بود افتادن آتش  
ریزش = سخاوت و بخشش (۴/۷۳)

بریزش زیر بار خود در آور ساده لوحان را  
بیفشان سیم و زر چندان که بردارند دامن را  
رنگ ریختن = طرح عمارت انگندن (۱) (ص ۵۸/۵)

شکست از هر در و دیوار می بارد مگر گردون  
زرنگ چهره ماریخت رنگ خانه ما را

شاید = بصورت ادات تردید و شك استعمال شده است و نه بصورت فعل از مصدر  
شایستن چنانکه نزد قدامع معمول بوده است (ص ۵۹/۶)

غنی ساغریکف جمشید پیش می فروش آمد  
که شاید در بهای باده گیرد ملک دنیا را  
بپای یار افتادم که شاید  
بدست زلف پیغامی فرستد ۱/۱۶۶

غازه = گلگونه ایست که زنان بر روی مالند (ص ۱۴۱/۸)  
ریاض حسنش از خون دل من تازه میگردد  
زرویم میپرد رنگ و برودیش غازه میگردد  
هر مرد که بازنان بنخواست بنشست  
بر عارض خویش غازه خواری بست ۷/۲۳۰

(۱) دیوان غنی چاپ نرلکشور ص ۷ حاشیه ۵۰ ایضا رجوع شود به شعر العجم ۴۳ ترجمه فخر داعی ص ۱۶۶

گل = بمعنی قطعه و پاره استعمال شده است در "گل ابر" و نیز بمعنی آبله ای که از چشم برمی آید و موجب نابینائی شود بکار رفته است

دعتر رز از نگاه گرم افتد در حجاب

کاش افتادی گل ابری بچشم آفتاب ۱۱ / ۹۱

افتاد گل ز دیده یعقوب همچو اشک

دانم نسیم مصر بکنعان وز سیده است ۱۳ / ۹۶

گلگون = لعل سرخ (ص ۱۰۴/۱۰)

دایم براه شوق جلو ریز میرود

گلگون اشک را مژه ام تازیانه ایست

مگر = از ادات شک و تردید بمعنی "شاید" (در اصطلاح حالیه) بکار رفته است

همائل کرد شیرین دست خود در گردن خسرو

مگر میل حنا بندی ز خون کوهکن دارد (ص ۱۳۷/۳)

می پرتگال = پرتگال "نزد بغضی بالفتح و تاء فوقانی موقوف عربی نام ملکی و

قومی از فرنگ که پرتکیش مبدل آنست و نوعی از شراب که بعد از هفت بیار

جوشیدن حاصل شود و بقول شارح این کتاب پرتگال نام شهر است که شراب

آنجا شهرت دارد" (۱)

ساقی بجام ریز می پرتگال را

ماه تمام ساز بیک شب هلال را ۱۰ / ۷۰

نزاکت = که صیغه ایست مجعول از "نازک" فارسی بقیاس عربی ساخته شده

است و درین بیت آمده

اگر از لب سخن گوئی فرو بندیم جا دارد

که نبود از نزاکت تاب بستن معنی مارا ۴ / ۵۹

را شدن = بمعنی های مختلف آمده مانند

گره بند قبايت نشد از دستم و

بند انگشت شد آخر گره بند قبا ۱۲/۷۳

آيد مر از خنده گل اين سخن بگوش

داشت دل کسي که سر کيسه باز کرد ۱/۱۳۵

گراثر دارد نسيم آه گلچينان فصل

غنچه ۴ گوی گريان تو را خواهد شدن ۲/۲۱۱

واکردن = در ۱۴ مورد در ديوان غني استعمال شده است (۱) برای نمونه بيتي

چند در اینجا مينگاريم

چاره کار بدست من و من بيچاره

بند انگشت بناخن نتوان کردن و ۴/۷۴

در دلدار واکردم رقيبم شد و چار آنجا

زدم نقبي برون آمد بجای گنج مار آنجا ۸/۸۴

واگشتن =

در فيض سخن هرگز بدست سعي نگشايد

بدندان و انميگر دگره چون بر زبان افتد ۸/۱۴۲

نبا شد از تغافل گر بما گویا نميگردد

لب او بسکه شیرين است از هم و انميگردد ۲/۱۴۸

ز شرم پيش لب يار و انميگردد

دهان تنگ بتان گشت غنچه تصوير ۸/۱۹۷

۲- از صفات جديد و بدیع که در ديوان غني آمده است ميتوان صفات زیر را شمرد.

یاده سربهر

زان لب ميگون غني را باده ده سربهر

کز سرش بيرون رود باد همه پندارها ۱۱/۷۱

(۱) برای موارد ديگر ملاحظه شود ص ۱۰۸ و ۱۳۰ و ۱۸۶ و ۱۹۵ و ۲۰۳ و ۲۰۴

۷/۲۰۶ و ۹/۲۰۷ و ۱۰ و ۴/۲۲۸ و ۴/۲۳۵ و ۶/۱۴۴

پای بخواب رفته

تابوت مرده ۶ دوش هشیار کرد مارا  
پای بخواب رفته بیدار کرد مارا ۳/۸۵

چرخ سیاه (سیه) کاسه

تا برنیا مدست ز کامم زبان غنی  
چرخ سیاه کاسه چو کلکم نداد آب ۸/۹۱  
تا زبان چون قلم از کام نیا مد بیرون  
یکدم این چرخ سیه کاسه نداد آب مرا (۱) ۱۲/۶۶

چشم ناولك انداز

ز چشم ناولك انداز تو دارد وعده زخمی  
با این امید آهون خون خود را مشک میسازد ۴/۱۵۸

خم زنده بگور

با مرده دلان چند نشینی بمسا جد  
نصخانه نشین باش که خم زنده بگور است (۲) ۸/۱۰۶

سحن پوست کنده

از مالدار کیسه خالیست یادگار  
گوید بگویشم این سحن پوست کنده مار ۱۳/۱۶۹

سحن زیر لبی

امشب نفسی زمزمه داشت مغنی  
نی کرد بلند این سحن زیر لبی را ۷/۸۸

- (۱) "بیان جفای فلکی است و مشابهت سیاه کاسه بر غایت معنوی با دوات و مثال زبان بقلم که از کام بیرون میباشد" دیوان غنی چاپ لکهنوس ۱۵ حاشیه ۱۶
- (۲) "یعنی در زندگی خود را مرده و ساز راز زمره مردان مورترا قبل ان تموتوا باش و از اینکه خم را بخاک نرد میبرند نسبت زنده در گور بودن بار نمود"
- دیوان غنی نوکثور ص ۳۸ حاشیه ۱۱



هیچکجه از سینه صد چاک ما یادی نکرد  
گرچه بستم رشته برانگشت سوزن بارها  
۷/۷۱

شراب نیمرس (۱)

عقل گرداری مکن کسب کمال از ناقصان  
کي رسد آخر دماغت از شراب نیمرس  
۱۰/۱۷۴

مرغ رخته برپا

ندارد ره بگردون روح تا باشد نفس در تن  
رسانمی نیست در پرواز مرغ رخته برپا را  
۴/۵۸

مصرع ریخته (۲)

بی چراغست اگر بزم خیالم غم نیست  
مصرع ریخته شمعی است که در محفل نیست  
۵/۱۱۸

می دو آتشه

بمجلسی که بود باده از لب دلدار  
می دو آتشه باشد بجای آب خمبار  
۷/۱۷۰

نگاه گرم (۳)

دختر رز از نگاه گرم افتد در حجاب  
کاش افتادی گل ابری بچشم آفتاب  
۱۱/۹۱

- 
- (۱) "شراب خام ناتمام که بهمراد خود نرسیده باشد در سیدن دماغ سرخوش بودن و صاحب نشئه شدن" دیوان غنی - لکنو ص ۸۵ حاشیه ۵
- (۲) "مصرع ریخته مصرع بی تکلف که بی محنت و فکر طبع موزون شود - طغراگاید داریم خیال تا آنکه روی دهد چون مصرع شمع مصرع ریخته بدانکه لفظ ریخته مناسب شمع است زیرا که شمع ریختن بمعنی ساختن و تیار کردن شمع است" دیوان غنی لکنو ص ۱۱ حاشیه ۴ (بقیه حاشیه در صفحه بعد)

۳- مصطلحات و کنایات : برنهی اصطلاحات در اشعار غنی می بینیم که خاص او و اقربان و امثالش میباشد و از آنجمله است:

#### آب سیاه (۱)

معنی مصطلحات و کنایات که در پارچه توشته میشود از حواشی دیوان  
نوت } غنی چاپ نوکشور لکهنو - ۱۹۳۱ نقل شده است و شماره صفحه و حاشیه  
در پارچه از آن دیوان است

از بسکه گریستم بشبهای فراق  
گردید سواد دیده ام آب سیاه ۸/۲۴۲

#### آب گردش (۲)

دارد بیزم مستان جام شراب گردش  
زاهد نیاید آنجا از بیم آب گردش ۱/۱۷۶

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

(۳) "نگاه گرم نگاه تیز و نگاه محبت - گل ابر یعنی قطعه ابر. صائب راست: تازه میگردد ز چشم اشکباری جان ما گلشن ما را گل ابری گلستان میکند

گل بمعنی داغ سینه بسیار می آید و گل چشم آنچه بصورت آبله از چشم بر آید و موجب نابینائی گردد - یعنی دختر رز از نگاه گرم محجوب و مستور میشود کاش قطعه ابر پیدا شود که چشم آفتاب را گل شود ای نابینا سازد یعنی آفتاب در ابر پوشیده گردد که باده نوشی در ابر و باران میر آید." دیوان غنی - لکهنو - ص ۳۰ حاشیه ۳

(۱) آب سیاه نام مرضی که چشم را نابینا کند. سعید اشرف گوید

گر برم آب سیاه از دیده میگردد سفید

کسی توان کردن بلای تیره روزان را علاج

و حقیقت آنست که آب سیاه خصوصیت چشم ندارد و نیز در کلام اساتید دیده میشود و آن مشهور است این مرض با سپان میشود که در هند "رس" گویند بفتح رای

و سین مهمله "ص ۱۲۸ ج ۱ (بقیه حاشیه در صفحه بعد)

غزالان را بدام آرد ز مژگانهای برگشته  
مگر آهوی آهوگیر باشد چشم جادویش ۱۱/۱۷۵

تنمته بندی دکان (۲)

مرا جر تنمته بیدیهاد کسانداری نمیشد  
شکست افتاد تا از سستی طالع ببازارم ۴/۱۸۷

خط جام (۳)

اشك گلگون شراب گلفام است  
بنحیه آستین خط جام است ۱/۱۰۴

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

(۲) "آب گردش یعنی زیرین آب و هوا و .... تغییر آب و هوا که بیمار را از حبابی بجای دیگر برند برای اصلاح آب و هوا - تاغیر گوید - "غم برنت از دل می بینش بفریادم رسید : چاره؟ آخر بگردش بود بیمار مرا" ص ۸۶ ج ۷ و صاحب مصطلحات الشعراء این شعر غنی را سند آورده است و لی مصرع اول آنرا اینطور مینویسد - "در محفلی که دارد جام شراب گردش" مصطلحات الشعراء تالیف امام قلی رازی واریسته -

نولکشور کانپر ۱۳۱۴ هجری ص ۴

(۱) "آهوی آهوگیر آنست که آهوی آمرخته را در چراگاه آهوان صیاد سردهد که آنرا بهمراهی خود نزدیک دام صیاد آرد و باین حیل صید آهوان نماید و نیز شنیده شد که چون آهوان رم خورند آهو آمرخته آنها را برگردانیده باز طوت دام می آرد"

ص ۷۶ ج ۶

(۲) "چون عضو شکسته را از چوب بسته درست مینماید و تنمته بندی دکان بمعنی

بستن دکان است مناسبات آن بالطافت معنی ظاهر ص ۹۳ ج ۶

(۳) خط جام نشی که از پر شدن جام بر در نمودار باشد چون برای پاک ساختن (بقیه در صفحه بعد)

## سالگره (۱)

گشت چون رشته عمرم کوتاه  
معنی سالگره نهمیدم ۳/۲۰۲

## شانه بینی (۲)

خاطرش چون از غبار لشکر خط جمع نیست  
هر دم آن زلف پریشان شانه بینی میکند ۴/۱۳۵

## فتیله داغ (۳)

چون غنچه نمشک گشت غنی مغز در سرم  
زبید اگر فتیله داغ جنون شود ۱۱/۱۳۸  
تا آن غزال گرم ز پیشم گذشته است  
مهربانم فتیله داغست چون پلنگ (۴) ۱/۱۸۴

## قند مکرر (۵)

دیده چون آن دو لب شیرین دید  
معنی قند مکرر نهمید ۳/۱۴۳

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

اشک آستین بر روی و چشم میگذارند. میگویند که اشک چشم شراب رنگین من است و آستین که بصورت اربجام مینماید بنحیه افش خط جام است - حاصل که شراب من اشک و جام من آستین و بنحیه آستین بمنزله خط جام در حق من است" ص ۳۸ ج ۴

(۱) رشته سالگره رشته ایست که برای تعیین سال باشد برای توضیح رجوع شود به قسمت این رساله "تأثرات غنی از محیط هند و کشمیر"

(۲) شانه بینی فال دیدن آن معروفست که فالگیران بر شانه گوسپند از احوال گذشته و آینده خبر میدهند ص ۱۷۵۹  
(بقیه حاشیه در صفحه بعد)



## کدوی باده

آتش می تیز سازد شعله آراز را  
بر کدوی باده باید بست تار ساز را ۳/۸۴

و

تا تورفتی می ندارد کار با مینای ما  
از کدوی سبز فرقی نیست تا مینای ما ۵/۸۴  
گره بر باد = یعنی گره زرد گسل

تکیه تا چند کنی بر نفسی همچو حباب  
چشم بگشای که هستی گرهی بر باد است ۸/۱۰۵

## لنج روان

چرا دوزد غنی چشم طمع بر نعمت  
که از نقد سخن گنج روان در هر زمین دارد ۷/۱۴

## مقری تسبیح (۱)

بگوئیم این صدا از مقری تسبیح می آید  
که صد دل مضطرب گردد چریک دل یابد آرامی ۵/۲۲۱

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

(۳) فتیله داغ عبارت از پنبه مرهم که بر سرداغ گذارند - ص ۹۱ حاشیه ۴

(۴) داغ پلنگ همان نقوش سیاه که بصورت داغ بر پرست او باشند یعنی از گرم و شتاب دی  
از مو برتن من فتیله داغ شده است مانند پلنگ که موی او فتیله داغ است - ص ۹۲ حاشیه ۵

(۵) مراد از قند بسیار صاف زیرا که چون او را مکرر القوام آرند لطیف می باشد.

ص ۹۴ حاشیه ۵

(۱) مقری بضم میم و سکون قاف امام سبیه و دانه کلانی که واسطه العقد تسبیح  
باشد از آنجا که امام تسبیح در شمار نمی آید و چون مهره های تسبیح گرددش  
نیارد و مشابه یکی دل آرام گرفته است. ص ۱۱۷ حاشیه ۳

گذشته از اینها کنایات و مصطلحاتی دیگر بصورت فعل در دیوان غنّی دیده میشود که آنها را با ذکر معانی نقل میکنیم

اصطلاحات	معانی	شماره صفحه و سطر دیوان غنّی چاپ لکهنو که اصطلاح در آن درج است.
آتش ریر پا داشتن	کنایه از اضطراب	۱۱/۵۳ و ۱۲/۲۰
آفتاب دادن	نا راحتی و بیقراری آفتاب کنایه از شراب و آفتاب دادن چیزی یعنی انداختن آن به آفتاب که	۵/۵۸ و ۲/۵۹
از دیده افتادن	خشك یا گرم شود	۷/۲۹
از جا بردن	حقیر و عوار شدن	۱۵/۳۳
از جا رفتن	بی صبر و بی حوصله کردن	۱/۵۶
افتادن آتش	بیقرار و بی صبر شدن	۱۸/۱۰۵
الف کشیدن	در گرفتن آتش	۱۷/۵۵
انگشت بلب زدن	شرمنده شدن	۵/۹۷
انگشت بنجون آلوده	کنایه از استدعای سخن کردن	۱/۶۰
در دهن داشتن	کنایه به خونخواری	۳/۶۰
بچا رنجاندن	یکمال رنجاندن	
بچشم کم دیدن	حقیر و کوچک انگاشتن	۳/۲۹
بخواندند	کنایه از کمال نایابی	۱۴/۳۳
غیر آب رفتن	کنایه از کرامت اولیاء است	۸/۶۸
بر روی آب رفتن	ایضا	۲/۱۰۹ و آخر ۲/۱۳۹

۳/۹۷	کنایه از تواضع و خاکساری	بردر پستی زدن
۱/۱۷	مشهور شدن	بیزبان افتادن
۶/۸۳	تمام نوشیدن	برسر کشیدن جام
۴/۷	ترك کردن	بر طاق نهادن
۷/۷۳	سراغ چیزی یافتن و کنایه	بو کردن
۷/۷۳	ببر سه زدن	
۹/۲۷	توقف کردن و دريك جا	پا قایم کردن
۹/۲۷	ایستادن	
۳/۱۸	کنایه از غایت شادی	پای بزمین نرسیدن
	کنایه از ملال خاطر و گله	پر بودن دل
۵/۳۶	مند بودن	
۴/۱۱۵	عزت و اعتبار نداشتن	پشم در کلاه نداشتن
۱۶/۱۰۵ و ۳/۹۸	برابری به آن کردن	پهلوی چیزی زدن
۴/۸	کناره گرفتن	پهلوی تهی کردن
۱۱/۱۲۱ و ۴/۳۳	خود را بیک جانب کشیدن	پهلورزدیدن
	از جای خود تعظیم ایستادن	جا خالی کردن
۱۵/۱۱۶ و ۲/۷	و تواضع کردن	
۹/۸۱ و ۴/۲۷	کنایه از غایت اشتیاق	چار پشم شدن
۱۰/۱۱	کنایه از بیقراری بسیار	خار از پهلوی ردئیدن
۸/۱۵	کنایه از بیداری	خواب بستن
۱/۷۷	افزونی و ترقی دادن آتش	دامن بر آتش زدن
۱۷/۱۹	مستبعد شدن بکاری	دامن بمیان بر زدن
۴/۸۲	آسوده نبودن	دانه گره گزدیدن
۵/۶۰	کنایه از کمال اختلاط	در يك پیرهن بردن
۵/۶۳	موجود و حاضر داشتن	در آستین داشتن

در پرواز داشتن	معروف و مشهور بودن در	هر جا	۳/۷
دست بر چیزی	ترك کردن		۴/۱۳
انشاندن	کنایه از بیکاری و مفلسی		۱۵/۹۴
دست در بغل کشیدن	غم و غصه بدل خوردن		۷/۱۴
دل برداشتن	استمالت کردن		۴/۲۳
دل دادن	اصطلاح آنکه چون از کسی		
{ رشته بر انگشت بستن (یا پیچیدن)	و عده گیرند رشته ای بر انگشتش		
	پیچند که آنرا دیده و عده یاد		
	بیارد		۱۲/۱۶
رو بآفتاب رفتن	کنایه از اینکه هر کسی رو		
	بآفتاب رود چشمهایش		۸/۲۹
	خیزه شود و چیزی نبیند		
رو سامتن	شرمنده شدن		۱/۳۹
روی دل دیدن	التفات و توجه از کسی یافتن		۲/۲۸
زبان در دهان کسی	آموزانیدن و تعلیم کلام نمودن		
کردن	و بحرف آوردن		۱۵/۵۵
زربه سپردادن	زربکثرت دادن		۷/۲۲
سرکردن	ظهور نمودن		۱۳/۵۳
سفید کردن چتم	کنایه از بسیار گریستن		۷/۱۰۲
شانه در آب داشتن	کنایه از مهبیای آرایش بودن		۶/۴۴
شهید کردن معنی	عبارت از معنی رسا و مضمون		
	عالی است که در قالب عبارات		
	سقیمه بندند که از پایه بلاغت		
	و نصاحت افتد		۱۹/۱۳۶



۱۰/۸۳	کنایه از نداشتن پستان	سینه صاف
۱۱/۸	تصویر کشیدن	صورت دادن
۳/۱۰	قایده حاصل کردن	طرف بستن
۵/۴۲	رسوا شدن	طشت از بام افتادن
	کنایه از درست نمودن ساز	کدو بر ساز بستن
۳/۷۱	نغمه و آهنگ ساز	
۸/۸۷	کنایه از خاموش بودن	گره بر گلو زدن
۲/۴۴	نا بینا شدن	گل به چغم افتادن
۱۱/۷۸	خاموش شدن چراغ	گل شدن چراغ
	کنایه بدندان شانه که	مسطر از شانه کشیدن
۱۴/۱۹	بصورت مسطر برابر باشند	
۲/۲۰ و ۸/۱۰۸	مرغوب واقع شدن	ناخن بدل زدن
۱۱/۴۰	خاطر خواه واقع شدن	نان برودن افتادن
۱۵/۹۳	خاطر خواه بر آمدن	نقش نشستن
۱۷/۱۹	تغییر ارضاع و اطوار نمودن	ورق گردانیدن

۴ — ترکیبات با انواع مختلف آن مانند ترکیبات برسیله پسوند و پیشوند یا ترکیبات اسم و فاعل و اسم و مفعول مرعم و غیره در اشعار غنی بسیار آمده است و قسمتی از آنها را ذیلا مینگاریم.

آبله دار (۱)

معذور بود زاهد اگر جام نگیرد  
کز دانه تسبیح کفش آبله دار است ۴/۴۱

(۱) شماره صفحه بیت مربوط به دیوان غنی چاپ نرگشور  
لکهنر میباشد

### آتش خانه

میکنند هر کس که گردد ساکن این سرد سیر  
نور پوش از شوق آتشناخته را همچو کمان ۱۹/۱۳۹

### آشیان بندی

جمع کردم مشقت پاشاکی که سوزم خویش را  
گل گمان دارد که بندم آشیان در گلستان ۱۲/۱۰۵

### آینه خانه و پرینخانه

هر کس که دید روی تو دیوانه میشود  
آینه خانه از تو پرینخانه میشود ۹/۷۰

### اهل دل

اهل دل از ترك خواب سیر فلک میکنند  
عیسی وقت خود است هر که شبی زنده است ۲/۴۱

### بال نشان

پیش صیاد روم بال نشان از سر شوق  
گردد انم غرضش بال من است ۱۳/۴۲

### برگشته بنمت

نصیبی نیست از اهل کرم برگشته بنمتان را  
که هرگز پرنسازد کاسه گرداب را دریا ۲/۱۴

### بید ماغ

نباشد بی سر زلفت سر بوئیدن مشکم  
که بوی نافه باشد موی بینی بید ماغ را ۵/۱۰

### تردامن

نور حسن از دیده تردامنان پنهان بود  
بی نصیب از پر تر شمع است فانوس جاب ۵/۳۰

## تنك طرف

غني راز تنكظران نهان آخر نميما ندر  
اگر چون شیشه ساعت نفس در سينه ميذردند ۲/۷۲

## جبه سائي

جز ابرويي نما شده در جبينش  
زيبس مه بردرش در جبه سائي است ۱۸/۳۲

## چشم آشنايي

مگر با سرمه ات چشم آشنايي است  
که کار چشم خويان سرمه ناعيست ۱۰/۳۲

## نكاي نشين

عمريست که از شوق خدنگ تر بهر سو  
در دشت هوس نكاي نشينند نشا منها ۵/۱۷

## نخردنما

کند گر نخرد نما چون مه سواد صفحه دارو شن  
بگردون ميرساند دعوی صاحب کمالي را ۸/۲۵

## دريا بار

طفل اشکم گر بيازی رويصمرا آرد  
کاغذ بادی شمارد ابر دريا بار را ۱/۹

## دوزباني

هر که کرد از دوزباني دل مردم افکار  
عاقبت دهر کند در دهندش نكاي چو مار ۱/۸۱

## روزنامه و سياهه

حساب روز و شب هجر را چه ميپرسى  
که روزنامه ما چون سياهه شب بود ۴/۷۵

### زنبورخانه

هر زخم نبي ز نغمه شیرین لبالب است  
زنبورخانه ایست که از انگبین پراست ۷/۳۴

### زهرچشم

زهرچشم توچنان کرد سرایت در من  
که مرا پوست بتن سبز چو بادام تراست ۴/۳۳

### زهرخند

تلخ است عیش پسته ز رشک دهان یار  
این زهرخند را نبود هیچ اعتبار ۱۱/۸۲

### سبزخط

ساغر زدن سبز خطان بی مزه ای نیست  
صنهاباکشی ریش سفیدان نمکین است ۵/۳۲

### سپند آسا

سپند آسا اگر پیش خودم در آتش اندازد  
ازان بهتر که دور از خویش چون چشم بدم سازد ۴/۷۱

### سرنامه و سررشته

سرنامه مکتوب تو سررشته کین است  
سطریکه در این نامه بود چین جبین است ۱۳/۳۱

### سیرچشمی

در جهان نتوان نشان از سیرچشمی یافتن  
چشمه عورشید هم محتاج آب شبنم است ۱۵/۳۵

### سیه بهار

فیض سیه بهار شبنم بود آرزو  
بوی گل چراغ مرا بید ماغ کرد ۵/۷۴



سرمه افتاده ز چشم تو و رسوا گردید  
چون سیه مست که در روزن میخانه فتد  
۳/۶۲

شکر آب

شد شکر آب ز شرم سخن شیرینم  
گرمیان من و طوطی شکر آبست بجاست  
۱۱/۳۴

صاحب نفس

زبان نی با آواز بلند این حرف میگوید  
که میسازد بیکدم چوب را صاحب نفس گریا  
۳/۱۴

طاق بندی

گردون ز طاق بندی قوس قزح گذشت  
تا خانه کمان ترا ریختند رنگی  
۴/۹۲

ظلمت آباد

دل منور کی شود در ظلمت آباد بدن  
شمع را روشن نمیسازند تا در قالب است  
۳/۳۹

کاغذ گیر

یار از چشم نهان گشته چو شد دیده سفید  
مانع پرتو خورشید شد این کاغذ گیر  
۵/۸۴

گرانجان

گرانجان کی بقطع راه تجرید آشنا گردد  
که خواهد زاده گر گردد خود چون آسیا گردد  
۲/۶۱

گرسنه چشم

فیض چون گرسنه چشمان نبزد کس ز کریم  
آب دریا همگی صفت بگرداب شود  
۳/۵۲

زان لب میگون غنی را باده ده سر به مهر  
کز سرش بیرون رود باد همه پندارها  
۱۵/۱۶

نمک چشی

چشم سفید هست نمکدان خوان عشق  
بی مانمک چشی نکند مہمان عشق  
۱۵/۹۰

نیستان

تنش از تیز جفای تو نیستان گردید  
علم شیر دلی هر که بعالم افراشت  
۱۲/۳۷

نی سوار

از تنزل پست فطرت را نباشد هیچ بالک  
بیم افتادن نباشد هر که باشد نی سوار  
۱۲/۸۱

هرزه گرد

معنی آرام را هرگز نفهمیدم که چیست  
هرزه گرم چون قلم با آنکه پایم در گل است  
۸/۴۲

(۱۱) تاثرات از محیط هندو کشمیر (۱)

حیات و نشأت غنی در سرزمین کشمیر و مسافرت‌های او به هند سبب گردید  
که مانند بسیاری از شعرای مقارن و معاصرش (اعم از هندی یا مهاجریند) تحت تأثیر

(۱) در تهیه این قسمت نویسنده از مقاله دانشمند گرامی جناب آقای شمس الدین  
احمد دانشیار دانشگاه کشمیر بعنوان "غنی کی شاعری مین مقامی رنگ" که چند  
سال پیش از رادیو سربگربه زبان اردو منتشر گردیده نیز استفاده کرده است و  
بدینوسیله از آن دوست ارجمند اظهار امتنان مینماید.

آن محیط قرار گیرد و بسی از لغات و مصطلحات آن دیار در کلامش راه یابد  
مثلا در این بیت

خال رویش زیر برقع صید دلها میکند

در زمین حسن نتوان دانه بیدام دید ۵/۱۵۹

از دام اشاره ایست به برتعی شبای که شبکه هایش چون شبکه های دام است و  
زنان هندی بر روی افکنند. و درین بیت

هیچکه از سینه صد چاک ما یادی نکرد

گرچه بستم رشته بر انگشت سوزن بارها ۷/۷۱

بر انگشتش پیچم رشته باریکتر از مو

دهد تا آن تغافل پیشه را یاد از تن زارم ۳/۱۸۷

اشاره ایست به رسم و طریق کهنه برای بیاد آوردن موضوعی. رشته ای را بدور  
انگشت سبابه می پیچیدند تا هرگاه نگاهی بانگشت بیافتد آن مطلب بیاد آید و  
نیز چون از کسی وعده گیرند رشته بر انگشتش پیچند که آنرا دیده وعده بیاد آورد و  
این رسم دیرینه هنوز هم میان پیرزنهای دهکده مرسوم است.

کشمیر بطوریکه میدانیم سرزمینی است کوهستانی و زمستانهای آنجا بسیار  
شدید است و مردم برای حفظ و جلوگیری از سرما لباسهای گرم و گشاد میپوشند. یکی از  
لباسها مانند خرقه ایست که از پارچه دستباف پشمی ساخته میشود و آنرا بزبان  
کشمیری "پهرن" گویند آستینهای پهرن و همچنین پهنا و قدش خیلی بلند و گشاد  
است تا پوشنده بتواند هنگام نشستن خود را در آن خوب بپیچاند و احساس سردی  
نکند. این لباس چون زیاد گشاد هست هنگام پوشیدن چین بر میدارد و شاعر ما از  
این لباس و چین های آن نیز الهام میگردد و برای اظهار مطالب از آن استفاده میکند  
چنانکه گوید -

چون آستین همیشه جبینم ز چین پر است

یعنی دلم ز دست توای نازنین پر است ۷/۹۹

یکی از عادات کشمیریان این است که چون نان از دکان نابوا بخرند آنرا زیر

پهرن پنهان کرده بختانه بیارند . غنی باین امر اشاره کرده میگوید —  
اگر از فاقه ببندیم بر شکم سنگی

گمان برند که داریم در بغل نان را ۹/۴۵

در فصل زمستان موقعیکه برف همه جا را پوشانده است و سرمای شدید مجال رفت و آمد بنخانه ها دریا بمحل اجتماع عمومی بمردم نمیدهد گزراندن شبهای تاریک و طولانی مسئله مهمی را تشکیل میدهد . مردم از اینکه شب و روز در خانه بمانند کسل و کم حوصله میشوند و برای رفع این وضع یکنواختگی گاه گاهی یکی از قصه گوایانی را که بازار آنان فقط در این فصل رونق میپذیرد بنخانه خود دعوت می کنند تا او با گفستن داستانهای شیرین باعث سرگرمی و نشاط افراد خانه شود . در این هنگام صاحب بنخانه با چای مخصوص و مطبوع کشمیر در نقل و شیرینی پذیرائی میکند . غنی نیز که پرورده این محیط بود و از این داستانها بسیار شنیده بود ذکر این افسانه سرائی را بدینگونه در شعر خود جا داده است :

بجوانی بطرب کوش که این موی سیاه

شب تار است و با افسانه بسر باید کرد ۸/۱۵۹

موضوع دیگری که سرمای شدید کشمیر در فکر شاعر ما تاثیر گزارده عبارتست از یخ بستن آب . در زمستان هر جائیکه برف زیاد میبارد آب جوی ها و دریاچه ها یخ میبندد و چون تنها وسیله آب در این دیار همین نهرها و دریاچه ها بوده است مردم برای گرفتن آب یخ را با بیل می شکستند تا زود آب شود . غنی این موضوع را برای ایهام شاعرانه بکار میبرد چنانکه گوید —

از زبان تیشه یخ را سرزنشها میکنند

گر نبودی سخت رد از شرم میگردید آب ۵/۲۵۴

همچنین راه رفتن در زمستان که تمام کوچه و خیابان از برف پر است موجب ناراحتی مردم بزرگسال و لی در عین حال اسباب بازی اطفال را فراهم میآورد . پیر مرد ها برای جلوگیری از لغزیدن بر روی یخ زیر نعلین میخ میزنند و این نعلین را معموما در این ایام میپوشند تا از خوردن بزمین در امان باشند —

هیچ در راه گریزان نیست از دست شکست

تخته نعلین از آن هستند در پا شیخ و شاب ۵/۲۵۵



دلي بچه های مدرسه از آنچه که پیران گریزانند بدان سوی راه روان

چون طفلان قدم سوی مکتب زنند

برادر اق یخ مشق مرکب زنند ۲/۲۴۸

یکی از عادات در رسوم قدیم زنان سالخورده و درس ناخوانده کشمیر آنست که برای حساب سن و سال افراد خانواده رشته های مختلف الوان در گوشه ای از خانه آویزان کنند و همینه سالی از زندگی فرد خانواده میگذرد گره ای بآن رشته میزنند و بدین طریق حساب دقیق و صمیم سن و سال هر فرد خانواده در اختیار آنان هست و چون گره ها بر رشته افزوده شود کوتاه تر گردد و غنی بدین رسم دیرینه کشمیر اشاره کرده معنی لطیفی را که از استعمال کلمات "گره" و "رشته" و "کوتاه" ایجاد شده بیان میکند و درسی بها میدهد چنانکه گوید -

گشت چون رشته عمرم کوتاه

معنی سالگره ~~نهمیدم~~ ۳/۲۰۲

غیر ازین داژه ها و اصطلاحات دیگر نیز در اشعار غنی مشهود است که برخی

از آنها را ذیلا یاد میکنیم

پان = برگي است سبز که مردم هند اعم از مرد و زن پیر و جوان اعیان و فقیر آنها میجویند و بعضی ها معتاد به آنند. در محافل جشن و همچنین در جلسات تغزیت و سوگواری از طرف مهماندار برای پذیرایی مهمانان تعارف میشود و خوردن آن لبها را سرخ میکند چنانکه غنی بآن اشارت کرده است -  
شده از خوردن پانش زبان لعل

لبش لعل و دهن سوراخ آن لعل ۱/۱۸۵

استعمال پان در کشمیر زیاد رواج نداشته و ندارد و از همینجاست که غنی پان

را فقط به دلربان و گلرخان هند تنمیس میدهد -

هست میل خوردن پان گلرخان هند را

عاشقان گرثی که از خون خودش دادند آب

همچنین در هند رسم بر آنست که در مواقع اعیاد مردم "پان" را بعنوان شگون

سرسبزی و خرمی بدوستان و آشنایان و بزرگان هدیه میفرستند. غنی درین رباعی از  
دوستان خود که "پان" برای او هدیه فرستاده اظهار امتنان میکند (۱)

زین کاغذ سبز داد عشرت دادم

گل گل بشگفت خاطر نا شادم

مینوم از آن نخل برومند که کرد

۶/۲۳۹

بعد از عمری بیرگ سبزی سیادم

و در این شعر اشاره ای به صندل سرخ میکند.

چو سربپای تو سودم ز درد سر زستم

۳/۱۲۵

حنای پای توام کرد کار صندل سرخ

"و صندل چوبی است معروف که سپید آن خوشبو بود و سرخ آن بوی ندارد. و این

ظاهر امر عرب چندل است و چندن به نون مشترک است در هندی و فارسی" (۲) و

مشهور است برای رفع درد سر چوب صندل را در آب سائیده به پیشانی مالند.

و درین بیت غنی یکی از عطریات هند را نام میبرد

گر برود لحظه ای نرگس مستش بنوا ب

۴/۹۳

عشوه برویش زند از عرق فتنه آب

عرق فتنه بقول محشی دیوان غنی "نوعی از عطریات مروض هندوستان و آن

شهرت دارد"

(۱) پان "برگی است معروف در هند که با فلفل و کات و نوره خورند و تمام سال

سبز ماند و چون آنرا در برگی دیگر برسم معهود به پیچند بیره (بوزن خمیره)

خوانند و هر دو لفظ در اشعار امیر خسرو و بعضی متأخرین آمده صائب، بوی گلزار

شهادت هر کرا بیتاب کرده چون لب پان خورده میبرد دهان شمشیر را" (فرهنگ

آندراج تالیف محمد شاه با اهتمام دبیر سیاقی - تهران) مرحوم دهنخدا در ذیل

ماده پان آورده است "اسم هندی تنبول است تامبول - تامول - تنبون - تنبل.

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

توشه را هی بمنزل پیشتر از خود فرست

هر کجا موری به بینی دانه ۶ بر خاک ریز ۳/۱۷۳

اشاره اینست برسم هندوان که برای حصول ثواب عصرها آرد یا شکریا حیویات در دست گرفته خارج از شهر روند و در میدانهای وسیع نهرجائیکه نشانی از مورچه بینند آن غذا را بزمین ریزند و این کار را دوشلیکه گشایش ازق و توشه برای سفر اخروی پندارند.

### غنی از نظر دیگران

اکنون که با احوال زندگی - افکار و عقاید و سبک شعر غنی کشمیری آشنا شدیم شایسته است ببینیم شاعر ما در میان معاصرین و متاخرین خود چه نقوذ و تأثیری داشته و آنان چگونه از او استقبال کرده اند و درباره او چه نظر داده اند. تذکره نویسان و شاعران معاصر غنی و نویسندگان خلف او تا روزگار ما از او به نیکی و بزرگی یاد کرده اند و او را بسنار ستوده اند. اینک بنقل منمقصری از سخنان آنان میپردازیم.

- ۱- محمد ظاهر نصر آبادی در تذکره معروف خود از غنی چنین یاد میکند (۱)  
"حقا که درست سلیقه و غریب خیال بود - اشعارش همگی لطیف است"
- ۲- محمد افضل سرخوش در تذکره موسوم به کلمات الشعراء چنین نوشته است (۲)

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

شاه حسینی (دمشقی) و آن بزرگی باشد از قسمی قلقل که آنرا در هندوستان با آهک و فوفل نمایند تا لبها را سرخ گرداند (برهان) معلوطی از تانبرل و فوفل و توتون که هندوان در دهان گیرند و آب آن بیرون کنند. معجونی از برگ تانبرل و آهک و فوفل که هندوان همیشه در دهان دارند و آب آن بیرون کنند (لغتنامه)

(۲) فرهنگ آندراج

(۱) تذکره نصر آبادی ص ۴۴۵ (۲) کلمات الشعراء ص ۸۳ - ۸۵

”صاحب طبع عالی بوده پایه سخنوری را بدرجه کمال رسانده. ازحظه کشمیر بلکه تمام اقلیم هند همچو او سخنوری خوش خیال نازک بند معنی یاب برنخاسته ..... گویند صائباً بریک بیت ادرشك آنقدر میبرد که میگفت ای کاش آنچه درین عمر گفته ام باین کشمیری میدادند داین بیت او بمن میدادند —

غنی = حسن سبزی بنخط سبز مرا کرد اسیر

دام همرنگ زمین بود گرفتار شدم

حسب صاحب از روی این شعر معنی پیدا کرد و فقیر نیز — هر دو نوشته میشود —

حکیم = خط سبز آفت جان بود نمیدانستم

دام در سبزه نهان بود نمیدانستم

سرخوش = جوردم زخط فریب جمال عذار او

همرنگ سبزه بود لباس شکار او

۳- امیر شیر سینان لودی مؤلف مرآة الخیال او را بدینگونه می ستاید (۱)

” اشعارش مانند گلنهای کشمیر همواره با طراوت معنی و طرز کلامش چون کلام عربان پیوسته با حلاوت و اردات او را معنی خاص بسیار است و مضامین تازه بی قیاس ..... آنچه از طبع و قادش سرزده بود امروز در ایران و توران و سواد هندوستان بر افواه ولسنه جاری است .

۴- مؤلف سفینه هوشگو در باره غنی چنین اظهار نظر میکند (۲)

” صاحب سخن پرکار استاد فن جادو نگار است . چنانچه شاه جواد درویش اکثر میفرمود که کلامش دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق است . آنقدر پایه اد بلند افتاد جائیکه بعرضه گفتگو میآید مثل میرزا صائب استادان قدیم نهمنیده میگذارند ..... بر این بیت ملا غنی هانصاحب آرزو ها شیه نوشته اند — شعر

(۱) مرآة الخیال ص ۱۶۱

(۲) سفینه هوشگو نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ذکر غنی کشمیری



حمایل کرد شیرین دست خود در گردن تصرف

مگر میل چنان بستن بنحون کوهکن دارد

و در پیش فقیر آرزو این بیت ملا غنی عذیم الجواب است. عجب معنی و عجب اندازی دارد گویا مافوق طاقت بشری است. نزدیک بدین شفاعتی گفته هر چند باین رتبه نیست چنانچه گوید -

”حرمان نگر که دست حنا میکنم خیال

آن نحون بیگناه که در گردن کسی است“

و در ضمن ذکر شاعری بنام گربنخش حضوری گوید

”طرزش به صنعت ایهام بسیار مایل است چنانچه در جواب هر بیت استاد

مرلانا غنی که سرخیل ایهام بنده است در این ایام ده هزار بیت مشق کرده“ (۱)

۵ - خواجه محمدا عظم دیده مری در واقعات کشمیر درباره سمنوری غنی چنین مینویسد

”صاحب طبع عالی برد. پایه سمنوری را بدرجه کمال رسانده هر چند شاگرد ملا

محسن فانی بود اما اتفاق ارباب سخن است که از خطه کشمیر بلکه در تمام اقلیم

هند در آن عهد همچو او خوشخیال و نازک بینی برنخاسته“

۶ - میر حسین دوست سنبهلی در تذکره حسینی از او چنین یاد میکند (۳)

”شاعر ماهر یک فنی محمد طاهر غنی آب درنگ گلستان سمندانی است“

۷ - در تذکره ریاض الشعراء تالیف واله داغستانی این کلمات درباره غنی بچشم

مینورد (۴)

”درستی زبان و روانی الفاظ و لطانت معنی او مقبول همه بوده و الحق از خطه

کشمیر مثل او کسی برنخاسته“

---

(۱) سفینه خوشگر مرتبه عطاء الرحمن کاکری چاپ پاتا ۱۹۵۹ ص ۳۴۸

(۲) واقعات کشمیر ص ۱۷۱

(۳) تذکره حسینی ص ۲۲۸

(۴) ریاض الشعراء ۶ نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران جلد ۴ ص ۳۲۲

- ۸ - میر غلام علی آزاد بلگرامی در آثار الکرام از اربدین کلمات قدر دانی میکند (۱)  
"بغوا صی بحر سخن افتاد و سخا هری که بنقد جان توان خرید بیرون آورد"  
۹ - میر شیر علی قانع تنوی مولف تذکره "مقالات الشعراء" ضمن ذکر شیخ محمد محفوظ سرخوش می نویسد (۲)

"..... و هم هنگامی این مصرع غنی معزی الیه (میان غلام علی) پیش فقیر  
خواند - مصرع - سر همچو تار سبزه ز صد جا کشیده ایم  
و مصرع ثانی خواست - گفتم

سر همچو تار سبزه ز صد جا کشیده ام

مادر مقام اصلی خود آرمیده ام

چون بیت غنی دیدم بر این نسق بود

"سر همچو تار سبزه ز صد جا کشیده ام"

آخر بخود رسیده ام و آرمیده ام"

و جای دیگر اشعاری از غزل که بجواب غنی گفته است نقل میکند و آن اینست

"چشمش میان طاق درابر نماز کرد

بیمار بود زان باشارت نماز کرد

پیدا است فرق عام و خواص حضور دوست

زاهد نماز کرد و عاشق نیاز کرد

قانع نوای تازه بیا موعظت از غنی

باید ز رشته سخنم تار ساز کرد"

و سپس در پادرتی غزل غنی که با مطلع

چشمش در سخن چوبه بادام باز کرد

با از زبان طعنه زمرگان دراز کرد

شروع میشود نقل شده است

(۱) مقالات الشعراء میر شیر علی قانع تنوی چاپ سنده ادبی بورده کراچی ۱۹۵۷ ص ۶۹

(۲) ایضا ص ۶۲۳

۱- علي ابراهيم خليل در صحف ابراهيم در باره شاعر ما چنین اظهار نظر میکند (۱)

”از مشاهیر شعرای افاضل نقطه کشمیر جنت نظیر و معاصر میرزا صائب و شاگرد شیخ محسن فانی است..... توصیف کلامش در خور زبان قلم نیست اینقدر پس که نواب وحیدالزمانی اشعارش بسیار میپسندید و میرزا (صائبا) به هر که از هندوستان وارد ایران میشد میفرمود که برای ما تحفه از هند آورده و آن عبارت از اشعار غنی بود..... دیوانش قریب چهار هزار بیت متضمن مضامین لطیفه و الفاظ ایهامیه متداول“

۱۱- احمد علیخان هاشمی مرفع مخزن الغرایب چنین یاد میکند (۲)  
”صیت سخنش بگوش عالمیان رسید. اشعار نهایت نازک و هموار و دلچسپ واقع شده. وی باثقه شعرای ایران مثل میرزا صائب و کلیم و محمد جان قدسی صحبتها داشته“

۱۲- مولانا قدرت الله گویا مری در تذکره نتایج الافکار از غنی بدین نحو تجلیل میکند (۳)  
”رنگ بخش گیشن دلپذیری ملا محمد طاهر غنی کشمیری که گل وجودش بعد بهمرسانی رنگ و بوی رشد و تمیز در بهارستان درس ملا محسن فانی کشمیری در آمد و در مدت قلیل بطبع سلیم چمن استعداد بهمرسانید و دامن دامن گلهای لیاقت بایسته فراچنگ گردانید و در مراتب نظم بفکر رنگین شانی عظیم پیدا کرد و از معدن جلع متین جواهر نازک خیالی بکف آورد. کلامش در تمثیل گوئی بینظیر است و اشعار آبدارش یکسر دلپذیر..... دیوان فصاحت ترجمانش در اکناف عالم متداول است“

۱۳- نواب محمد صدیق حسن خان در تذکره شمع انجمن نظر صاحب ماثرا الکرام را تأیید میکند و میگوید - (۴)  
”چون طبع بلند داشت در کمتر روز گار حیثیت شایسته بهمرسانید و“

---

(۱) صحف ابراهیم ذکیر غنی (۲) مخزن الغرایب ص ۲۸۶ (۳) تذکره نتایج الافکار ص ۵۱۲ (۴) شمع انجمن ۳۳۹

- آختر بغواصي بحر سمن افتاد و جواهری که بنقد جان توان خرید بپردن آورد .“
- ۱۴ - حسین قلیخان عظیم آبادی در تذکره شتر مشق درباره غنی چنین اظهار می نماید (۱)  
 ” غنی اگر چه از تنعم دنیوی بی نصیب بود اما از هزاین معنوی از پس غنی -  
 مثل او شاعری معنی یاب و محاوره دان از خطه کشمیر برنخاسته و بسایین  
 خوبی و فصاحت تکلم نساخته - کلام او فی الحقیقت بهار کشمیر است ....  
 از رنگینی فکر رنگینش چهره گلردیان در غازه خوبی و از سواد مشکبارش  
 طره مرغوله مویان در مشکبومی “
- ۱۵ - و صاحب تذکره فانوس خیال بدین کلمات از غنی یاد میکند (۲)  
 ” وی (غنی) و شیخ ناصر علی (سر هندی) از مردم هندوستان از جمله آنها  
 اند که بشعر و شاعری ایشان توان نخر کرد و مضمون و معنی بستن را  
 از اینان باید آموخت .“
- ۱۶ - مولانا عبدالغنی مرف تذکره الشعراء از او چنین ذکر میکند (۳)  
 ” درستی زبان و روانی الفاظ و لطافت معانی او مقبول همه - از خطه  
 کشمیر مثل او کسی برنخاست .“
- ۱۷ - مولانا شبلی نعمانی در شعر العجم غنی را یکی از بانیان صنعت تمثیل می شمارد  
 و میگوید (۴)  
 ” مثالیه - یعنی ادعایی کردن و برای اثبات مدعا دلیل شاعرانه پیش  
 کشیدن . باقی این طرز کلیم - علی قلی سلیم - میرزا صائب و غنی هستند “  
 و سپس ضمن ذکر ابوطالب کلیم چون می نویسد (۵)

(۱) شتر مشق ورق ۱۲۹۹ .

(۲) تذکره فانوس خیال ص ۴۳ نسخه خطی کتابخانه آزاد علیگر .

(۳) تذکره الشعراء مولانا عبدالغنی علی گر ۱۹۱۶ ص ۹۶ .

(۴) شعر العجم مولانا شبلی نعمانی ترجمه فخر داعی جلد سوم ص ۱۷

(۵) ایضا ص ۱۸۲



”مضامین مثالبه ابتدا هم محدود انگشت شمار یافت میشد..... لیکن کلیم و میرزا صائب و غنی آنرا گرعی یک فن خاص قرار دادند و چون این سه شاعر مدتها در کشمیر همدم و همقلم میزیستند و باهم مشاعره میکردند ظن غالب این است که اثر همصوبتی این طرز را جزو ناگاه مشترک گردانیده است.“

۱۸ — اما درین ضمن نباید از کسانی که اشعار و سبک غنی را مورد انتقاد قرار داده اند چشم پوشید و آنها را نادیده گرفت. درین زمره نخست به لطف علی بیگ آذر مولف آتشکده بر میخوریم و همانند دیگر کسانی که پیرو مکتب بازگشت بودند تنهاتر از غنی تمجید و توصیف نکرده بلکه از طرز بیان او چنین بر میآمده که اشعار غنی مورد پسند وی واقع نشده است و باین اعتنا غنی از او ذکر کرده و گوید — (۱)

” غنی — صاحب دیوان است اما از تمام کلیات او این شعر ملاحظه و نوشته شد بد نگفته — شعر

قا صد چه احتیاج که طومار روزگار

چون باز شد رسد بد را زای کوی او“

۱۹ — و همچنین مولانا شبلی نعمانی در کتاب شعر العجم از استیلا و غلبه معنی سازی و خیال بانی شعرای سبک هندی تنقید کرده چنین خاطر نشان میسازد (۲)

”در آن زمان استیلا و غلبه معنی سازی و خیال بانی شعرا را از زبان یعنی الفاظ و محاوره بندی غافل کرده بود چنانکه ناصر علی و غنی و بیدل در این دایره افتاده از لطف زبان بیگانه شده بودند.“

۲۰ — مولوی اکرام الحق در کتاب شعر العجم فی الهند که بزبان اردو نگاشته است نظریه مولانا شبلی نعمانی را رد میکند و اظهار میدارد (۳)

---

(۱) آتشکده آذر لطف علی بیگ بمبئی (۲) شعر العجم جلد سوم ص ۱۸۸

(۲) شعر العجم فی الهند شیخ اکرام الحق ص ۹۴

” در دیوان غنی اشعاری بسیار میتوان یافت که بر محاوره پسندی و استعمال ضرب الامثال و مکالمات روزانه دلالت میکند.“

۲۱- از مهمترین نقادان سبک دروش غنی خورشیدالاسلام است. او در کتاب موسوم به ”غالب“ که بزبان اردو نوشته شده و در آن از نفوذ شعرای فارسی زبان قرنهای ۱۱ و ۱۲ هجری بر شعرای اردو بطور عموم و بر غالب دهلوی بطور مخصوص بحث میکند. افکار و اسلوب غنی را مورد انتقاد قرار داده چنین گوید (۱).

”دیوانش از آهنگ احساسات جذبه و شور نحالی است و تنها آهنگ الفاظ و کلمات در آن بچشم میخورد. علت آنست که او سعی میکند موضوعات و تجربیات پیش پا افتاده را بوسیله استعمال صنایع لفظی جلوه نو بدهد. .... سبک اشعارش از اول تا آخر یکنواخت است و افکارش از احساسات قلبی الهام نمیگیرد و یاس و افسردگی بر بیان شاعرانه اش غالب آمده است. تجربیاتی که او ذکر میکند و همچنین طرزیان آنها ناشی از مطالعه کتب است. اساس عشق مجازی فقط بر کلماتی چون ”سبزه خط“ و ”سرمه چشم“ مبتنی است. تصور عشق حقیقی در اشعارش فقط بر روایت و حکایت پایه گذاری شده و اثری از حقیقت و تجربه شخصی در آن وجود ندارد و کلماتی چون ”شوق“ فقط دارای معنی لغوی است. منظور این است که غزلیات غنی از رموز شاعرانه و عارفانه نحالی است. .... (غنی) بعزت فنا دوستی و زوال پسندی از انسان و زندگی گریزان و بیزار است و به تصوف رسمی پناه میبرد. او دارای فلسفه و افکار منظم و مرتب نیست و اساس شاعری او فقط بر صنایع لفظی قرار دارد و لذا به اصول و قواعد عروض پای بند است. نظریه غنی درباره زندگی از اصطلاحات و ترکیباتی چند (که همیشه آنها را تکرار میکند) بر خواننده روشن و نمایان میشود.“

(۱) غالب خورشیدالاسلام علیگر ۱۹۶۰ ص ۸۳ - ۸۵

۲۲- در اینجا از علي جواد زیدی که بدفاع شاعر ما پرداخته نقل قول میکنیم. او میگوید (۱)

” غني برای ادعا و دلیل بیشتر اصطلاحات پیش پا افتاده بکار میبرد  
..... ولي کمال غني در اینجا است که او با وجود اصطلاحات کهنه معانی  
و افکار بدیع و بکری بوجود آورده است که خواننده سخن سنج و صاحب  
نظر بی اختیار قدرت شعری و دقت نظر غني را میستاید..... اشعار غني  
با وجود وفور استدلال او وضع زمان و ناآرامیهای اجتماعی دوران خود  
..... و همچنین از ظلم و بیدادگریهای حکمرانان عهد حکایت میکند (۲)  
..... غني به ارزشهای اخلاقی و معنوی ..... و آزادی و عزت نفس  
و مناعت طبع و کردار نیک اهمیت بسیار قائل است ..... او غزل را وسیله  
بیان و اظهار این مطالب ساخته و بدیهی است شاعر برای مطلوب  
ساختن غزلیاتی که فاقد ذکر حسن و عشق و شراب و شاهد باشند  
چاره ای جز این ندارد که بصنایع و بدایع لفظی پناه ببرد .....  
تا بتواند مضامین محشک اخلاقی را با چاشنی صنایع زود فهم چون  
ایهام و تمثیل بر شنونده و خواننده گوارا سازد“ (۳)

۲۳- سید محمد رضا داعی جواد در تاریخ ادبیات ایران جلد اول ضمن ذکر سبک  
هندی و شعرای معروف آن سبک نوشته است (۴)

”رنگ سبک هندی در این عصر و این طرز شعر و بیان نماینده هنر  
باریک بینی و دقیقه یابی و لطیفه کاریست که جز فکر ورزیده و اندیشه  
های پخته بزان نرسد و از لطایف ادبیات ایران است. سخنسرایان  
بنامی همچون محمد علي صائب تبریزی (متوفی ۱۰۸۱) و ابو طالب  
کلیم کاشانی (متوفی ۱۰۶۱) و سید محمد عرفی شیرازی (متوفی ۹۹۹)

(۱) مقدمه دیوان غني چاپ سربلگر ص ۳۷ (۲) ایضا ص ۳۹ (۳) ایضا ص ۴۰  
(۴) تاریخ ادبیات ایران جلد اول تألیف سید محمد رضا داعی جواد اصفهان- ۱۳۹۹ ص ۲۶۷-۲۶۸

و فیضی دکنی (متوفی ۱۰۴۰) و محمد طاهر غنی کشمیری (متوفی ۱۰۷۷) ..... در این سبک هنر نما عیها کرده اند —

و جای دیگر درباره غزلیات دوره سبک هندی چنین اظهار میکند (۱)  
” و غزلها یکی با علی درجه دقت و رقت معانی خود رسیده و در ادبیات  
ما بسبک هندی (اصفهان) معروف شده اند و به مکتب سببولیسم نزدیک  
میشوند مانند غزلیات صائب تبریزی غنی کشمیری و ..... “  
و همچنین در ذکر خصوصیات سبک هندی اشعاری از غنی را بعنوان شاهد  
آورده است. مثلا در مورد ” ابتکار مضامین “ مینویسد (۲)  
” ایندسته از شا عران بنازکی خیال و دقت فکر و وسعت نظر و ساختن  
مضامین بکر و بدیع و آوردن معانی عجیب ممتازند — غنی کشمیری گوید —  
در هر نمازدست بزانو چرا زبند  
زاهد اگر ز کرده پشیمان نگشته است  
..... و دوم ابتکار در تشبیهات و استعارات و کنایات — غنی گوید (۳)

چاک پیراهن یوسف نبود بی معنی  
حنده بر پاکی دامان زلیخا دارد

سرم شیوع فن ارسال المثل و فرادانی تمثیل — غنی گوید (۴)  
نیست شهرت طلب آنکس که کمالی دارد  
هرگز انگشت نماید رن باشد چو هلال “

۲۴ — استاد محترم جناب آقای دکتر ذبیح الله صفا در گنج سخن جلد سوم آورده اند (۵)  
” غنی از مشاهیر شا عران و فاضلان کشمیر معاصر صائب و شاگرد محسن  
فانی است. ناقدان معاصری او را بنازکی خیال ستوده اند “

---

(۱) تاریخ ادبیات ایران جلد اول تألیف سید محمد رضا داعی جواد - اصفهان - ۱۳۹۹ ص ۲۶۷ - ۲۶۸  
(۲) ایضا ص ۲۹۵ (۳) ایضا ص ۲۹۷ (۴) ایضا ص ۲۹۸ (۵) گنج سخن  
دکتر صفا جلد سوم ابن سینا تهران ۱۳۴۰ ص ۱۰۸ - ۱۱۰



سپس قسمتی از ابیات در باعیات نموی و شیرین غنی را در اثر گرانیهای نمود نقل کرده اند.

۲۵ — دانشمند گرانمایه جناب آقای استاد سعید نفیسی مرحوم در مقدمه دیوان محسن فانی چنین اظهار کرده اند (۱)

” در میان شاعران متعددی که در کشمیر یزبان فارسی شعر گفته اند و تن که در یک عصر میزیسته اند ولی استاد و شاگرد بوده اند بیشتر جلب توجه میکنند و در عداد شاعران نامی هندوستان باید بشمار آیند. نخست ملا محسن فانی کشمیری ..... و سپس ملا محمد طاهر غنی ..... از نظر فنی و شعر شناسی اندک تفاوتهای هم در میان شعر فانی و غنی هست و آن این است که شعر فانی ..... بیشتر دارای جنبه ریالیسم است و شعر غنی ..... بردش امپرسیونیسم گفته شده است “

۲۶ — گذشته از این شماره ۶ گستانی که اشعار غنی را در بیاضها و جنگها و سفاین نمود ضبط نموده اند اندک نیست و نگاهی بفرهنگ کتب خطی کتابخانه های معروف دنیا این موضوع را برای ما روشن میسازد. بطور مثال ایرانف در فرهنگ کتب خطی فارسی انجمن آسیائی بنگال عده بی بیاضها را بعنوان ” مجموعه اشعار “ که دارای ابیات غنی نیز میباشد تحت شماره های ۹۲۴ و ۹۳۴ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۵۲ ذکر کرده است (۲). همچنین آقای علی جوادی از چهار بیاض دیگر در مقدمه دیوان غنی نام برده اند (۳). علاوه بر این میتوان از گلستان مسرت نیز نامبرد (۴). مسرت

---

(۱) دیوان محسن فانی دکتر تیکو ص الف

(۲) Concise Descriptive Catalogue of the Persian Mss in the Collection of the Asiatic Society of Bengal by W. Ivanow p. 351

(۳) دیوان غنی سرینگر ص ۵۲ (۴) گلستان مسرت تألیف عبدالرحمن شاکر بن

حاج محمد روشن خان لاهور ۱۳۳۱

یکی از ابیات مندرج در سفینه مذکور این است

با سایه ترا نمی پسندم

عشق است و هزار بد گمانی (۱)

سپس اشعاری چند بنام " غنی ہندی " نوشتہ اند کہ منظور همان غنی کشمیری شاعر  
ہست .

۲۷ — چون از نویسندگان تذکره ها و تواریخ ادب و نقادان سخن و مولفین سفاسین بگذریم می بینیم که فرهنگ نویسان نیز از اشعار غنی استفاده کرده اند و آنها را بعنوان شواهد لغات و مصطلحات شعری بکار برده اند. در این ضمن میتوان از "مصطلحات الشعراء" تالیف امام قلی رازی و ارسته نامبرد. مولف این کتاب بسیاری از اشعار غنی را بعنوان شاهد آورده است (۲)

۲۸- بطوریکه میدانیم اشعار غنی از همان موقع ترتیب دیوان مورد تقدیر و تشجید سعدانان قرار گرفته بود و حتی برای کسانی که میخواستند تحصیلات در زبان و ادبیات فارسی بنمایند دیوان غنی جزو کتب درسی آنان محسوب میشد. در این امر بقول آقای دکتر سید علیرضا نقوی استناد میکنیم. وی در کتاب "تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان" در ذکر تذکره صبح وطن و ضمن شرح حال مولف میگوید (۳)

(۱) سفینه فرخ - محمود فرخ - چاپخانه نیردما مشهد ۱۳۳۰ رجوع کنید به صفحه ۷۰۲ و ۷۱۰ و ۷۱۲ و ۷۶۵ و لی بیتی که در فوق نوشته شده در هیچکدام از دیوانهای چاپی غنی کشمیری موجود نیست .

(۲) مصطلحات الشعراء تالیف امام قلی رازی و ارسته طبع چاپخانه نوکشور کاشپور  
۱۳۲۶ - ر.ک. به صفحہ ۴ و ۶ و حاشیہ ص ۱۹ و ۴۵ و حاشیہ ص ۶۹ و ص ۸۵ و ۹۱ و ۱۵۱  
و ۱۸۰ و ۱۸۹ و ۲۴۵ و ۳۲۳ و ص ۳۴۸ - (بقیہ حاشیہ در صفحہ بعد)

”نواب اعظم در پنج سالگی بمکتب رفت و نزد حافظ محمد مکی و حافظ عبد الوالی قرأت قرآن را تمام کرد و از مختصرات فارسی تا اخلاق محسنی پیش غلام محی الدین خوشنویس و انشائی خلیفه دزلیخا و گلشن سعادت و رساله عبد الواسع هانسری و سکندر نامه و اخلاق جلالی و دیوان غنی (کشمیری) و دیوان ناصر علی سرهندي و دیوان جلال اسیر را خواند.....“

۲۹- شماره شعرای هندی که تحت تاثیر سبک و افکار غنی قرار گرفتند و بطرز و روش او بفارسی یا اردو شعر سروده اند بسیار است. شعرای دیگر معاصر غنی و آنانی که مدتی بعد از او میزیسته اند چون شوکت بخاری و مرزا جلال اسیر و ناصر علی سرهندي و استاد سخن مرزا عبدالقادر بیدل بر شعرای زبان اردو که در آن زمان مرا حل ابتدائی را میپسود بسیار نفوذ داشته اند. همچنین شعرای فارسی زبان نیز تحت تاثیر این سبک قرار گرفتند و ما پیش ازین نام برخی شعراء را که به جواب و تقلید غنی شعر سروده اند بیان کردیم. اینک از دو شاعر بنام شبه قاره هند یاد می کنیم که یکی از آنان مرزا اسد الله خان غالب و دیگری علامه محمد اقبال است. بقول خورشید الاسلام نفوذ و تاثیر شعرای قرن یازدهم و دوازدهم هجری مانند غنی و ناصر علی و بیدل در افکار میرزا غالب تا بیست و پنج سال اول زندگی او بسیار نمایان و واضح است و غالب بسبک و طرز آنان شعر میسروده است. اما علامه محمد اقبال غنی را از گوشه دیگری مینگریست. غنی برای او مظهر پاکي و صفا و آزادی و عزت نفس است. وی در جاوید نامه از زبان مولانای روم شاعر ما را چنین میستاید و از او بدین کلمات توصیف میکند (۱)

(بقیه حاشیه صفحه پیش)

(۳) تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان نگارش دکتر سید علی رضا نقوی

چاپ موسسه مطبوعاتی علمی تهران ص ۵۴۶

(۱) کلیات اقبال - جاوید نامه با مقدمه احمد سرودش - تهران ۱۳۴۳ ص ۳۵۸

شاعر رنگین نرا طاهر غنی  
نقرا و یا طن غنی ظاهر غنی

علامه محمد اقبال بعضی اشعار غنی را در منظومه های فارسی (۱) و اردو (۲) تضمین کرده و معنی و جلوه نو بآن بخشیده است. علاوه بر این اداز زبان غنی شاعر هرطن و "مرد فقیر بظا هر و باطن غنی" در سهای با ارزش و سخنان پر مغز برای ملت هند که در آن زمان زیر یوغ اسارت اجانب بدترین اوقات حیات خود را بسر میبرد بیان میکند و با اقتضای حب وطن برای آزادی و استقلال هند بمساعی کشمیریان چشم دوخته است چنانکه در جاوید نامه از زبان غنی اظهار میدارد (۳)

هند را این ذوق آزادی که داد  
صید را سودای صیادی که داد  
آن برهن زادگان زنده دل  
لاله ای احمز روی شان خجل  
تیز بین و پخته کار و صنعت کوش  
از نگاه شان فرنگ اندر خسروش  
اصل شان از خاک دامگیر ماست  
مطلع این اختران کشمیر ماست  
خاک ما را بی شرر دانی اگر  
بر درون خود یکی بگشا نظر  
این همه سوزی که داری از کجاست  
این دم یاد بهناری از کجاست ؟

---

(۱) کلیات اقبال - جاوید نامه با مقدمه احمد سروش - تهران ۱۳۴۳ ص ۳۵۸  
(۲) بیانگ درا - لاهور - ۱۹۳۰ ص ۱۹۸ - ۱۹۹ منظومه ای بزبان اردو بعنوان "خطاب

به جوانان اسلام

(۳) جاوید نامه ص ۳۹۲



این همه باد است کز تاشیر او

کوهسار ما بگیرد رنگ و بو

اقبال نه تنها از افکار او متأثر شده است بلکه افعال و اصول زندگی و استعنا و مناعت طبع غنی را نمونه و سرمشق میدانست و از اشعار او و افکار او الهام میگرفت. اینك قطعه ای را که اقبال برای تجلیل شاعر ما سروده بعنوان حسن ختام در زیر نقل میکنیم<sup>(۱)</sup>

غنی آن سمنگوی بلبلی صفیر

نوا سنج کشمیر مینر نظیر

چو اندر سرا برد در بسته داشت

چو رفت از سرا تخته را گذاشت

یکی گفتش ای شاعر دل رسی

عجب دارد از کار تو هر کسی

پاسخ چه عویش گفت مرد فقیر

فقیر و باقلیم معنی امیر

زمن آنچه دیدند یاران رواست

در این خانه جز من متاعی کجاست

غنی تانشیند به کاشانه اش

متاعی گران است در خانه اش

چو آن محفل افروز در خانه نیست

تهی ترازین هیچ کاشانه نیست

و بر روح و روان یالك آن "مرد فقیر بظاهرو باطن غنی" و "باقلیم معنی امیر" که

اکنون "محفل افروز" کاشانه سمندانی نیست و در خاک کشمیر مینر نظیر بخواب

ابدی فرورفته است درود فراوان میفرستیم و در همینجا این رساله را پایان می‌رسانیم

تا چه قبول افتد و چه در نظر آید

(۱) کلیات اقبال - جایدادنامه ص ۲۴۰

## “فهرست منابع”

### کتب تذکره

- |   |   |
|---|---|
| <p>دولت شاه سمرقندی</p> <p>مولانا عبدالغنی</p> <p>مولانا غلام محمد هفت قلم</p> <p>محمد طاهر نصرآبادی</p> <p>میر حسین دوست سنبللی</p> <p>مولانا قدرت الله گویا موی</p> <p>نسخه خطی کتابخانه آزاد علیگر</p> <p>دکتر سید علیرضا نقوی</p>   | <p>۱- تذکره الشعراء</p> <p>۲- تذکره الشعراء</p> <p>۳- تذکره خوشنویسان</p> <p>۴- تذکره نصرآبادی</p> <p>۵- تذکره حسینی</p> <p>۶- تذکره نتایج الافکار</p> <p>۷- تذکره انوس خیال</p> <p>۸- تذکره نویسی در هند و پاکستان</p> |
| <p>نواب صدیق حسن خان</p> <p>حسین قلی خان عظیم آبادی —</p> <p>نسخه خطی کتابخانه خدا بخش</p> <p>بانکی پور پاتنا</p> <p>واله داغستانی</p> <p>بندرا بن داس خوشگو — نسخه</p> <p>خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران</p> <p>مرتبہ عطاء الرحمن کاکوی چاپ</p> <p>پاتنا</p> <p>علی ابراهیم خان خلیل نسخه عکسی</p> <p>کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران</p> | <p>۹- تذکره شمع انجمن</p> <p>۱۰- تذکره نشتر عشق</p> <p>۱۱- تذکره ریاض الشعراء</p> <p>۱۲- تذکره سفینه خوشگو</p> <p>۱۳- ایضا</p> <p>۱۴- تذکره صف ابراهیم</p>  |

۱۵- کلمات الشعراء

۱۶- ماثرا الکرام

۱۷- مخزن الغرائب

۱۸- مرآة العیال

۱۹- تذکره خزانه عامره

۲۰- تذکره مقالات الشعراء

۲۱- واقعات کشمیر

۲۲- تذکره خلاصة الکلام

۲۳- پارسی سرایان کشمیر

۲۴- تذکره آتشکده

۲۵- تذکره اسرار الابرار

۲۶- تذکره بستان بی خزان

### دوا دین و کلیات شعراء و سفاین

۲۷- دیوان اشیرالدین افسیکتی

۲۸- حافظ

۲۹- خواجو کرمانی

۳۰- عطار

۳۱- غنی کشمیری

۳۲- .. ایضا

۳۳- فانی (شیخ محسن)

محمد افضل سرخوش

غلام علی آزاد بلگرامی

احمد علیخان هاشمی نسخه خطی

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

امیر شیر علیخان لودی

غلام علی آزاد بلگرامی

میر شیر علی قانع تتوی

عواجه محمد اعظم دیده مری

علی ابراهیم خان خلیل - نسخه عکسی

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

دکتر گل تیکو

لطفعلی بیگ آزاد

بابا داود مشکواتی

مصباح رکن الدین همایونفرخ

محمد قزوینی و دکتر

قاسم فنی

سپیلی خوانساری

سعید نفیسی

چاپ نولکشور لکهنو ۱۹۳۱ میلادی

چاپ سری نگر با مقدمه علی جواد

زیدی ۱۹۶۴ میلادی

گردآورنده دکتر گل تیکو

۳۴- دیوان فرخی سیستانی

۳۵- " قاآنی

۳۶- " معزی

۳۷- " منوچهری

۳۸- کلیات اقبال

۳۹- بانگ درا

۴۰- کلیات صائب تبریزی

۴۱- گلستان مسرت

۴۲- سفینه فرخ

۴۳- رباعیات سرمد شهید

### سایر کتب

۴۴- اپانیشاد با سر اکبر

۴۵- آثار الصنادید

۴۶- احوال و اشعار رودکی

۴۷- ارمغان پاک

۴۸- الذریعة الی تصانیف الشیعه

۴۹- المعجم فی معاییر اشعار العجم

۵۰- امثال و حکم

۵۱- بزم تیموریه

۵۲- تاریخ اقوام کشمیر

۵۳- تاریخ ادبیات ایران

مصحح دبیر سیاقی

" محمد جعفر محبوب

" عباس اقبال

" دبیر سیاقی

با مقدمه احمد سروش

علامه محمد اقبال

با مقدمه امیر فیروز کوهی

عبد الرحمن شاکر بن حاج محمد

روشن خان

محمود فرخ

با مقدمه مولانا ابرار الکلام آزاد

با اهتمام دکتر تارا چندر سید

محمد رضا جلالی ناعینی

سر سید احمد خان

سعید نفیسی

اکرام

العلامة الشیخ آقا بزرگ الطهرانی

شمس الدین محمد قیس رازی

بتصحیح مدرس رضوی

علی اکبر دهخدا

سید صباح الدین عبدالرحمن

منشی محمد دین فوق

سید رضا دای جواد



۵۴ - تاریخ حسن چهار جلد

۵۵ - تاریخ عالم آرای عباسی

۵۶ - تحول شعر پارسی

۵۷ - تزکی جهانگیری

۵۸ - چهار مقاله

۵۹ - حدائق الحقائق

۶۰ - دیستان مذاهب

۶۱ - دره نجفی

۶۲ - دقایق الشعر

۶۳ - رساله در فن شالبافی

۶۴ - رود کوش

۶۵ - شعرای فارسی زبان کشمیر

۶۶ - شعرالعجم چهار جلد

۶۷ - شعرالعجم فی الهند

۶۸ - شعر و ادب فارسی

۶۹ - غالب

۷۰ - فرهنگ آنند راج

۷۱ - فرهنگ انجمن آرای ناصری

۷۲ - برهان قاطع

۷۳ - علوم عقلی

۷۴ - فهرست کتابهای چاپی

فارسی ج ۱

۸۵ - گنج سخن جلد سوم

پیر غلام حسن شاه کویهایمی

اسکندر بیگ

زین العابدین مومنین

جهانگیر شاه

مصحح دکتر محمد معین

رامی تبریزی

چاپ نولکشور کانپور

نصفعلی میرزا آقا سردار

حاجی مختار حسن اشائی

شیخ محمد اکرام

پایان نامه دکتر آقای گل تیکو

مولانا شبلی نعمانی ترجمه فخر

داعی گیلانی

شیخ اکرام الحق (بزبان اردو)

زین العابدین مومنین

خورشید الاسلام

محمد پادشاه باهتنام دبیر

سیاقی

رضا قلی خان هدایت

مصحح دکتر محمد معین

دکتر سید جعفر سجادی

نعمان بابا مشار

دکتر ذبیح الله صفا

عبدالقهار بن اسحق شريف  
مصحح ادیب هروی

۷۶- لسان القلم فی شرح

الفاظ العجم

۷۷- لغتنا مه دهندها

۷۸- معجم البلدان

۷۹- مراد الاطلاع علی اسماء

الامکنه والبقاع

۸۰- مجله ماه نو

۸۱- منتخب التواریخ

۸۲- مجمع البحرین

صفی الدین عبدالمومن بغدادی

بزیان اردو چاپ کراچی

ملا عبد القادر بدایرشی

شاهزاده دارا شکوه نسخه خطی

کتابخانه مجلس شورای ملی

ایران تهران

چاپ کراچی

۸۳- مجله هلال مرداد ۱۳۳۴

ژدغن ۱۹۴۳

۸۴- ماثر الامراء

۸۵- مجله آهنگ سپتامبر ۱۹۵۹

۸۶- مثنوی معنوی

۸۷- مصطلحات الشعراء

۸۸- نزهة القلوب

۸۹- نقش پارسی بر احوال هند

نواب صمصام الدوله شاهنوازخان

چاپ دهلي (بزیان اردو)

مصحح رینولد - - نیکلسون

امام قلی رازی وارسته

حمد الله مستوفی طبع دبیرسیاتی

علی اصغر حکمت

کتاب انگلیسی

90. Ain 'Akbari, English translation by Col.H.S.Jarrett

91. A History of India J.C.Powell Price

92. Bibliotheque Nationale, Catalogue  
des Manuscrits Persans Bibliotheque  
a laBibliotheque Nationale, Tome  
Troisieme, Nos.1161-2017,Paris

E. Blochet

93. The Cambridge History of India

Col.Sir Wolessy  
Haig & Sir Rich  
ard Burn.

- 94 The Cultural Heritage of India The Rama Krishna Mission Institute of Culture, Calcutta.
95. A Concise Descriptive Catalogue of the Persian Mss in the collection of the Asiatic Society of Bengal. Waldimer Ivanow
96. Dabistan -e- Mazahib Translated by Shâa and Troyer
97. Descriptive Catalogue of Arabic, Persian & Urdu manuscripts in the Library of the University of Bombay K.B.Shaikh Abdul Qadir Sarfaraz.
98. The Encyclopaedia Britanica, 14th edition
99. The Glimpses of Medieval India Yusuf Hosain
100. The Historians History of the World The Times
101. History of Shah Jahar of Delhi Banarsi Pershad
102. India since 1526 V.D.Mahajan & R.R.Sethi.
103. Indian Paintings Under the Mughals Percy Brown
104. Journey from Bengal to England through the Northern Part of India, Kashmir, Afghanistan & Persia and into Russia by the Caspian sea. Forstar George
105. Kashmir Under the Sultans Mohibbol Hasan
106. Kashir 2 vols Ghulam Mohiuddin Sufi.
107. Kashmir Cesus Report Pt.I Matinuzzeman
108. The Life and Times of Mahmood of Ghazna M.Nazim
- 109 The Muslim World Hartford Seminar Foundation.

110. The Memoirs of Jehangir translated by Rogers & Beveridge  
111. A Short History of Aurangzeb J.N.Sarkar  
112. Travels in the Mughal Empire Dr. Francis Bernier  
113. The Valley of Kashmir Walter.R.Lawrence.
- 













